

سلام الله علیها

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

اسلام و سیمای تمدن غرب

سید مجتبی موسوی لاری

مقدمه دفتر

از لحظه ای که پروردگار متعال، بشر را آفرید، دفتر سعادت و کمال او را با ارسال انبیاء عظام و کتب آسمانی، گشود تا انسان بداند تنها راه رسیدن به کمالات عالیه انسانی به کار بستن دستورات الهی است.

متأسفانه در عصر حاضر - عصر تمدن صنعتی و پیشرفتهای تکنولوژی - غایت آمال انسان کسب ثروت، شهرت، رسیدن به رفاه است از هر راهی که باشد و به هر کیفیتی که بدست آید. از این رو بشر بیش از پیش از معنویت فاصله گرفته و به فرمایش قرآن کریم از حیوان پست تر شده است (... اُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ). (۱)

در این میان استعمارگران در بهم ریختگی و ناامنی معنوی و فرهنگی در جامعه نقش اساسی دارند و از تمامی امکانات استفاده نموده تا هر چه بیشتر بر دنیا تسلط یابند و هستی انسانها را در اختیار خود گیرند، گویا آنان مالک هستی می باشند!

یکی از این جهانخواران سلطه گر، شیطان بزرگ آمریکاست که در قاموس او جایی برای انسانیت وجود ندارد گرچه با واژه های فریبنده ای چون عدالت، آزادی، دموکراسی و... جهان را فریب می دهد و خود را دایه مهربانتر از مادر قلمداد می کند اما واقعیت، این است که وی جز ستم بر دیگران چیزی نمی خواهد.

کتاب حاضر، نوشته ای در همین زمینه است که گرچه در دهه چهل به رشته تحریر درآمده، اما به لحاظ اصرار استکبار بر ادامه روش و سیاستهای غلط گذشته همچنان در خور توجه می باشد.

این نوشتار پرده را از تمدن پوشالی و دروغین غرب، کنار می زند و انسانها را از این خطر سهمگین آگاه می سازد. به امید آن روز که جهان، جهان بدون ستم و آباد و آزاد از هوسها باشد. ان شاء الله

این دفتر، پس از بررسی، ویرایش مجدد و اصلاحاتی چند، آن را به زیور طبع آراسته و در اختیار علاقه مندان به معنویت قرار می دهد، امید که مورد قبول پروردگار متعال قرار گیرد. ضمناً از همه محققان و دانش پژوهان تقاضا می کنیم چنانچه انتقاد یا پیشنهادی دارند به آدرس: قم - دفتر انتشارات اسلامی - صندوق پستی ۷۴۹ بخش فارسی، ارسال دارند. با تشکر فراوان

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

دنایای متمدن امروز با ظاهری آراسته که هر روز جامعه بشریت را با افقهای تازه ای آشنا می سازد، از محور حقایق زندگی به مقیاس وسیعی کنار رفته، و با منطق خود که بر پایه اصالت ماده و نفی خدا استوار شده است، ثبات ارزشهای جوامع انسانی را انکار می کند کیفیت پرورش فکری و روحی مردم در محیط هر دو اردوگاه جهانی شرق و غرب طوری است که آنها را از عالم معنا غافل ساخته است، انسانی که همواره براساس فطرت درونیش چشم خود را به جهان معنا دوخته بود، اکنون توجه خویش را به عالم سیال مادی معطوف داشته، و جنبه معنوی طبیعت، و نیز حقیقت ملکوتی خود را پنداری موهوم تلقی می کند، و بدین سبب کسب و افزایش هرچه بیشتر ثروت و رفاه مالی غایت آمال عمومی شده است؛ با چنین طرز تفکری که در اشکال گوناگون بر روابط فرد و اجتماع حکومت می کند، نباید سعادت واقعی را برای بشریت انتظار داشت؛ مگر آنکه بهتای کاذبی که ساخته خود اوست شکسته شود، و با دگرگون شدن جو فکری مردم، بار دیگر انسان، محتاج به جستجوی معبودی حقیقی گردد.

ما هرگز منکر توسعه تکنیک، سرعت ارتباطات، و تمام امکانات و تسهیلاتی که تمدن کنونی به ارمغان آورده، نیستیم، و مزایا و فواید آن را قابل اغماض و چشم پوشی نمی دانیم، زیرا از این راه شرایط بهتر و مساعدتر زندگی تأمین می شود؛ ولی این حقیقت بزرگ را نیز نمی توانیم نادیده بگیریم که عمق روح انسان در برابر واقعیتی بی نهایت قرار گرفته، و مبدل ساختن سعادت معنوی انسان به یک رفاه صرفاً مادی نمی تواند سبب شود انسان برای مدت مدیدی احتیاج عمیق به آرامش درونی و اهمیت دین و پیامی که حاصل آن است را فراموش کند، و از آنچه ذاتاً به آن نیازمند است غافل گردد.

مکتبهای سیاسی و اجتماعی عصر ما علی رغم ادعاهای بشر دوستی و ترقی خواهی شان پس از روشن کردن آتش دو جنگ جهانی، و کشتار میلیونها نفر با قساوت و بی رحمی، که خود نیز در شعله های آن سوختند؛ برای پیشگیری از خطر دیگر، هنوز هم راهی معقول نیافته اند؛ امکان دارد بار دیگر با یک محاسبه غلط نظامی یا سیاسی آتش جنگ دیگری روشن شود؛ و حتی کنترل همین ابزار وحشتناک و آتشی که با نیروی مرموز اتم اشباع شده، از دست مسئولین امر هم بیرون رود، و در نتیجه بشریت در آتش خود فروخته بسوزد و به کلی نابود گردد.

متأسفانه سالیان درازی است که ملل شرق در برابر جنبش صنعتی و ترقیاتی تکنیکی و تفوق اقتصادی غرب، احساس حقارت و خود باختگی می کنند، به طوری که تمام نیروهای خلاق، روحیه خود را از دست داده، و به صورت یک جامعه بی روح و طفیلی درآمده اند، و هرچه از دروازه غرب وارد می شود، به عذر جبر زمانه به آن گردن می نهند، و چون هنوز به اندازه کافی از لحاظ فکری آشنایی با تمدن جدید ندارند، فشارهای نفسانی و خلأ نیستی را که غریبان با آن مواجه هستند، به درستی درک نمی کنند، و چنین می پندارند که انسان باید تمام حقایق ابدی و جاویدان را تسلیم مدهای فکری روز و تمایلات این عصر کند، هرچند این تمایلات غیر اصولی و طرز تفکر غلط و غیر منطقی باشد.

بدون تردید اجتماعی که در خود احساس ضعف و زبونی کند، تحت تأثیر این عقده مرگبار هرگز برای تجدید حیات و جبران عقب ماندگی خویش تلاش و فعالیت پیگیر را آغاز نخواهد کرد، بجز با احیای ارزشهای انسانی و بسیج همه امکانات به همین منظور راهی برای زنده کردن استقلال فکری و روحی مردم وجود ندارد.

از سوی دیگر افکار نسل جدید که در تصادم اندیشه های گوناگون عصر حاضر قرار گرفته، هر روز به نحوی از این رهگذر مسموم می شود؛ در چنین شرایطی وظیفه دانشمندان اسلامی بس خطیرو در عین حال حیاتی است؛ و باید بکوشند بر اساس منطق علمی و بحث دقیق، راه هدایت را به روی نسل جدید بکشایند، و معارف و فرهنگ اسلامی را که شامل قلمروی بس وسیع و پهناور است، در دسترس آنان قرار دهند.

هرچند در سالهای اخیر فعالیتهای چشمگیری از ناحیه اندیشمندان در این زمینه انجام شده، ولی هنوز ایدئولوژی اسلامی در حوزه فکر قشرهای وسیعی از جوانان تحصیل کرده راه نیافته، و این میراث ارزنده و عظیم از دیدگاه آنان پوشیده مانده است.

در این کتاب افکار مادی جهان غرب با منطق نیرومند اسلام روبه روی هم قرار گرفته، و آنگاه به طرز جالبی مقایسه به عمل آمده است، این مجموعه عهده دار تجزیه و تحلیل مسائل گوناگونی در زمینه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از تمدن غرب و اسلام است، که با استفاده از مدارک و دلایل یاد شده به روشنی می توان دریافت که اسلام نه تنها در راه تأمین امنیت اجتماع، محیط را برای اخذ و توسعه تمدن جامع آماده می کند، بلکه در تعالیم گرانقدر خود عنایت و توجه خاصی به سازش و تفاهم ملیت های مختلف مسلمان از یک سو، و دوری از تعصب نسبت به سایر ملل از سوی دیگر مبذول می دارد، و بدین وسیله روابط بسیار نزدیک میان ملت ها برقرار می سازد، و عوامل عمده و اساسی گسترش تمدن را تقویت می نماید، و بالأخره همه عناصر مثبت و سازنده برای بنیان گذاری یک فرهنگ جهانی و انسانی را در قلمرو تمدن خود داراست.

در اسلام بر خلاف مسیحیت گذشته (دوران حاکمیت انگلیسیون) هرگز میان مباحث دین و دانش، نزاع و برخوردی پیش نیامد، بلکه به گواهی تاریخ دانشمندان بزرگی در پرتو اسلام در حدود شرایط زمان خود، در حقایق تجربی و علوم گوناگون، پیشرفتهای قابل توجهی نمودند، و از لحاظ تحقیقات علمی و تکامل زندگی و قوانین منصفانه انسانی، در طی پنج قرن پیشاهنگ جهان بودند، آنچه این مایه پیشرفت مادی را برای مسلمانان میسر و امکان پذیر ساخت، در واقع همان اسلام بود که تا سرحد امکان مسلمین را به فرا گرفتن علم و دانش و فنون تشویق و ترغیب نمود، و نغمه جدیدی در عصری که اسیر تعصبات قومی و مذهبی بود، دمید و روح همکاری را جانشین تعصبات بی مورد دنیای باستانی کرد.

هم اکنون نیز اسلام است که می تواند در جهانی که تسلیم سیر مادیات شده است، پیامهای حیات بخش جاویدان خود را ارائه دهد، اسلام حامل پیامی است از متن واقعیت برای آنچه در انسان فنا ناپذیر و جاویدان است، و رسالت آن تأیید حقیقتی است که همواره بوده و خواهد بود به همین سبب این پیام، تازه و نوین است، و انسان در هر عصری می تواند در آن، هدف و معنای حیات خود را بازیابد، و با پیروی و گرایش به آن از طوفان زندگی مادی و بی روح و بی هدف کنونی نجات یابد.

اگر جامعه ای در راه پیاده کردن این برنامه عالی آسمانی کوشش و مجاهده نماید، به طور مسلم درهای نیک بختی و سعادت واقعی به رویش گشوده می شود، و زندگانی سالم و منظمی در قلمرو وسیع آن به دست خواهد آورد.

استقبال گرم طبقات مختلف از این کتاب بهترین گواه بر این حقیقت است که خوشبختانه جامعه ما مخصوصاً نسل جوان به سوی واقع بینی تا حدی گامهایی برمی دارد، و طالب آثاری می شوند که ماهیت تمدن کنونی و جنبه های گوناگون آن را به آنها بشناساند.

اینک به خواست خداوند این کتاب در معرض استفاده خوانندگان عزیز قرار می گیرد، شک ندارم که مطالعه این مجموعه در روشن ساختن ذهن افراد، و تشریح چگونگی تمدن غرب و اسلام سودمند خواهد بود، و در اصلاح بینش نسل جوان اثر فراوان خواهد داشت؛ امید است خوانندگان با بی طرفی و تعمق بیشتری به مباحث آن بذل توجه نمایند، و نیز جای خوشوقتی است که کتاب حاضر به وسیله یکی از دانشمندان بریتانیا در آن کشور به زبان انگلیسی ترجمه شده و هم اکنون زیر چاپ است و به خواست خداوند به زودی در دسترس علاقه مندان انگلیسی زبان قرار می گیرد.

قم شهریورماه ۱۳۵۴

سید مجتبی موسوی لاری

بخش اول: سیر زندگی و تمدن بشر

هر قدر دانشمندان در زمینه آغاز نخستین طلیعه زندگی و حیات، در روی کره زمین، بیشتر به کاوش و تحقیق می پردازند، دامنه تاریخ پیدایش حیات، به دورانه‌های دورتری کشیده می شود و به همین سبب، این مسأله صورت اسرار آمیزتری به خود گرفته و بر ابهام و پیچیدگی اش، افزوده شده است.

با این که از پیدایش انسان روی زمین مدّت زیادی نمی گذرد و این مدّت در برابر عمر زمین و وجود حیات در آن، بسیار ناچیز است، ولی بازهم اطلاعات روشنی در باره تحولات زندگی انسانها و ادواری که بر بشر ماقبل تاریخ، گذشته است، در دست نیست، در عین حال دانشمندان و باستان شناسان با مطالعه و تحقیقات در دل خاکها بر اساس وسایل، ابزار و آثار برجسته ای که از انسانهای گذشته به یادگار مانده، توانسته اند اطلاعات جالبی از وضع زندگی انسان در ادوار مختلف و گوناگون، در اختیار ما بگذارند. (۲)

آنان بر اساس همین تحقیقات، اعصار ماقبل تاریخ را به دوره هایی تقسیم می کنند.

انسان در عصر حجر - طبق اظهارات باستان شناسان - برای ادامه حیات و رفع گرسنگی، به وسیله سلاح های ساده؛ مانند: سنگ و چوب به صید و شکار می پرداخت. پیوسته از ترس جانوران، دلش در اضطراب و وحشت می تپید و برای حفظ جان خویش از گزند آنها، به گوشه غارها پناه می برد. تغییرات جوّی او را هراسناک می کرد و از تاریکی، رنج فراوان می برد، تا آن موقع بشر فقط یک شکارچی به حساب می آمد که برای پیروزی بر صید، در جستجوی قدرت بود. و تمام استعدادش را در راه غلبه بر دشمن به کار می برد؛ با اشکال ابتدایی از سنگ، چکش و سرنیزه می ساخت.

انسان، در امتداد این دوره توانست آتشی بیفزود و با آن غذایی طبخ کرده و بر تاریکی و ظلمت شب، پیروز شود، بدین منوال قرنهای گذشت تا مراحل ابتدایی عصر حجر قدیم را پشت سر گذاشت.

با ورود انسان به عصر حجر جدید، در قسمتهای مختلف زندگی خود، تغییراتی داد، گرچه باز ابزار کار و وسایل زندگی، از سنگ تجاوز نمی کرد، اما دیگر از صورت ساده سابق خارج ساخته، آنها را منظم، صاف و صیقلی می ساخت.

انسان از انباشته ساختن سنگ و چوب برای سکونت خویش، کلبه ای درست کرد و با استفاده از گل خمیره شده، آتش و آفتاب، ظروف سفالین تهیه نمود. و تا حدّی به رموز کشاورزی و اهلی ساختن حیوانات، توفیق یافت. در این مرحله، انسان یاد گرفت که دانه بکارد، برخی از درختان را پرورش دهد، با تیر و کمان بعضی از حیوانات را از پای درآورد و بانیزه، ماهی شکار کند.

سپس انسان، به تدریج، عصر حجر را به کلی ترک گفته و سرگذشت خود را برای آیندگان بیادگار گذاشت و وارد دوره «فلزات» گردید.

در این دوره بود که تمدن جوانه زد، زندگی انسان قیافه تازه ای به خود گرفت و وارد مرحله نوینی گردید. در این مرحله جدید، دیگر او یک حیوان گرسنه که دائماً در تکاپوی خوراک باشد، نبود، حوادث و رویدادهای گوناگون، سبب شد که توجه او از شکم، به دنیای اطراف خود معطوف شود، هر قدر در جنگ و نبرد با طبیعت بر تعداد فتوحاتش افزوده می گشت، به همان نسبت حوائج و نیازمندیهایش نیز مضاعف

می گردید، خلاصه موجودی که در میدان بربریت قد بر افراشت، راهی را انتخاب نمود که به تمدن منتهی گردید و در شرایطی که محصور در جهل و نادانی بود، موفق شد به سوی علم و دانش، راه گریزی پیدا کند.

چیزی که انسان را از سایر حیوانات متمایز می سازد «عقل و ادراک» اوست که شگفت انگیزترین پدیده هاست. آری، در پس دیدگان آدمی، عقل قرار داشت، در نهادش نیرویی احساس می کرد که او را به راههای تازه و بدیع می کشانید و در هر گامی که برمی داشت، در خاطرش یک نوع بی قراری، حس کنجکاوی و اعتماد به نفس کم فروغی، نقش می بست، آنچه پدید آورنده تاریخ است و خط و مشی انسان را تغییر داده، همه از کارهای شگفت انگیز همین شیء نامرئی و غیر قابل توصیف؛ یعنی «عقل انسان» است، انسان در پرتو همین موهبت، با دقت اشیا را مشاهده می کند، در باره آنها به تفکر می پردازد و تجربه می آموزد و اطلاعات را در جایگاه حیرت آوری در مغز، به نام «قوه حافظه» انبار می کند و در مواقع ماجراها، حوادث و رویدادهای تازه از آنها بهره برداری و استفاده می نماید.

آنچه از روایات معصومین (علیهم السلام) به دست می آید، نشان می دهد که بسیاری از دانشها از طریق انبیای عظام در اختیار بشر قرار گرفته است. چهار هزار سال قبل از میلاد، بشر در شئون مختلف تمدن، پیشرفت، الفبا و خط، صنعت بازرگانی و هنر را پدید آورد و عناصر مهم تمدن، پایه گذاری شد، در این دوره، دست به کار حجاری و معماری شد و برای ساختن ابزار و وسائل زندگی، «مس» و سپس «آهن» را استخدام نمود، دین بزرگی پا گرفت، حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سرزمین «بابل» طلوع کرد و خدای جهان به او مأموریت داد تا رهبری جامعه سرگشته بابل را به عهده بگیرد و مجدانه با وضع موجود، به مبارزه برخیزد. ابراهیم کار رسالت را آغاز کرد و به جنگ با افکار و عقاید غیر منطقی برخاست که در نتیجه صاحبان آن افکار و دارندگان آن عقاید به صف بندی در برابر او پرداختند و از همه نیرومندتر، جبهه «نمرود» بود که تبلیغات ابراهیم را به صورت خطری جدی در برابر خود می دید و لذا تمام قدرت خود را بر ضد او به کار انداخت، ولی ابراهیم بانشر خداپرستی و ارائه برنامه های توحید و همچنین مبارزات پیگیر بر ضد طاغیان ستمگر، قدرت اهریمنی نمرود را در هم شکست و پس از مسافرتها طولانی و ورود به سرزمین حجاز، اساس خانه توحید را با همکاری فرزندش اسماعیل بنیانگذاری کرد.

پس از گذشت دوره فلزات، به دوران نخستین و مرحله اول تاریخ می رسیم. تاریخ، تا ۷۵۰ سال قبل از میلاد توانسته است حوادث را ثبت کند، دو قرن از تشکیل رژیم سلطنتی روم گذشت که «زردشت» در ایران به نشر افکار خود پرداخت. «لائوتسه و کنفوسیوس» در ژاپن و چین و «بودا» در هند بساط فلسفه را پهن کردند. «ارسطو و افلاطون» در دامن یونان پرورش یافتند و بالأخره عیسی مسیح (علیه السلام) در شرایطی که روح مادیگری در سراسر زندگی مردم رخنه کرده بود، از طرف خداوند، مأمور اصلاح جامعه گردید تا بشریت را از منجلا ب مادیّت یهود، نجات بخشد و برای از میان بردن فساد و تباهی، به تهذیب اخلاق و روان مردم قیام کرد.

از مظاهر روشن این دوره، وسایل ارتباط، ساختمانها، صنایع، و پزشکی است. از سال ۴۷۶ میلادی دوره قرون وسطی آغاز گردید.

این دوره شاهد حوادث بسیاری است، کلیسا علاوه بر قدرت روحانی، بر افکار اجتماع حاکم شد، خون ریزی، جهل، پراکندگی، وحشیگری از مشخصات این دوره در اروپاست، در این دوره، تمدن اسلامی در شرق پایه گذاری گردید که در بخش دوم از آن به بحث خواهیم پرداخت.

دوره تجدد در سال ۱۴۵۳ با ورود «سلطان محمد فاتح» به استانبول و برجیده شدن بساط روم شرقی آغاز شد، دول انگلستان، فرانسه، آلمان و اتریش در اروپا پا گرفت، با کشف «قطب نما» و استفاده از آن و پیمودن اقیانوس اطلس، آمریکا را کشف کردند. از مظاهر این دوره، نهضت فکری و علمی، ایجاد روابط بین ملل و بسط قدرتها بود.

پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، دنیا دنیای صنعت شد، اکتشافات و اختراعات، به سرعت پیش رفت، و همه چیز رنگ نو گرفت و بالأخره باهمین انقلاب کبیر، دنیای اروپا فصل تازه ای در تاریخ خود گشود.

آنچه بدان اشاره گردید، به جهان غیر اسلام مربوط است و گر نه در دنیای اسلام، در دوران قرون وسطی، عرب گامهای درخشان علمی در پرتو رهنمودهای دین برداشته بود که پیشرفتهای دنیای غرب مبتنی بر آنهاست. (۳)

ارزیابی تمدن کنونی غرب

دنیایی که اکنون ما، در دامن تربیتش پرورش یافته و در آن زندگی می کنیم، در مسیر اجتماعی خود، قافله انسانیت را به مرحله شگفت انگیزی رسانیده است. بشر امروزی، در دوره تحول و انقلاب فکری قرار گرفته و با نیروی عظیم علمی، که به آن مجهز گردیده است، هر روز در شعاع اندیشه خود، حوائج و نیازمندیهای زندگی را بررسی نموده و در رفع آنها اقدام می کند.

در اثر پیدایش صنایع و علوم، سهم زیادی از رنج و گرفتاری بشر دیروز که به واسطه زبونی و ناتوانی در برابر مشکلات ابراز می کرد، از میان رفته؛ زیرا دانش و علم، قسمت اعظم بار مشقت انسان را بر دوش ماشین آلات صنعتی نهاده است و در نتیجه او سبکبار و آسوده تر، از مزایای زندگی استفاده می کند. و همچنین وجود وسایل و ابزار علمی، حجم فعالیتها و قدرت مطالعه او را درباره کشف اسرار جهان پهناور، فوق العاده زیاد کرده است.

بدیهی است گردش فعالیتهای زندگی بر اثر تراکم روز افزون کار، سرعتی بس عجیب به خود گرفته و همان «زمان» که در گذشته ها واحد آن به شب و روز تقسیم می شد و وقت، ارزشی نداشت، اکنون در دوره ما با مقیاس دقیقه و ثانیه، اندازه گیری می شود و در مدتی کوتاه کارهای قابل توجه علمی صورت می گیرد.

قبل از کشف نیروی برق و بخار، برای حرکت کشتیها از نیروی باد استفاده می شد، اما امروز بر اثر تکمیل ماشین هایی که بانیروی برق و بخار حرکت می کند، اقیانوس پیمایهای عظیم در اختیار انسان قرار دارد. امروز به جای چهارپایان برای مسافرتها و حمل کالاهای، از اتومبیلها، راه آهن، هواپیماهای غول پیکر استفاده می شود و مسافتهای بسیار، در اندک مدتی طی می گردد، افکار بشر امروز در میدان پهناور زمین، محصور نیست، بلکه پا را از افق زمین بالاتر گذاشته و به تسخیر کرات دیگر، چشم دوخته است و بالأخره اوج آسمانها و اعماق دریاها را جولانگاه خویش قرار داده است.

روزگاری بود که بشر، اطلاعات ناقص و بسیار ناچیزی درباره این جهان عظیم داشت، ولی امروز حقایق حیرت آور و جالبی درباره جهان هستی کشف کرده و با قدرت علم، تحقیق و جستجو در مظاهر طبیعت و موشکافی در لای آزمایشگاه ها، پرده از روی

شگفتیهای عالم و پر غوغای موجودات ذره بینی برداشته است. لایراتوارها برای مطالعه علوم طبیعی، مجهز به انواع وسایل شده و میکروسکوپهای الکترونی، هزاران مرتبه حجم موجودات را بزرگتر از مقدار واقعی آنها نشان می دهد.

خلاصه، مزایا و فراآورده هایی که در عصر کنونی، دنیای غرب به مردم جهان عرضه کرده است، قابل اغماض و چشم پوشی نیست، هیچ کس نمی تواند این همه وسایل تولید، افزایش منابع ثروت و کلیه تسهیلاتی که از ناحیه تمدن معاصر پدید آمده، منکر باشد.

از نظر پزشکی و بهداشت، این تحول و ترقی، شایان توجه و کاملاً چشمگیر است. سابقاً علم پزشکی دوران ضعف و ناتوانی خود را می گذرانید و برای بسیاری از بیماریها دارویی وجود نداشت، هنوز کودکان به صحنه دنیا قدم نگذاشته بودند که مورد حملات بیماریهای گوناگون واقع می شدند، برخی از آنها به دیار مرگ و نیستی رهسپار می شدند و بعضی دیگر که بیماری، ضرباتی سهمگین به آنها وارد آورده بود، یک عمر را در مشقت و سختی می گذرانیدند. هنوز خاطرات غم انگیز و ناگوار عصرهای گذشته را نمی توان از یاد برد.

گرچه از وقتی که بشر قدم در این کره خاکی گذارده، زندگی او پیوسته در حال تغییر و تحول بوده و این دگرگونی، اختصاص به زمان خاصی نداشته است، اما به قدری در عصر کنونی نیروهای ابتکاری علمی و فنی بشر، سریع و شگرف است که این قطعه از زمان امتیاز خاصی یافته و عصر پیروزی و فتح علم و زمان تحول و تکامل نامیده شده است.

اضافه این نکته نیز لازم به نظر می رسد که با همه این ترقیات و پیشرفتهای حیرت انگیز و کوشش دانشمندان علوم طبیعی به منظور شناسایی اسرار جهان، هنوز بیش از الفبایی از اسرار این کتاب بزرگ، خوانده نشده است.

باکمال تأسف باید اعتراف کرد که تمدن کنونی غرب، باهمه مظاهر چشمگیر و قابل توجهش، نارسایی و نقاط ضعف فراوان دارد که در اهمیت و بزرگی از جنبه های مثبت آن کمتر نیست، همانگونه که می بایست از دانش و تمدنی که وسایل رفاه و آسایش جامعه را فراهم کرده و فصل نوینی در کتاب عمر بشر گشوده است، تقدیر کنیم، نمی توانیم از دست رفتن فضایی که زندگی سعادتمندانه بشریت به آن بستگی دارد و در نتیجه، انحطاطهایی که دامنگیر جامعه متمدن شده است را نادیده بگیریم.

مقام صنعتی غرب، در اوج ارتقا قرار گرفته و در این زمینه، ابتکارات بشری، سریع و پر دامنه انجام می گیرد، اما زندگی معنوی و انسانی مردم به حدّ صفر رسیده است، به همان نسبت که علم، پیشرفت کرده، اخلاق انسانی تنزل نموده، عوامل اختلا ف و کشمکش، هر دم توسعه می یابد.

غرب، ارزشهای روحی و انسانی را رها نموده و زنجیر عبودیت ماشین را به گردن افکنده است، تردیدی نیست که بردگان ماشین به خوشبختی، سعادت و آسایش واقعی دست نخواهند یافت. دانش، زندگی را تحت نظامی در می آورد و این نظام، موجب رفاه می گردد، اما سعادت و خوشبختی را ایجاد نمی کند، سعادت، کار دانش نیست بلکه سعادت، امر دیگری است، دانش، مفید و زیانبخش و زشت و زیبارا نمی شناسد، دانش فقط قادر است صحیح را از غلط تمیز و تشخیص دهد، اگر نظام زندگی بشری تنها نظام دانش باشد، جهنمی سوزان است. به گفته «برتراند راسل»؛ باید «بایک چنین نظامی به شدت مبارزه کرد».

در حالی که تمدن برای بشریت، هدایای ارزنده ای آورده، ولی یک بی بند و باری مهلک و کشنده نیز باهزاران جنایت و مفسد هولناک به همراه آورده است، آتش هوا و هوسهای بی پایان بی رحمانه، تار و پود روح و جانها را مورد حمله قرار داده، آسایش فکری و روحی و ایمنی را از مردم سلب کرده است، علم نه تنها در محیط حیات معنوی چراغی روشن نساخته، بلکه برتاریکی و تیرگی آن به شدت افزوده است.

این پیروزی و فتح علمی مانند فتح و پیروزیهای جنگی، خسارات، تلفات، مصائب و بدبختی های غیر قابل جبرانی در بر داشته است و هرگلی در باغ این تمدن می روید، درکنار آن خار جانگدازی هم سبز می شود، اتومبیل، هواپیما، کارخانه ها، وسایل جراحی، ابزار آسایش و رفاه زندگی، ارمغان ارزنده تمدن کنونی است، ولی بمب های کوبنده و مخرب، گازهای کشنده، جت ها، موشکها، اشعه های مرگ، توسعه جنایات و فجایع اخلاقی را نیز همین تمدن، برای بشریت آورده است.

در دنیای متمدن، عقل در خدمت منافع مادی است و غیر از منافع مادی به چیز دیگری نمی اندیشد، لذا فضیلت مطلق نابود شده و بسیاری از مفاهیم اخلاقی به دست مرگ و فراموشی سپرده شده است و این جراحت قابل التیام نیست.

با اینکه محیط زندگی ما از میدان جنبشها و فعالیتهای علمی، دور است، ولی مظاهر تمدن در محیط زندگی اجتماعی و محیط تعلیم و تربیت ما راه یافته و سیلاب مظاهر تمدن غرب باشدتی فراوان به سوی ما جاری و سرازیر است؛ زیرا امروز، مرزهای کشورها به روی کلیه افکار و اخلاق خارجی باز است و عادات و رسوم، از کشوری به داخل کشور دیگر رخنه می کند، گرچه دانشها و افکار صحیح نیز مشمول همین قانون است، ولی فجایع و مفسد اخلاقی و روحی به واسطه تناسب با تمایلات شهوانی و غرایز سرکش، سریعتر و عمیق اثر خود را می بخشد، لذا با اینکه از لحاظ پیشرفتهای علمی و صنعتی، اجتماع ما شباهتی به ملل غرب ندارد، کاملترین نمونه مفسد و بی بندوباریهای غربی در آن دیده می شود.

بزرگترین شکست اخلاقی یک جامعه این است که نیروی تشخیص خوبی و بدی را از دست بدهد، چنین اجتماعی هرگز به سعادت و خوشبختی دست نخواهد یافت.

متأسفانه، برخی از خود باختگان، فقط به ظواهر فریبنده تمدن چشم می دوزند و مصائب دردناک و بحران اخلاقی عصر کنونی را نادیده می گیرند، دنیای متمدن، جنبه های سطحی تمدن خود را به صورت خوشگذرانی ها در معرض نمایش قرار می دهد و لذا اینگونه افراد وقتی در آن محیط ها قرار می گیرند، آن چنان قوه تفکیک جهات و جدا ساختن قضایا را از دست می دهند که کلیه شیوه های ناپسند و خصلتهای نادرست آنها را صحیح می بینند و در برابر مظاهر پر زرق و برق و ظاهراً پرشکوه به طوری خود را گم می کنند که کوچکترین اختلاف در آداب و رسوم و گفتار خویش را باشیوه متداول در غرب به عنوان یک نقص خجلت آور احساس می نمایند و به جای پی جویی و تحقیق در رمز پیشرفت و وصول به همان مقاصد، یک سلسله فجایع اخلاقی و مفسد روحی را با خود به ارمغان می آورند، این روح خود باختگی که بارزترین عیوب و بزرگترین دلیل عدم شخصیت و استقلال فکری است و توأم با بی اطلاعی از رسایی و زیبایی های فرهنگ مذهبی و ملی است، اثر خود را در انحراف افکار آنها از معتقدات دینی می بخشد و از آنجایی که قدرت ندارند با یک

مطالعه عمیق و جامع الأطراف، قضایا را تجزیه و تحلیل نموده، میزان خوب و بد کارها را تشخیص دهند، منکر بسیاری از حقایق می شوند.

ملل مختلف اروپا موفق شدند به این تمدن خیره کننده کنونی برسند بدون اینکه از آیین، آداب و رسوم خود دست بردارند. ژاپن نیز با حفظ آداب، مذهب، رسوم و همه چیز اختصاصی خود، مسیر تکامل را پیش گرفت و برق آسا به سوی تمدن پرواز کرد و در شمار ممالک مرفعی درآمد، این کشور تنها در طول شصت سال توانست خود را از دایره کشورهای عقب افتاده قرون وسطایی خارج ساخته و در ردیف بزرگترین ملل متمدن جهان جای گیرد، ژاپن هرگز غریزه نشد. و چشم و گوش بسته مقلد مغرب زمین و اروپا نگردید، بلکه با تعصب شدید در حفظ آیین و قوم، قومیت و آثار گذشتگان خویش کوشید و همچنان که قرن‌ها پیش عمل می کرد، امروز هم مذهب قدیمی خود «شینتو» و «بودا» را مورد احترام و ستایش شدید خود قرار می دهد؛ آن هم مذهبی که پستی اش بر هر خردمندی پوشیده نیست.

ولی این روشنفکران قلابی ماکه پایگاه فکری مشخصی ندارند و از تجزیه و تحلیل روشن ترین مسأله اجتماعی و درک ساده ترین دستورات مذهبی، عاجز و ناتوانند، هرگونه ایراد و انتقادی را درباره مذهب، با افتخار و مسرت کامل استقبال می کنند تا ثابت نمایند که کاملاً روشن فکرند! این گروه غفلت زده، هرگز نخواهند توانست در باره حقایق امور و واقعیات زندگی به طور آزاد بیندیشند و با تلاش ذهنی، کاوش و جستجو، حقیقت را دریابند، اما نکته قابل توجه اینجاست که توسعه فکری بشر در شؤون مختلف زندگی مادی و تحولات شگرف و جهش عظیمی که در صحنه حیات بشر روی داده است، نتیجه کوششها و رنجهای دانشمندان است که در گوشه آزمایشگاهها سرگرم مجاهده علمی هستند و با سرپنجه و نیروی علم، قوای طبیعت را تسخیر می کنند، پیروزی در صحنه زندگی محصول تلاش مداوم است، مگر امکان دارد نتیجه هوسبازیها و بی بندوباریهای بی حساب، پیشرفت روز افزون صنعت و اختراعات باشد؟ به علاوه تکامل در علوم مادی و معنوی هرگز به یک صورت نیست بلکه در دو جهت متفاوت قرار دارد و حتی ممکن است ترقی در یک جهت با سیر قهقرایی در جهت دیگر همراه باشد.

یکی از اساتید دانشکده های معروف اروپا چندی قبل، طی نطقی در یک کنفرانس علمی در تهران گفت: «غرب در معنویات نیازمند شرق است، معنویات شرق بسی غنی و پرمایه تر از غرب است، اگر شرقیها در علوم و صنعت از غرب استفاده می کنند، باید در معنویات، غرب از شرق استفاده کند».

جامعه بشری به غیر از فرهنگ صنعتی و تکنولوژی برای زندگی، احتیاج به اصولی دیگر دارد، اگر سازمان سیاسی و اجتماعی، جامعه بشری را از فلسفه اصلی زندگی جدا سازد و زندگی عاری از آرمانهای مشترک، به طور یکنواخت و مداوم در تلاش معاش سپری گردد، خشونت ظالمانه بر زندگی توده های بشری حکمفرما خواهد گردید.

متأسفانه دنیای بشریت امروز از حیث زندگی معنوی دوران کودکی خود را می گذراند و هنوز به حد رشد اخلاقی خود نرسیده است تا بتواند از ذخایر پربهایی که در دل طبیعت نهفته است در راه خوشبختی خویش استفاده نماید و به همین علت، مانند کودکان بیش از آنچه در بند واقعیات عقلی است، تحت نفوذ احساسات کودکانه می باشد، در بیشتر شؤون زندگی انسانها، تعصب و احساسات، جایگزین عقل

و منطق شده است، هنوز عقل و روح بشریت در چنگال خرافات و قید و بند اوهام گرفتار است، اعم از اینکه این اوهام و خرافات در صورت پرستش بتها پدیدار گردد، یا در صحنه زندگی ملل متمدن و متمدن به عنوان پرستش علوم مادی بروز کند، بشریت پس از این همه تجارب ناگواری که در طول نابسامانیها و انحرافات جدید مشاهده می کند، در می یابد که چاره اش یا سر سپردن به راه راست و هدایت است، یا آنکه حتماً باید به سوی نابودی رود.

جامعه شناس شهیر «سوروکین» (۴) می گوید:

«هر یک از جنبه های مهم زندگی، سازمان و تمدن جامعه غربی، دستخوش بحرانی غیر عادی شده است. کالبد و روح این تمدن، هر دو به شدت بیمار است و به سختی نقطه ای که مجروح نباشد در پیکر تمدن غرب و یا عصبی که به درستی انجام وظیفه کند، در سلسله اعصاب آن می توان یافت.

ما آشکارا در برزخ میان دو عصر به سر می بریم؛ در پایان عصر محض فرهنگ مادی، دیروزی پرشکوه و طلوع تمدن معنوی فردایی زایا، ما در حال زندگی اندیشه و عمل در واپسین دقایق روز طولانی تمدنی مادی به سر می بریم که مدت شش قرن می درخشیده است، هنوز پرتوهای لرزان و کم فروغ خورشید شامگاهی بر شکوه عصری وداع گر می تابد، لیکن این روشنایی دیگر درخشانی نیست، فروغش امید بخش و تابان نیست، در پرتو غروب در سایه هایی که پیوسته ژرفی تیرگی شان فزونی می یابند، در جهت یابی و تشخیص سالکان راه به مراتب دشوارتر می گردد، شب یلدای برزخ مدنی با همه کابوسهایش با همه اشباح و سایه های دلهره انگیزش، با همه هراسها و دهشت های دل آزار و جان کاهش، در برابر ما چهره می نماید.

با این وصف، در ماورای این شب هول انگیز، صبح صادق فرهنگی نو؛ فرهنگی جامع و معنوی به احتمال زیاد در انتظار خیر مقدم به انسانهای آینده است» (۵).



بسیار دور از واقع بینی است که تمام آداب، رسوم، تشکیلات و فرمهای دیگران (غرب) را یکجا چشم بسته بپذیریم و پیروی نماییم. مقلد تا هنگامی که صرفاً مقلد است، زنجیر اطاعت و احتیاج به گردن خواهد داشت، ابتکار سرچشمه استقلال است، همانطور که تقلید طفیلی گری و مخرب استقلال می باشد، البته اگر اخذ اقتباس صورت فعال داشته باشد و مثلاً وقتی انسان با یکدست چیزی می گیرد، با دست دیگر با اصلاح و ترمیم همان چیز را به دنیای علم و صنعت عرضه نماید، درخور تحسین است.

بی شک هر چه ما در افکار و اخلاق، دچار هرج و مرج می شویم و یا عقبگرد می کنیم، به واسطه مخلوط شدن افکار خمود با افکار تقلیدی است و به نسبت فاصله گرفتن از حالت اخلاقی و تاریخی خود و گرویدن به غرب، این خطر بیشتر می شود.

یکی از متفکرین بزرگ اسلامی می گوید: «ما نمی گوییم که عزلت فکری و اجتماعی اختیار کنیم و از سیر تمدن که به جبر تاریخ جلو می رود بر کنار باشیم، ما در این کاروان، سهمیم و شریکیم بلکه خود ما مسلمانها بودیم که سرمایه های هنگفت به جامعه تمدن انسانی داده ایم و با اقدامات مثبت و فعالیتهای بزرگ ما این بنا پایه گذاری شده، ولی متأسفانه امروز به این مطلب اهمیت نمی دهیم و ارزش

خود و احترام تقدم خود را نگه نمی داریم، وقتی این موفقیت در نظر ما ارزش پیدا می کند که قلوب و افکار ما از احساسات بردگی و استعمار خلاص شود و دارای افکار پاک آزادمردان گردد! لیکن ناله ما از این عادت گدایی خوار کننده ای است که بر آستانه آن بندهوار دست به سینه ایستاده ایم و این متاعهای عاریتی را به صاحبش بر نمی گردانیم، خوب بود کاری می کردیم که آنها هم از ما تبعیت می کردند.

اینجا برای تمدن دو معنا هست: یکی آنکه سهام ممتاز خود را در بنای تمدن از دست ندهیم و روش پایدار حیاتی و ذاتی را که از ریشه های زندگی خودمان سرچشمه گرفته به ضمیمه تجربیات انسانی در فروع و تطبیقات زندگی، حفظ کنیم.

معنای دوم: ظواهر تمدن فریبنده دیگران را که برای خودشان حاضر و آماده کرده اند و مشخصات معینی دارد، برای زندگی خود انتخاب نماییم، بدون آنکه در خصوص آن مطالعه و فکری کنیم و تمدن خود را در آن دخالت دهیم.

تمدن اول به معنای تمدنی است که با افکار عالی انسانیت سازگار است ولی به معنای دوم، تمدنی است که فقط در خور میمونهای مقلد است! (۶).



هرچند روح مادی گری در میان ملل متمدن غرب به سر حد افراط رسیده و عملاً یک فرد اروپایی، در زندگی هدفی جز قرار دادن خود زندگی به مثابه هدف نهایی ندارد، در عین حال، بسیاری از مردم به معتقدات دینی خود پایبندند و پیوند علاقه خاصی به آیین خود یعنی همان آیین تحریف شده مسیحیت - که با انواع خرافات آمیخته شده و قادر نیست نیاز مندیهای روانی و معنوی مردم را اشباع کند - دارند. و عجب است چنین دینی در دنیای مرفعی حکومت می کند و کادر روحی و معنوی تمدن غربی را تشکیل می دهد.

روزهای یکشنبه کلیه مؤسسات و مغازه ها تعطیل و از هر سو صدای ناقوسهای کلیسا - که طنین مخصوص دارد - بگوش می رسد و در کلیساها طبقات مختلف مردم اجتماع کرده و به سخنان کشیش با کمال متانت، گوش می دهند و از تلویزیون، برنامه های مخصوص مذهبی تحت نظر کلیسا در مقابل تماشاکنندگان قرار می گیرد، علاقه مندان به دین، نوعاً مقیدند نوزاد خود را هنگام تولد به کلیسا ببرند تا مراسم نامگذاری به دست کشیش انجام شود و به گوش او اوراد مذهبی بخواند! رهبران دینی، مورد احترام مردمند و آنها را «پدر روحانی اجتماع» می نامند، برای تأمین هزینه سنگین سازمانهای مذهبی، دولت مستقیماً از مردم مالیات می گیرد و مردم هم مایل باشند یا نباشند مجبورند مالیات دینی را بپردازند، دولت کلیه وجوهی که از این بابت می گیرد، در اختیار کلیسا می گذارد و بدین ترتیب دستگاه روحانیت مسیح با بودجه کافی و تجهیزات کامل، اداره می شود.

مطبوعات تحت نظر کمیته مخصوصی به نام «کمیته مطبوعات» کنترل می شود. رُل اصلی این کمیته را کلیسا بازی می کند؛ برنامه های آموزشی دوره دبستان و دبیرستان تحت نظر روحانیون کلیسا تنظیم می شود، دانش آموزان مدارس تا سال نهم تحصیلی، مجبورند روزهای یکشنبه در کلیسا حاضر شوند و در برنامه ای که مخصوص آنها تهیه شده و از درس و تعلیمات دینی آنها محسوب می شود، شرکت نمایند. و عجب اینکه کودکانی که مرتکب گناهی نشده اند بایست به محل مخصوص گناهکاران بروند و در پیشگاه کشیش، اقرار به گناه نمایند.

فیلمهای سینمایی نیز قبلاً از نظر کمیته ای که مرکب از روحانیون کلیسا، پزشکان، جامعه شناسان، اقتصاد دانان و روان شناسان می باشد می گذرد و از تمام جنبه های مذهبی، روانی، اجتماعی و اقتصادی مورد بررسی و رسیدگی قرار خواهد گرفت و چنانچه مردود شناخته نشد، اجازه نمایش آن صادر می گردد.

متأسفانه نویسنده به حکم اجبار در یکی از بیمارستانهای کاتولیکی در آلمان بستری بودم و به عنوان یک روحانی اسلامی مورد مراقبت و پذیرایی قرار می گرفتم، در هر یک از اتاقهای بیماران، یک مجسمه از حضرت عیسی (علیه السلام) نصب بود و نقاشیهایی از حضرت مریم و عیسی (علیهم السلام) به چشم می خورد و عصرها مرتباً هنگام تعطیل شدن بیمارستان، برای شفای بیماران دعا خوانده می شد! بعضی روزها در یکی از سالنهای بیمارستان می دیدم در کنار مجسمه حضرت عیسی؛ شمع روشن می کردند، خوب در این موضوع دقت کنید:

روشن کردن شمع در روز کنار مجسمه آن هم در مرکز علم و دانش و سپس مقایسه کنید اگر در کشور ما یک نفر عامی در شب تاریک بر آرامگاه امام زاده ای شمع روشن کند، چگونه مورد استهزای جوانان به اصطلاح تحصیل کرده ما قرار می گیرد و او را متهم به ارتجاع و کهنه پرستی می کنند، آنها به عقاید دیگران نیز احترام می گذارند.

فراموش نمی کنم وقتی برای تزریق، خون مورد نیاز بود، رئیس بیمارستان استفسار کرد، اسلام چه خونی برای تزریق تجویز کرده است، آیا برای مسلمانان جایز است از خون غیر مسلمان استفاده کند؟ در هر صورت طبق دستور اسلام برای شما خون تهیه می کنیم!

در اجتماعات پیشرفته، مردم برای آزادی خود حدودی قایلند و از وسایل تمدن و زندگی سوء استفاده نمی شود؛ مثلاً تلویزیون یک سلسله مسابقات ورزشی کلاس درسی، اوضاع طبیعی و طرز زندگی مردم کشورهای دور دست را نمایش می دهد و خلاصه بیشتر قسمتهایی است که برای ازدیاد اطلاعات عمومی مردم، مفید است.

کسی حق ندارد تحت عنوان آزادی شخصی، صدای رادیو را طوری بلند کند که برای عابرین یا همسایه مزاحمت ایجاد نماید، هیچ صاحب خانه ای مجاز نیست با تشکیل دادن مجالس خصوصی شب نشینی تا نیمه های شب، همسایگان را تحت فشار و ناراحتی قرار دهد و اصولاً صدای رادیو از هیچ نقطه شهر به گوش نمی رسد، درست به خاطر دارم روزی از نزدیکی هتلی که در آن اقامت داشتم، ناگهان صدای رادیو در فضا طنین افکن شد، این نخستین باری بود که در آن محیط، صدای رادیو شنیدم آن هم صدای موسیقی ایرانی! و چون موضوع برایم کاملاً تازگی داشت، منتظر بودم تا در فرصتی مقتضی تحقیق کرده و از جریان آگاهی یابم، اتفاقاً روز بعد یکی از آقایان ایرانی که در آن حوالی سکونت داشت به ملاقاتم آمد، من هم از فرصت استفاده کرده جریان روز گذشته را با وی در میان گذاشتم، اگر تعجب نکنید هموطن عزیز، لحظه ای سکوت کرد و سپس با تبسمی آمیخته به خجلت اعتراف نمود روز گذشته شخصاً دست به چنین ابتکاری زده است.

راستی جای تأسف است که در کشور ما نحوه استفاده از این گونه وسایل از مجرای صحیح و اصولی خود منحرف شده و به وضع رسوایی درآمده است، مناظری از تلویزیون (دوران شاه) مشاهده می شود، همه می دانند تا چه اندازه در سقوط اخلاقی اجتماع تأثیر دارد و آثار نامطلوبی به جای می گذارد، با این برنامه غلط و غیر صحیحی که اجرا می گردد، باید اعتراف کنیم تنها نتیجه اش برای تماشاکنندگان تباهی و خسارت معنوی است و بس. صدای رادیو از هر گوشه و کناری شنیده می شود و بقدری ناراحت کننده است که هر لحظه اعصاب و روح انسان را آزار می دهد.

مخترعین و مکتشفین صنایع، هیچگونه تضمینی برای نوع بهره برداری که ممکن است از ابزار آنها صورت گیرد، در اکتشاف و اختراع خود قایل نشده اند و برای آنها ممکن هم نبود که چنین تضمینی را قایل شوند، آنها هرگز باور نمی کردند همین ابزاری که می توان از آن استفاده صحیح نمود، روزی به دست گروهی از مردم، در راه ایذا و ایجاد ناراحتی آنان به کار رود.

تمام پدیده های صنعتی و وسایل و ابزارهای علمی، بدون استثنا شامل این جریان می شود، چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد، نحوه بهره برداری از این گونه وسایل است و آن هم به نوع تربیت شخصی که این ابزار را در اختیار دارد، بستگی خواهد داشت، اصولاً بسیاری از مردم بی منطق هستند و در باره خیلی چیزها طرز تفکر غلط و ظالمانه ای دارند، بدبختی اینجاست که این گونه رفتارها خیلی زود به صورت یک بیماری واگیر به افراد دیگر - که مزاجشان آمادگی دارد - سرایت می کند و در بهره برداری های غلط از این وسایل اشخاص با هم مسابقه می گذارند و هرکس می خواهد با این مسابقه در شکنجه و آزار دیگران سهمی بیشتر ببرد، این است طرز استفاده اجتماع ما از تکامل وسایل مادی زندگی، ریشه این نمونه های اسف انگیز را باید در فقدان دانش و بینش جستجو نمود، آیا می توان گفت جهالت و نادانی مردم در ایجاد چنین وضعی دخالت ندارد؟ آیا برای یک مسلمان عیب نیست که تا این اندازه از آداب و رسوم انسانیت و اصول اخلاقی فاصله بگیرد؟ و هیچ مرزی برای آزادی خود ننشاند، این یک نحوه لجام گسیختگی و خودخواهی بیجا است که به نام آزادی شخصی در این مملکت عملی می شود. نمی خواهیم بگوییم زندگی اروپایی خالی از نواقص است بلکه به عکس نواقص فراوانی دارد که به تفصیل در باره آن به بحث خواهیم پرداخت، ولی لااقل این جهات را رعایت می کنند.

پی نوشتها:

(۱) اعراف / ۱۷۹.

(۲) بنا به اظهار باستان شناسان بر بشر، ادواری گذشته و تمدنهای پیشرفته ای نیز بوجود آمده، ولی سرانجام منقرض شده است که به دشواری در اعماق زمین آثار مبهمی از آن می توان یافت، ممکن است آخرین دوره ای که هنوز باقیمانده است از آدم آغاز شده باشد. البته این نظر، بر مبنای احتمال استوار است و قرآن، به طور صریح، اولین انسان را «آدم ابوالبشر» می داند.

(۳) ر.ک: کتاب تمدن اسلام و عرب از گوستاولوبون و نیز مناظره با دکتر و پیر از شهید هاشمی نژاد.

PITIRIM A. SOROKIN. (۴)

(۵) خداوند دو کعبه، ص ۱۹.

(۶) اسلام و دیگران، ص ۴۲.

علل پیشرفت مسیحیت

در عصر کنونی، مذاهب و ادیان موجود در جهان غیر از اسلام، اعم از آسمانی و غیر آسمانی به واسطه تحریفات و نواقص گوناگون، رشد و پیشرفتی ندارند، بلکه روز به روز به سوی انحطاط و سقوط پیش می روند، تنها در این میان مسیحیت است که در سراسر جهان، تلاشها و کوششهای قابل توجهی دارد، بنابر این، در عصر ما تنها اسلام و مسیحیت هستند که در سراسر دنیا رویه روی یکدیگر قرار دارند.

پیشرفت مسیحیت، زائیده عامل خاصی نیست، عوامل گوناگونی دست به هم داده و موقعیت حساسی را برای آیین مسیح به وجود آورده است، توسعه دایره تبلیغات، عامل نیرومندی برای پیشرفت یک دین محسوب می شود به طوری که می تواند افکار جامعه را زیر نفوذ گرفته و به سوی هدف مشخص بکشانند، چه انسان طبعاً تحت تأثیر تلقین واقع می شود و تبلیغات در روحیه و زندگی وی، اثر عمیقی می بخشد. در نهضت علمی و اجتماعی «رنسانس» در قرون اخیر، این مسأله به عنوان یک مسأله حیاتی مورد توجه فراوان قرار گرفت، مقامات مذهبی مسیحیت دست به یک رشته تبلیغات دامنه داری زده و با استفاده از نیروی سازمانی خود با تمام قوا کوشش می کنند آیین خود را در همه نقاط جهان گسترش دهند.

از طرفی، تلاشهای همه جانبه و امواج تبلیغات مذهبی آنها ملل متمدن را فرا گرفته و از سوی دیگر، علاقه و دلبستگی بیش از حد مردم به مادیات شعاع فکرشان را محدود و نیروی تعمق در امور معنوی را از آنها ربوده است، ظواهر فریبنده مادیات همچون

پرده های تاریک و سیاه بر افکار مردم گسترده و مجالی بر ایشان نگذاشته است تا به جستجوی حقیقت بپردازند و پیرامون دین و مسائل روحی، تفحص و کنجکاوی کنند، از آن طرف دایره فعالیت های ما هم بسیار محدود و فاقد ضروری ترین وسایل تبلیغاتی است و با وضع فعلی خود نمی توانیم اسلام را با تعالیم مقدس و چهره درخشانش به دنیای مرقی امروز عرضه کنیم و امتیازات آن را به بهترین وجهی روشن سازیم. اینها عواملی است که مسیحیت را به جلو برده و سبب شده است یک سلسله اعتقادات مخالف منطق عقل در اعماق روح ملل غرب، ثابت و پایدار بماند.

فجایع دستگاه رهبری کلیسا

چون مسیحیت، اصول، قوانین و سیستم خاصی برای اداره امور اجتماعی مردم نداشت و از این لحاظ، کاملاً فقیر و محروم بود، لذا سازمان روحانیت مسیحی در مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومت، دخالتی نمی کرد.

این وضع تا قرن ششم میلادی ادامه داشت، اما از سال ۷۵۶ میلادی که پادشاه فرانسه «قیصر»، قسمتی از سرزمینهای تحت نفوذ خود را به پاپ واگذار کرد، زمان سلطنت، شکوه و جلال روحانیت مسیحی آغاز شد و دستگاه مذهبی آنها از لحاظ وضع اقتصادی و مالی، قوی و نیرومند گردید و خواهی نخواهی به خاطر کسب قدرت و نفوذ، تصادمهایی بین رجال سیاست و رهبران دینی بروز نموده و جنگ و ستیز بین پایها و امپراتوران بر سر فرمانروایی مطلق بر اروپا شدت یافت.

از طرفی مردم که کلیسارا مظهر روحانیت مسیح می دانستند، پشتیبان و هوادار سرسخت روحانیت شدند و روز به روز بر قدرت و نفوذ دستگاه کلیسا افزوده گشت تا کار به جایی رسید که کلیسا بلارقیب بر مردم اروپا حکومت و فرمانروایی خود را تثبیت کرد.

تا قبل از بروز اختلافات وسیع و دامنه دار مذهبی نصرانیت، هریک از شهرهای مسیحی را یک نفر «اسقف» اداره می کرد و از اجتماع چند شهر، ولایتی تشکیل می یافت که سرپرستی ولایت را «خلیفه» عهده دار بود، پاپ ریاست اعظم نصرانیت را به عهده داشت و در کلیه امور مذهبی و عزل و نصب اسقفها و خلفا دخالت می کرد، به تدریج خلفای مسیحی قسطنطنیه به فکر افتادند که از زیر نفوذ پاپ خارج گردند و برای خود حوزه ای مستقل و جداگانه تأسیس نمایند.

پس از چند بار نزاع شدید بین پاپ و خلفای قسطنطنیه بالاخره در سال ۱۰۵۲ میلادی میان آنها جدایی کامل افتاد و مسیحیت به دو دسته تقسیم شدند، اروپای شرقی از روحانیت قسطنطنیه تبعیت کردند و خود را «ارتدکس» نامیدند و اروپای غربی - که از لهستان تا اسپانیامتداد داشت - در اطاعت از «پاپ» باقی ماندند و خود را «کاتولیک» خواندند، این دو مذهب که دارای دو روش متباین بودند، پیوسته یکدیگر را تکفیر می کردند.

در اوایل قرن شانزدهم میلادی، مذهب دیگری به نام «پروتستان» در اروپا پدید آمد روحانی مسیحی «مارتین لوتر» مؤسس این مذهب و همکاران او در مورد بهشت فروشی و بخشش گناه، پرچم مخالفت با پاپ را برافراشتند، آنها می خواستند کلیسا را ت کرده و معایب و مفاسد آن را از بین ببرند. اقدام «لوتر» بر ضد مقام پاپ و الغای اصول کشیشی در اروپا طرفداران زیادی پیدا کرد و در نتیجه این تحولات، مذهب ساده مسیح (علیه السلام) به سه شعبه متباین تقسیم شد.

با وجود قدرت مطلقه پاپ در اروپای کاتولیک، در قرن دوازدهم و سیزدهم بدعتها در میان مسیحیان زیاد شد، ظهور و پیشرفت عقایدی که از نظر پاپ مردود بود باعث تشویش پاپ و کاتولیکها گردید و به منظور جلوگیری از پیشرفت اینگونه مذاهب در سال ۱۲۱۵ از طرف پاپ، فرمانی صادر شد، به موجب آن اداره ای به نام «انگیزسیون» در تمام شهرهای ممالک فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، آلمان، لهستان و سایر کشورهای مسیحی، تشکیل یافت و افرادی که متهم به بدعت بودند به آنجا احضار گشته و محاکمه و مجازات می شدند.

این اداره و سازمان با قدرت اهریمنی خود از هرگونه تفکر آزاد، جلوگیری می کرد و آنچنان خفقان در افکار عمومی پدید آورده بود که هرگاه کسی متهم می شد که دارای نظرات و عقایدی است مخالف نظرات و عقاید کلیسا، انواع شکنجه های جهنمی در حق او اجرا می گردید حتی مردگان نیز گاهی متهم به الحاد و کفر می شدند و با تشریفات خاصی، صندوق استخوان آنان را محاکمه می کردند.

«ویل دورانت» در تاریخ تمدن خود خصوصیات محاکم تفتیش را چنین شرح می دهد:

«محکمه تفتیش عقاید، قوانین و آیین دادرسی خاص به خود داشت، پیش از آنکه دیوان محاکمات در شهری تشکیل شود، از فراز منابر کلیساها «فرمان ایمان» را به گوش مردم می رسانید و از آنها می خواست هرکس ملحد، بی دین و بدعتگذاری را سراغ دارد به سمع محکمه تفتیش برساند این محکمه تفتیش، مردم را به خبرچینی، متهم ساختن همسایگان، دوستان و خویشاوندان، تحریص و تشویق می کردند.

به خبرچینان، قول رازپوشی کامل و حمایت داده می شد و آن کس که ملحدی را می شناخت و رسوایی ساخت، یا در خانه خویش پنهان می گشت و یا به لعن، تکفیر و نفرین گرفتار می شد.

گاهی مردگان نیز متهم به کفر و الحاد می شدند! و آنها را نیز با تشریفات خاصی محاکمه می کردند و اموال آنان را ضبط می نمودند و وارثان آنان را از اموال او محروم می کردند، کسانی که از الحاد مردگان خبر می دادند، سی تا پنجاه درصد اموال مردگان را به آنها می دادند!

روشهای شکنجه در جاها و زمانهای مختلف، متفاوت بود، گاهی دست متهم را به پشتش می بستند و سپس او را با آن می آویختند و ممکن بود او را ببندند؛ چنانکه نتواند حرکت کند و آنگاه چندان آب در گلویش می چکانند تا خفه شود. و ممکن بود طنابی چند بر اطراف بازوان و ساقهایش ببندند و چندان محکم کنند که در گوشتهای تنش فرو رود و به استخوان برسد» (۱).

مقامات مذهبی مسیحی به طوری در اروپا صاحب قدرت شدند که بیش از ده نفر از سلاطین و رجال بزرگ سیاسی آلمان و فرانسه به وسیله پایها تکفیر گردیدند و به همین علت بعضی از زمامداران سقوط کردند و برخی هم ناچار به توبه شدند؛ مثلاً امپراتور آلمان «هانری چهارم» در سال ۱۰۷۵ به علت بی اعتنائی به فرمان پاپ از طرف «گرگوار هفتم» تکفیر گردید و از مقام سلطنت خود خلع شد، هانری ناچار لباس توبه کاران را پوشید و به پیشگاه پاپ شتافت. پاپ تا سه روز به او اجازه ورود نداد و پس از سه روز توبه او را پذیرفت! (۲).

لویی هفتم، توسط پاپ «انیوسان دوم» در سال ۱۱۴۰ میلادی تکفیر گشت و در سال ۱۲۰۵ بین «ژان» پادشاه انگلستان و پاپ «انیوسان سوم» اختلاف افتاد، ژان به اسقف ها حمله نمود و پاپ حکم تکفیر وی را صادر کرد، چندی نگذشت که ژان مجبور شد چنین دستخطی را صادر کند: «مارا سروش غیبی چنین خبر داد که کشور انگلستان و ایرلند را به عیسی و حواریون او ولی نعمت خودمان پاپ انیوسان و جانشینان کاتولیک وی واگذار کنیم ما از این به بعد ممالک مزبور را از جانب پاپ و مقام روحانیت و به سمت نایب السلطنه در دست خواهیم داشت، ما را رأی بر این قرار گرفت که روحانیت روم، هر سال به دو قسط، هزار لیره انگلیسی نقره از ما بگیرد. اگر ما یا یکی از اعقاب ما با مدلول این دستخط مخالفت کنیم، از حق سلطنت براین مملکت محروم خواهیم بود» (۳).

«مارسل کاش» می نویسد: «در این دوره پنج میلیون نفر را به جرم فکر کردن و تخطی از فرمان پاپ بدار آویخته و تا سرحد مرگ در سیاه چالهای تاریک و مرطوب نگهداشتند، تنها از سال ۱۴۸۱ - ۱۴۹۹ یعنی طی هجده سال بنا به دستور «محکمه تفتیش»، ۱۰۲۰ نفر را زنده زنده سوزانیدند، ۶۸۶۰ نفر را شقه کردند و ۹۷۰۲۳ نفر را به قدری شکنجه دادند که نابود شدند» (۴).

«در قرون وسطی به دستور محکمه تفتیش عقاید، تنها ۳۵۰ هزار نفر از دانشمندان و متفکرین را زنده زنده سوزانیدند؟» (۵).

«ویکتور هوگو» نویسنده و شاعر معروف فرانسوی، ارباب کلیسا و محاکم تفتیش عقاید را اینطور به باد انتقاد می گیرد:

«حیات کلیسا در تاریخ ترقی بشر نیست و در پشت صفحات تاریخ قرار دارد، او همان است که «پرنیلی» را بخاطر این سخن که ستارگان از جای خود نمی افتند، با ضربات شلاق، مجروح و زخمی می کند!

او همان است که «کامپلاند» را به خاطر این سخن که غیر از این دنیا، دنیاهای دیگری هم به تعداد بی شمار وجود دارد و به خاطر آنکه با کنایه و استعاره به راز آفرینش، اشاره هایی کرده بود، ۲۷ بار به زندان و شکنجه گرفتار می کند!

او همان است که «هاروی» را شکنجه می دهد به جرم آن که ثابت کرده بود در رگهای بدن آدمی، ماده سیاله خون جریان دارد و خون بی حرکت، در عروق زنده وجود نخواهد داشت!

این همان است که «گاليله» را به خاطر آنکه بر خلاف تورات و انجیل، از گردش زمین خبر می دهد به زندان می افکند!

این همان است که «کریستف کلمب» را به خاطر سرزمینی که «سنت پل» در تورات و انجیل پیش بینی نکرده بود، زندانی می نماید؛ زیرا کشف قانون آسمان و گردش زمین لامذهبی بوده است، کشف یک سرزمین پیش بینی نشده، دشمنی با آیین مذهب کلیسا به شمار می رفت!

این همان است که «پاسکال» را به نام مبانی مذهب، «مونتئی» را به نام مبانی اخلاق و «مولر» را به خاطر مبانی مذهبی و اخلاقی تکفیر می کند! (۶).

کلیسا از قدرت و نفوذ خود بر ضد مسلمانان نیز استفاده کرد و کشتار وحشیانه ای را به بهانه نجات بیت المقدس به راه انداخت، این جنگها که به نام «جنگهای صلیبی» نامیده می شود، از سال ۱۰۹۵ آغاز شد و در ۱۲۷۰ طی هشت فقره جنگ، سرانجام، پایان یافت.

کینه توزی و تعصبات پاپ و کشیشها عامل اصلی این جنگها بود، آنها با انواع فریبکاری، توده مردم اروپا را بر ضد مسلمین شورانیدند، قبل از شروع جنگ، پاپ «اوربن دوّم» کنگره ای از کشیشها و پیشوایان مذهبی مسیحیان تشکیل داد و در آن کنگره تصمیم نهایی برای جنگ با مسلمانان گرفته شد، پاپ به تمام اسقفها و کشیشها دستور داد که مردم را به جنگ با مسلمانان بشورانند و خود نیز شخصاً در فرانسه پیروان خود را به جنگ تحریص می نمود.

نخستین سپاه عظیم با شرکت بیش از یک میلیون نفر برای تصرف بیت المقدس به حرکت در آمده، این سیل خروشان جمعیت که گویا تمام اروپا به سوی آسیا در حرکت است، از آغاز حرکت همه کس را غارت می کردند، آتش می زدند، به دریا می ریختند، مثله می نمودند و بدون استثنا نظامیان و غیر نظامیان و حتی کودکان و زنان را از دم تیغ می گذرانیدند، پس از سه سال در تاریخ ژوئیه ۱۰۹۹ بیت المقدس را تصرف کردند در حالی که از آن سپاه عظیم فقط بیست هزار نفر باقی ماندند و مسیحیت در این جنگ با دادن بیش از یک میلیون نفر قربانی که در اثر جنگهای داخلی، بیماریهای وبا و طاعون و برخوردهای شدید با قبایل مسلمانان و غیر مسلمانان در بین راه، به بیت المقدس دست یافت.

برای اینکه خوانندگان محترم به وحشیگریهای این سپاه مذهبی! خوب آشنا شوند، عین عبارت «گستاو لوبون» مورخ معروف فرانسوی را می نویسیم:

«قبایح اعمال و کردار مجاهدین صلیب در تمام این لشگر کشی ها حقیقتاً آنها را در ردیف درنده ترین و بی شعورترین وحشی های روی زمین قرار داده بود و رفتار آنان با هم عهدان خود، با دشمن، با رعایای بی گناه، نظامیان، زنان، اطفال، پیر و جوان یکسان و در یک ردیف قرار گرفته بود، یعنی بدون امتیاز، همه را غارت کرده و به قتل می رسانیدند».

ضمناً از «روبرت» راهب که خود شخصاً در این وقایع حضور داشته، چنین نقل می کند:

او می گوید: «لشگر ما در گذرها و میدانها و پشت بامها متصل در گشت و حرکت بودند و مثل شیر ماده ای که بچه اش را ربوده باشند از قتل عام لذت می بردند، اطفال را پاره پاره کرده، جوان و پیر را در یک ردیف از دم شمشیر می گذرانیدند! و محض تسریع در عمل چندین نفر را بایک ریسمان به دار می آویختند! سپاهیان ما هرچه را که می یافتند فوراً می ربودند شکم مرده ها را پاره کرده، پول و جواهراتی را که سراغ داشتند بیرون می آوردند و بالأخره «بوآمون» یکی از سران سپاه تمام مردمی که در قصر جمع شده بودند احضار کرد، زن، مرد، پیر، ناتوان و بیکاره را از دم شمشیر گذرانید و جوانان را برای فروش به انطاکیه فرستاد!». (۷)

«گودفروآدویویون» فرمانده این سپاه خون آشام در گزارشی به پاپ چنین نوشت:

«اگر می خواهید بدانید با دشمنانی که (مسلمانان) در بیت المقدس به دست ما افتادند چه معامله ای شد، همین قدر بدانید که کسان ما در رواق سلیمان و در معبد، در لجه ای از خون می تاختند و خون تا زانوی مرکب می رسید!». (۸)

اینها نمونه هایی از یک سلسله فجایعی است که مسیحیان، نسبت به متفکرین و دانشمندان اروپا در قرون وسطی و همچنین نسبت به مسلمانان در جنگهای صلیبی، مرتکب شدند.

بالأخره فشار و شکنجه های انگیزشیون در کشورهای اروپایی دانشمندان و متفکرین را به ستوه آورد، آنها برای نجات و رهایی از این اختناق و ستمگریهای وحشیانه، مبارزه پیگیری را بر ضد کلیسا آغاز کردند.

مبارزه میان دانشمندان و ارباب کلیسا به تدریج به اوج شدت خود رسید و با همه اختناق فکری و سانسور عقاید و افکار که مقامات مذهبی برای روشن فکران پدید آورده بودند، روز به روز علوم طبیعی در حال پیشرفت و توسعه بود و بالأخره ارباب کلیسا مجبور به عقب نشینی شدند و میدان برای آزاد فکران و دانشمندان و طرفداران علم، خالی گردید.

همین سخت گیریهای بی دلیل و جنایات شرم آور مقامات مذهبی مسیحی سبب گردید، گروهی از دانشمندان به طور کلی از ادیان بیزاری جویند و این فکر برای آنان پیدا شد که دین طرفدار اوهام و جهالت است و با علم و دانش سر ستیز و مبارزه دارد.

بالأخره هرچه بود فجایع شرم آور و رفتار وحشیانه محاکم تفتیش، ضربت هولناکی بر پیکر ادیان آسمانی وارد ساخت و یک حس بدبینی و نفرت در افراد بی اطلاع از عقاید مذهبی نسبت به تمام ادیان به وجود آورد.

همچنین روش کلیسا با مردم رنج‌دیده و محروم به خاطر ثروت و قدرت، واکنش شدیدی در روسیه به وجود آورد و کمک فراوانی به پیروزی جنبش کمونیسم در آنجا کرد و سبب شد که رهبران کمونیسم مبارزه دامنه داری را با دین آغاز نموده و مذهب را دستاویز سرمایه داران برای استثمار طبقه کارگر معرفی نمایند.

«فردوف» در این زمینه چنین می نویسد: «کلیسا در روسیه تزاری مالک اموال منقول و غیر منقول بی حد و حصری بود، املاک اختصاصی اش به میلیون‌ها هکتار و سپرده هایش در بانکها به صدها میلیون روبل طلا بالغ می شد، کلیسا و معابد از جنگلها و چراگاه های وسیعی بهره برداری می کردند و درآمدهای کلانی از ماهیگیری، تجارت، صنعت و غیره داشتند.

کلیسا که در عین حال بزرگترین سرمایه دار، بزرگترین زمین دار و بزرگترین بانکدار روسیه بود، بیرحمانه دهقانان را استثمار می کرد و تمام اقدامات کارگران را برای بهبود شرایط کار، بدون ملاحظه تعقیب می نمود و به این ترتیب کینه ریشه داری در کارگران و

دهقانان که خادمین کلیسا را طرفداران بردگی در لباس کشیشی می نامیدند به وجود آورد» (۹). این مسیحیت که روزی حافظ آداب و سنن کهنه و مظهر ارتجاع بود و با آن همه سوابق درخشان تاریخی! امروز برای تحکیم مبانی خود از تمام امکانات علم و تمدن، استفاده های شایانی می کند.

ما غافلیم که تنها برای کلیسای کاتولیکها چهار هزار هیأت تبلیغاتی است که در نقاط مختلف پراکنده می شوند و جمعیتهای مبلغ با بودجه کافی حتی در نقاط مجهول مانند: کنگو، تبت و مناطق وحشی نشین آفریقا کوششهای تبلیغاتی برای انتشار مسیحیت مبذول می دارند، تنها بودجه کلیسای انگلستان در سال، مبلغی معادل نهصد میلیون تومان است! اگر تنها همین رقم را با تمام بودجه تبلیغاتی خود مقایسه کنیم، بی نهایت متأسف خواهیم شد. تاکنون انجیل را به بیش از هزار زبان ترجمه کرده اند، تنها در سال ۱۹۳۷ سه مؤسسه نشر و پخش انجیل، قریب ۲۴ میلیون نسخه در آمریکا منتشر نموده است.

واتیکان دارای روزنامه ای است به نام «اوسر فاتوری رومانو» با تیراژ سیصد هزار نسخه در روز، به علاوه قریب پنجاه نشریه و مجله که در هر ماه در چند میلیون نسخه چاپ و منتشر می شود، تا به حال بیش از ۳۲ هزار دبستان، دبیرستان، دانشگاه و بیمارستان از طرف دستگاه مذهبی مسیحی تأسیس شده، در دنیا چهار دستگاه نیرومند فرستنده مخصوص تبلیغات دینی مسیحی وجود دارد که یکی در مرکز واتیکان و اخیراً چهارمین آن در آدیس آبابا افتتاح گردیده است، اصولاً تبلیغات مسیحیان از سه طریق صورت می گیرد: ترجمه کتب عهد جدید، ساختن کلیساها و معابد و ارسال جمعیت های تبلیغ (جمعیت های تبشیریه) به نقاط مختلف جهان.

فرقه «پروتستان» مسیحی نیز به فعالیتهای چشمگیری پرداخته اند.

جریده «ریدرز دایجست» (۱۰) می نویسد: «تجدید فعالیتهایی درباره پرداخت زکات یا «عشریه» (۱۱) که یکی از سنن قدیمی کلیساست، باعث شده که انقلاب و تحولی در زنده کردن کلیسای پروتستان آمریکایی هم از لحاظ روحی و هم از جهت مادی، ایجاد کند.

از سال ۱۹۵۰ به بعد حد اقل در ده حوزه مذهبی به این فعالیت دست زده اند و نتایج عجیبی به دست آورده اند، در بسیاری از جمعیتها همکاریها و فعالیتها دوبرابر و سه برابر شده است، صدها ساختمان برای کلیسا برپا شده و میسیونرها و هیأتهای اعزامی در داخل و خارج

تقویت گردیده اند و از همه مهمتر این که افراد جمعیتها مانند خود جمعیتها درک کرده اند که پیروی از این سنت دیرین، چه نتایج مسرت بخش و اجر مترقبه ای در بر دارد!».

سازمان مذهبی مسیحی، نه از یهود و هندو می ترسند، نه از بودایی؛ زیرا اینها ادیانی است که به واسطه مرتبط بودن به قومی معین نمی توانند به خارج از محیط خود نفوذ کنند، آنها فقط از ناحیه اسلام که دوست و دشمن، طرز فکر و ایدئولوژی خاص آن را زنده و با کفایت شناخته اند، احساس خطر می کنند، پاپ اعظم در سخنرانی افتتاحیه شورای اسقف ها در واتیکان گفت: «خطری که از ناحیه اسلام در آفریقا مسیحیت و غربی ها را تهدید می کند، بیش از خطر کمونیسم برای جهان غرب در آفریقا است» (۱۲).

با اینکه تبلیغات مسلمانان در خارج، تقریباً صفر است ولی اسلام با معارف وسیع و قدرت تحرکی که از امتیازات اوست در برخی از نقاط جهان مخصوصاً در آفریقا در شورای مزبور که یک کنگره بین المللی از روحانیون و کشیشهای پنج قاره جهان است، تقریباً در هر قرنیه، یک بار تشکیل می شود و منظور از تشکیل این کنگره حل مشکلات جهان مسیحیت است. اخیراً در این شورا هفت هزار نفر از رهبران مذهبی کلیساهای جهان در واتیکان مقر سلطنت پاپ، اجتماع کردند و پیرامون مشکلاتی که کلیسا با آن مواجه است، به بحث و تبادل نظر پرداختند، این کنگره در خلال یک سال در سه دوره اجلاسیه که هر دوره آن مدت دوماه است تشکیل می گردد. طبق گفته منابع رسمی کلیسایی، بودجه آن قریب ۶۵۰ میلیون لیر ایتالیایی است!

حال پیشروی است، اسلام بهترین پناهگاه سیاهان رنجدیده است و کلیسا نمی تواند این خطر را نادیده بگیرد.

طبق گزارش دو مؤسسه تحقیقاتی بلژیکی: «در ابتدای قرن بیستم میلادی، فقط در یک ناحیه از «کنگو»، چهار هزار مسلمان بوده که امروز تعداد آن در «مانیه ما»، «کیوو» و «استانلی ویل» به ۲۳۶ هزار نفر رسیده است».

مجله «پرو» چاپ پاریس از قول «مارسل کاردور» که یکی از متخصصین اروپایی مطالعه اسلام در آفریقا است، می نویسد:

«اسلامی که سابقاً مذهب امرا و شاهزادگان بود، امروز مذهب توده مردم شده است، مردمی که چون سیل خروشان، متحرک بوده در پی زندگی بهتر و آرامتری می باشند! آنچه را که نمی توان در آن تردید کرد این است که اسلام از آفریقای شمالی به طرف جنوب آفریقا با سرعت و مداومت به جلو می رود، آمار و واقعیت های انکار ناپذیری این موضوع را تأیید می کند».

مجله «ریودو پاریس» (۱۳) بعد از آنکه آمار مسلمانان، بت پرستان و مسیحی ها را در آفریقا ذکر کرده و برتری تعداد مسلمانان را نشان می دهد، می نویسد:

«به طور کلی نیمی از سیاهان آفریقایی را باید مسلمان حساب کرد، اسلام با سرعت عجیبی پیش می رود، چنانکه در هر سال به طور متوسط پانصد هزار نفر مسلمان می شوند، این پیشرفت دنباله نفوذ اسلام در قدیم نیست بلکه افزایش آن مربوط به شرایط عصر جدید می باشد که از صد سال اخیر پیدا شده است».

در سال ۱۹۵۰ چهار نفر از فارغ التحصیلان «دانشگاه الأزهر» یک مدرسه اسلامی در شهر «ماباکو» افتتاح کردند که پیشرفت برق آسا داشت، ولی دولت فرانسه بلافاصله درب آن را بست».

«دکتر واکسیاواگلیری» (۱۴) استاد دانشگاه ناپل می نویسد:

«چه علت دارد که با وجود آزادیهای زیادی که در کشورهای اسلامی به افراد غیرمسلمان داده شده، و با اینکه در زمان حاضر به معنای واقعی هیچ گونه سازمان تبلیغاتی در اسلام وجود ندارد، اما با این حال در برابر آثار و علایم محسوس ضعف و انکسار دین، در سالهای اخیر، کیش اسلام لاینقطع در آسیا و آفریقا پیشرفت می کند، امروز نمی توان گفت که شمشیر فاتحین، راه را برای نشر اسلام، صاف می کند، بلکه، بالعکس در منطقه هایی که یک وقتی دولتهای اسلامی حکومت می کردند، فعلاً دولتهای تازه از سایر ادیان حکومت دارند و سالهاست که سازمانهای تبلیغاتی نیرومندشان در میان مسلمین فعالیت می کنند، با این حال نتوانسته اند اسلام را از زندگی مردم جدا کنند، چه نیروی معجز آسایی در این دین نهفته است؟ چه نیروی ذاتی از اقتناع و ارضایی با این دین ممزوج شده است؟ کدامیک از اعماق و زوایای روح بشر است که با چنین جوش و خروش آن را استقبال می کند و به این ندای دعوت، لبیک اجابت می گوید».

مسیحیان برای تباه ساختن مسلمانان دست به هر گونه اعمال خلافی می زنند.

«استاد محمد قطب» می نویسد: «یکی از شرکتهای کشتی رانی که متعلق به انگلیسیها است در جنوب آفریقا تأسیسات و سازمانی دارد، در کشتی های این شرکت، تعدادی مسلمان آفریقایی کار می کردند، ولی این شرکت چون مسیحی است، لذا تاب آن را نیاورد که تعدادی از کارگران خود را مسلمان ببیند.

آنگاه برای تباه ساختن ایشان دست به کار عجیبی زد و آن این که بابت قسمتی از دستمزدشان چند شیشه نوشابه الکلی به آنان می داد، از طرفی چون شراب در اسلام حرام است و آن را نمی توان خورد و نه مورد خرید و فروش قرار داد، از این رو با شکستن این شیشه ها کارگران مسلمان قسمت نسبتاً مهمی از دستمزد خود را به هدر می دادند، سپس یکی از قانون دانان مسلمان، وضع ایشان را دریافت و سپس توصیه کرد که از دریافت چنین دستمزدی - که در دنیا نظیر ندارد - امتناع ورزند و هرگاه شرکت، به اعتراض آنان پاسخ نداد به دادگاه شکایت برند. اما می دانید نتیجه چه شد همین که شرکت از این امر آگاهی یافت تمام آنها را یکجا اخراج نمود» (۱۵).

آری این است مفهوم بشر دوستی. اکنون افق وسیعی برای کوششهای مبلغین اسلامی در آفریقا وجود دارد که اگر دستگاه تبلیغاتی اسلام به طور جدی و سریع به کار افتد، توده های وسیع آفریقایی با دل و جان، اسلام را خواهند پذیرفت، آفریقا در جستجوی مذهبی است که بتواند بین جنبه های مادی و معنوی، هماهنگی ایجاد نموده و مساوات و برابری را در محیط اجتماع برقرار سازد و مردم را به سوی صلح و آرامش و حقیقت دعوت کند.

بی شک، مسیحیت کنونی نمی تواند چنین خواسته ای را تأمین سازد و به شدت از این نقطه نظر، فقیر و ناقص است، حتی کلیسا خود عامل تبعیض، اختلاف و تفرقه است. در آفریقا هنوز کلیسا اجازه نمی دهد سیاه و سفید در یک عبادتگاه مشغول عبادت شوند! به طور کلی رفتار مسیحیان با سیاهپوستان یک رفتار انسانی نیست.

«پاتریس لومومبا» رهبر فقید کنگو در یکی از روزنامه های چاپ پاریس می نویسد: «هرگز نفهمیدم که چرا در مدارس به ما تعلیم می دهند که باید اصول مسیحیت را محترم شمرد، در حالی که در خارج از مدرسه، اروپاییان هرگونه عمل خلافی را مرتکب می شدند و تمام

اصول تمدن و انسانیت را زیر پا می گذاشتند، تعلیماتی که در مدارس به ما می دادند، با روشی که اروپاییان نسبت به سیاهپوستان، به کار می بردند، تضاد بارزی داشت.»

نه تنها مسیحیت از پیشرفت اسلام در قاره آفریقا نگران است بلکه میسیونهای مذهبی مسیحی در آمریکا که ناظر اسلام آوردن مسیحیان سیاهپوست آمریکا می باشند بسیار ناراحتند و از هر وسیله ای برای درهم کوبیدن اساس تشکیلات آنها استفاده می کنند. امروز شاید کمتر روزنامه آمریکایی باشد که برضد سیاهپوستان تبلیغ نکند، حتی برخی از سناتورهای آمریکایی در مجلس سنا پس از حمله به مسلمانان سیاهپوست از رئیس جمهوری خواستار انحلال سازمانهای سیاهپوستان مسلمان و غیرقانونی کردن اقدامات آنها شدند.

اما علی رغم همه کوششهایی که برای جلوگیری از اقدامات سیاهپوستان مسلمان می شود، تعداد بیشتری به آنها می پیوندند و فعالیتها و تشکیلاتشان نیرومندتر می گردد. اکنون سازمان آنها در ۲۷ ایالت آمریکایی، هفتاد شعبه دارد و همچنین در شیکاگو و دیترویت دارای دو مرکز فرهنگی اسلامی هستند، مراکز و مساجد متعددی بنا کرده اند و روزنامه ای نیز به نام کلمات محمد (صلی الله علیه و آله) منتشر می سازند، در برخی از شهرهای آمریکا هنگام ترتیب دادن تظاهرات، شعارهای مذهبی باخود حمل می نمایند و در پیشاپیش جمعیت، تابلوی «لا اله الا الله محمد (صلی الله علیه و آله) رسول الله» به چشم می خورد.

همه مسلمانان سیاه، فرائض دینی خود را با کمال علاقه مندی انجام می دهند، زنانشان مقید به حجاب اسلامی هستند و عموماً در خرید گوشت و سایر معاملات، سعی دارند از قصابیها و فروشگاه های اسلامی که با علامت ماه و ستاره مشخص شده است، خرید نمایند. در فرا گرفتن زبان عربی بسیار علاقه مندند، به جوانان خود در مدارس و دانشکده ها توصیه می کنند که زبان قرآن را حتماً فرا گیرند، در میان آنها قتل، دزدی و انحراف وجود ندارد و حتی به اعتراف دشمنان، زندگی تازه مسلمان سیاه در پرتو اسلام به طوری تغییر می یابد که اعتیادات زشت و آلودگیها را ترک می گوید.

مبشرین مسیحی که در آفریقا سرگرم تبلیغ هستند، نمی خواهند سیاهان را ترقی دهند و مانند خود سازند، بلکه می خواهند افرادی به وجود آورند که تسلیم کلیسا و دولتهای مطبوع آنان گردند، این حقیقتی است که استاد «وسترمان» (۱۶) بیان داشته است. وی می نویسد:

«موقعی که سیاه به اسلام می گردد، جزء اعضای عالی اجتماع می گردد و به زودی اعتماد به نفس پیدا می کند و موقعیت خود را درک می نماید و به سرعت می فهمد که یک عضو جهانی است، می فهمد با اروپائیان در حدود معینی ارتباط دارد، سیاهی که قبلاً در میان خاکروبه و خاشاک باکمال حقارت به سر می برد، با اسلام آوردن، دارای مقامی می شود که خود اروپائیان برای او احترام قایل می شوند.

اما موقعی که سیاه بت پرست به مسیحیت منتقل می گردد، وضع خود را بر خلاف وضع مسلمانان سیاه می بیند؛ زیرا وضع ما (مسیحیان) بر پایه جدایی از سیاهان بنا شده است و هر گاه با تمدن ما روبه رو می شوند آن را درک نمی کنند، ما هنوز به سیاهان تعلیم نداده ایم، آنان نیز درک نکرده اند که خصایص ممتازی دارند؛ زیرا ما خود را موظف ندیده ایم که توجهی به تمدن سیاهان کنیم و آن را ترقی دهیم و وضع آنان را با تمدن خود تطبیق کنیم، ما هرگاه می خواهیم سیاه را مجسم سازیم، با وضع ناپسندی او را به اروپا معرفی می کنیم و او را یک اروپایی بد قیافه می دانیم ولی اسلام او را یک سیاه آفریقایی که پیش خود محترم است و بین دیگران احترام دارد، معرفی می نماید، بر فرض اینکه سیاه متمدن اروپایی را بنگریم، آن مساوات اجتماعی که اسلام ذاتاً به او داده است برای او نمی بینیم.

عده ای از اروپائیان هستند که نمی توانند حقیقت زیر را نادیده بگیرند، سیاهان مسیحی در نظر این آقایان آنقدر بی ارزش هستند که با سیاه بی دینی که در میان خار و خاشاک زندگی می کند، فرق ندارد.

همین عده هستند که منتظر فرصتی می باشند تا برتری سیاهان مسلمان را بر سیاهان مسیحی آشکار سازند، از این رهگذر است که ما باکمال وضوح درک می کنیم که آفریقائی هایی که در زمانهای اخیر، تعلیمات مسیحی دیده اند، مبلغ اسلام گردیده اند و چون سیاهان آفریقا امید به تساوی خود با برادران دینی اروپایی خود را ندارند، استعداد مسلمان شدن برای آنان پیدا می شود و می فهمند که دین منحصر به فرد آفریقا، «اسلام» است. (۱۷)

تبلیغات مسیحیان بر ضد اسلام

اصحاب کلیسا از نفوذ معنوی اسلام سخت بیمناک و نگرانند و برای لکه دار ساختن حیثیت جهانی اسلام، بر ضد آن، دست به تبلیغات دامنه داری زده و احیاناً از تهمت و افترا نسبت به ساحت مقدس دین اسلام فروگذار نمی کنند و می خواهند از هر راهی شده آفتاب حقیقت را بپوشانند و کاری کنند که مردم دنیا آهنگ حقانیت اسلام را نشنوند.

برای نمونه، شبی از تلویزیون آلمان اوضاع کشور اسلامی یمن، وضع مساجد، طرز ادای نماز و عبادت اسلامی را نمایش داده بودند، گوینده تلویزیون پیرامون محرومیت های مردم آن سرزمین به تفصیل سخن گفت، سپس حمله خود را متوجه اسلام کرده و ادامه داد: «اسلام در سر راه پیشرفت و ترقی این ملت، مشکلات فراوانی ایجاد کرده و آنها را دویست سال از قافله تمدن، عقب انداخته است، توقف در مراحل ابتدایی و ضعف و عقب ماندگی در شرایط کنونی، مظهر برنامه های اسلام است و محروم ماندن این ملت از تحوّل و انقلابی که در شئون مختلف مردم دنیا به وجود آمده است، معلول عقاید مذهبی و پیروی آنها از دستورات دینی است!!».

فکر کنید این تبلیغات مسموم و نقشه های ماهرانه که انسان می تواند از پشت پرده بخواند، در روحیه مردم اروپا که در مسائل مربوط به عقاید مسلمانان روشن نیستند و احیاناً اگر اطلاعاتی داشته باشند، بسیار ناچیز است، چه انعکاسی خواهد بخشید و قضاوتهای بی مطالعه آنها در باره اسلام چگونه خواهد بود؟! آیا این گونه حقکشیها جز خیانت به نوع بشر چیز دیگری هست؟

باید به این تبلیغات چی ها گفت: اگر عدم پیشرفت مردم یمن در مراحل زندگی مادی را باید در مذهب آنها جستجو کرد، پس چرا مردم در جنوب ایتالیا که پاپ در آنجا حکمرانی دارد، از مزایای تمدن جدید بی بهره اند و افراد در نهایت فقر و بدبختی زندگی می کنند؟ و غالباً برای تأمین زندگی خود به کشورهای مجاور هجوم برده و به کارگری در ساختمانها اشتغال می ورزند.

چرا کشور یونان که یک کشور اروپایی و غیر مسلمان است، از بیشتر کشورهای اسلامی، عقب افتاده تر است؟

در حالی که یونان تا قبل از پیدایش مسیحیت، راه تکامل و ترقی را می پیمود، اما از روزی که آیین مسیح را پذیرفت، راه انحطاط و سقوط را در پیش گرفت، تا وقتی که یونان با آن عظمت، زیر پرچم سلطنت عثمانی قرار گرفت.

چرا برخی از کشورهای آسیایی غیر مسلمان در شرایطی زندگی می کنند که به مراتب از کشورهای اسلامی، اسف انگیزتر است؟ در صورتی که مسلمانان در پاره ای از نقاط مانند «بوسنی» در بسیاری از جهات بر مسیحیان کاتولیک و ارتدکس برتری دارند، بیشتر

مسلمانان روسیه از مسیحیان مجاور خود کمتر نیستند، مسلمانان چین بر بودایی ها برتری و تقدم دارند، به طوری که می گویند: اعراب ساکن جزیره سنگاپور از نظر مادی، از ساکنین آن جزیره و حتی انگلیسها جلوترند.

بیشتر دستگاه تبلیغاتی کشورهای غربی حقایق را معکوس جلوه داده و مطالب بی اساس را به خورد مردمی می دهند که از اصول اولیه اسلام نیز کوچکترین اطلاعی ندارند، این قبیل تبلیغات سوء، تلاشهایی است که از طرف وابستگان به سازمان روحانی کلیسا در باره اسلام به عمل می آید.

متفکر و نویسنده بزرگ «محمد قطب» می گوید: «بایکی از فرستادگان سازمان ملل در مصر، مدت چند ساعت در خصوص برنامه های اسلام صحبت کردم، سرانجام روشنفکر غربی گفت: گاهی می بینم از اسلام حقی و حقیقتی را بیان می کنی اما چه کنم که نمی توانم از فوائد تمدن امروز محروم بمانم؛ زیرا خیلی مشتاقم که با هواپیماهای فلک شکاف سفر کنم...»

متعجبانه به او گفتم چه تو را از لذا ید تمدن امروز باز می دارد؟ در پاسخم گفت: مگر اقتضای اسلام شما این نیست که من به زندگی چادر نشینی و بیابانگردی برگردم و با آن ابزار وحشیانه صحرا نشینی زندگی کنم!!» (۱۸)

در آلمان در هتلی اقامت داشتم که مدیر آن تحصیلات عالیه دکترای خود را در انگلستان و فرانسه به پایان رسانده بود و به زبان عربی نیز آشنایی داشت، وی می گفت: من مردی موحد، پروردگار یکتای خود را به خوبی شناخته و به او ایمان کامل دارم، اما آن خدایی که مکتبهای دینی به پیروان خود معرفی کرده و مردم را به پرستش و عبادت در پیشگاهش دعوت می کنند، برای من قابل قبول نبوده و ابداً با منطق عقل سازگار نمی بینم، فکر و ادراک روشن می داند که اینها برخلاف فطرت بشری راه می پیمایند.

آنگاه در حالی که تأثر و اندوه از چهره اش نمایان بود، اضافه کرد: باید اساس یکتاپرستی را در جهان پی ریزی و مسیر افکار تاریک و منحرف دستجات گوناگون بشری را عوض کرد و سطح معارف انسانی را تا حد توحید خالص، ارتقا داد.

این شخص از توحید خالص اسلام و تفاوت ریشه داری که میان قرآن مقدس و تورات و انجیل تحریف شده موجود است به کلی بی خبر بود و تصور می کرد قرآن هم مانند کتب عهدین خدا را معرفی کرده و با مسأله حلول نیز سروکار دارد!!

بعداً جزوه ای که به زبان آلمانی در اصول دین اسلام نگاشته شده بود در اختیار وی گذاشتم تا مورد مطالعه قرار دهد.

متأسفانه برخی از هموطنان ما به عنوان یک نفر مسلمان در خارج مرتکب اعمالی می گردند که موجب بدبینی غربی ها به اسلام می شود، همین آقای مدیر هتل یاد شده، در اثر مشاهده پاره ای اعمال از ایرانیان، هیچ فرد ایرانی را در هتل خود نمی پذیرفت، با کوشش و اصرار یکی از دوستان که سابقه آشنایی با وی داشت، قبول کرد که من به طور موقت چند روزی آنجا بمانم، در طی چند روز اقامت، اعتمادش فوق العاده نسبت به من جلب شد، این اعتماد فقط به واسطه این بود که خلاقی از من مشاهده نکرده بود، نه اینکه کار فوق العاده ای برای جلب اعتمادش انجام داده باشم، مکرر از من تمجید می نمود (چون سخنان او مبالغه آمیز بود از ذکر آن خود داری شد) حتی گاهی به وسیله هدیه ای احساسات و علاقه خود را نسبت به من ابراز می داشت، هرگاه میهمانی بر او وارد می شد، اتاق مرا در اختیار میهمانش

قرار می داد و خواهش می کرد که شب را در اتاق خصوصی خودش به سر برم، اتفاقی که تمام اوراق و اسناد بهادر روی میز کارش انباشته شده بود.

مدتی گذشت تا ضرورتی ایجاب کرد به جای دیگر تغییر مکان دهم، مدیر هتل نشانی مرا گرفت و از آن پس هرگاه ایرانیان به وی مراجعه می کردند تلفنی از من سؤال می نمود و می گفت: اگر شما ضمانت اخلاقی می کنید تا من آنها را بپذیرم من هم به خاطر اینکه هموطنان به زحمت نیفتند چنین ضمانتی را می کردم (چون برای مسافری تازهوارد که قبلاً جا را رزرو نکرده اند، پیدا کردن اتاق و منزل اوایل شب بسیار مشکل است).

شب، چند تن از مسافران تازهوارد ایرانی که جایی پیدا نکرده بودند، روانه آنجا ساختم و طبق معمول ضامن حسن اخلاق و رفتار آنها شدم، اما صبح فردا تلفن زنگ زد و آقای مدیر هتل بالحنی که تأثر و ناراحتی از آن می بارید، از من گله کرد و گفت: فرستادگان دیشب شما بسیار مردمان بدی بودند و مرا سخت ناراحت کردند، با شرمندگی از وی معذرت خواستم و تصمیم گرفتم که دیگر اشخاص را به آنجا معرفی نکنم!

هم اکنون فرصت بسیار مناسبی برای اسلام در این موقعیت که دنیا لحظات حساسی را می گذراند، پیش آمده که می توان قلوب ملل متمدن را تسخیر کرد، در عصر حاضر برای اعلام مواد و برنامه های روانبخش اسلام و شناساندن ویژگیهای این آیین مقدس، شرایط تا حد زیادی مساعد و آماده است، درست است که سازش یک دین با خواسته های فطری بشر سبب پیشرفت سریع آن می شود، اما موفقیت در بسط و گسترش جهانی آن با توجه به تناسب اوضاع محیط به کادر تبلیغاتی جدید و نقشه صحیحی نیازمند است که متأسفانه در محیط ما هنوز تبلیغات ارزش واقعی خود را به دست نیاورده است، دیگر حرکت های فردی و فعالیتهای ناقص و خالی از هرگونه نقشه و تشکیلات صحیح به نتیجه ثمر بخشی نخواهد رسید و احیاناً اگر اثری داشته باشد، بسیار اندک خواهد بود و در برابر صفوف فشرده و نیروهای متمرکز مخالف یارای مقاومت ندارد.

اشتباه ما توجه نکردن به اهمیت عظیم تبلیغات و سازمانداری است. و با وجود نیروی حیرت انگیزی که در فرهنگ اسلامی برای تحول و پیشروی نهفته است، مع الوصف، خاصیت تحول انگیز معارف اسلامی در اثر عواملی در میان ما نابود شده و با داشتن صحیح ترین و ارزنده ترین قوانین و ایدئولوژی، دچار جمود عجیبی هستیم، همین موضوع سبب شده است که میدان وسیعی در اختیار عوامل ضداسلامی قرار گیرد.

اخلاق در جهان غرب

اصولاً زندگی غربی ها یک زندگی ماشینی و بدون روح و حرارت است، با اینکه بشر متمدن در اثر پیشرفت در شؤون مختلف زندگی مادی، بسیاری از گرفتاریهای گذشته را از میان برده و قدم بزرگی به طرف رفاه و آسایش برداشته است، اما تجلی روح مادیگری در تمام مظاهر حیات توجه مردم را از شناسایی و درک بسیاری از حقایق باز داشته و سبب شده است که جهات معنوی و اخلاقی به دست فراموشی سپرده شود.

آشفته گیها و ناگواریهای تازه ای را که تمدن فعلی به همراه آورده است، هرگز نمی توان نادیده گرفت تاکنون تمام اختراعات و اکتشافاتی که برای تسهیل زندگی و پیشرفت تمدن به وجود آمده، نتوانسته است از تشویشها و ناراحتیهای فکری بشر بکاهد و با رفع مشکلات و بحرانیهای خطرناک اجتماعی، خوشبختی و سعادت را برای جامعه بشریت به ارمغان بیاورد.

انسان، علاوه بر نیازمندیهای گوناگون جسمی، یک عطش معنوی و تقاضای روحی نیز دارد و به همان اندازه که شیفته لذایذ جسمانی است، به دنبال تأمین حوایج معنوی و پناهگاه فکری می گردد که باید کلید رفع اینگونه نیازمندیها را در ماورای ماده جستجو کرد. تحدید افکار انسانی در چهار چوبه مادیت یک نوع خطای نابخشودنی است و با آفرینش ویژه وی وفق نمی دهد.

نخستین فصل سعادت بخش زندگی که بزرگترین آرمان بشریت است، وقتی شروع می گردد که فکر در سیر تکاملی خود از مرحله تمدن مادی بگذرد و به موازات ترقیات اعجاب آمیز صنعتی و علمی، استعدادهای درونی و نیروهای روحی وی به جریان افتاده و از این منبع کمالات انسانی، بهره برداری صحیح بشود. زیرا بدون موازنه بین این دو نمی توان سعادت انسانیت را صددرصد در زمینه تمدن به دست آورد.

ما از مشاهده عیوب اخلاقی و اجتماعی متوجه می شویم که عوامل تکامل بشری آن طوری که شایسته است، توسعه همه جانبه نیافته و بشر امروز در تشخیص و شناسایی عوامل خوشبختی دچار اشتباه گردیده است.

در تاریخ، هیچ قومی را نمی توان یافت که فساد به تمام زوایای زندگی آنها رخنه کرده و هیچ نقطه سالمی بر ایشان باقی نمانده باشد، در محیط امروز دنیای غرب نیز با وجود این همه مفاصد اخلاقی، هنوز فضایی باقی مانده است، غالب مردم به امانت، صحت عمل و راستی پایبندند، اما این فضایل، سیئات و رذائل آنها را جبران نمی کند.

به علاوه، گرچه این اوصاف همه از فضایل اخلاقی به شمار می روند، ولی می توان آنها را به منظور مقاصد گوناگون و بر اساسهای مختلفی انجام داد، در دنیای غرب این سرمایه های اخلاقی، دستخوش جدایی از دین گردیده و از برنامه آسمانی به دور افتاده است، و لذا فاقد هرگونه ارزش و مزیت معنوی است.

این علاقه به جلب منفعت است که آنها را به درستکاری و صحت عمل واداشته و خویشان را ملزم به رعایت آنها می دانند، مردم این اخلاقیات را از دریچه منافع مادی نگریسته و وسیله و ابزار پیشرفت در کارهای خود می شناسند، اما اگر اینگونه صفات و مکارم

اخلاقی، منافع مادی در بر نداشته باشند، دارای ارزش و اعتباری نیست، بنابراین، همه جا اخلاق به عنوان یک وسیله جلب منفعت میان مردم ردوبدل می شود.

اما در مورد عفت جنسی، غرب کاملاً از حریم اخلاق، گام بیرون نهاده و تبااهی در این خصوص به اوج شدت خود رسیده است، مسلماً هیچ کس در ابتدای امر تردیدی نداشت که عفت جنسی، یک ارزش اخلاقی است و پشت پا زدن به آن، تبااهی و انحراف در زمینه اخلاق می باشد، ولی به تدریج این حقیقت را فراموش کردند، یا گمراه کنندگانی آمدند و آن را از یاد مردم بردند.

اکنون پاکدامنی به کلی ارزش خود را از دست داده و گویی از صحنه جامعه، کناره گیری کرده است! و نوعاً برای کنترل اخلاق، ضمانت اجرایی وجود ندارد.

دوستی می گفت: روزی دختر جوانی در بخش مخصوص رادیو آلمان مشکل خود را به این صورت مطرح ساخت و تقاضای راهنمایی نمود: من دختری هستم که سالهاست با پسر جوانی طرح دوستی ریخته ام، اما با گذشت زمان و در اثر معاشرتهای مداوم و پی در پی، مهر و عواطف نسبت به او روبه نقصان گذارده است، لذا تصمیم گرفته ام باب معاشرت و ارتباط را با جوان دیگری باز کنم، آیا می توانم با حفظ این رفیق، تصمیم خویش را عملی سازم؟ یا به همین جوان اکتفا کرده و از تجدید رفیق، صرف نظر نمایم!!

راهنمای برنامه رادیو آلمان در جواب وی چنین گفت: شما تا قبل از سن ۲۸ سالگی با آزادی بدون قید و شرط با یک رفیق یا بیشتر معاشرت و آمیزش کنید و از این جهت هیچ گونه تردید و اضطراب خاطر به خود راه ندهید!!

این نکته قابل توجه است که ترویج فحشا از ناحیه مقاماتی صورت می گیرد که وظیفه آنها نجات جامعه از سقوط اخلاقی است، به جای اینکه نفوس بشری را تهذیب و اصلاح نموده، به عفت، تقوا و فضیلت سوق دهند، خود رهبر انحراف و ناپاکی شده، از گمراهی مردم پشتیبانی می نمایند و دستور گسستن قیود اخلاقی را صادر می کنند و تحت عنوان روابط خصوصی قبل از ازدواج و یا رفیق قانونی، مفهوم واقعی فحشا را تغییر داده و به عنوان طرفداری از آزادی مطلق، این حرفه پلید را از دایره بی عفتی خارج می سازند و مردم را به ارتکاب آنچه مخالف شرف، تقوا و فضیلت است، تشویق می نمایند.

«ویل دورانت» (۱) جامعه شناس شهر می نویسد: «زندگی شهر نشینی طوری شده که آدمی را از اندیشیدن به ازدواج باز می دارد در حالی که همه وقت انگیزه های شهوت جنسی مردم را به داشتن رابطه جنسی، حریص تر می کند و در ضمن، اجرای این تمایل را به طرق نامشروع سهلتر می گرداند.

تمدنی که ازدواج را حتی برای مردان به تأخیر انداخته تا آنکه گاهی جوانی به سن سی سالگی رسیده و هنوز فاقد زندگی زناشویی است، در این حال راه گریزی جز آن نیست که جسم آدمی دستخوش هیجانات گردد و نیرویش در مقام خویشتنداری از نارواها ضعیف و در نتیجه امر پاکدامنی که روزی فضیلت بشمار می رفت اکنون به باد تمسخر گرفته شود.

البته در چنین شرایطی حیا که روزی زیبایی های انسان را زیباتر جلوه می داد به کلی از انتظار ناپدید شده و مردان به شمارش گناهان خود مباحثات می کنند، زنها با ادعای مساوات با مردان، وارد جریانات هوس انگیز و عشقهای نامحدودی می شوند و آنگاه روابط آن دو قبل از بستن عقد ازدواج، کاری عادی جلوه می کند. با آنکه خیابانها از وجود روسپیان خالی می شود، ولی این نه از ترس پلیس است، بلکه زنان آماتور ولگرد، بازار آنها را کساد می کنند» (۲)

فطرت آدمی خواهان آن است که نیروهای وی را کنترل نموده و به نحو متعادلی به مصرف برساند، گام نهادن در جاده خلاف مسیر فطرت، ثمرات و نتایج ناگواری به بار می آورد و هرگز با پایمال شدن قوانین فطرت، دیگر آرامش و خوشبختی که انسان در پرتو آزادی جستجو می کند، عایدش نخواهد گردید.

غرب، زمینه های شهوت رانی را در محیط خود برای عموم آماده ساخته، ولی با این وصف، آیا شهوت پرستان از این بی بند و باری و آزادی مطلق، تا کنون اشباع شده و عطش بی پایانشان فرونشسته است؟ آیا این همه جرم و انتحار، فشار اعصاب، دیوانگیها، اضطرابهای همیشگی، مولود همین آزادی و بی بند و باریهای جنسی نیستند؟

کشور سوئد بعد از بیست سال آزادی کامل جنسی، در میان جوانان آنها، چنان فجایع وحشتناک بروز کرد که دانشمندان و مقامات مسؤول آنجا را به سختی دچار وحشت کرد، به طوری که این پدیده وحشتناک و طغیان خطرناک اجتماعی در پارلمان سوئد، مورد بررسی قرار گرفت و نخست وزیر این کشور با صراحت کامل گفت: «برای جبران اشتباهی که بیست سال تمام ادامه داشته است، مدت چهل سال وقت لازم داریم!».

مردم تحت تأثیر اصول گمراه کننده «فروید» که شوون انسان را به حیوانیت و کلیه رفتارهای او را به انگیزه جنسی توجیه می نمود، در لجن زار تمایلات جنسی غوطه زدند، بدین ترتیب شوون جنسی از اخلاق جدا شد و از روزی که عفت به سرایشی تباهی در افتاد، دیگر مرزی برای باز ایستادنش تصور نگردید، آمارهای ذیل نتیجه اینگونه تعلیمات است:

«طبق آمار منتشره از طرف دولت آلمان غربی در عرض چند سال اخیر، بر اثر معاشرت سربازان دول فاتح، با زنان آلمانی، دویست هزار کودک نامشروع (۳) در آن کشور به وجود آمده و اکنون تحت سرپرستی دولت آلمان قرار دارند، از این عده، پنج هزار کودک سیاهپوست هستند.

به طوری که آلمانها خود تعریف می کنند، این مقدار تقریباً یک دهم مقدار کودک غیر مشروعی است که از سقط جنین و یا هلاکت به دست مادران، جان به سلامت به در برده و به دست دولت افتاده اند.

همچنین باید توجه داشت که این مقدار سهم آلمان باختری است و از آلمان شرقی، آمار صحیحی در دست نیست ولی با حدس قریب به یقین می توان گفت که در آلمان شرقی اگر بدتر از این نباشد بهتر از این نیست» (۴)

وضع کشورهای دیگر غربی نیز دست کمی از آلمان ندارند، دردناکتر از همه گزارشی است که به شورای امور اخلاقی «نوتهامپتون» تسلیم شده است، در این گزارش افشا شده که در «نوتهامپتون» واقع در مرکز انگلستان، تعداد نوزادان نامشروع بیشتر از پنجاه درصد از حد

متوسط کودکان این ناحیه می باشد، همچنین توضیح داده شده است که افزایش کودکان نامشروع از وقتی آغاز گردیده که این ناحیه از صورت کشاورزی بیرون آمده و به سرعت صنعتی شده است» (۵).

روانشناس معروف «دیل کارنگی» می نویسد:

«یکی از انجمنهای علمی آمریکا آماری از خیانتهای شوهران نسبت به زنان تهیه کرده که انواع این خیانتها در آن ملحوظ بوده و کوشیده بودند در تهیه این آمار، شوهرانی را در نظر بگیرند که از طبقات مختلف و دارای سنین مختلف هستند.

این آمار نشان داد که تقریباً نیمی از شوهران به زنان خود خیانت می کنند و گروهی مرتب این کار را انجام می دهند، اما نصف دیگر شوهران اگر امانت زناشویی را مراعات می کنند، از روی ناچاری است، یا از ترس افتضاح، یا از پیش نیامدن فرصت است که به زنان خود خیانت نمی کنند، چند سال پیش نیز که برای مدت کوتاهی مکالمه های تلفنی نیویورک بازرسی شد، ملاحظه گردید که بسیاری از زنان نیز به شوهران خود خیانت می کنند» (۶).

«از تمام بیمارستانهای ایالات متحده ۶۵۰ بیمارستان تنها به امراض مقاربتی اختصاص داده شده در حالی که معادل یک و نیم برابر افرادی که در این بیمارستانها معالجه می شوند به پزشکهای خانوادگی و خصوصی مراجعه می کنند!» (۷).

«هرسال در آمریکا تعداد سی الی چهل هزار کودک در اثر بیماریهای مقاربتی می میرند و میزان تلفاتی که از این بیماریها در ایالات متحده واقع می شود، از مجموع تلفاتی که از کلیه امراض مختلف غیر از «سل» حاصل می شود، بیشتر است» (۸).

به طوری که مجله «سکسولوژی» در سرمقاله دسامبر ۱۹۶۰ می نویسد:

«مسأله افزایش اطفال نامشروع نسبت به سالهای پیش، موجب گرفتاری بزرگی برای دولت آمریکا شده است، برطبق آماری که منتشر شده در سال ۱۹۵۷ بیش از دویست هزار طفل نامشروع در آمریکا بوده و در عرض بیست سال گذشته، پنج درصد افزایش یافته است» (۹).

«بیلان! کورتاژهای یک ساله ایالت متحده آمریکا بالغ بر یک میلیون فقره است که شصت و پنج درصد آن مربوط به مناسبات نامشروع و روابط آزاد و پنجاه درصد آن مربوط به دختران شوهر نکرده است!» (۱۰).

«دکتر مولنز» - که در ناحیه جنوبی لندن مشغول طبابت است - می گوید:

«از هر پنج دختر انگلیسی که به کلیسا می روند، یک نفر حامله است، هر سال در لندن پنجاه هزار سقط جنین جنایی انجام می گیرد و از هر بیست کودکی که متولد می شود، یکی از آنها نامشروع است و با وجود اینکه سال به سال شرایط زندگی بهتر می شود، هر سال بر تعداد چنین اطفالی افزوده می شود».

«دکتر مولنز» عقیده دارد که اطفال غیر قانونی بیشتر در خانواده های مرفه به دنیا می آیند و دخترانی که در خانواده های ثروتمند پرورش یافته اند، بیشتر به طور غیرقانونی صاحب اولاد می گردند» (۱۱).

این نمونه ها نشانه این حقیقت است که بشر متمدن در میدان تاریک غریزه جنسی زندانی شده است، کار هوسبازی آنان به جایی رسیده که بسیاری از ارزشهای اخلاقی و انسانی که ممکن است در روابط خانواده ها باشد، فراموش شده و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد.

چند سال پیش در جراید تهران، ماجرای نوشته شد که در ایالت «ایاهو»ی آمریکا گروهی از انسانها! زنان خود را به مدت سه هفته بایکدیگر عوض کردند!! و به عنوان دوستی به یکدیگر هدیه نمودند! این قضیه سر و صدایی در آمریکا به پا کرد و به جرم جریحه دار ساختن عفت عمومی و شایع نمودن فحشا، اعضای این گروه به پای میز محاکمه کشیده شدند.

این همه نا بسامانیا تنها در یک ناحیه از زندگی مردم؛ یعنی مسائل جنسی پدید آمده است.

در میان هر ملتی افکار مربیان و روشهای بزرگان قوم در تکوین عقاید مردم و طرز تفکر فردی، اثر مستقیم دارد و بدون تردید، نشر و اشاعه مفاسد از طرف این طبقه که خود ضامن رهبری اجتماع هستند، در ویرانی اخلاق عمومی از هر چیز بیشتر است و چون هر فرد طبق جاذبه طبیعی تمایل به شهوات نفسانی دارد، تلقینات سوء مربیان بیش از هر دستور اخلاقی سرعت تأثیر داشته و در دستگاه فکری او اثر می گذارد، شخصی که در آغوش مکتب بی بند و باری در یک چنین محیطی پرورش یابد، قهراً در خود احساس آزادی مطلق و بی حساب می کند، عفت و پاکدامنی دیگر در نظر او مفهومی نداشته و فکرش جز در محیط شهوات نفسانی، جولان نخواهد کرد.

آنهايي که از رذایل اخلاقی جانبداری می کنند، در حقیقت نسل عاصی و خوشگذرانی را بار می آورند که در آستانه هواهای نفسانی، عنصری ناتوان و زبون باشند و به سهولت از قیام به تکالیفی که عقل و وجدان از آنها خواسته است، شانه خالی نمایند.

«کندی» در سال ۱۹۶۲ اعلام داشت: «آمریکا آینده دردناکی پیدا خواهد نمود، چه جوانان بی بند و بار و غرق در شهواتند و دیگر حاضر نیستند وظایفی را که به آنان محول می گردد به خوبی انجام دهند؛ مثلاً از میان هر هفت تن جوانی که به سربازی اعزام می شوند، شش تن نالایق و سست از آب در می آیند و این بدان سبب است که افراط در شهوترانی، استعدادهای بدنی و روانی آنان را کاسته است».

«خروشچف» نیز مانند کندی در سال ۱۹۶۲ چنین تصریح کرد: «آینده شوروی در خطر است و جوانان هرگز آتیه امید بخشی ندارند، چه بی بند و بار و اسیر شهوات گشته اند»

عجیب است انسان در عصر پیشرفت علم و صنعت، در برابر این مشکل که سرگردانی نسل جوان است به زانو در آمده و هر روز پدیده ای خاص از درون این تمدن صنعتی خسته کننده و بی روح زاییده می شود.

یک روز دسته «بیتهلا» با حرکات نامنظم و ناموزون ظهور می کنند و دیوانه وار گروه های جوانان به دنبال آنها روان می شوند، روز دیگر گروه «هیپی ها» مانند علفهای هرزه در مراکز تمدن ماشینی می رویند و انقلابی بر ضد تمدن خشک مادی به پا می کنند، ارزشهای معنوی و اخلاقی و مقدسات را بی اساس و موهوم دانسته و زندگی معقولانه را به باد استهزا می گیرند و پس از گسستن قید و بندها و روگردانی از عصر، همچنان در حال حیرت و سرگردانی باقی مانده و هیچ نوع تکیه معنوی و پناهگاه روحی را برای خود نمی یابند.

همین پدیده های اجتماعی و میزان تأثیرپذیری جوانان در برابر اینگونه عوامل انحراف و حساسیت عجیب آنها در مقابل مظاهر فساد و آلودگی، نشان دهنده این حقیقت است که تمدن فعلی با شرایط موجودش که افراد اجتماع را به صورت چرخ و پیچ و مهره های یک ماشین در آورده، قادر نیست خواسته های فطری و روحی انسانها را اکتاع کرده و به احساسات معنوی و عواطف انسانی آنها، پاسخ صحیحی بدهد.

افزایش خودکشیها نیز معلول همین وضع موجود است، با اینکه مردم از لحاظ زندگی مادی در رفاه و آسایشند، اما تعداد خودکشیها مرتباً روبه افزایش می رود.

«بنا به گزارش پلیس در سال ۱۹۷۶ بیش از ده هزار نفر در آلمان غربی، خودکشی کرده اند، در همین سال نیز بیش از شش هزار نفر از مردان و بیش از هفت هزار نفر از زنان در آلمان دست به خودکشی زده که آنها را نجات داده اند» (۱۲).

در جامعه فرانسه - که سابقه اش در تمدن جدید از همه جا بیشتر است - اقلأ در هر سال ۳۵ هزار نفر دست به خودکشی می زنند!!.

«مصرف مواد مخدر در بین جوانان آمریکایی به طور وحشتناکی گسترش یافته است، پلیس نیویورک اخیراً جسد ۳۸ جوان شانزده تا ۳۵ ساله را پیدا کرده است که بر اثر استعمال مواد مخدر، جان سپرده اند، بعضی قربانیان این مواد حتی وقت آن را پیدا نکرده اند که سرنگ را از بازوی خود خارج کنند، در میان معتادین به مواد مخدر، مصرف کنندگان هروئینی در درجه اول قرار دارند، در حال حاضر تنها یکصد هزار نفر در نیویورک به هروئین اعتیاد دارند، به این معنا که از هر هشتاد نفر یک نفر مرفینی است.

در میان طبقه ثروتمند، هنرپیشگان مقام اول را دارند یکی از پزشکان نیویورکی گفته است: «یکی از معروفترین هنر پیشگان آمریکایی در ۲۴ ساعت، ده بار مواد مخدر به خودش تزریق می کند و بهای هر یک مواد مخدر، به شصت دلار می رسد».

پزشک آمریکایی اضافه کرده است: «بسیاری از شخصیتهای معروف که رسماً به سبب سکنه قلبی بدروود حیات می گویند، از مواد مخدر جان می سپارند» (۱۳).

«در یک کشور متمدن مانند آمریکا در هر ۲۵ دقیقه یک جرم بزرگ و در هر ۲۴ ساعت، سه قتل نفس و پنج عمل منافی با عفت با قهر و غلبه و سی فقره سرقت بزرگ و سه هزار فقره سرقت کوچک انجام می گیرد، در همین کشور متمدن، بودجه هنگفت و سرسام آوری معادل با چهار بیلیون دلار برای مبارزه با تبهکاران و اجرای قانون اختصاص داده اند و در حدود صد میلیون دلار خرج پیشگیری از وقوع تبهکاریها در شهر نیویورک می شود» (۱۴).

این همان روش زندگی خودباختگانی است که دم از اندیشه و فرهنگ و تعالی می زنند، مردم را به سوی آن می خوانند و افتخار رهبری این دعوت را به عهده دارند!

عبادت در کلیسا

هرچند کلیسا با نیروی تبلیغاتی و قدرت عظیم خود، در شؤون فرهنگی و اجتماعی جوامع غربی، دخالت می نماید، مع الوصف این تعلیمات مذهبی در ت اخلاق و پاکی دل مردم اثر قابل ملاحظه ای نبخشیده و نتوانسته است ورشکستگی روحی آنها را ترمیم و هوسهای بی پایان این بشر لجام گسیخته را محدود کند. آیینی که پیروان خود را برای ارتکاب اعمال ناپسند، به میزان زیادی آزاد گذارده، چگونه می تواند گریبان آنها را از جنگال عصیان و پلیدیها نجات داده، فساد اخلاق موجود را ریشه کن کند و آثار انحطاط را از بین ببرد؟

عبادت و تزکیه نفس و رسیدن به مدارج عالیه انسانیت که صرفاً باید به منظور تقرب به خدا و از طریق خلوص نیت انجام گیرد، از مجرای واقعی خود منحرف شده و با آلودگیها توأم گردیده است.

مسیحیت نه تنها در عقاید، دچار خرافات گشته، بلکه در این مذهب، مفهوم عبادت و نیایش به درگاه خداوند، حقیقت خود را از دست داده است، اگر تعجب نکنید در کلیسا سالن رقص می سازند تا جوانان هوسباز را به عبادت متمایل ساخته و از این رهگذر، نسل جوان را به دام کلیسا بیندازند!

عبادتگاه که باید حریم عفت، تقوی و مهد پرورش صفات پسندیده باشد، به چنین وضع اسف انگیزی افتاده است.

رهبران دینی نیز که باید همچون سدّی استوار، جلو سیل فساد اخلاق را بگیرند، خود کاملاً تحت تأثیر انحطاط اخلاقی محیط قرار گرفته اند، با چنین وضع اسف باری، می توان درک کرد که مسیحیت از ایجاد یک تحوّل و رستاخیز اخلاقی در دنیای غرب، کاملاً ناتوان است و چنین دستگاهی نمی تواند بشر را از اندیشه های پاک نسبت به خداشناسی برخوردار کند و منشأ نجات جهان از بحران های اخلاقی باشد. خبر ذیل، بیان کننده روش گردانندگان دستگاه مذهبی مسیحیت است:

«پدران روحانی، با رقص و موزیک در محیط کلیسا، گمراهان را هدایت می کنند، پدر روحانی ۳۵ ساله کلیسای «فرانسیس میوز» در مونترال کانادا موسیقی دان زبردستی است! و مخصوصاً در تصنیف و نواختن آهنگها مهارت خاصی دارد! و تاکنون ۱۵۰۰ آهنگ ساخته، این آقای کشیش، مشغول فعالیتهای مذهبی و هنری به طور مخلوط است». (۱۵)

آیا انجام این اعمال در جایگاه عبادت، مسخره کردن دین و مذهب نیست؟

عبادت یکی از عالیتترین دستورات تربیتی انبیای خداست، هیچکس نمی تواند بدون توجه به خدا از مفساد دنیای پر آشوب مادی و آلودگیهایی که از علاقه بیش از حد و نامعقول به مادیات سر می زند، بر کنار بماند، چه معرفت به ذات خداوند محور اصلی و نقطه اتکای سراسر زندگی آدمی است که بدون آن هیچ بنایی در سازمان زندگی انسان به راستی نمی گراید.

عبادت است که انسان را از قید و بندهای شهوات آزاد و به سعادهای معنوی و مقام قرب الهی نایل می سازد، ملاحظه فرمایید یک چنین حقیقت پر ارزش و گرانبهایی چگونه دستخوش امیال نفسانی گروهی هوسباز شده است.

دریدن پرده های غفلت و بی خبری و ایجاد یک تحوّل و انقلاب عظیم روحی و معنوی، یکی از فلسفه های بزرگ عبادات اسلامی است. خوب است در مقایسه بین عبادات مسلمین با مسیحیان یک قضاوت عادلانه را از زبان یک دانشمند مسیحی به نام «استاهوود کاب» (۱۶) بشنوید:

«... همچنین فرصت یافتیم که در مسجد ایاصوفیه، شاهد انجام مراسم مذهبی و نماز باشم، قسمت مهم این مراسم، عبارت از «رکوع» و «سجود» بود، نمازگزاران هنگام نماز، باید به کرات به حال رکوع، خم شوند و سپس به سجده درآیند و در حین انجام این اعمال منظم، کلمات مقدسی را در ستایش خداوند بر زبان جاری سازند.

عظمت پر شکوه خضوع و خشوع این نمازگزاران در حین نماز، مرا شدیداً تحت تأثیر قرار داد... در حقیقت من هیچگاه این همه بی ربایی در ستایش، عمق در تسلیم و خلوص در عبودیت نسبت به ذات خداوند، در هیچیک از کلیساهای مسیحی ندیده بودم.

بعدها من به همراهی تنی چند از خارجیان دیگر، افتخار حضور داشتم که از یک بالکن، انجام مراسم احیای شب «لیلة القدر» را که می گویند در آن قرآن از آسمان بر پیامبر اسلام نازل شده است، مشاهده نمایم، صحن ایاصوفیا از انبوهی بالغ بر پنج هزار نمازگزار مملو بود که رکوع و سجودشان همه، در یک حرکت و ریتم و (آهنگ) مطلق و منظم انجام می گرفت.

موج صدای آهسته و ملایم خم شدن آنان به حال رکوع، باز کردن و نهادن کف دستهای خود بر زمین در حال سجود و سپس برخاستن دسته جمعی و تکبیر توأمشان با هم و همه همچون حرکت خفیف، ولی پر عمق و در هم فشرده و به هم پیوسته بالهای امواج بزرگی از پرندگان می نمود.

منظره ای باشکوه و بی نظیر، پر اُتّهت و در عین حال، خوف انگیز جلوه می کرد، علاوه بر عمق ستایش و خضوعی که در مراسم عبادت مسلمانان وجود داشت، همچنین این مراسم، از یک روح مطلق آزادمنشی، دموکراسی، برابری و عدم تبعیض برخوردار بود.

من شاهد بودم که حمالی دوره گرد، بر روی قالیهای ارزنده و تمیز، شانه به شانه در کنار یک «پاشا» و جامه های گرانقدرش با هماهنگی و فراغ کامل از نگرانی و رعایت حال وی ایستاده، با وی آزادانه رکوع و سجود می رود، من «سیاهان» تنومند و زشت سیمایی می دیدم که در کنار شیک پوش ترین ترکان شهر، به انجام مراسم مذهبی اشتغال داشتند.

اسلام از آغاز پیدایش خود، یک کیش برادری پر نفوذ، به شمار می رفته است و تا این زمان نیز این منش و خصوصیت خود را از دست نداده است» (۱۷).

بزرگترین اشتباهی که دنیای غرب در زمینه دین و مذهب مرتکب شده، این است که مذهب را یک امر باطنی و شخصی پنداشته که با واقعیت زندگی، هرگز رابطه ای ندارد، همین انحراف در عقیده، بر تمام صحنه های زندگی آنها سایه شوم خود را گسترده و کردار و رفتارشان را آلوده ساخته است، در محیطی که این گونه بحران عقیدتی پدید می آید، در متن زندگی نیز انحرافات به وقوع می پیوندد و واقعیت در آستانه تمايلات و شهوات نفسانی، قربانی می شود و در نتیجه، فساد و تباهی همه جا را فرا خواهد گرفت.

علاوه بر این، با چنین طرز تفکری همواره در داخل نفس انسان میان ارزشهای معنوی نزاع و کشمکش در می گیرد؛ یعنی باید انسان از نظر منطق دین و برنامه روحانی خود، موضوعی را مطرود بداند و همان را در زندگی عملی خویش لازم و ضروری تشخیص دهد.

هر کردار و پنداری در شعاع عقیده، رنگ خاصی به خود می گیرد و اصولاً زندگی چیزی غیر از عقیده نیست، جدا ساختن دین از دنیای خارج و یا عقیده از احکام، یک خطای بزرگ و غیر قابل گذشتی است. «در پیر» آمریکایی در کتاب «نزاع بین دین و دانش» این اشتباه را چنین بازگو می کند:

«کنستانتین» کسی که آیین مسیحیت را در امپراتوری رم، رسمی و حتمی فرض نمود، بسیاری از مفاهیم بت پرستی را به منظور جلب نظر بت پرستان که به آیین جدید در آیند، با مسیحیت درآمیخت.

تنها چیزی که یاد آوری آن در اینجا ضروری است این است که در اروپای مسیحی؛ چه در قرون وسطی یا در قرون جدید - که منکر خدا گردید - این پندار غلط رایج بود که مسأله دین، تنها رابطه فرد با خدای خویشتن است و دیگر نقشی در متن زندگی ندارد. و به عبارت دیگر: آنان چنین می پندارند که عقیده هرچه هست مربوط به قلب و اعماق دل آدمی است، اما محیط زندگی کاملاً از عقیده جداست.

توسعه وحشتناک الکلی

مصرف سرسام آور مشروبات الکلی و استعمال روز افزون آن در انحطاط روحی اجتماع، مهمترین نقش را بازی می کند و به همین سبب، آثار شوم و ناهنجاری که پیوسته از جهت اخلاق، روان، دین و بهداشت، در افراد و جامعه های بشری، بسط و توسعه می دهد، هرگز قابل انکار نیست، هیچ خردمند و دانایی نمی تواند چنین واقعیت تلخی را نادیده بگیرد، سالی نیست که این سم مهلک، جمعیت انبوهی از دیوانگان الکلی را به تیمارستانها روانه نسازد و هزاران نفر را به قتل، خودکشی، خیانت، دزدی، رسوایی و پرده دری، وادار نکند.

بیشتر افراد می خواهند با نوشیدن مواد الکلی، از چنگال دشواریها و غمها خلاصی یابند، ولی در واقع آنها بدین وسیله سند شکست و ناتوانی خویش را در برابر مشقات و سختیهای زندگی امضا می کنند و به جای استقبال از مشکلات زندگی، در مقابل فشار ناملایمات، زانو می زنند.

هر ساعت صدای وحشت انگیز ناملایمات و مشکلات زندگی در گوش آنها طنین می اندازد، به باده نوشی پناه می برند تا برای نجات از افکار ملالت بار زندگی، در عالم اوهام و خیال، نقشه یک جهان خالی از این سختیها و مشقات را طرح نموده و مدت کوتاهی، خود را در آنجا مشغول سازند.

این بهانه هایی که بشر را به میگساری و باده نوشی تحریک می کنند، هرگز مجوز میگساری نخواهند بود، وجود می و باده خود دلیل بر بیماری اجتماع است که می توان با تربیت فکری و روحی، این بیماری هستی سوز را درمان کرد.

انسان خردمند می کوشد تا از باده علم و دانش سرمست شود، نه باده ای که عقل را زایل کند و جنون آورد و انسان را به درجه بهایم از منزلت و علم پایین بکشانند.

در «هامبورگ» نگارنده روزی از یکی از معابد یهود - که بسیار مجلل بود - دیدن کرد، سبک ساختمان و شکوهی که داشت، هر بیننده ای را به خود جلب می کرد، به وسیله سرپرست معبد، از قسمتهای مختلف آن دیدن به عمل آوردیم، چیزی که در آن میان، ما را دچار حیرت ساخت، تماشای سالتی بود که برای صرف مشروبات الکلی اختصاص داده بودند! لحظاتی بهت آمیخته به تأثر مارا فراگرفت، آنگاه از وی پرسیدیم مگر در معبد هم نوشابه های الکلی صرف می شود؟ در حالی که قیافه جدی به خود گرفت، پاسخ داد آری، اما نه به طور عمومی و همگانی! بلکه افراد مخصوصی در اینجا حضور به هم می رسانند و به می خوارگی مشغول می گردند!

توسعه روز افزون الکل، رهبران، دانشمندان و مجامع گوناگون بهداشتی و طبی غرب را متوحش ساخته و برای مبارزه با آن سازمانهایی مانند «سازمان مبارزه با الکل» تشکیل داده اند، اما برای مبارزه با اینگونه پدیده های ناهنجار اجتماعی، چنین سازمانهایی عاجز و ناتوان است؛ زیرا با همه این اقدامات، روز به روز مصرف این سم خانمان سوز افزایش می یابد و بیم آن می رود که طبقات فعال و نسل جوان امروز، به یک مشت افراد الکلی ناتوان تبدیل گردد. آمار ذیل یکی از نشانه های روشن مفاسد و بدبختی های ناشی از الکل است.

فرانسه به موجب تحقیقات اطبا در بیست و چهارمین کنگره بین المللی مبارزه با الکل، در باره اثر الکل در روح و عقل، آمار زیر را فاش کرد:

«بیست درصد از زنان و شصت درصد از مردانی که به بیمارستانها مراجعه کرده اند، اعتیاد به الکل داشته اند و هفتاد درصد دیوانگان و چهل درصد از بیماران آمیزشی، در نتیجه استعمال الکل بوده است.

در انگلستان در اثر تحقیقات دانشمندان به ثبوت رسیده که تقریباً ۹۵ درصد دیوانگان، دیوانه مشروبات الکلی می باشند» (۱۸).

«وزیر بهداشتی فرانسه، آماری درباره تلفات ناشی از الکل در فرانسه منتشر کرده است که جراید فرانسه آن را آمار تکان دهنده نام گذارده اند.

در این آمار، خاطر نشان شده است که تعداد تلفات در اثر افراط در مصرف الکل در سال ۱۹۵۶ بالغ بر بیست هزار نفر بوده، دبیر کل کمیته بین المللی مبارزه با الکل اعلام کرد که ۲۵ درصد از مخاطرات و سوانح کار و ۵۷ درصد از تصادفات اتومبیل در فرانسه به علت استعمال الکل رخ داده است» (۱۹).

«یوانکاره» رئیس جمهور فرانسه که ریاست جمعیت ضد الکل را نیز داشت در موقع جنگ بین المللی، ضمن بیانیه ای که انتشار داد، چنین می نویسد:

«ای فرزندان فرانسه! بزرگترین دشمن شما مشروبات الکلی است، پیش از آنکه با آلمان زد و خورد نمایید، با مشروبات بجنگید، خسارت جانی و مالی که در نتیجه مشروبخواری، در سال ۱۸۷۰ متوجه کشور فرانسه شد، به مراتب بیشتر از تلفات و خسارتهای حاصله از جنگ فعلی است، مشروباتی که به مذاق شما لذیذ می باشد، زهر قاتل است، شما را زود پیر کرده و نصف عمر شما را از بین می برد و بدن شما را مورد حملات امراض و ناتوانیهای پی در پی قرار می دهد».

«در بیمارستانهای فرانسه چهل درصد بیماریها را بیماریهای ناشی از الکل، تشکیل داده است و پنجاه درصد دیوانه های بیمارستانها نیز در نتیجه استعمال مواد الکلی، مبتلا به جنون شده اند و در بیمارستانهای کودکان فرانسه، باز علت پنجاه درصد از بیماریهای اطفال آنان در نتیجه الکلیک بودن پدر و مادر است.

شصت درصد مخارج دادگستری فرانسه مربوط به الکلیسم است، به طوری که خزانه دولت فرانسه هر سال بابت مخارج بیمارستانها، بیمارستانها و سایر بنگاه هایی از این قبیل ۳۲۵ میلیارد فرانک قدیم ضرر استعمال الکل را می دهد.

الکل سبب زیاد شدن مرگ و میر در انسان می شود، به طوری که ۵۵ درصد مرگها در مردان و ۳۰ درصد در زنان از الکل سرچشمه می گیرد، ۹۵ درصد قاتلین بچه ها الکلیک هستند و شصت درصد جوانهای فاسد از پدر و مادر الکلیک به وجود آمده اند» (۲۰).

«در یک سال قریب به ۱۵۰/۰۰۰ نفر از مجرمین که گناهشان از استعمال مسکرات ناشی شده به محاکم قانونی آلمان جلب شده اند و همچنین در سال ۱۸۷۸ میلادی به اندازه ۵۴۳۴۸ حکم قطعی درباره زنان گناهکار که گناهشان از استعمال الکل سر زده است، از دادگاه های آلمان صادر شده در حالیکه این رقم وحشتناک در سال ۱۹۱۴ به ۶۰۳۱ رسیده بود».

یکی از وزرای «اتازونی» در سخنرانی خود گفت: «آمریکا در مدت ده سال هجده هزار میلیون خرج مشروبات نموده و در نتیجه آن، صد هزار جوان را به دارالمساکین فرستاده و ۱۵۰ هزار مجرم به زندان انداخته و ۱۵۰۰ نفر را کشته و دو هزار نفر را به خودکشی واداشته و دویست هزار زن را بیوه نموده و یک میلیون طفل را بی پدر گذارده است».

کنگره بین المللی مبارزه با الکل اعلام کرد: «خسارت الکل از نظر اقتصاد نیز بسیار جالب دقت است، طبق بازرسی دقیق الکل، ۱۲۸ میلیارد فرانک بر بودجه دولت (غیر از خسارات شخصی) تحمیل می نماید، بدین ترتیب که ده میلیارد مخارج بیمارستانها، چهل میلیارد مخارج تعاون عمومی و خیریه، هفده میلیارد مخارج امنیت اجتماعی، شصت میلیارد خرج دادگستری و زندان، علاوه بر این قریب یازده میلیارد دیگر هم به ضرر خزانه دولت است که از مصرف انگور خام کم می شود، در صورتی که فروش الکل فقط ۵۳ میلیارد فرانک برای دولت فرانسه نفع دارد، پس ملاحظه می کنیم چه اندازه از نظر اقتصاد برای دستگاه دولتی زیان آور است» (۲۱).

دیروز شروع اقدامات شدید بر ضد می خوارگی و مست بازی در شوروی اعلام شد، این مبارزه بر ضد الکلیسم برای رفع آثار سوء آن بر اقتصاد شوروی است. حدود دوهفته پیش، معاون نخست وزیر شوروی گفته بود: «به زودی اقداماتی بر ضد الکلیسم در شوروی به عمل می آید».

«روزنامه پراودا» نوشته است: «نوشیدن الکل در شوروی بر تعداد جنایات، غیبت از کار و نقص انضباط کارخانه ها افزوده است. انتظار می رود در آینده اقدامات شدیدتری بر ضد می خوارگی افراطی صورت گیرد» (۲۲).

طبق تحقیقاتی که به عمل آمده، بسیاری از سوانح هوایی و سقوط هواپیماها نتیجه مستی خلبانان است.

«دکتر کلمنت کورن گولد» - که متخصص روان شناسی صنعتی است - ضمن تحقیقاتی که به عمل آورده، آماری تهیه کرده است که بی شک علل سقوط هواپیماهای مذکور را نشان می دهد.

«دکتر گولد»، ضمن این آمار نشان می دهد که اکثر سوانح هوایی که در خطوط هوایی آمریکا روی می دهد، تلفات هوایی در میان صاحبان هواپیماها و هلیکوپتر خصوصی نیز فراوان است.

«دکتر گولد»، پس از بررسیهای لازم و مطالعه در گزارشهای مأمورین فنی و تحقیق و رسیدگی به علل سقوط هواپیماهای تجارتي و مسافری، به این نتیجه رسیده است که اکثر هواپیماهایی که سقوط می کنند بر اثر نقص فنی ناگهانی یا مست بودن خلبان و کمک خلبان روی داده است.

نظریه مذکور، مخصوصاً میان خلبانان آمریکایی، بیش از سایر نقاط جهان صدق می کند، چون اکثر هواپیماهایی که تا کنون در اثر مستی سقوط کرده اند، دارای خلبانان آمریکایی بوده اند.

از کالبد شکافی که روی بدن و باقی مانده اجساد خلبانان هواپیماهایی که سقوط کرده اند، به عمل آمده، اکثراً نشان می دهد که خلبانان مذکور ضمن پرواز، مشروبات الکلی خورده اند.

از هنگامی که ضایعات و سوانح هواپیمایی زیاد شده، مسؤولین امور، به فکر پیدا کردن ریشه های آن شده اند و بالأخره به این راز وحشتناک پی بردند که بسیاری از هواپیماهایی که در سالهای اخیر سقوط کرده اند، علت العلل سقوط، مستی خلبان یا عشق بازی او با مهماندار بوده است.

بدین ترتیب، فجایع هوایی را نیز در سالهای اخیر باید ناشی از الکل و فریب زنان دانست، صدمات الکل در روی زمین کم بود که حالا به طور غیر مستقیم نیز عده ای بی گناه را که شاید در تمام زندگیشان حتی لب به مشروبات الکلی نزده اند، فدا و تباه می سازد. (۲۳)

پی نوشتها:

(۱) . will durant

(۲) لذات فلسفه.

(۳) ناگفته نماند که اصطلاح فرزند نامشروع در غرب، به معنای فرزندی است که حاصل تجاوز به عنف باشد. بنابراین، فرزندی که حاصل عدم ازدواج رسمی است، از نظر غربیان، نامشروع به حساب نمی آید!

(۴) خواندنیها، سال ۱۵، شماره ۱۱.

(۵) طلاق و تجدد، ص ۳۴.

(۶) آیین کامیابی.

(۷) دائرة المعارف بریتانیا، ج ۲۳، ص ۴۵.

(۸) قوانین جنسی، ص ۳۰۴.

(۹) اطلاعات، شماره ۱۰۴۱۴.

- (۱۰) سپید و سیاه، شماره ۳۷۰.
- (۱۱) کیهان، شماره ۵۳۵۶.
- (۱۲) مجله تندرست.
- (۱۳) اطلاعات، شماره ۱۳۰۱۵.
- (۱۴) روح بشر، ص ۳۲.
- (۱۵) اطلاعات هفتگی، شماره ۱۰۸۹.
- (۱۶) stahwood cobb.
- (۱۷) خداوند دوکعبه، ص ۲۲۷.
- (۱۸) مجله تندرست.
- (۱۹) مجله تندرست، شماره ۱۲، سال ۵.
- (۲۰) خواندنیها، شماره ۷، سال ۲۶.
- (۲۱) مجله تندرست، سال ۵، شماره ۱۲.
- (۲۲) اطلاعات، شماره ۱۳۱۰۸.
- (۲۳) خواندنیها، شماره ۳۷، سال ۲۶.

تناقضات زندگی در دنیای کنونی

توسعه روز افزون سرمایه داری و انقلاب صنعتی در همه شؤون مخصوصاً در زندگی مادی مردم، شکاف عمیقی به وجود آورد، پیشرفت صنایع و تکنیک، سرمایه های بزرگ را به صورت کمپانی ها، کارتلها، تراستها در آورد، یک دسته از افراد، زندگی افسانه ای و تجملی پیدا کرده، دارای همه چیز شدند حتی به طور باور نکردنی برای سگ و گربه خود نیز وسایل زندگی تهیه کردند. در مقابل دسته دیگر که درآمد آنها کفاف زندگی عادی آنان را نداده، از دسترسی به وسایل اولیه زندگی محروم شدند.

این ستم جانکاه و ظلم عظیم که مولود سازمانهای اجتماعی دنیای کنونی است، برای وجدان های بیدار متفکرین، بسیار رنج آور و دردناک است.

غالب بدبختیهایی که در گذشته در دایره کوچکی دامنگیر بشر بود، امروز در یک مقیاس وسیع و جهانی، به سراغ او آمده است، در جهان ما در بسیاری از مسایل جنبه های افراط، تفریط و تناقض فاحش، با وضع نفرت انگیز و زنده ای خودنمایی می کند.

کوشش برای ترقی اقتصادی در کشورهای پیشرفته، نه تنها در یک مقیاس جهانی و به نفع عموم انسانها صورت نمی گیرد، بلکه چون فقط در اندیشه پیشبرد اقتصاد خود هستند، حتی به قیمت سقوط برخی از ملتها و کشورهای دیگر تمام می شود و روز به روز شکاف طبقاتی وسیع تر می گردد، فقر و گرسنگی، امروز در بسیاری از نقاط جهان بیداد می کند، طبق آمار منتشر شده: «مسأله تغذیه جهانی، در دونکته آشکار می گردد:

۱ - از دوهزار و پانصد میلیون انسان در کشورهای کم رشد، پانصد میلیون نفر به اندازه کافی غذا ندارند و از کمبود خوراک، رنج می برند.

۲ - یک هزار و پانصد میلیون نفر غذای کامل نمی خورند و در تغذیه آنها نقصان وجود دارد.

نتیجه مستقیم یا غیرمستقیم وضع فوق، آن است که سالانه بالغ بر هشت میلیون نفر از گرسنگی می میرند.

فقط در برزیل سالانه ۲۵۰ هزار کودک بر اثر کمبود غذا می میرند، در هند این مرگ و میر به تناسب افزایش جمعیت بالا می گیرد، پس مانده غذای یک خانواده معمولی آمریکایی برابر با خوراک چهار روز یک خانواده هندی است. (۱)

در چنین شرایطی، جمعی مغرور و سبکسر برای در دست داشتن کنترل قیمتها و به وجود آوردن کمبود مصنوعی، با قساوت و بی رحمی میلیونها تن از مواد غذایی که می تواند جان میلیونها گرسنه را از خطر مرگ نجات بخشد، نابود می سازند که اگر جلو اینگونه اسراف و تبذیرها و اعمال غیر انسانی گرفته شود، گرسنه ای در دنیا باقی نخواهد ماند، شاهد گویای این موضوع آمار اسف انگیزی است که در جراید انتشار یافته است:

در سال ۱۹۶۰، صد و بیست و پنج میلیون تن نان در انبارهای آمریکا از بین رفت، همین یک قلم خوراک، کافی بود تا یک سال تمام، بیش از پانصد میلیون جمعیت هندی را سیر نگهدارد، همه ساله مقادیر بسیار عظیمی از مواد غذایی را آمریکا نابود می سازد، فقط برای

آنکه منابع خود و قدرتش را محفوظ نگهدارد، در سالهای اخیر فشار دستگاههای کاپیتالیستی غرب جهت ادامه قحطی و گرسنگی موجود در جهان افزایش یافته است.

وقتی آمریکا مواد خوراکی را در انبارهای ریخته و می گذارد فاسد شود، نه تنها گرسنگی را توسعه می دهد بلکه کشورهای دیگر را مجبور می سازد تا غذا را به قیمت گزاف بخرند و بفروشند و از این راه به اقتصاد آنها لطمه فراوان می زند، این ثروتهای بر باد رفته و حرام شده که توسط عده ای قدرت طلب خودخواه از نقاط مختلف کره زمین به سرقت رفته است، در واقع سلاح های مؤثری است که از آنها به منظور قتل میلیونها انسان بی گناه استفاده می شود» (۲).

«برتراند راسل» فیلسوف شهیر می نویسد: «در خلال چهارده سال گذشته، آمریکا چهار میلیارد دلار پول برای خرید مازاد گندم کشاورزان خود پرداخته است، میلیونها تن گندم، جو، ذرت، پنیر و کره در انبارهای دولتی آمریکا مانده و فاسد گردیده است، تا قیمتها را در بازار جهانی بالا نگاه دارند، اکنون کوههای بزرگی از کره و پنیر را با رنگ، غیر قابل مصرف می سازند که مبادا قیمت لبنیات تنزل پیدا کند». ادامه این وضع آینده وحشتناک و قابل انفجاری در پیش خواهد داشت، مگر اینکه فرمول زندگی مردم این سامان عوض شود، انگیزه اصلی این اعمال ننگ آور و شیطانی، چیزی جز انحطاط و فقر فوق العاده شدید اخلاقی نیست و تمدن صنعتی منهای اخلاق و ایمان یک چنین وضع اسف آوری را به بار آورده است.

جامعه شناس و فیلسوف شهیر «سوروکین» (۳) می گوید: «با وجود توسعه وسایل فنی، صنعتی و تکنیکی، هنوز ما به مراتب بیش از زمان دیگر احساس فقر اخلاقی و انسانی می کنیم و جامعه های صنعتی پیشرفته کمتر می توانند دعوی برتری اخلاقی نسبت به جوامع تنگدست و عقب مانده نمایند، تمدن مادی امروزی، پر از تناقض و تضاد است؛ تناقض در گفتار و کردار، تناقض در پندار و اعتراف، تناقض در اندیشه و احساس.

فرهنگ مادی، در منشورهای گوناگون حقوقی خویش برابری تمام انسانها را عموماً قاطعانه اعلام می دارد، لیکن در عمل، انواع تبعیضها، بی عدالتیهای اخلاقی، فکری، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، روانی، اجتماعی و خانوادگی را نه تنها در قلمرو خویش تحمیل می کند بلکه متعصبانه خود، آنها را اعمال می نماید، مدعی دموکراسی است؛ حکومت مردم بر مردم را شعار سیاسی خود می داند، ولی در عمل، حکومت (الیگارشی) حکومت خود برترینان و خودکامگان را تا حد اعلا دیکتاتوری فردی و استبدادی، میدان می دهد.

در سخن، خواهان کامیابی و خوشبختی همگان است، لیکن در عمل، احساس ناکامیها، شکستها، نگرانیها و بدبختیها را توسعه می دهد، تمدن مادی در آموزشهای خود خویشتن پرستی و خود خواهی را مطرود می شمارد و دیگر خواهی و جمع گرایی را تشویق می کند، در حالی که انواع خود شیفتگی، بی اعتنائی به سرنوشت دیگران قساوتهای فردی و گروهی، استثمار و بهره جویی سوداگرانه و جاه طلبانه از هموعان در آن بیش از هر زمان دیگر میدان تجلی یافته است» (۴).

با اینکه کشورهای توسعه یافته ۲۵ درصد مردم جهان را تشکیل می دهند، صاحب ۸۵ درصد ثروت جهانند و کشورهای عقب افتاده با اینکه ۷۵ درصد هستند تنها پانزده درصد ثروت جهان را در اختیار دارند و این فاصله با گذشت زمان، بیشتر می شود در همین کشورهای ثروتمند نیز ثروتهای کلان در دست گروه معدودی است، در آمریکا یک کمیته تحقیق مجلس سنا در سال ۱۹۴۶ اثبات کرد

که: «تنها پنج درصد از شرکتهای عظیم آمریکا متجاوز از هشتاد درصد سرمایه کلیه صنایع را در اختیار دارند و بیش از شصت درصد کلیه کارگران صنایع را به خود اختصاص داده اند و ۸۴ درصد سود خالص کلیه کارخانه ها را منحصر به خود ساخته اند» (۵).

رئیس سازمان جهانی خواربار و کشاورزی ملل متحد می گوید: «هنوز در حدود دو سوم از سکنه جهان در حال گرسنگی مدام به سر می برند و حدود یک میلیارد و نیم از افراد انسان، برای نجات از چنگال این وحشتناک ترین بلای اجتماعی، معاش کافی به دست نمی آورند» (۶).

«دو کاسترو» ضمن بیان علل گرسنگی میلیونها مردم محروم جهان می گوید: من یک بار با «ترومن» رئیس جمهور اسبق آمریکا صحبت کردم و از او خواستم تا ترتیبی اتخاذ شود که اضافه تولید کشاورزی و غذایی آمریکا در اختیار یک مرکز بین المللی مخصوص توزیع مواد غذایی قرار گیرد تا در میان محرومین جهان تقسیم شود.

او گفت: «به عنوان رئیس جمهور آمریکا نمی تواند با این پیشنهاد موافقت کند؛ زیرا اقدامات کمکی نمی تواند از اغراض سیاسی منفک و جدا باشد!!».

وحشیگریها در عصر تمدن

هر چند برخی از جامعه شناسان را عقیده براین است که جنگ از زندگی بشر انفکاک ناپذیر است و حیات آدمی از ابتداء توأم با ستیز، تصادم و خونریزی بوده، ولی محققین از جامعه شناسان و دانشمندان روان شناس، این نظریه را رد کرده و می گویند: جنگ از پدیده های اجتناب ناپذیر جوامع بشری نیست بلکه انحرافات اخلاقی و نابسامانی اجتماعی و اقتصادی است که به نبردهای خونین منجر می شود و لذا باید علل جنگ را در خارج از طبیعت بشری جستجو نمود و با تعلیم و تربیت صحیح و اساسی و سامان دادن اوضاع اجتماعی، علل و موجبات آن را از میان برد و از ضربه های عظیم و جبران ناپذیری که از این راه به جامعه انسانی وارد می شود، جلوگیری کرد.

علی رغم پیروزیهای بی سابقه و درخشانی که در دانش و صنعت، نصیب مردم قرن ما شده است، نبردهای خونین و خانمان برانداز قرن بیستم که برای توسعه طلبی، مطامع مادی و اشباع تمایلات طغیانگر گروهی از افراد صورت می گیرد، غیر انسانی ترین جنگهای تاریخ بشر است، اگر نظری کوتاه به کارنامه سیاه این جنگها و حوادثی که در مدت هفتاد سال که از قرن بیستم می گذرد، بیفکنیم، برای ما آشکار می شود جنایاتی که در این مدت کوتاه از بشر متمدن سرزده، شاید از تمام جنایاتی که در تاریخ پرماجرای بشر صورت گرفته، بیشتر باشد.

دنیای غرب که دارای وسایل صنعتی و بمبهای اتمی است با نیروی دانش، بشر را به خاک و خون می کشد و مناطق آباد روی زمین را به ویرانه ها تبدیل می سازد، از این رهگذر ناله های ستمدیدگان به دنبال ضعف فکری و سقوط اخلاقی غرب به آسمان بلند است.

محصول دو جنگ جهانی ناشی از تضاد منافع مادی دول استعماری، نتایج شوم و اسف باری برای بشریت به بار آورد که به هیچ وجه نمی توان لکه های جنایت و قساوت و بی رحمی را از دامان جنگ افروزان این قرن شست.

ارقام عجیب این وقایع مخوف به قرار زیر است:

جنگ جهانی اول ۱۵۶۵ روز ادامه داشت. تعداد کسانی که در میدانهای این جنگ کشته شدند، بالغ بر نه میلیون نفر، تعداد افرادی که ناقص و از کار افتاده شدند، حدود بیست و دو میلیون نفر، تعداد مفقودالآثرها بالغ بر پنج میلیون نفر شمارش شده است، این تلفات مربوط به میدان جنگ است، در صورتی که تلفات در شهرها فوق العاده بیشتر از مجموع تلفات و زخمیهای میدان جنگ بوده است.

مجموع هزینه این جنگ را «چهار صد هزار میلیون دلار» برآورد کرده اند، طبق حساب مؤسسه (وقف کارنگی برای صلح بین المللی) با این رقم بودجه ممکن بود، برای هر یک از خانواده های ممالک انگلستان، ایرلند، اسکاتلند، بلژیک، روسیه، آمریکا، آلمان، کانادا و استرالیا یک خانه آبرومند با مقدار کافی اثاث منزل تهیه نمود! (۷)

جنگ بین المللی اول با تلفات و خسارات فوق العاده پایان یافت اما هنوز ناله و فریاد بازماندگان برکشتگان خود خاموش نشده بود و ویرانه ها آباد نگردیده بود که ناگهان جنگ دوم جهانی، قیافه وحشتناک خود را نمایان ساخت و در اندک مدتی مردم دنیا را به آتش و خون کشید.

در جنگ بین المللی دوم، ۳۵ میلیون نفر کشته بیست میلیون نفر از داشتن دست و پا محروم گردیدند، هفده میلیون لیتر خون بر زمین ریخت، دوازده میلیون نفر از ضایعه سقط جنین به خانواده های بشر آسیب وارد گشت، در این جنگ سیزده هزار دبستان و دبیرستان و شش هزار دانشگاه و هشت هزار لابراتوار منهدم و ویران گردید و ۳۹۰ هزار میلیارد گلوله در هوا منفجر شد!

در سال ۱۹۴۵ دو بمب اتمی کوچک از طرف آمریکایی ها در جنگ ژاپن پرتاب شد، یکی را روی شهر «هیروشیما» و دیگری را سه روز بعد روی شهر «ناکازاکی» منفجر کردند، در هیروشیما هفتاد هزار نفر بکلی نابود گردیدند و به همین مقدار هم مجروح شدند. و در شهر «ناکازاکی» قریب به چهل هزار نفر کشته و همین مقدار هم زخمی شدند. خانه ها آسیب فراوان دید و کودکان بی گناه و حتی حیوانات زیادی قربانی این فاجعه گردیدند و پس از پنج روز زاپنی ها در مقابل آمریکایی ها تسلیم بلاشرط شدند، خبری در اواخر جنگ بین المللی دوم در جراید به این مضمون انتشار یافت:

«دولت شوروی از کارخانه های آمریکا خواسته است که چهار میلیون پا برای سربازانی که در جنگ، پای خود را از دست داده اند، بسازد، از این خبر وحشتناک، به خوبی میزان سایر اعضایی که در اثر جنگ از میان رفته است، دانسته می شود.

لازم است بدانید این سفارش شوروی به آمریکا پس از اقدامات کارخانه های خود شوروی برای ساختن پاهای مصنوعی است و چون کارخانه های شوروی نتوانست مقدار احتیاجات را جواب گوید، به آمریکا متوصل شد.

و دیگر آنکه با در نظر گرفتن این سفارش به میزان تلفات نفوس و میزان نقص غیر قابل جبران سایر اعضا کشته شدن سربازان ممالک اروپایی غیر از شوروی و عوارض شوم دیگر، می توان حدث زد که چه وضع دیوانه کننده ای در اثر جنگ پدیدار شد».

بمبی که در اوت ۱۹۴۵ به «هیروشیما و ناکازاکی» ریخته شد، فقط ۲۳۵ واحد اورانیوم و ۲۳۹ واحد پلوتونیوم و ۳۳۵ هزار مواد منفجره TNT داشت، یک بمب اتمی عادی، پنج هزار مرتبه قوی تر از بمبی است که به هیروشیما ریخته شد و یک بمب هیدروژنی پنج

میلیون مرتبه شدیدتر از بمب اتمی است، یک بمب اتمی کافی است که شهرهای نیویورک، پاریس، لندن، و مسکو را با خاک یکسان کند، برای انتقال بمب لازم نیست که سرباز فداکاری هواپیما را از شبکه های دفاعی عبور دهد، باموشکهای هدایت شونده تا دوهزار مایل می توان بمب را به هر نقطه ای که بخواهند فرود آورند، هر آزمایش اتمی در مسافتی قریب به هفت هزار مایل مؤثر است.

خطر بمب های «مگاتنی» طبق تحقیقات دکتر «لینوس پولینگ» شیمیدان معروف آمریکایی برنده جایزه نوبل، طوری است که با ده هزار بمب مگاتنی در ساعت اول جنگ ۱۷۵ میلیون از ساکنین کشورهای پر جمعیت از بین می روند.

باید تذکر داد که در حال حاضر، آمریکا ۲۴۰ هزار، اتحاد شوروی، هشتاد هزار و انگلستان قریب پانزده هزار بمب مگاتنی دارند!

یکی از اعضای پیشین ستاد ارتش آمریکا به نام «نومان» (۸) درباره جنگ آینده می نویسد: «تلفات جنگ آینده اختصاصی به سپاهیان جنگی ندارد، بلکه آن جنگ به نابودی همه ملتها تمام خواهد شد، حتی زنها و کودکان نیز از آفات آن جنگ در امان نخواهند بود؛ زیرا عقول دانشمندان فیزیک، وظایف جنگی را از سپاهیان انسانی گرفته، به ترکیبات فیزیکی و آلات جنگی بی شعور تفویض کرده اند و آن سلاح های جنگی بی شعور، فرقی بین افراد جنگجو و غیر جنگجو نمی گذارند.

اکنون دیگر دشمنان در میدانهای جنگ یا قلعه ها به جنگ یکدیگر نمی روند، بلکه میدان جنگ به شهرها و روستاها کشیده شده است؛ زیرا بر طبق نظریات جدید، نیروی اصلی دشمن در سپاه نیست بلکه در شهرهای آباد و بازارهای تجارتي و کارخانه ها متمرکز است، پس اگر جنگی اتفاق افتاد، این اماکن به وسیله نیروی هوایی، بمباران خواهد شد، بمبهایی که حامل مواد منفجره و گازهای سمی و میکروبیهای مولد بیماری می باشند».

این همه نابسامانی ها و بدبختیهایی که در اثر این دو جنگ بر سر مردم سایه افکند و دنیا را در گرداب بلانداخت کوچکترین اثری در اخلاق ملل غرب نکرد، اخلاقی که از ثروت مادی و مشروبات الکلی مست شده بود، عوض نگردید و بالأخره از دو تجربه تلخ و دردناک گذشته، عبرت نگرفت، در حال حاضر هر روز جنگ تازه ای در گوشه ای از جهان روشن می شود و بیم آن می رود که جنگهای منطقه ای به یک جنگ بزرگ جهانی تبدیل شود و اساس مدنیت و انسانیت را یکسره نابود سازد.

ملل متمدن امروز، قسمت عمده ذخایر فکری و نیروی بدنی و سرمایه های عظیمی که باید در راه رفاه و آسایش عمومی به کار افتد، صرف تهیه خطرناکترین وسایل نابودی خود می کنند؛ زیرا این همه تسلیحات خطرناک که هر روز مقادیر قابل توجهی از بودجه آنها را می بلعد، برای بازیچه روی هم انبار نکرده اند.

«برتراند راسل» فیلسوف انگلیسی می گوید: «این دولتهایی که امروز برای پرتاب موشک و فرستادن اقمار مصنوعی به ماه و گرد ماه با یکدیگر مسابقه می دهند، سرانجام این مسابقه، برای نابودی دنیا خواهد بود، اگر در گذشته جنگ، غارت و آدمکشی، از ضروریات اجتماع بود، اما امروز همین جنگ و خونریزی، مانع و رادع مهمی در پیشرفت و ترقی اجتماع است و در آینده بسیار نزدیک، اسباب بدبختی و اضمحلال و بالأخره وسیله انقراض بشریت را فراهم می آورد، و مسابقه تولیدات اقتصادی که امروز در عالم رواج دارد، خود یکی از عوامل نابودی اجتماع است»

طبق نوشته مجله «تحقیقات اقتصادی» دنیا در نیمه اول قرن بیستم چهار هزار میلیارد دلار خرج تسلیحات و جنگ کرده است که با همین پول امکان داشت طی همین پنجاه سال به تمامی افراد روی زمین مجاناً غذا داد و برای پانصد میلیون خانوار؛ یعنی دو ثلث جمعیت جهان، خانه های راحت ساخت.

از یک طرف در دنیایی زندگی می کنیم که دو ثلث مردم آن هنوز با مشکل گرسنگی یا کم غذایی روبرو هستند و هنوز بی سوادند، در چنین دنیایی است که سالیانه ۱۲۰ میلیارد دلار خرج مصارف نظامی می شود!!

به عبارت دیگر، هر شبانه روزی که می گذرد حدود ۳۵۰ میلیون دلار، یا به پول خودمان دو میلیارد و هشتصد میلیون تومان از دسترنج بشر خرج مصارف تخریبی می گردد، این مبلغ به تصدیق بزرگترین متخصصین اقتصادی جهان، معادل دو ثلث عایدی ملی کشورهای در حال رشد است.

این رقم، معادل ارزش تمامی کالاهای صادراتی جهان در سال است، این رقم نصف جمع کل سرمایه هایی است که همه ساله در جهان تشکیل می شود...

طبق اطلاعاتی که از طرف فدراسیون جهانی کارگران جمع آوری شده است، هفتاد درصد پرسنل علمی جهان به نحوی از انحا برای صنایع جنگی کار می کنند.

سلاحهای مخرب و نابود کننده امروز به اندازه ای وحشت زاست که اگر جنگ سومی درگیر شود خود به خود مفهوم پیروزی از میان خواهد رفت، زیرا در این جنگ غالب و مغلوبی باقی نمی ماند و در مدتی بسیار کوتاه باید فاتحه انسانیت را خواند!

دانشمند شهیر روسی «پی تریم آ. سورکین» می گوید: «مسأله اساسی زمان ما در حقیقت این نیست که «کاپیتالیسم» بهتر است یا کمونیسم، ناسیونالیسم برتری دارد یا انتر ناسیونالیسم؟ بلکه مسأله واقعی عصر ما جانشینی مرحله ای دیگر از فرهنگ بشری در مقام فرهنگ مادی کنونی است، همان طور که من بارها تذکر داده ام، زمان ما عصر برزخ انتقال مدنی، انتقال و تحوّل اجتناب ناپذیر است.

در طی جنگ جهانی اول و دوم به کرات شنیدیم که هر گروه مدعی بود که اگر گروه دیگر از میان برود، صلح و آرامش برقرار خواهد شد، در جنگ اول، بسیاری می پنداشتند که اگر «قیصر آلبرت ویکتور ویلهلم» امپراتور آلمان از میان برداشته شود، یا انگلیس نابود گردد، جنگ پایان خواهد یافت. در جنگ دوم نیز همچنین تصور می رفت که اگر «هیتلر» نمی بود، یا استعفا می داد یا کشته می شد و یا «چرچیل» سکنه می کرد و یا «موسیلینی» از مادر نمی زاد و یا «هیروهیتو» از مقام خدایی ژاپن تنزل می یافت و یا «تروتسکی» به جای «استالین» زمام امور شوروی را در دست می داشت، در آن صورت کارها همه به مراد دل می گشت و هرگز جنگی آغاز نمی شد.

در صورتی که اینک همه آنها از میان رفته اند، لیکن بدبختانه، هنوز تب بحران جنگ همچنان ادامه دارد و بشریت به مراتب نگران تر از پیش است؛ زیرا در حقیقت اینان قیصر ویلهلم، هیتلر، موسیلینی، چرچیل و یا استالین نبودند که بحران سده بیستم را به وجود آورده بودند، بلکه آنها خود زاده بحران و آلت فعل آن به شمار می رفتند، اگر آنها نمی بودند هیتلرها، موسیلینی ها، استالین ها، روزولتها و چرچیلهای دیگر و احياناً به مراتب خشن تری در جای آنها پدید می آمدند.

اینان به مثابه جوشهای چرکین کالبدی هستند که خونس کشیده باشد، جوشهای چنین کالبدی را می توان فشار داد و برداشت، لیکن جوشهای دیگری به سرعت در جای آنها خواهند روید، مگر آن که به درمان اساسی خون بیمار بپردازند» (۹).

دنیاپی که برای جلوگیری از ظلم و تعدی به حیوانات «جمعیت حمایت از حیوانات» را تشکیل می دهد، دنیاپی که به خاطر نجات بیماری دردمند از قلب مرده و مصنوعی استفاده می کنند، اما شب و روز بمبهای آتشزا بر سر مردم بی پناه می ریزد و با سلاحهای مدرن، گروه گروه را به کام مرگ و نیستی می سپارد.

جهانی که با ایجاد «سازمان ملل»، «کنوانسیون اروپایی حقوق بشر» خود را دشمن ستمگر و پشتیبان مظلوم معرفی می کند، شاهد مرگ هزاران درمانده ای است که از فرط گرسنگی و کمبود غذا جان می دهند و یا در شعله های آتش جنگهایی که زائیده سیاستهای متضاد است، می سوزند و نابود می شوند.

آیا این همه محافل و انجمن هایی که به صورت های گوناگون به نام دفاع از حقوق انسانی تشکیل می شود و بسیاری از اعضای آن جنگ را تقبیح می کنند، خود آتش افروزان جنگ نیستند؟ آیا آنهایی که می گویند باید هر نوع اختلاف را از راه «دیپلماسی» حل نمود و مرتب دم از صلح جهانی می زنند، خود در زیر همین عنوان، تحمیلات و فشارهای دور از انصاف و انسانیت را نسبت به دیگران روا نمی دارند؟

پیشوایان مذهبی مسیحی نیز آنچه به نظر مردم دنیا خوشایند است دستاویز خود قرار داده و به نام دین تبلیغ می نمایند و آن صلح خواهی و تقبیح جنگ و خونریزی است، این حربه ای که پیشوایان مذهب مسیح دم از آن می زنند، نمی تواند اساس درستی داشته باشد، چه صلح خود به خود معنا ندارد، اگر قرار باشد با جنگ و خونریزی مبارزه شود، باید با علل بروز جنگ و خونریزی مبارزه کرد، به علاوه هنوز سالخوردگان اروپا خاطره سازش ننگین کلیسای روم با جنایت کاران نازیسم و فاشیسم را فراموش نکرده اند!!

تبعیضات نژادی

تئوری «تبعیضات نژادی» که مستند به مبدأ فکر و ایده یکی از نویسندگان متفکر و یا فیلسوفی است، به مساوات، و برابری ملتها اعتقادی ندارد، طرفداران و مروجین «برتری نژادی» خواستار آنند که بهترین و نیرومندترین نژاد در جهان پیروز شود و نژادهای ضعیف و پست، به پیروی و اطاعت از آنها گردن نهند.

گذشته از اینکه چنین طرز تفکری با فلسفه حیات بشری و اصول آزادی فردی و اجتماعی به کلی ناسازگار است و خود موجب انحطاط و عدم رشد ملل ضعیف خواهد گردید، اصولاً از نظر علمی و تاریخی، بسیاری از محققین و فلاسفه معاصر، تفوق نژادی را امری موهوم و ساختگی و بی اساس می دانند.

«باید دانست که بعضی از محققین روی این اصل که تا کنون نژادی خالص دیده نشده و به علاوه هیچ گونه تحقیق علمی، این امر نژادی را کاملاً مسلم و روشن نساخته است، معتقدند که داستان نژاد آریایی، افسانه ای بیش نیست و به هیچ وجه مسلم نیست که در تاریخ واقعاً

نژادی به نام «آریایی» وجود داشته باشد، آنچه مسلم است، زبانهای آریایی وجود داشته، و اغلب دیده می شود که نژادهای مختلف به زبان واحد تکلم می کنند» (۱۰).

یکی از علل جنگ خونین جهانی دوم، ظهور فلسفه «ناسیونال سوسیالیسم» در آلمان هیتلری بود که بر اساس برتری نژادی، پی ریزی گردیده بود، هدف نهایی هیتلر توسعه اراضی آلمان و ایجاد یک دولت نیرومند و مقتدر «ژرمنیک» در مرکز اروپا بود، این رژیم در دوران حکومت جابرانه خود، با تشکیل کنگره ها و تبلیغات وسیع و دامنه دار، نیروی ملی را به خود جلب نمود و از آنها به نفع مقاصد توسعه طلبانه خود، بهره برداری فراوان کرد.

«دکتر گوستاو لوبون» می گوید: «یکی از مبادی که نقش مهمی را در اجتماع بازی کرد مبدأ نژادی است، سیاستمداران گذشته خیلی به آن اهمیت می دادند و محور سیاست آنها بود و مبدأ کشمکشهای خونین و بالأخره موجب صلح مسلح گردید و عاقبت به ویرانیهای بی نهایت منجر شد.

چیزی که باعث انتشار فوق العاده این مبدأ گردید، این خیال بود که قوی ترین و محفوظ ترین ملل از مخاطر، ملتی است که اراضی آن وسیع تر و جمعیتش زیاد تر باشد، در صورتی که این گونه ملل به مغلوبیت نزدیکترند» (۱۱).

هنوز در مرفی ترین کشورهای جهان، طرز فکر امتیاز سفید بر سیاه و ارزش مقیاسهای پوسیده نژادی، نفوذ فوق العاده دارد، در مهد تمدن، رنگ سیاه، جرم است و عملاً سیاهپوستان از بسیاری از آزادیهای مشروع و حقوق انسانی محرومند. در بعضی از ایالات متحده آمریکا طبق قانون، نه تنها سیاهپوست حق ازدواج با سفید پوست را ندارد، بلکه مدرسه، دانشگاه، بیمارستانهای سیاهپوستان از سفید پوستان جداست و ورود آنها به مجامع عمومی و مهمانخانه ها و سالنهای غذا خوری سفید پوستان ممنوع است و در اتوبوسها و وسایل نقلیه عمومی حق ندارند با سفید پوستان در یک صندلی بنشینند، شرم آورتر آنکه در برخی کلیساها سیاهان برای انجام مراسم مذهبی حق ورود و شرکت در عبادت را ندارند!

رئیس جمهور اسبق آمریکا در فوریه ۱۹۶۳ در کنگره اعلام داشت: «بدون توجه به ایالت خاصی، هرکودک سیاهپوستی که امروزه در آمریکا متولد می شود نصف یک کودک سفید پوست این شانس را دارد که به دبیرستان وارد شود، یک سوم این شانس را دارد که به دانشگاه راه یابد، یک سوم این موفقیت را دارد که متخصص فنی شود، در حالی که دو برابر شانس را دارد که بیکار بماند».

بر اساس مطالعات مجله «اخبار و گزارش های جهان» در یازده ایالت آمریکا سیاهان از حق رأی، تهیه محل سکنی، آزادی در رستوران، مغازه، کافه و خلاصه همه شؤون زندگی محرومند، در کلیه مدارس آلاباما، می سی سی پی و کارولینای جنوبی، برای نمونه یک سیاهپوست هم دیده نمی شود!

از سال ۱۹۵۴ که دیوان عالی کشور آمریکا رأی داد تا سیاهپوستان نیز بتوانند از مدارس یکسان استفاده کنند، فقط ۴ درصد دانش آموز سیاهپوست در مدارس سفیدپوستان پذیرفته شده اند و در بسیاری موارد، ثبت نام یک سیاهپوست با جنگ و جدال و مداخله نیروهای انتظامی همراه بوده است» (۱۲).

سفید پوستان طی مبارزات پیگیر خود بر ضد سیاهان، وحشیانه ترین فجایع و انواع ستمگری را درباره آنها انجام می دهند و اعمالی از آنها سر می زند که انسان را به یاد تبهکاریها و جنایات قرون وسطی می اندازد.

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر نتوانسته است به این بیدادگریها پایان دهد و در زمان تسخیر فضا، دنیا در آتش تعصبات قومی و نژادی فرو رفته و اختلاف رنگ، انسانها را در فاصله های سرسام آوری دور از هم نگهداشته است.

فیلسوف شهر «سورکین» (۱۳) می گوید: «من با این شعر مخالفم که می گوید: شرق، شرق است و غرب، غرب و این هردو به هم نخواهند رسید! چرا به هم نخواهند رسید؟ چه فرقی بین انسانهاست؟ پس از دو هزار سال که «مسیح» آمده و گفته است: فضیلت و انسانیت به نیت، عمل نیک و محبت بستگی دارد، حالا ما بشرهای متمدن قرن بیستم، تازه برتری و فضیلت انسانها را منوط به نوع خون و رنگ پوست آنها می دانیم!

می گفتند «هیتلر» بد بود، به برتری نژادی معتقد بود، ولی حالا هرطرف را نگاه می کنیم، پر است از هیتلرهای کوچکی که اگر دستشان برسد روی آن خدای مرحوم یا ملعون نازیها را سفید خواهند کرد، نگاه کنید به جنوب آفریقا، نگاه کنید به همین آمریکا، همه جا پر است از تبعیض نژادی! من اصلاً معتقدم که جنگ ما در ویتنام هم یکنوع «جنگ نژادی» است که بر اثر احساس برتری نژاد سفید غربی، نسبت به نژاد زرد آسیایی درگیر شده است» (۱۴).

در آفریقای جنوبی سیاهپوستان سه چهارم جمعیت این کشور را تشکیل می دهند، در عین حال سفید پوستان با خشونت و شدت به سیاست تبعیض نژادی خود ادامه می دهند، در این کشور سیاست تبعیض نژادی بر قانونی مبتنی است به نام «آپارتید» که میان سیاهپوستان و سفید پوستان جدایی کامل جسمانی افکنده است.

به موجب این قانون، سفید پوستان از سیاهپوستان، هندیهای مهاجر دورگه ها، جدا زندگی می کنند و این موضوع در شناسنامه های آنها قید می شود.

شناسنامه یک تبعه آفریقای جنوبی، علاوه بر شاخص هویت او مشخص کننده نژاد وی نیز هست. نژادهای مختلف در اتوبوسها، قطارهای مختلف، مسافرت می نمایند، به کلیساها و رستورانهای جداگانه می روند از ایستگاه های تاکسی و کیوسکهای تلفن جداگانه استفاده می کنند، به بیمارستانهای متفاوتی می روند و در گورستان های جداگانه ای به خاک سپرده می شوند!

در این کشور ازدواج سفید پوستان با سیاهپوستان قدغن است و عاملین به طرزی وحشیانه تنبیه می گردند غیر سفید پوستان در منطقه سفید پوستان نمی توانند کارهای فنی به عهده بگیرند، بلکه به کارهای پست با دستمزدی کم گمارده می شوند.

در آفریقای جنوبی، طبقه بندی نژادی یک شخص، حائز اهمیت است، چه این طبقه بندی، حدود اختیارات و آزادیهای وی را معین می کند که کجا و چگونه می تواند زندگی کند، با چه کسی مجاز است ازدواج نماید و چه کاری می تواند بر عهده بگیرد و از چه نوع تعلیم و تربیتی می تواند بر خوردار شود، گاهی اوقات تعداد زندانیان در این کشور به رقم نیم میلیون نفر می رسد.

از نظر قضائی، سرنوشت سیاهان در دست قضات سفید پوست است و هیچ قانونی از آنها حمایت نمی کند، در جرایم در مورد رأی یکی از دادگاه های این کشور خبری به این مضمون انتشار یافت:

«در یک خانواده سفید پوست در یک شهر آفریقای جنوبی دختری سیاهپوست متولد شده، او اتفاقاً سیاهپوست است و دادگاه نژادی آفریقای جنوبی فقط به خاطر اینکه یک سیاهپوست حق ندارد عضو یک خانواده سفید پوست باشد، رأی داد: باید این دختر از خانواده اش اخراج شود، او باید محله سفید پوستان را رها سازد و به محله سیاهپوستان «ژوهانسبورگ» برود، دادگاه گفته: دختر فقط می تواند به عنوان کلفت در خانه پدرش استخدام شود!

پدر و مادر او در برابر این جنایت بزرگ، به کلی گیج و مبهوت شده اند، پدر او گفته چنانچه تلاش من برای احقاق حق دخترم و تثبیت وضع او در خانواده ام با شکست روبرو شود و بالاترین مراجع قانونی آفریقای جنوبی، دخترم را از این رأی ضد انسانی رها نکنند، او را با آنهایی که در خارج از این مملکت حاضر به قبول او کردند، خواهم سپرد!» (۱۵)

حادثه «شارپویل» نمونه ای از جنایات سفید پوستان آفریقای جنوبی نسبت به سیاهپوستان است. «روز ۲۱ مارس ۱۹۶۰ در چند شهر آفریقای جنوبی تظاهراتی به منظور اعتراض به لزوم همراه داشتن شناسنامه صورت گرفت، در شارپ ویل عده ای از آفریقایی ها با آرامش تمام از مقابل کلانتری محل عبور کردند، تا پلیس آنها را به علت همراه نداشتن شناسنامه توقیف کند، پلیس به جای توقیف، آنها را به مسلسل بست که در این واقعه ۶۹ نفر کشته و ۱۸۰ نفر مجروح شدند» (۱۶)

نام این همه رفتار ضد انسانی و وحشیانه چیست و از کدام عاطفه بشری الهام می گیرد؟ آیا از این جنایات و اعمال خشونت آمیز، غیر از بردگی منظور دیگری دارند؟ مگر پیروی اجباری جمعیتی از جمعیت دیگر، غیر از حقیقت بردگی است؟ کدام بردگی پس از آن همه جنب و جوشها در جهان لغو شد؟ و کدام دست عدالت بر قانون بردگی خط بطلان کشید؟

نویسنده معروف آمریکایی «هاری هاریود» در کتاب آزادی زنگیان، چنین می نویسد: «درست است که بردگی به آن شکل که در قرون وسطی متداول بود، از میان رفته است، ولی به شکل طبقه بندی هنوز در نظام اجتماعی ما باقی مانده و کوشش می شود سیاهان در سطح پایین تری نگهداشته شوند.

گاهی در طی قوانین جائزانه، حقوق آنان پایمال می گردد و بعضی اوقات بدون اعتنا به ظاهر سازی دستگاه دولت و احیاناً بدون اطلاع، به اندک بهانه ای از طرف مردم محکوم و بی پروا کشته می شوند».

پی نوشتها:

(۱) مجله فردوسی، مورخ ۴۸/۷/۲۸.

(۲) روشنفکری، ص ۷۱۹.

(۳) A . sorokin .

(۴) خداوند دو کعبه، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

(۵) ساموئیل کینیک (Samuel Konig) جامعه شناسی، ص ۱۵۷.

(۶) ژوزوئه دو کاسترو، انسان گرسنه، شماره ۸، ص ۲۶.

(۷) جهان در قرن بیستم.

(۸) . neumann

(۹) خداوند دو کعبه، ص ۱۵۰ - ۱۵۱.

(۱۰) تاریخ ادیان، ص ۲۱۹.

(۱۱) مبانی روحی تطور ملل، ص ۱۹۴.

(۱۲) تهران مصور، شماره ۱۱۷۴.

(۱۳) . A . Sorokin

(۱۴) خداوند دو کعبه، ص ۱۹۸.

(۱۵) کیهان، شماره ۷۰۱۳.

(۱۶) اطلاعات، شماره ۱۳۱۴۹.

تزلزل نظام خانوادگی

زندگی خانوادگی که بخش کوچکی از زندگی اجتماعی است، و ریشه و اساس جامعه های بزرگ را تشکیل می دهد، بیش از هر چیز به مهر و عواطف نیازمند است. فصول گوناگون زندگی انسان از محیط خانه شروع و در همین جابه پایان می رسد. وقتی محیط خانه به کانون خوشبختی و آسایشگاه دلپذیر و آرام، تبدیل می شود که زندگی آنها بر محور پیوند قلبی اعتماد و اطمینان متقابل چرخیده، صمیمیت پیرامون معاشرتهای آنان سایه افکند. خلاصه هر قدر پیوندهای روحی و اخلاقی میان اعضای خانواده محکمتر باشد به همان نسبت سعادت و خوشبختی در آن محیط بیشتر خواهد بود، چه انسان در صحنه پرغوغای حیات، فوق العاده به آسودگی خیال و آرامش فکر احتیاج دارد.

قبل از انقلاب صنعتی که ملل غرب، مراحل ساده زندگی را طی می کردند، محیط خانواده آنها لطف و صفای ویژه ای داشت، مردان برای تأمین معیشت به کارهای خارج می پرداختند، زنان تربیت و پرورش کودکان خویش را بر هر چیز ترجیح می دادند و فعالیتهای آنان از محیط خانواده تجاوز نمی کرد.

توسعه صنایع که قهراً احتیاج به افراد زیادی داشت، نخستین ثمرش این بود که زن و مرد، کوچک و بزرگ را به مراکز صنعتی ادارات دولتی، تجارتخانه ها و سایر مؤسسات عمومی کشانید و به طور کلی وضع شهری را واژگون کرد و موجبات تلاش و فعالیتهای بیشتری را به خاطر بهتر زیستن و سرو صورت دادن به ظواهر زندگی فراهم نمود.

به دنبال این تغییر وضع، تفرقه و جدایی میان اعضای خانواده پدید آمد، پیوند زناشویی سست شد، مهر و عواطف خویشاوندی به طور فاحشی کاهش یافت، و زن را در علاقه مندی به محیط خانواده و عشق به فرزند، دچار شک و تردید ساخت؛ بانوانی که محفل دل خود را تا آن زمان به بزرگ کردن چند فرزند روشن ساخته بودند، علاقه خود را از دست دادند و دیگر توقع تربیت اولاد و خانه داری از آنان بیجا و غیر قابل عمل بود.

چون زنان بیشتر نیروهای خود را صرف کار می کنند، دیگر قادر نیستند تلاش ها و کوششهای خویش را تنها صرف خانه کنند و به همین سبب، زن، دو شغل دارد؛ یکی به عنوان کارمند و کارگر در مراکز صنعتی و اداره و یکی به عنوان زن و مادر در خانه، لذا زنان وقت لازم، فرصت کافی و فراغت خاطر برای نظم داخلی خانه و سامان دادن به وضع آن را ندارند، بانویی که نیروهایش پراکنده شود و ناچار به حضور سر ساعت در کارخانه و اداره باشد، در محیط منزل حاصلی جز سهل انگاری، ملالت و خستگی نمی تواند داشته باشد.

از طرف دیگر، آزادی عمل مطلق و بی حد و حصر، بالای خانمانسوزی بود که سایه شوم و سنگین خود را بر سر اجتماع افکند، اصل اساسی عفت و پاکدامنی را از میان بسیاری از خانواده ها ریشه کن ساخت و جز بدبختی و از هم پاشیدگی نتیجه ای به بار نیاورد. و نیز بسیاری از اصول اخلاقی و شؤون فامیلی و اجتماعی که بیشتر روی مبادی دین و فضیلت بود به تدریج از میان رفت، امروز ازدیاد آمار طلاق و قوس صعودی آن به صورت یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی ملل متمدن جلوه کرده و آنها را در یک بن بست خطرناک گرفتار ساخته است، به طوری که نمی توانند برای تعدیل و جلوگیری از ازدیاد آن چاره ای پیدا کنند.

اندک اختلاف سلیقه بین زن و مرد، زمینه جدال و تنازع را فراهم می کند و اختلافات و کشمکشهای دامنه دار میان آنها درگیر می شود و برای یک سلسله موضوعات باور نکردنی و مضحک، اساس خانواده ها به طرز رقت باری از هم می پاشد،

بدیهی است وقتی ابرهای هوا و هوس افق زندگی زناشویی را فرا گرفت، آن وحدت و یگانگی فیما بین به مرور زمان نابود می شود و مقدس ترین مسائل، فدای مضحک ترین هوسها می گردد.

منشأ برخی از طلاقها مسائل کوچکی است که حل آن به سهولت امکان پذیر است، اندکی گذشت و فداکاری، شکاف موجود را از بین می برد و آتش اختلاف را فرو می نشاند، اغماض و گذشت از ناحیه هریک از زن و مرد بروز کند، کاملاً می تواند در استحکام پیوند زناشویی آنان مؤثر واقع شود و اصل و داد و محبت را عمیق و پایدار سازد.

یکی از آقایان ایرانی اظهار می داشت: در این چند سال اخیر که در آلمان اقامت نموده ام تمام همسایگانم بلااستثنا کارشان به طلاق کشیده و زن و شوهر از یکدیگر جدا شده اند!

«از مدتی به این طرف به منظور مبارزه با طلاق، مراکز راهنمایی برای حل مسائل خانوادگی و ازدواج در منطقه آلمان شرقی، تأسیس گشته و پزشکان و حقوق دانان نیز در این زمینه فعالیت زیادی ابراز می دارند، مطبوعات نیز ستونهای مخصوصی به این امر اختصاص داده اند، علت اصلی قوس صعودی طلاق را اشتغال روز افزون زنان به کار خارج از خانه می دانند.

قلت درآمد خانواده ها موجب شده که قریب به هفتاد درصد از زنان شوهردار، برای تأمین معاش در این منطقه به کار اشتغال ورزند، شصت درصد از این عده، دارای اولاد هستند، طبیعی است که کار خارج، از یک طرف و امور خانه و بچه داری از طرف دیگر، آنچنان فشاری بر اعصاب زن وارد می آورد که منجر به نزاعهای دایم بین زن و شوهر و سرانجام وقوع طلاق می گردد» (۱).

«تولستوی» دانشمند شهیر روسی می گوید:

«علت کثرت و وفور طلاق را باید اختیارات زیاد زنان در طلاق با توجه به روحیه متلون و طبع زود رنج آنان دانست، گرچه از علل و عوامل دیگر چون خستگی اعصاب مرد و زن در اثر ماشینی شدن کارها و معاشرت و اختلاط زیاد زن و مرد که خود به خود از جانبی موجب تکثیر روابط نامشروع و از جانبی دیگر موجب بروز کدورت در خانواده ها می شود و نیز کارکردن زنان در خارج از خانه و امثال اینها نباید غفلت نمود».

«چند سال پیش هنگامی که یکی از باشگاههای نیویورک از ازدواجها و طلاقهای شهر نیویورک و واشنگتن آماری تهیه می کرد، مسئولین باشگاه متوجه شدند که از پنجاه سال پیش تاکنون، هنرمندان! این دو شهر بزرگ که رقم بزرگی را تشکیل می دادند، از تمام طبقات دیگر بیشتر طلاق گرفته اند، نتایجی که در مورد هنرمندان نیویورک و واشنگتن به دست آمد، مسئولین باشگاه را بر آن داشت که یک آمارگیری نیز از ازدواج و طلاقهای شصت ساله در هالیوود به عمل آورند، ولی تعداد طلاق در تاریخ آن شهر آنقدر زیاد و سرسام آور بود که اشخاص مزبور از انتشار آن خودداری کردند» (۲).

«در گزارشی که اخیراً در مطبوعات انگلستان منتشر شد، خاطر نشان گردید که سال گذشته، طلاق در انگلستان رکورد طلاق را در جهان شکست، نیمی از حوادث طلاق به علت خیانت و نصف دیگر، به علل مختلف صورت گرفت» (۳).

یکی از نویسندگان درباره کثرت طلاق در آمریکا می نویسد: «اگر حد متوسط طلاق را در هر صد فقره ازدواج در آمریکا در ده سال بین ۱۸۸۱ - ۱۸۹۰ یک واحد فرض کنیم، در سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۴۹ ده برابر شده است و به طور تخمین از چهار ازدواج یکی به طلاق منجر می شود».

در ایالت کالیفرنیا در سال ۱۹۵۶ در مقابل ۸۷۴۵۲ فقره ازدواج، ۴۲۴۷۱ فقره طلاق؛ یعنی در برابر هر دو ازدواج، یک فقره طلاق رخ داده است...» (۴).

مجله «واک» (۵) چاپ آمریکا می نویسد: «در کشور سوئد در ده سال اخیر، میزان طلاق ده درصد و در پنجاه سال اخیر، هزار درصد افزایش یافته است» (۶).

دادگاههای فرانسه در سال ۱۸۹۰ به ۹۷۸۵ فقره طلاق حکم دادند که هفت هزار آن به درخواست زنان بوده است و اکنون این نسبت که بیش از هفتاد درصد می باشد، بدون شک فزونی یافته است ...

مشکل جدیدی که پس از جنگ جهانی اول و بخصوص بعد از دومین جنگ بین الملل، از تعداد ازدواجها کاسته، فساد اخلاقی است که دامنگیر طبقه جوان شده است، این امر، آنها را به لایبالیگری و زندگی آزاد سوق داده و باعث افزایش طلاق نیز گردیده است.

«ژ.دوپلسی» پس از اینکه آمار ازدواج مطلقه ها را در سالهای مختلف مقایسه می کند و نشان می دهد که تعداد ازدواج آنان بسیار افزوده شده، اضافه می کند: «افزایش نسبی ازدواج مطلقه ها نسبت به کسانی که برای اولین بار ازدواج می کنند، مسلماً مربوط به کثرت طلاق پس از جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ می باشد» (۷).

«سال گذشته در فرانسه سی هزار مورد طلاق پیش آمد و چون هر سال این رقم روبه زیادی است، فدراسیون خانواده های فرانسوی از دولت درخواست کرده است که قانون مخصوص ۱۹۴۱ را که در سال ۱۹۴۵ لغو شد، در این باره اجرا کند، مطابق مفاد این قانون، طلاق در سه سال اول ازدواج مطلقاً و به هر عنوان ممنوع است».

همین مقررات در انگلستان با دو استثنای زیر عمل می شود: خشونت و وحشیگری فوق العاده از طرف مرد، خیانت و فساد بی اندازه از طرف زن» (۸).

«زنهای آمریکایی اکثراً پس از دوماه، یا پس از هشت ماه یا پس از ۲۶ ماه از شوهرانشان جدا می شوند و هر سال ۱۵۰ هزار طفل، قربانی طلاق می گردند».

مطابق یک حساب دیگر هم اکنون در آمریکا سه میلیون کودک وجود دارد که پدران و مادرانشان به عللی از یکدیگر جدا شده اند (۹).

«لوسون» نویسنده معروف آمریکایی ضمن بیان آمارهای وحشت زای طلاق در آن کشور می نویسد: «هرکسی که اندک مایه ای از بشر دوستی در او باشد، از این وضع موحش آمار طلاق، در رنج بوده و در فکر علاج است، چیزی که بیشتر قابل نظر و دقت است آنکه هشتاد درصد این طلاقها بنابه تقاضای زنان واقع شده و می شود و افزایش طلاق را نیز باید از همین جا جستجو کرد و بالأخره آن را حتماً محدود ساخت».

متأسفانه در کشور ما نیز میان طبقاتی که پیروی بی قید و شرط از غرب را مبنای زندگی خود قرار داده اند، طلاق افزایش سرسام آوری پیدا کرده است.

«در ده سال گذشته تنها در تهران، بیش از هزار و چند طلاق، بخاطر دعوای زن و شوهر برسر مخارج آرایش، صورت گرفته است، البته تعداد طلاقهایی که روی جهت فوق در تهران صورت گرفته بیش از این مقدار است، ارقام بالا از آنچه در ستون جراید خبری منعکس شده، جمع آوری شده است» (۱۰).

«طبق آمار رسمی، ازدواج در تهران در سال ۱۳۳۹، ۱۵۳۳۵ فقره و طلاق همین سال ۴۸۳۹ فقره بود؛ یعنی تقریباً از هر سه ازدواج، یک طلاق صورت گرفته است» (۱۱).

و به طوری که خبر نگاران جراید از دفاتر ازدواج و طلاق، کسب اطلاعات نموده اند ۷۶ درصد این طلاقها بنا به درخواست زنان مد پرست و پیرو تمدن غرب و هنرمند! صورت گرفته است و این افزایش طلاق، اعلام خطر بزرگی است که نمی توان آن را نادیده گرفت و به طور قطع با نفوذ فحشا و تمدن خانمانسوز جدید، در تمام نقاط کشور، رقم طلاق روبه افزایش خواهد گذاشت و نظام بسیاری از خانواده ها در زیر تازیانه هوسهای گوناگون و شهوات نابود کننده، متلاشی خواهد شد، مگر آنکه اجتماع به سنن متقن و استوار اسلامی، باز گردد.

حیوان دوستی!

علاقه به سگ و نگهداری از آن، در میان برخی از خانواده های غربی، جنون آمیز است، یکی از دانشجویان ایرانی که در رشته پزشکی در آلمان تحصیل می کرد، می گفت: روزی خطر بیماری کرم کدوی سگ (۱۲) را به صاحب خانه ام که به سگ خود علاقه مخصوصی داشت و مرتباً او را می بوسید و در بغل می گرفت، گوشزد کردم، اما او سخنان مرا باور نکرد، ناچار کتاب پزشکی را به نظر وی رساندم، پس از مطالعه، دچار حیرت و شگفتی شد، پرسید اگر تماس با سگ این قدر خطرناک است، پس چرا پزشکان و اساتید دانشگاه ها خودشان به سگ علاقه مندند و با سگ خود دائماً تماس دارند و در منزل خویش جای می دهند؟

در پاسخ وی گفتم: خیلی چیزهاست که از نظر پزشکی و بهداشتی زیان بخش اعلام شده، اما در عین حال بسیاری از آقایان پزشکان به جای تبعیت از عقل و علم و دانش، از هوسهای خود پیروی نموده، رعایت احتیاط و حفظ سلامت خود را نمی کنند!

نشریه ارگان «جمعیت ملی حمایت حیوانات ایران» از یکی از مجلات آمریکایی نقل می کند که: مجله مزبور از تمام خوانندگان سگ دوست خود که غالباً از میان خانمها هستند، تقاضا کرد به سؤالات زیر صادقانه پاسخ دهند:

۱ - آیا سگتان را بیشتر دوست می دارید یا همسران را؟!

۲ - اگر شما و سگتان هردو گرسنه شوید و غذا اندکی بیش موجود نباشد، آن را به سگتان می دهید یا خودتان میل می کنید؟!

۳ - آیا سگتان در اطاق شما می خوابد؟!

۴ - اگر سگتان بمیرد، واقعاً گریه می کنید؟!

۵ - آیا برای سگ خود شخصیت «فوق حیوانی» قایل هستید؟!

۶ - اگر سگتان پای کودکتان را گاز بگیرد و کودکتان هم سنگی به او بزند و یکی در حال گریه و دیگری در حال زوزه کشیدن باشد، کدامیک را فوراً مورد تفقد قرار می دهید؟!

۷ - اگر سگتان و شوهرتان هردو باهم بیمار شوند، اول برای کدام یک پزشک می آورید؟!

۸ - آیا در اداره مرتباً به فکر سگ خود هستید؟!

پاسخ سؤالات فوق پس از مطالعه و بررسی ۷۵ هزار نامه، چنین بود:

۱ - در حدود دو سوم از خوانندگان جواب داده بودند که همسرمان را وقتی دوست می داریم، که سگمان را دوست داشته باشد؟! عده ای هم آشکارا نوشته بودند که سگشان همه چیز آنهاست!

۲ - شصت هزار نفر گفته بودند: غذا را به سگ می دهند؛ چون اگر آنها از گرسنگی بمیرند، سگ وجودش بالاتر از آنهاست!

۳ - چهل و نه هزار خواننده - که بیشتر آنها زن بودند - نوشتند:

البته ما سگ خود را در اطاق خود می خوابانیم هرچه باشد بهتر از کس دیگری است!

۴ - دو سوم خوانندگان نوشتند: اگر سگ بمیرد، برایش گریه می کنند و حتی نذر هم می کنند!

۵ - تقریباً تمام خوانندگان نوشتند:

برای سگ خود اهمیت فوق حیوانی قائلند و او را دارای شخصیت معنوی می دانند!

۶ - در مورد سؤال ششم نوشتند:

سعی می کنیم هر دو را آرام کنیم.

۷ - در پاسخ این سؤال نوشتند:

اول دامپزشک را خبر می کنند و بعد پزشک را!!

۸ - تمام خوانندگان اداری نوشتند:

سگ اهمیتی بیش از آن دارد که انسان در اداره به یادش نباشد ما همه جا به یاد او هستیم!

راستی عجیب است که برای سگ مقام معنوی قایل می شوند و در مرگش ناله و زاری می کنند، اما هزاران انسان که به خاطر کسب آزادی و استقلال قیام می نمایند و بی رحمانه بر سر آنها بمبهای آتشزا می ریزند، قلب انسانهای متمدن را جریحه دار نمی سازد، سگ را در اطاق خواب خود جای می دهند، ولی به میلیونها انسان به جرم داشتن رنگ سیاه اجازه ورود به مجامع عمومی را نمی دهند، اگر سگ بیمار شود، فوراً دامپزشک را خبر می کنند و در معالجه اش اقدام می نمایند، ولی گروه گروه انسان از فرط گرسنگی، فقر و بیماری جان می دهند، ولی نهاد این انسانها از این حوادث، دردناک نمی گردد.

در آمریکا مغازه های مخصوص سگها اخیراً ده نوع ادکلن مخصوص سگها را به معرض فروش گذاشته، در این مغازه ها حتی خمیر دندان مخصوص سگها به فروش می رسد، افرادی که مایل باشند می توانند از این مغازه ها بهترین لوازم آرایش را برای سگ خویش خریداری نمایند.

گزارش مجله «تایم» در باره ارقام عجیب سگها در شهرهای بزرگ حاکی از شدت علاقه مردم به این حیوان است:

«برخی از شهرهای بزرگ جهان به معنای تحت اللفظی کلمه نیز محل زندگی سگان شده است به خصوص لندن، توکیو و مکزیکوستی؛ در شهرهای بزرگ، سگ آنقدر فراوان گردیده که باعث اختلال در زندگی و آلودگی محیط شده است.

تعداد کودکان گزیده شده توسط سگ، روبه افزایش است و پارس سگها شهرهای بزرگ را که شلوغ هستند شلوغ تر می کند، توکیو ۲۸۰ هزار، لوس آنجلس ۳۰۰ هزار، نیویورک ۵۰۰ هزار، لندن ۷۰۰ هزار و مکزیکوستی بیش از یک میلیون سگ دارند و به طور کلی سگها دارند دنیا را به هم می ریزند» (۱۳)

مجله «انی مال» چاپ فرانسه می نویسد:

«در آمریکا صاحبان سگها هرسال سیصد میلیون دلار خرج هزینه آرایش و لباس سگهای خود می نمایند!

در شهرهای نیویورک، سانفرانسیسکو، شیکاگو و لوس آنجلس، سالنهای مخصوصی وجود دارد که فقط سگهای مردم را آرایش می نمایند تعداد این سالنها در شهرهای نام برده بی شمار است و تقریباً همیشه شلوغ است و آرایشگران باید در مدارس مخصوص، مدت شش ماه الی یک سال کارآموزی نمایند تا به دریافت دیپلم آرایش سگ موفق شوند، تقریباً در تمام شهرهای بزرگ آمریکا یک الی سه و چهار قبرستان مخصوص سگ نیز وجود دارد که بازارشان سخت گرم است و هر سال از بابت کفن و دفن سگها و مراسمی که به خاطر آن صورت می گیرد، درآمد کلانی دارند».

در همین آمریکا که برای آرایش سگ چه پولهایی خرج می شود، پنج میلیون نفر انسان بیکار وجود دارد که رنج می کشند و برای تأمین زندگی خود از دست زدن به هر کاری روگردان نیستند.

شکی نیست که حمایت از حیوانات و جلوگیری از آزار آنها یک اقدام انسانی است ولی آیا نباید انسانهای رنج کشیده بی پناه به اندازه حیوانات از عذوفت و مهر انسانهای متمدن برخوردار شوند؟

از این همه تناقض راستی انسان دچار حیرت می شود، در دنیای ما روزانه هزارها نفر از گرسنگی جان می دهند ولی صدها میلیون دلار خرج آرایش سگها می شود، از مشاهده این تناقضات غیر انسانی و خودخواهی بی جای انسان قرن بیستم فریاد دانشمندان واقع بینی چون «دکتر کارل» بلند می شود و به دنیای متمدن اعلام می کند:

«طرح تمدن انسانی را از نو بریزید زیرا تمدن عصر کنونی انسان را از امتیازات برجسته انسانی، عاری ساخته است.» (۱۴)

تصویر کمبودها و بی مهریها زن از لحاظ سازمان بدن و وظایف بیولوژی، دارای وضع خاصی است.

دستگاه آفرینش، او را با مصالح مخصوصی مجهز کرده و موظف است که نقش خود را به خوبی در صحنه زندگی ایفا کند، در موازات کیفیت و قابلیت جسمانی زن، خصایص مادری یک نوع کیفیت عاطفی، فکری و عصبی خاصی در روان او پدید می آورد که مهمترین وظیفه اش سرپرستی دقیق و نوازش فرزند است که از نظر روانی، کمال اهمیت را دارد، خواسته های مداوم طفل و پرورش غرایز لطیفش در پناه عاطفه سوزان و احساسات شدید مادر تأمین می شود و هیچ چیز نمی تواند جای آن را پر کند، هیچگاه احساسات و عواطف کودک در کودکانها و شیرخوارگاهها هرچند مجهز و طبق اصول بهداشتی باشد، ارضا نمی گردد، کودکانی که در سایه محبت و عواطف مادر پرورش نیافته و از نوازشهای مخصوص مادری محروم شده اند، به انواع عقده های روانی گرفتار می شوند، اما زن در دنیای مغرب زمین در اثر اشتغال به کارهای خارج از خانه، از مرز طبیعی وظیفه خود گام بیرون نهاده و با منحرف ساختن نیروی عظیم خویش از مجرای صحیح و طبیعی، یکی از سنن مسلم حیات و طبیعت را در هم شکسته است.

بی شک نظام کمونیزم و تمدن مادی غرب هیچ کدام قادر به تغییر طبایع بشری نیستند، آنها زن را از مقام اصلی و وظیفه اولیه خلع کرده و همین امر سبب پیدایش یک سلسله مفاسد روحی، اجتماعی و اخلاقی شده است.

آشفته گیها و پریشانی هایی را که به علت عقده روانی در کودکان محروم از عواطف مادری، پدید می آید به هیچ طریقی نمی توان جبران کرد.

روانشناسان می گویند: «پرورشکاری که شغل را تنها به خاطر امرار معاش اختیار کرده و ذوق و شوقی برای تربیت ندارد و به کودکان با نظر عناد می نگرد و بی حوصله، عصبی و فاقد اعتماد به نفس است، نمی تواند هیجانها و عواطف کودکان را در مسیر صحیح سوق دهد.» (۱۵)

«دکتر الکسیس کارل» (۱۶) دانشمند شهیر در مورد اشتباه و خطای خانواده های اروپایی چنین می گوید:

«خط بزرگ اجتماع امروزی در این است که از سنین کوچکی، کودکان و دبستان را جایگزین کانون خانواده و دامن مادر کرده است، این امر را باید معلول خیانت زنان دانست، مادرانی که کودکان خود را به کودکانستان می سپارند، تا به شغل اداری و هوا و هوس و تفننات ادبی و هنری خود بپردازند و یا فقط وقت خود را صرف بازی بریج (۱۷) و سینما به بگذرانند، سبب خاموشی اجاقهای خانوادگی

که کودکان در آنها بسی چیزها فرا می گیرند، می شوند، رشد کودکانی که در میان خانواده خود به سر می برند، بیشتر از اطفالی است که در مدارس شبانه روزی بین همسالان خود زندگی می کنند، کودک به زودی شالوده خصایص بدنی، عاطفی و روانی خود را در قالب شرایط محیط می ریزد و بدین جهت از کودکان همسن خود، کم چیز یاد می گیرد و وقتی به صورت واحد گمنامی در مدرسه تنزل نماید، خوب رشد نمی کند برای پرورش صحیح، هر فرد، محتاج به تنهایی نسبی و توجه اجتماع کوچک خانوادگی است». (۱۸)

این یک گزارش از نابسامانیهای خانوادگی و رنجهای فراوان زنان در جامعه متمدن است که در اثر زیر پا گذاشتن وظایف اصلی خود و پرداختن به کارهای خارج، دامنگیر آنان شده است.

«در آمریکا ۲۵ درصد از زنانی که به دادگاه های طلاق مراجعه می کنند، دچار انواع و اقسام بیماریهای روانی هستند، هر سال ۱۵۰ هزار طفل، قربانی جدایی پدر و مادرانشان می شوند.

امروزه، زن آمریکایی خسته می شود و به خانه باز می گردد، آزموده است که تلاش او در جامعه شهری، نتیجه ای جز بیماری روانی ندارد، لیکن فی الواقع زن آمریکایی در خانه هم رنج می برد، میلیونها نفر از آنها در خانه مرتب قرص می خورند به سراغ روانشناس می روند و خلاصه خسته اند و این خستگی، زاده فعالیت شدید در صحنه اجتماع است، اجتماع ماشینی و پرهیاهو و وسیع.

دکتر «جرج مالی» روانشناس جوانان می گوید:

بسیاری از ناهنجاریهای روانی جوانان یادگار عهد طفولیت است و مادران مسؤول آنند، طفل دروغ پرداز، طفلی که جانوران بیگانه را شکنجه می کند و هر طفلی که قانون جامعه را مقدس نمی شمارد، از مادرش مراقبت ندیده است. اینک حرفه اصلی زنان آمریکا خانه داری شده است». (۱۹)

ارتباط و مودت قلبی بین پدر، مادر و فرزند، ضعیف است، فرزندان به واسطه کمبود محبت، مسؤولیت و تکلیفی نسبت به والدین در خود احساس نمی کنند. بسیار اتفاق می افتد که سالها اعضای خانواده، یکدیگر را ملاقات نمی نمایند، طرز رفتار والدین نسبت به کودکانی که به سنین بالا تقریباً هجده سالگی می رسند، نامطلوب و خشن می شود مکرر دیده می شود که والدین، فرزندان خود را همین که به سن قانونی رسیدند، از منزل اخراج می کنند و آنها ناچارند خانه پدری را ترک کرده و به تنهایی زندگی کنند، چنانچه والدین اجازه دهند فرزندان نزد آنها بمانند، باید مخارج روزانه خود را بپردازند و حتی اگر احیاناً ظرفی شکستند، بایست بلافاصله از پول خود خریداری کرده و به جای آن بگذارند، این گونه رفتار مخصوصاً در روحیه دختران، اثر بسیار نامطلوبی دارد و اغلب رنج تنهایی را به ماندن در خانه پدر و مادر، ترجیح می دهند و در اثر تنهایی و دوری از خانواده و نداشتن یک مربی دلسوز و تماس با جوانان، به انواع مفسد، آلوده می شوند.

مناسبات دوستانه و روابط مردم با یکدیگر، سرد و از عواطف عمیق و ریشه دار خالی است، محبت قلبی که یک رابطه عاطفی و روشنی بخش زندگی است، گویی در میان چرخهای ماشینهای صنعتی متلاشی شده است، اصولاً از اینار، گذشت، همدردی، خبری نیست و شاید عدد دوستان هرکس از شماره انگشتان دست، تجاوز نکند.

دنیای متمدن در حقیقت برای برقراری تشکیلات نوین و منظم اجتماعی خود، منابع انسانیت را در نفوس بشر خشکانده و این منابع را در قالبهای خشک و بی جانی ریخته است، همکاری افراد با یکدیگر به حکم قانون است، در حالی که قلباً از یکدیگر دورند، اگر کسی دچار مشکلی شود، دیگران حاضر به گره گشایی از کار وی نیستند و ممکن نیست به خاطر او متحمل کمترین خسارت مادی گردیده و یا خود را به زحمت و رنج بیندازند، مگر آنکه وظیفه قانونی آنها مانند «پلیس» اقتضای چنین همکاری و مساعدتی داشته باشد، اما بدون اینکه این همکاری را به صورت اجرای یک عمل خیر و وظیفه وجدانی تلقی کند.

اوقاتی که نگارنده در بیمارستان بستری بودم، با اینکه ملاقات کنندگان از من زیاد نبودند، اما در عین حال من بیش از همه بیماران آلمانی که در آن بخش بستری بودند، عیادت کننده داشتم و همین موضوع برای کارکنان بیمارستان، بسیار جالب و اعجاب آمیز بود، چه به ندرت می دیدم که یک فرد آلمانی حتی از بیمار فامیل خود عیادت نماید!!

بد نیست در اینجا حادثه جالبی را به عنوان یک شاهد زنده برای شما نقل کنم تا به میزان مهر و عواطف ملل متمدن پی ببرید: چند سال قبل، یکی از اساتید دانشگاه آلمان در حضور سرپرست جمعیت اسلامی هامبورگ به شرف اسلام فایز گشت، پس از مدتی تازه مسلمان در اثر عارضه بیماری، در یکی از بیمارستانها بستری گردید، سرپرست جمعیت اسلامی پس از استحضار از حال وی، در بیمارستان از او عیادت کرد، اما بر خلاف انتظار با چهره افسرده و غمگین پروفسور مواجه گردید و علت افسردگی و ناراحتی را از مشارالیه جویا شد، پروفسور که تا آن لحظه سخنی نمی گفت و سرگرم افکار ملالت بار خویش بود، لب به سخن گشود و ماجرای شگفت انگیز و تأسف آور خود را اینطور شرح داد:

امروز زن و فرزندم به ملاقاتم آمدند، از بخش مربوطه بیمارستان به اطلاع آنها رسید که من مبتلابه سرطان شده ام، هنگام تودیع و خروج از بیمارستان، آنها مرا مخاطب ساخته و گفتند: طبق اطلاعی که هم اکنون به ما رسید شما در اثر ابتلای به سرطان در آستانه مرگ قرار گرفته اید و از عمرتان بیش از چند روز دیگر باقی نیست، ما برای آخرین بار با شما تودیع می کنیم و از عیادت مجدد شما معذرت می خواهیم!!

آنگاه بیمار به سخنان خود اینطور ادامه داد: هرگز این ناراحتی محسوس و عذاب روحی من برای آن نیست که درهای امید برویم بسته شده و از ادامه حیات مأیوس گشته ام، بلکه این رفتار دور از انصاف و غیر انسانی که از زن و فرزند خود مشاهده کردم، مرا سخت تحت فشار و ناراحتی قرار داده است.

سرپرست جمعیت اسلامی در حالی که تحت تأثیر حالت اسف انگیز او قرار گرفته بود، اظهار داشت: چون در اسلام عیادت نمودن از بیمار، بسیار تأکید شده، من هرگاه فرصتی یابم به ملاقات شما خواهم آمد و وظیفه دینی خود را انجام خواهم داد، از این بیان بر قیافه دردناکش شعفی زاید الوصف پرتو افکند.

وضع بیمار به تدریج رو به وخامت می رفت و پس از ایامی چند زندگی را بدرود گفت، برای انجام مراسم دینی و دفن، عده ای از مسلمانان به بیمارستان رفته و جنازه تازه مسلمان را به قبرستان حمل نمودند، اما قضیه به همین جا خاتمه نیافت، مقارن دفن، ناگهان

جوانی که آثار عصبانیت از چهره اش نمایان بود با عجله از راه رسید و پرسید: جنازه پروفیسور کجاست؟ در جوابش گفتند: مگر شما با متوفی نسبتی داری؟ گفت:

آری، او پدر من است و آمده ام جنازه اش را برای تشریح تحویل بیمارستان بدهم؛ زیرا چند روز قبل از فوت، جنازه پدرم را به مبلغ سی مارک (قریب شصت تومان) به بیمارستان فروخته ام!! اگر چه برای این موضوع، اصرار و پا فشاری زیادی کرد، ولی چون با مخالفت و عدم رضایت حضار، روبه رو گردید، ناچار از تعقیب قضیه منصرف شد، بعد که از شغل وی صحبت به میان آمد، جوان گفت: صبح ها در یکی از کارخانجات مشغول کارم و عصرها هم آرایشگری سگ می کنم!!

این حادثه - که یک واقعیت تلخی است - می رساند که تا چه حد، مهر و عواطف انسانی در جامعه متمدن رو به نابودی گذارده است.

امروز سیر قهقرای بشریت از نظر فضایل اخلاقی و طغیان مفاسد اجتماعی، غیرقابل انکار است، متفکرین بزرگ، ضمن اعتراف به این حقیقت تلخ، به فکر چاره جویی افتاده و از ادامه این وضع ناگوار، به سختی رنج می برند، آنها درد را به خوبی درک نموده و لزوم مبارزات اساسی را علیه خودسریها و بندوباریها و ساختن یک دنیای نوین بر اساس ایمان و فضیلت، احساس کرده اند.

کسانی که خود در این نوع زندگی، غرقند، متوجه شده اند که این نوع زندگی یک نوع توخالی است و هرگز نمی تواند سعادت را به بشریت هدیه کند، خوب است این اعتراف جالب و صریح را از زبان رئیس جمهور فعلی آمریکا هنگام ادای سوگند بشنوید:

«ما خود را در کالاها غنی می یابیم، اما روحیه متزلزلی داریم، درحالی که با دقتی درخشان به ماه می رسمیم، اما اینجا در زمین، گرفتار تستی خرد کننده ایم!

ما گرفتار جنگیم، صلح می خواهیم، نفاق ما را از هم گسیخته اما در پی اتفاقیم!

گرداگرد خویش، زندگانی های توخالی می بینیم، در آرزوی ارضا شدن هستیم، در برابر بحرانی معنوی که دامنگیر ما شده، احتیاج به پاسخی معنوی داریم و برای یافتن چنان جوابی، باید فقط به خودمان بنگریم، هنگامی که به ندای وجدان گوش فرا دهیم، خواهیم دید که چیزهای ساده و اساسی؛ مانند خوبی، عفت، عشق و مهربانی را گرامی می دارد!».

«دکتر الکسیس کارل» فیزیولوژیست و دانشمند شهیر فرانسوی می نویسد:

«ما به دنیایی احتیاج داریم، که در آن، هرکس بتواند از نو جایی فراخور خود پیدا کند و مادی و معنوی از هم جدا نباشد و بدانیم چگونه زندگی کنیم؛ زیرا کم کم فهمیده ایم که راهروی در جاذبه زندگی، بدون قطب نما و هادی، خطرناک است. عجب اینکه توجه به این خطر مارا وادار به جستجوی وسایلی برای تشکیلات عقلانی زندگی نکرده است، حقیقت این است که شماره کسانی که هم اکنون به عظمت خطر توجه دارند، بسیار ناچیز است.

قسمت اعظم مردم امروزی، به هوای دل خود رفتار می کند و از تسهیلات مادی که تکنولوژی توانسته برای او فراهم بیاورد، سرمست است و حاضر نیست از هیچیک از مزایایی که تمدن جدید به وجود آورده است، دست بشوید و چشم ببوشد؛ همچون آب رودخانه ای

که در دریاچه یا شنزارها و یا باتلاقها فرو می رود، زندگی نیز سراشیب تمنیات ما را پیروی می کند و به طرف همه قسم فساد و پستی می لغزد؛ چنانچه امروز به طرف سودجویی و ارضای تمنیات و تفریحات می گراید.

به جای آن که تشکیلات خود را بر مفاهیم علمی؛ یعنی حقیقت واقع بالابیریم، ما آنها را در غالب ایدئولوژیها ریخته ایم، بدین جهت دنیایی ایجاد شده است که نمی تواند احتیاجات حقیقی ما را ارضا کند و ما برای همیشه در آن بیگانه خواهیم ماند، انسان متجدد برای ماده، اولویت قایل شده و معنویت را در برابر اقتصاد، قربانی کرد و آسایش را بر نیرو و شادی، ترجیح داد.

ما امروز در جاده زمان، به تصادف ترقیات تکنولوژی بدون آنکه به احتیاجات اصلی جسم و جان خود توجه کنیم، پیش می رویم، با آنکه در جهان مادی، غوطه وریم، ما خود را مستقل از آن می پنداریم و نمی خواهیم بفهمیم که برای ادامه زندگی بایستی نه بر وفق هوا و هوس بلکه به مقتضای طبیعت اشیا و خود، رفتار کنیم، چندین قرن است که بشریت متمدن در این گرداب می لغزد و فرو می رود.

انسان ماشینی مخلوق لیبرالیسم و مارکسیسم است نه طبیعت، انسان برای ایجاد و مصرف ساخته نشده، بلکه از آغاز تکاملش به عشق جمال و حس مذهبی و کنجکاوی فکری و تصور خلّاقه و حس فداکاری و زندگی قهرمانی اقبال کرده است، اگر انسان را فقط به فعالیت اقتصادی منحصر کنند؛ مانند آن است که قسمت بزرگی را از وی بریده باشند، بنابر این، لیبرالیسم و مارکسیسم هر دو تمایلات اصلی طبیعی را پایمال می کنند» (۲۰).

اگر دنیای کنونی بخواهد ریشه همه این مفاسد و انحطاط را بسوزاند، راهی ندارد جز اینکه از تعلیمات آسمانی انبیای خدا الهام بگیرد، آری تا وقتی که فضای عقل بشر را توفان شهوات، تاریک ساخته و پلیدیها چون زنجیری به دست و پای او پیچیده و مانع سیر صعودی و سعادت انسانی است، به نجات بشریت امیدی نیست، تنها با ایجاد انقلاب در افکار و اندیشه های خفتگان وادی ضلالت، درهم کوبیدن فساد و تباهی، امکان پذیر و میسر می گردد. خلاصه تا به انسانیت واقعی و ارزشهای معنوی بذل توجه خاصی نشود، قیافه واقعی سعادت در افق زندگی بشر، نمودار نخواهد شد.

پی نوشتها:

(۱) کیهان، شماره ۶۹۲۶.

(۲) طلاق و تجدد، ص ۹۴ و ۹۵.

(۳) کیهان، ۲۸ فروردین ۳۹.

(۴) روزنامه کیهان.

(۵) Wake.

(۶) جامعه شناسی، ص ۲۹۵.

(۷) طلاق و تجدد، ص ۹۲.

(۸) خواندنیها، سال ۲۵، شماره ۱۰۳.

(۹) اطلاعات هفتگی، شماره ۱۲۰۶.

(۱۰) اطلاعات هفتگی.

(۱۱) روزنامه دنیا.

(۱۲) Kysteshydatigues .

(۱۳) اطلاعات، شماره ۱۳۲۴۱.

(۱۴) راه و رسم زندگی، ص ۱۰.

(۱۵) روانشناسی کودک، ص ۲۹۷.

(۱۶) DR . alexis Carrel .

(۱۷) «برج» بازی دسته جمعی با ورق که در آن، هر بازیکن همیشه یک تن شریک روبه روی خود دارد و آن دو باید به نفع یکدیگر بازی کنند. در این بازی معمولاً چهارتن بازی کنند (فرهنگ معین).

(۱۸) انسان موجود ناشناخته، ص ۲۶۰.

(۱۹) اطلاعات هفتگی، شماره ۱۲۰۶، نقل از منابع خارجی.

(۲۰) راه و رسم زندگی، ص ۱۵ و ۳۴.

پاسخ اسلام به مشکلات جهان

به سراغ اسلام برویم

در یک سلسله بحثهای گذشته، تجزیه و تحلیلی از تمدن غرب به عمل آوردیم، اکنون موقع آن رسیده است که بررسی خود را درباره تمدن اسلامی آغاز کنیم. ما این نکات را بدان جهت مورد توجه قرار می دهیم تا از راه مقایسه معلوم گردد که اسلام، چه روش منطقی و متینی در همه زمینه ها به عالم بشریت پیشنهاد کرده است.

با استمداد از خداوند متعال، امیدواریم این بحث برای افرادی که با گرمی و خلوص در جستجوی حقایق و ایده های اسلامی بوده و از روی صدق، جویای حقیقت هستند از هر جهت مفید و آموزنده باشد.

گرچه دامنه بحث هر یک از عناوینی که انتخاب شده، بسیار وسیع و نیازمند شرح و بسط زیادی است، ولی برای آنکه خوانندگان از مباحث آن احساس خستگی نکنند، به طور فشرده طرح و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت تا به منزله کلیدی باشد که تا حدودی مارا به حقیقت رهنمون گردد.

نظریه اسلام در هماهنگی، تکامل و شمول تمام جنبه های روحی و همه جنبه های زندگی و حیات، از لحاظ عمق و جامعیت، بی مانند ترین نظامی است که تا کنون به دست بشریت رسیده؛ زیرا کلیه راه های خیر و سعادت را داراست و با روح طبیبانه خود، تمام دردهای بشر را درمان می کند و متانت احکام آن در تمام شؤون اجتماع تاجایی که عقل انسانی پیش می رود، کاملاً روشن و محسوس است. اصیل ترین هدف قوانین اسلام تربیت و تکامل همه جانبه انسان است و چون هیچ واقعیتی را در عالم تربیت نمی توان نادیده گرفت، از این رو متوجه کلیه واقعیتهایی است که تماس با وجود آدمی دارد.

اسلام، در باره تصور ماهیت انسان، هرگز به اشتباهات بشر امروز و نظامهای فاسد کنونی آلوده نشده است، همین نظامهایی که در تعیین موقعیت انسان چنان به راه خطا می روند که گاهی او را تا مقام الوهیت بالا برده، تا در این صورت فقط به غرور بی جا و خودخواهی خویش تکیه زند و گاهی او را تا نازلترین مراحل بردگی سقوطش می دهند، هرگونه قدرت و اراده را از وی سلب نموده و در برابر جبرهای طبیعی و مادی، عاجز، ناتوان و بیچاره اش می دانند.

اما اسلام، انسان را در جایگاه واقعی خود قرار داده و او را با بهترین و زیباترین شکلی که سزاوار است، معرفی می نماید و موقعیت ممتاز و خاص وی را در برابر سایر موجودات، تثبیت می کند.

بشر در آیین اسلام، آفریده ای است که مقامی بس رفیع داشته و در میان سایر مخلوقات، شاخص و بی نظیر است.

اسلام، خاطرنشان می سازد که حیات بشر با مقراض مرگ قطع نمی شود و حیات او یک حیات جاودانی و متصل و جنبه دنیوی و اخروی از یکدیگر جدا شدنی نیست و به واسطه پیوستگی کاملی که میان روح و بدن برقرار است، هرگز میان عنصر روح و عنصر بدن،

شکاف و جدایی ایجاد نمی گردد و لذا برنامه درخشان دو جهان را ارائه داده و می خواهد انسان ابدی را تربیت کند و این روشی است که از نیروی عمومی دستگاه عظیم آفرینش، الهام می گیرد.

با اینکه ابدیت بر اساس نوامیس عمومی و تغییر ناپذیر جهان در تمام جوانب مکتب غنی و پر مایه اسلام، عقاید، احکام و اخلاق، پرتو افکنده است، در عین حال در مسیر پیشرفت و تکامل، باب آزادی فکر و اندیشه و اجتهاد را در مسائل روز و موضوعات مورد نیاز جامعه ها با استناد به اصول کلی باز گذاشته است، تا بتوان اوضاع و احوال متغیر و متحول زندگی را با اصول ثابت و تغییر ناپذیر شریعت، وفق داد.

در نظر اسلام، بشر دارای انگیزه هایی است که به مادیت مربوط می گردد و نیز خواسته ها و تمایلات دیگری دارد که گسستن قیود مادیات، ارتقا و تعالی، هدف آن است، جسم، عقل و روح انسانی هریک دارای خواسته هایی هستند که باید باکمال واقع بینی، بدان توجه گردد بدون آنکه مصلحتی بر مصلحت دیگر، ترجیح داده شود.

اسلام، با فقدان موازنه مخالف است و سعادت انسان را با یک دید همه جانبه و توجه به مجموعه تمایلات مادی و معنوی، ملاحظه می کند و بدون اینکه چیزی از تمایلات فطری انسان را سرکوب کرده و در کشاندن وی به تعالی، رشته های اتصال او را با مادیت قطع نماید، به طهارت و پاکی طبیعت آدمی تا سرحد امکان، توجه دارد. خلاصه، اسلام در میان دو قطب متضاد یک سلسله عقاید و نظامهایی که در راه سرکوبی غرایز انسانی وضع گردیده و در مقابل افکار افراطی آزادی مطلق حیوانی که گروهی از روانشناسان نظیر «فروید» از آن حمایت و طرفداری می نمایند، قرار گرفته است.

اسلام، یک تئوری خیالی در عالم تصورات نیست و نیامده است روشهای زندگی را تصحیح کند، بلکه خود موجد زندگی پر معنا بوده و فرهنگ جامع الاطراف آن دارای امتیاز تحرک و سازندگی است و تنها سیستم زنده ای است که در باره زندگی، طرز فکر جامعی دارد و به مراتب مترقی تر و بالاتر از طرز فکر مادی حاکم بر دو اردوگاه شرق و غرب است و می تواند ایدئولوژی نیرومند تر، جامع تر و کاملتری را جایگزین مسلکها و مکتبهای دیگر بنماید که از نقطه نظر، پهناوری افق، بر همه آنها امتیاز و تفوق دارد.

اسلام، طرز تفکر مادی محض را طرد کرده و اولویت ماده، اقتصاد و اصالت لذت را اساس خوشبختی و ملاک اصیل سعادت نمی شناسد و در طبیعت اصول خود، اندیشه اش درباره زندگی با نظامهای موجود در جهان کنونی که هیچگونه هدف عالی زندگی و نتیجه غیر مادی را نمی پذیرند، اختلافی کلی و اساسی دارد.

اسلام، انسان را در چهار چوب مادیات و امور اقتصادی محبوس نمی کند؛ زیرا اساس دعوتش جامع تر و وسیع تر از آن است که در چهار دیواری اصلاحات اقتصادی محدود گردد، بلکه از نواحی گوناگون دیگر، حیات و تمایلات عالی وی نیز غافل نیست و رژیم زندگی و روش خود را بر پایه اصول معنوی، روحی، اخلاقی و مقرراتی که بر دستگاه آفرینش عمومی و خصوصی انسان قابل تطبیق است، قرار داده و در عین برقراری تعاون و همکاری اجتماعی، ارزش زندگی را به افق بالاتر از این افقهای نزدیک مادی می برد، فرد و اجتماع را از تنگنای هدفهای کوچک و پست، خارج می سازد و آنها را در میدان هدفهای عالی زندگی، به تلاش و کوشش وامی دارد. و نیروهای بشری را به سوی تحول، ترقی، پیشرفت و تکاملی که ناموس خلقت برای او در نظر گرفته است، می کشاند.

تربیت اسلامی بر این اساس استوار است که عواطف انسانی را تهذیب و ت نموده و آن را در مجرای معقول و صحیح به کار اندازد و در این زمینه برای تأمین هدف خود، با بصیرت تمام گامهایی به جلو بر می دارد.

عوامل محرکه زندگی را که در مزاج و طبیعت آدمی وجود دارد، با خواسته های فطری و نیازمندیهای اصیل و ریشه دار وی در یک نظم مخصوص در می آورد و بر مراعات هر کدام به جای خود و به نوبه خود اهتمام می ورزد، تمایلات تند رو را با وسایل مختلف کنترل و مهار می کند تا این غرایز نتوانند عقل را زندانی نموده، سرنوشت وجود آدمی را به کلی در اختیار خود بگیرند و بدین ترتیب، شؤون انسان را از در افتادن به ورطه هولناک افراط، باز می دارد و در عین حال سهم معقولی از کامیابی را برای هر فردی جایز و روا می شمارد.

بنابر این، انسان در بنای زندگی و پیشرفت حیاتی، پیوسته یک قسمت از نیروهای خود را صرف برقراری زندگی و قسمت دیگر را در پاسخ گویی به خواسته های معنوی و تمایلات روانی خود به کار خواهد برد.

هرگاه در نهاد افراد چنین هماهنگی پدید آمد، فرد و اجتماع هر دو منظم گردیده و در پندار، رفتار و سلوک خویش متعادل می شوند و سراسر زندگی انسان به راستی می گراید.

چون اساس این تربیت بر شالوده تعقل پی ریزی شده، از این رو دعوت دینی به سوی یک سلسله عقاید پاک و خالی از شائبه اوهام و قوانین و مقررات عملی و فضایل اخلاقی است که انسان بانبروی تعقل خدادادی، واقعیت و صحت آن را درک می کند.

همه تعالیم و تکالیف وی در چهارچوبه قدرت و نیروی هر فردی است، هنگام تشریع اموری نفیاً یا اثباتاً، تمام امکانات و شرایط طبیعت بشری را در نظر می گیرد و انسان را در اعمال و رفتار به بیش از آنچه در نیروی خود دارد، مکلف نمی سازد و هر کس بر طبق اراده و توانایی که در زمینه سقوط یا تکامل دارد، مسؤول انجام وظایفی است که در روز باز خواست، برابرش به او پاداش می دهند.

* * *

اصیل ترین منبع حقوق امروز اراده های عمومی است، تکیه گاه قانون در سیستم دموکراسی دنیای کنونی، خواست اکثریت (پنجاه و یک درصد) مردم است و در تعیین سرنوشت اجتماع، هیچ عامل دیگری را غیر از اراده های عمومی به رسمیت نمی شناسند، در اینگونه رژیم ها خواست اقلیت (چهل و نه درصد) مردم را مردود و بی ارزش دانسته و آزادی عمل را از آنها سلب می کنند، هرچند نظر اقلیت درست و منطبق با واقع باشد. خلاصه، دنیای متمدن «حاکمیت اراده انسان» را مقدس ترین اصل اجتماعی شناخته است، هیچگاه این قدس و عظمت از اراده عمومی جدا نمی گردد و برگشت تمام ارزشهای مادی و معنوی منوط به اراده ملی خواهد بود.

اما زمام وضع و تشریع در اسلام، منوط به اراده خداوند جهان است، نه بر اساس تمایلات و عواطف بی بند و بار اکثریت افراد.

از نظر اسلام، مقام قانون گذاری و تشریع، از مقام الوهیت هرگز منفک و جدا نیست، شعاع تصور اسلام درباره الوهیت و حاکمیت، بسیار گسترده و وسیع است بطوری که سراسر جهان، زندگی و شؤون آدمی را فرا می گیرد، چنانکه پرستش مختص ذات بی همتای اوست،

همچنین حاکمیت مطلق و جعل قوانین و صدور اوامر در قلمرو بندگان، فقط از شؤون خداوند است و هیچ فردی، حق وضع قوانین یا صدور حکمی را به دلخواه خود ندارد.

چگونه می توان خدا را سزاوار پرستش مطلق دانست، در حالی که از غیر خدا دستورات نظام زندگی خود را گرفت و در همه جا تابع احکام و دستورات غیر او بود؟

بنابر این، هیچ فردی نمی تواند در موضوع حاکمیت، خود را انباز خدا بداند و در عرض قوانین الهی، قانونگذار شود.

اسلام، هدفش این است که در تمام شؤون جامعه انسانی، مقتضای حق اجرا شود؛ زیرا حق منحصرأ به حالات و اوضاع اجتماعی، یا سیاسی، یا اقتصادی اختصاصی نیافته، بلکه این لباس زیبا و پرارزش، تنها به قامت خود انسان دوخته شده است.



همانطور که ساختمان وجود انسان پیچیده و اسرار آمیز است، مقررات و قوانین مربوط به زندگی آدمی نیز چنین می باشد، هیچکس نمی تواند ادعا کند که به طور کامل و دقیق، از تمام اسرار وجود انسان و کیفیات پیچیده اجتماعی که ناشی از وضع خاص روحی و جسمی افراد و روابط آنها با یکدیگر است، اطلاع دارد و یا از لغزش، گناه، خطا و اشتباه مصون بوده و به تمام معنا از عوامل سعادت و نیکبختی انسان آگاه است.

نظر به محدودیت علم و دانش بشر، با همه تلاش و کوششی که از طرف دانشمندان برای کشف اسرار وجود انسان به عمل آمده، این موضوع همچنان به صورت معمایی باقی مانده است.

«دکتر آلکسیس کارل» دانشمند معروف با الهام از دانش روز، چنین می نویسد: «راستی نوع بشر، کوشش فراوانی در راه شناختن خویش مبذول داشته، ولی با وجود آنکه مطالب بسیاری در این زمینه از طریق دانشمندان، فلاسفه، بزرگان، و حتی شعرا، به دستمان آمده، تازه ما توانسته ایم جهات معینی از جهان درون خود را بشناسیم، ما انسان را سراپا درک نکرده ایم بلکه او به نظر ما موجودی مرکب از اجزایی است که آنها را ابزار و وسایل ما مشخص ساخته اند، گرداگرد هریک از این اجزا را هاله هایی احاطه کرده که باز از میانشان حقایق ناشناخته ای نظر ما را به خود جلب می کنند.

حقیقت این است که نادانی ما بسی شدید است، چه بسیاری از سوالاتی که حتی برای اهل فن؛ یعنی آن کسانی که به مطالعه نوع بشر پرداخته اند پیش می آید، غالباً بی جواب مانده و این به علت آن است که حوزه های نامحدودی در دنیای درون ما وجود دارد که هنوز تسخیر نگردیده است.

بدیهی است تمام آنچه دانشمندان در مطالعه انسان به دست آورده اند، بسیار ناچیز بوده به طوری که ما در خودشناسی غالباً مراحل ابتدایی را سیر می کنیم» (۱).

پس بنابراین، با عدم شناخت کامل اسرار وجود انسان، ممکن نیست بشر بتواند قوانینی تنظیم کند که با منافع نوع انسانی، صد درصد تطبیق نماید و برای حل انبوه مشکلات بشری، راه حل عادلانه ای پیدا کند، آشکار ترین دلیل، سرگردانی و حیرت دانشمندان و حقوق دانها در برابر مشکلات تازه و بن بستهایی است که هر روز گریبان گیر آنها می شود، و قوانین تدوین شده مرتباً در معرض تغییر و فعل و انفعالات قرار می گیرد، علاوه بر این، قانونگذاران بشری تحت تأثیر خواسته ها و امیال نفسانی و غرایز خودخواهی، منفعت طلبی، حب جاه و مقام و افکار مخصوصی که از شرایط محیط و طرز زندگی ناشی می شود، می باشند، بدین سبب در وضع قانون، نظریات و خواسته های شخصی را دخالت داده و هنگام تنظیم قانون، دانسته یا ندانسته محور افکارشان متوجه جهتی می شود که نظر شخصی آنان را تأمین کند.

«منتسکیو» می نویسد: «هیچ قانون گذاری که در قانون نظر خصوصی نداشته باشد، وجود ندارد، علتش این است که هر قانون گذاری، دارای عواطف و افکار مخصوصی است و در حین وضع قانون، می خواهد نظریات خود را در آن بگنجاند.

«ارسطو» در وضع قوانین گاهی می خواست احساسات، حقد و حسد خود را نسبت به افلاطون تسکین بدهد و زمانی علاقه و محبت خود را نسبت به اسکندر ظاهر سازد.

«افلاطون» از استبداد ملت آتن بیزار بود و این نفرت در قوانین او محسوس است، مقصود این است که قانون، همواره با عواطف و احساسات قانونگذاران برخورد می نماید و گاهی هم قانون مطلقاً و به طور کامل تحت تأثیر عواطف و نظریات خصوصی قانون گذاران قرار می گیرد» (۲).

در دنیای کنونی نیز شعارهای آزادی، برابری، اراده ملی، کلماتی تو خالی بیش نیستند و نمی توانند بر حقایق سرپوش بگذارند، اراده ملت در وضع قوانین چهره ظاهری و خیالی سیاست در عصر جدید است، ولی در واقع این اراده زمامداران است که پیوسته چهره واقعی آن را تشکیل می دهد.

«هنری فورد» نویسنده انگلیسی درباره اوضاع کشور خویش - که مادر دموکراسی جهان به شمار می رود - چنین می گوید:

«هنوز به خاطر داریم حادثه ای را که بر اثر اعتصاب عمومی در انگلستان به سال ۱۹۲۶ رخ داد، دولت با تمام قوا کوشید تا این اعتصاب را در هم بشکند و آنگاه قانونی که به دست سرمایه داران وضع گردیده بود، اعلام کرد که چنین اعتصابی بر خلاف اصول مملکت بوده، دستجات پلیس و هنگهای ارتش با کمک گلوله و تانک به جان مردم افتادند.

همزمان رادیوها و روزنامه ها شروع به تبلیغ کرده، دولت را خدمتگذار کارگران معرفی نمودند و سپس سندیکاها کارگری را به مصادره اموال و زندانی کردن رهبران شان تهدید کردند».

بیانات «خروشچف» در کنگره بیست و دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، ماهیت نظام دیکتاتوری کارگری را نیز آشکار می سازد، وی چنین می گوید:

«در گذشته یعنی آن موقع که فرد، پرستش می شد (مقصودش دوره استالین بود) مفاسدی در رهبری حزب، دولت و شؤون اقتصادی پدید آمد، چه آنان اوامری صادر می کردند، حقایقی پایمال می نمودند، کارها بااحتیاط صورت می گرفت، نسبت به آینده بیم در کار بود و در این شرایط تعداد زیادی چاپلوس، خاکسار، نادرست و خلاف گو به ظهور آمدند».

این شکل عادی این سیستم حکومتها در شرق و غرب است، اما در صورت ظاهر از اراده ملت، حکومت پارلمانی، کمیته های ملی و خواسته های مردم و اینگونه ماسکهای فریبنده دم می زنند.

قوانین در این نظامهای فاسد چه سرمایه داری و چه کمونیستی، چون بر اساس دستورات آسمانی استوار نگردیده، ناگزیر در همه حالات، بر مبنای تمایلات و منافع زمامداران وضع می شود.

«ژان ژاک روسو» می نویسد: «برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت هیچ رابطه ای نداشته باشد، ولی آن را کاملاً بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد، ولی حاضر شود به سعادت ما کمک کند».(۳)

با توجه به حقایق یاد شده، بهترین قانون گذار صلاحیت دار که به عالیتترین وجه، شرایط را دارا است، خداوند بزرگ، آفریننده انسان است که از تمام اسرار وجود او آگاه است، در اجتماعات بشری منافعی ندارد و از همه افراد انسان، بی نیاز می باشد، لذا باید اصول قوانین صحیح اجتماعی را از کسی آموخت که مستقیماً از این مبدأ الهام می گیرد و تعلیماتش از فروغ وحی سرچشمه گرفته و به علم نامحدود خداوندی، متکی است.

یک تفاوت اساسی که بین قوانین الهی و قوانین بشری وجود دارد، این است که اساس قوانین و مقررات موضوعه بشری همان نظم اجتماع است و قلمرو و مقررات آنها از این مرز تجاوز نمی کند و در مورد چگونگی حالات شخص، سبک فکر انسان و صفات و مزایای روحی و سایر شؤونی که به اجتماع مربوط نیست، دخالتی ندارد و به اصلاح پلیدیها و آلودگی های باطنی مادی که به مرحله عمل نرسیده و منشأ اخلاق نامیده نشود، علاقه مند نیست، هرچند یک فرد در تمام شؤون فکری و روحی، ناپاک و آلوده و پر از نواقص گوناگون باشد، قوانینی که امروز بر دنیای غرب حکومت می کند فقط ناظر اعمال مردم است و نظری به پاکی و طهارت قلبهای مردم ندارد، اما شعاع نظر اسلام نسبت به حیات و زندگی، بسیار وسیع و دامنه دار است و مقررات خود را بر اساس تکامل فردی و اجتماعی پی ریزی کرده است.

اسلام، علاوه بر توجه به نظم اجتماع، خواستار تکامل، تربیت و اصلاح حالات و شؤون زندگی فرد است و شخصیت معنوی فرد را اصیل دانسته و به تکامل آن توجه اصلی نموده است.

هدف اسلام این است که اجتماع منظم باشد، اخلاق پاک، فکر و عمل صحیح، روان هم متکامل باشد، لذا در همه شؤون دستور دارد و به معنای وسیع خود، همه جا حکومت می کند.

اسلام می خواهد همانطور که بین پدیده های کوچک و بزرگ دستگاه آفرینش و نوامیس طبیعی، سازش و نظم برقرار است، همچنین بین زندگی مادی و معنوی، بین افراد و جوامع و بین پدیده های فکری نیز نظم صحیحی برقرار باشد و انسان از مدار این مقررات که منطق بر نظام آفرینش است، تخلف نکند، چه سربیزی از آن موجب درهم ریختگی و آشفتگی همه شؤون انسانی خواهد گردید.

در قوانین بشری سازمانهای انتظامی و اجرایی، مأمور اجرای قانون می باشند، اما در اسلام، ضامن اجرای قانون، ایمان عمیق و ریشه دار مردم است و مسلمان روی نیروی معنوی و ایمانی، وظایف قانونی خود را در مکانی که جز خداوند، هیچکس او را نمی بیند، به بهترین وجهی انجام می دهد و تنها در موارد محدودی برای افراد سست عقیده و منافق، توسل به قوای انتظامی ضرورت پیدا می کند. خلاصه، اسلام به پاکی دل و نیکی عمل هر دو توجه دارد و عملی را پاک دانسته و مستحق پاداش می داند که متکی به خلوص بوده و از منبع ایمان، سرچشمه گرفته باشد.

دادستان دیوان کشور آمریکا در مقدمه کتاب «حقوق در اسلام» می نویسد:

«قانون در آمریکا فقط یک تماس محدودی با اجرای وظایف اخلاقی دارد، درحقیقت یک شخص آمریکایی در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد، ممکن است از حیث اخلاق یک فرد پست و فاسدی هم باشد، ولی برعکس آن، در قوانین اسلامی، سرچشمه و منبع قانون، اراده خداوند است، اراده ای که بر رسول او محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) مکشوف و عیان گردیده است، این قانون و این اراده الهی، تمام مؤمنین را جامعه واحدی می شناسد گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته و در مواضع و محلّهای دور و مجزای از یکدیگر واقع شده باشند، در اینجا مذهب، نیروی صحیح و سالم، التصاق دهنده جماعت می باشد، نه ملّیت و حدود جغرافیایی، در اینجا خود دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است و مجالی برای قانونگذاری دیگری باقی نمی گذارد چه رسد به اینکه اجازه انتقاد، شقاق و نفاق بدهد، به نظر مؤمن، این جهان، دهلیزی است به جهان دیگر که جهان بهتر باشد و قرآن؛ قواعد، قوانین و طرز سلوک را نسبت به یکدیگر و نسبت به اجتماع آنها معین می کند تا آن تحول سالم را از این عالم به عالم دیگر، تأمین نماید».

با اینکه طرز تفکر غربیها نسبت به اسلام کوتاه و گاهی همراه با تحریف واقعیات و غرض ورزی بوده است، در عین حال بسیاری از متفکرین آنها عمق و اصالت تعلیمات اسلام را در یافته و در برابر بنیان گذار اسلام و تعالیم پر ارج آیین او از تحسین و خضوع خود داری نکرده اند.

بدیهی است که ستایش یک دانشمند مسلمان از قوانین و نظامهای اسلامی، شگفت آور نیست، اما اگر یک شخصیت بزرگ علمی غیر مسلمان با اینکه گرفتار تعصبات مذهبی خود می باشد، باز به عظمت و بزرگی از اسلام و رهبر عالیقدرش یاد کند، حایز اهمیت فراوانی است، تنها چیزی که آنها را در برابر این آیین مقدس، به تعظیم، احترام و خضوع واداشته، قوانین مترقی و نظامهای حیرت انگیزی است که شخصیت بزرگ جهان انسانیت و پیشوای عالیقدر اسلام، به جهان بشریت، هدیه کرده است.

منظور ما از نقل گفتار بزرگان غرب در اینجا این نیست که بخواهیم افتخارات مذهب خود را از زبان بیگانگان بشنویم، بلکه هدف این است که در این واقعیت بزرگ، برای جویندگان حقیقت، جای هیچگونه تردیدی باقی نماند.

«دکتر واگلیری» (۴) پروفیسور معروف ایتالیایی و استاد دانشگاه ناپل، راجع به قرآن مقدس چنین می نویسد:

«ما در این کتاب، مخزنها و ذخایری از دانش می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوشترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست است، به دلیل تمام این جهات است که قرآن نمی تواند کار یک مرد تحصیل کرده باشد، آن هم مردی که تمام عمرش را در میان جامعه غیرمذهبی گذرانیده که از محیط مردان دانش و دین، بسیار دور بوده اند، این مرد کسی بود که همیشه اصرار می ورزید فردی است مانند سایر افراد بشر و در این صورت، بدون کمک خداوند مقتدر، نمی توانست معجزاتی انجام دهد، منشأ و مصدر قرآن، فقط ممکن بود از ساحت آن خدایی سرچشمه گرفته باشد که علم وی به آنچه در آسمانها و زمین است، احاطه دارد».

«برنارد شاو» (۵) در کتاب «محمد رسول خدا» (۶) می نویسد: «من همیشه نسبت به دین محمد (صلی الله علیه وآله) به واسطه خصلت عجیب زنده بودنش، نهایت احترام را داشته ام. به نظر من، اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد، من پیش بینی می کنم که از هم اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد (صلی الله علیه وآله) مورد قبول اروپای فردا خواهد بود.

روحانیون مسیحی مذهب قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب، شمایل تاریکی از آیین محمد (صلی الله علیه وآله) رسم می کردند، او به چشم آنها از روی کینه و عصبیت ضد مسیح جلوه کرده بود، من درباره این مرد فوق العاده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده، بلکه باید او را ناجی بشریت نامید. به عقیده من، اگر مردی مثل او رهبری جهان نو را به عهده بگیرد در حل مشکلات آن پیروز خواهد گشت و صلح و سعادت را که آرزوی بشر است، عملی و تأمین می نماید».

«ولتر» (۷) که ابتدا یکی از سر سخت ترین مخالفین اسلام بود و در مورد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) قضاوتهای ناروایی داشت، بعد از چهل سال، مطالعات مذهبی، فلسفی و تاریخی، حقیقت را دریافت و صریحاً اعلام داشت:

«دینی که محمد (صلی الله علیه وآله) آورد، بی شک از مسیحیت برتر بود، در آیین او هرگز به کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نگشتند و یک خدا را سه خدا و سه خدا را یک خدا ندانستند، ایمان به خدایی یکتا تنها اصل آیین محمد (صلی الله علیه وآله) بود، دین اسلام وجود خود را به فتوحات و جوانمردیهای بنیانگذارش مدیون است، در صورتی که مسیحیان با کمک شمشیر و تل آتش، آیین خود را به دیگران تحمیل می کنند، پروردگارا! کاش تمام ملت های اروپا، مسلمانان را سرمشق قرار می دادند» (۸).

«ولتر»، درباره یکی از بزرگان و نوابغ مورد احترامش «مارتین لوتر» می گوید: «لوتر لیاقت آن را ندارد که بند کفش محمد (صلی الله علیه وآله) را بگشاید».

«محمد (صلی الله علیه وآله) بی گمان مردی بسیار بزرگ بود و مردانی بزرگ نیز در دامن فضل و کمال خویش پرورش داد، قانون آوری خردمند، سلطانی دادگر، پیامبری پرهیزگار بود و بزرگترین انقلاب روی زمین را پدید آورد» (۹).

«تولستوی» فیلسوف شهیر روسی می گوید: «این فخر برای محمد(صلی الله علیه وآله) بس است که ملت پست و خونریزی را از چنگال اهریمنان عادات نکوهیده رهانیده و راه ترقی را به روی آنان باز کرد. شریعت محمد(صلی الله علیه وآله) به علت توافق آن با عقل و حکمت، در آینده جهانگیر خواهد شد.» (۱۰)

کوتاه فکران

پس از آن همه ترقیات شگرف علمی و تلاش دانشمندان در کشف اسرار این جهان، هنوز بسیاری از مسائل بدوی بر بشر مجهول مانده است به طوری که معلومات انسان در برابر انبوه مجهولاتش اصلاً به حساب نمی آید.

امروز، متفکرین بزرگ در تشخیص الفبای زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، دچار حیرت و سرگردانی شده و دارای عقاید و آرای مختلفی هستند و از این جهت دنیا به دو قطب کاملاً متضاد تقسیم گردیده است، هر دو دسته از این دانشمندان در اثبات درستی مرام و عقیده خود و اشتباه و خطای عقیده طرف مقابل، هزاران کتاب و مقاله به رشته تحریر کشیده اند، هرکدام روش دیگری را موجب بد بختی و هرج و مرج می داند و راه خود را تنها راه خوشبختی و سعادت معرفی می کند، بدیهی است که همه این نظرات متناقض نمی تواند صحیح و درست باشد، در عین حال هر دو دسته در زمینه پیشرفتهای علمی و صنعتی به موفقیت‌های قابل توجهی نایل آمده اند.

کسانی که تصور می کنند همانطوری که ملل غرب از راه علم، به ترقیات شگفت انگیزی رسیده، همان قدر هم از لحاظ راه و رسم زندگی انسانی، موفقیت‌های شایانی کسب کرده اند، سخت در اشتباهند.

هرگز نمی توان موفقیت‌های علمی یک جامعه و ترقیات و پیشرفتهای آنها در یک ناحیه از زندگی را دلیل بر صحت کلیه روشهای زندگی آنان دانست.

پیشرفتهای صنعتی و تکنولوژی مربوط به پشتکار، مطالعه و صرف نیرو در همان خصوص است، همان طوری که ممکن است یک فیزیکدان ماهر و یا یک پزشک برجسته و حاذق، از امور معماری و نقشه کشی، کمترین اطلاعی نداشته باشد، هیچ مانعی ندارد، که یک جامعه با همه ترقیات شگرف صنعتی، از لحاظ اسلوب زندگی، آداب اجتماعی، اخلاق و فضایل انسانی، منحط باشد. با مشاهده انواع مفاسد و نابسامانی ها و نواقص گوناگون در سیستم های جهان غرب، درک می کنیم که آنها در بیشتر عناصر تمدن، فکر، دانش، مذهب، حکومت، اخلاق، به طور صحیح، پیش نرفته و به تکامل نرسیده اند.

«دکتر کارل»، نواقص تمدن کنونی را چنین بازگو می کند: «تمدن امروز در موقعیت دشواری قرار گرفته چه آن هرگز با نهاد ما هماهنگ نیست؛ زیرا این تمدن بر اساس شناسایی حقیقت نهاد ما پدید نیامده و تنها، مولود اوهام اکتشافات علمی، تمایلات مردم، نظرات و مشهودات آنان می باشد، این تمدن با آنکه با کوشش خود ما تحقق یافته ولی نسبت به وضع و ساختمان ما بی تناسب است، اهل نظر، شالوده تمدنهایی به منظور نفع رسانی به بشر می ریزند ولی اینها جز با وضع ناقص یا تصویر مغشوشی از انسان، سازگار نمی آید.

در این باره باید انسان را مقیاس هر چیز قرار داد در حالی که اینان به عکس این حقیقت رفتار می کنند، انسان به خودی خود قادر به روبه راه ساختن جهان خویش نیست چه او به تنهایی هیچ پدیده ای را به خوبی نمی تواند شناخت.

از این رو پیشرفت عظیمی که علوم غیر زیستی بر علوم زیست شناسی پیدا کرده، یکی از بزرگترین جنایات بشری است، ما گروه نگویند هستیم؛ چون از نظر اخلاق و عقل، منحنی گشته ایم، اکنون اگر در ملتها و اجتماعاتی که صنایع و علوم غیر زیستی را به اوج خود رسانده اند بنگریم، می بینیم چنان به سستی و ضعف گراییده اند که بسی زودتر از سایرین به حال توحش اولیه خود باز خواهند گشت» (۱۱).

تکامل و تعالی آدمی در نواحی گوناگون، به یک سلسله تعالیم صحیح و جامع که متکی به واقعیات حیات و خالی از هرگونه خطا و اشتباه باشد، نیازمند است و این جز در سایه پیروی از تعلیمات پیامبران خدا که از طریق وحی به مبدأ جهان هستی ارتباط دارند، امکان پذیر نیست.

اگر اخلاق، متکی به یک نیروی مافوق طبیعت نباشد و از ماورای ماده الهام نگیرد و تنها بر اساس تربیت، بنیان گذاری شود، قابل دوام و پیشرفت نخواهد بود.

از وقتی که بشر قدم به عرصه گیتی گذارده و شالوده تمدن را ریخته است، ندای رسایی از اعماق وجودش به نام «دین» بلند بوده و این حقیقت پیوسته حافظ مقررات و نظم اخلاقی بوده است.

توسعه فجایع ضد انسانی، حقکشیها، بیدادگریها، استعمار، خونریزیها، جنگها در دنیای امروز گواه بر این حقیقت است که هرگز دولتها و قوانین آنها نمی توانند جای عواطف، ایمان و احساسات بشری را بگیرند و در نظام اجتماعی، عدالت، سعادت، صلح و صفا را ایجاد نمایند. علم و دانش با همه ترقیاتش بدون همبستگی با دین، قدرت حل کلیه مشکلات زندگی و جلوگیری از انحرافات و فجایع و اداره صحیح نظام اجتماع را ندارد.

«ویل دورانت» فیلسوف و جامعه شناس آمریکایی می نویسد: «ولی آیا دولت چنان قدرت و پایه اقتصادی و اخلاقی دارد که بتواند همه موارد علمی، اخلاقی و هنری یک قوم را که عصاره و تار پود تمدن اوست، حفظ کند و بر آن بیفزاید و به آیندگان منتقل کند و یا دولت با ماشین کنونی که دارد، به خودی خود به دستهایی از طبقه دوم و سوم خواهد افتاد که علم در نظرشان کفر است و هنر، سری غریب و بیگانه؟!»

چرا بر بزرگترین شهرهای آمریکا، کوچکترین مردان حکومت می کنند؟ چرا راه اداره از گذر تشکیلاتی است که فاقد حسن سیاست، وطن خواهی و دلسوزی است؟

چرا فساد و تقلب در انتخابات و حیف و میل اموال عمومی چنان شایع شده است که کشف و آشکار شدن آن دیگر اثری در تحریک خشم و عمل مردم ندارد؟

چرا عمل اساسی دولت، امروز به جلوگیری از جرایم منحصر شده است و چرا دولت در عین معاهدات صلح، تدارک جنگ می بیند؟

این دولت همان مؤسسه ای است که کلیسا و خانواده باید حمایت از تمدن را به عهده او واگذار کنند؟! (۱۲)

جامعه غرب، نظر به محدودیت نیروهایش تا میزان معینی می تواند هرج و مرج اخلاقی و امواج شکننده آن را تحمل کند، اما ادامه این روش زنگ یک خطر قطعی است؛ زیرا هنگامی تمدن بر اساس خود استوار می ماند که تعادل بین اسباب، هدف، قدرت و اوصاف، محفوظ بماند، ولی وقتی این تعادل به هم خورد و تبهکاری به آخرین مرحله شدت خود رسید، دیگر در چنین شرایط ظلمانی، هیچ نیکی قادر به خودنمایی نخواهد بود و سرانجام سرنوشت این انحطاط و ناهماهنگی که ویرانی و انهدام است، فرا خواهد رسید، هیچ ملت و قومی را در ادوار حیات و زندگی بشر نخواهید یافت که در عین شهوت پرستی و آلودگی اخلاقی، نیرومند و پایدار مانده باشد.

همانطور که در طول تاریخ در اثر چنین هرج و مرجهایی، امپراتوری بزرگ روم سقوط کرد و زانوی ذلت به زمین زد، مجد و عظمت یونان در هم شکست و به همین سرنوشت نکبت بار مبتلا شد، ملت عیاش و شهوتران فرانسه نیز در برابر نخستین ضربت نازیها به زانو درآمد و قدرت و شوکت خود را از دست داد، به موجب یادداشتی که یکی از ژنرالهای معروف فرانسه نوشته، قسمت اعظم شکست این ملت کهن سال و متمدن را به عیاشی و شهوت رانی افراطی هموطنان خود نسبت می دهد.

«شیگلر» آلمانی به سقوط و زوال تمدن در مغرب زمین معتقد است و صریحاً اعلام می دارد که سرزمینهای دیگری در آینده، شاهد تمدن درخشان خواهند شد، از کجا معلوم که بار دیگر این تمدن به مشرق زمین یعنی مهد نخستین خود باز نگردد، ولی خود به خود، به دنبال فروریزی کاخ تمدن گمراه، سرنوشت مردم به دست یک نظام عادلانه ای نخواهد افتاد، بلکه از میان رفتن و سقوط هر تمدنی برای مردم فرصتی است تا به سوی برنامه الهی راه پیدا نموده و به این حقیقت عالی بگروند و زندگی را بر اساس نیکی بنا نهند، اما اگر از این موقعیت حساس استفاده نشد و فرصت استقبال از برنامه الهی و مرام صحیح را مردم از دست دادند، نه تنها بر زندگی آنها نیکی سایه نمی افکند، بلکه از دامن یک گمراهی به گمراهی دیگری در خواهند افتاد.

متأسفانه امروز، نشانه و علائم عقده حقارت در برابر تفوق صنعتی غرب و تأثیر مرگبار آن در تمام شؤون زندگی ملل شرق نمایان است و از در و دیوارشان احساس حقارت می بارد، بسیاری از مسلمانان به طوری افکار و مبادی تمدن غربی در آنها رسوخ کرده که می خواهند همه چیز را با عینک غربی مشاهده کنند و معتقدند برای پیشرفت و ترقی، باید قدم به قدم از اصول و فروع، آداب، اخلاق، قوانین، حقوق و بالاخره همه چیز آنها تقلید کرد و در برابر افکار آنان، چشم و گوش بسته، تسلیم شد و بی چون و چرا حلقه بندگی ملل غرب را در گوش کرد.

تمکن علمی غرب به طوری محیط فکری آنها را اشغال کرده که به آسانی و افتخار و مباهات شخصیت، اراده، سرمایه های مادی و معنوی، سنن و آداب مذهبی و ملی را به خاک پای آنان تقدیم نموده و پیروی از نمودهای مختلف تمدن را وظیفه هر ترقی خواهی می دانند، این حالت، بزرگترین عامل اسارت، ذلت، بدبختی و عاطل کردن نیروی مادی و معنوی مسلمانان است و غافلند که علم و دانش غرب قادر نیست مسائلی را که تحت فکرو قیاس نیامده حل کند، مهمترین مسائلی که بشر با آن روبه رو است از آن مسائلی نیستند که بتوان پاسخ آنها را در آزمایشگاه ها یافت. بدیهی است که این کوتاه فکران نمی توانند باطرز تفکر اسلامی بیندیشند و با دیده اسلامی، حوادث جهان را بنگرند، با اینکه به جامعه مسلمین بستگی دارند، ولی دین در دست آنها به کلی قیافه خود را از دست داده و از تعالیم، فرهنگ و تمدن اسلامی بیگانه اند و همواره می خواهند احکام و قوانین اسلامی و آداب و رسوم مسلمین را با مقیاسهای غربی بسنجند.

یکی از متفکرین برجسته اسلامی می گوید: «عذر ما چیست در صورتی که نظام دیگری باشد که ما را در ذیل کاروان تمدن، جای نمی دهد؛ نه در جبهه کمونیستی و نه در جبهه سرمایه داری، بلکه هم عدالت اجتماعی کامل در داخل کشور ما ایجاد می کند و هم شخصیت بین المللی به ما می دهد، نظامی که حیثیت گذشته ما را در مجامع دولتهای دیگر به ما بر می گرداند، هم ما را و هم جامعه بشریت را از بلای جنگ خانمان سوز نجات می بخشد.

حرف ما چیست وقتی در همین دین خودمان، قوانین و مقرراتی باشد که مشکلات داخلی ما را حل می کند، به علاوه هیچگاه نمی گذارد که بر سفره انسانیت جای گدایان ذلیل را بگیریم، بلکه ما را در دستگاه تمدن صاحب سهم می نماید، صاحب سهمی که خود به دستگاه کمک می کند و سرمایه هایی هم که از خودش دارد اندک و ناچیز نمی باشد؟.

من تعجب می کنم چطور ممکن است انسانی خود را از جایگاه شرافت، به میدان ذلت افکند، چطور ممکن است انسانی حاضر شود دست بخشنده خود را به دست گدایی تبدیل کند، من نمی فهمم کدام انسانی است که مقام فرماندهی خود را بدهد و فرمانبری را اختیار کند، در حالی که می تواند طریق صحیح را انتخاب نماید، اگر با حسّ حقارت و ذلت در ضمیر خود، مبارزه کند.

بدون شک ما سرمایه هایی از خودمان داریم که به جامعه تمدن بشری اعطا کنیم، آنگونه نیستیم که جبهه شرق و غرب می خواهند به ما تلقین کنند که عقب مانده و بی چاره ایم، بلی آنها می خواهند ما این طور فکر کنیم تا جای حس اعتماد ما را اضطراب و جای امید ما را یأس و ناامیدی بگیرد تا مانند شکارهای خود باخته، گاهی در چنگال این و گاهی در دام آن، گرفتار باشیم.

از جهت دیگر ما آنقدر تجربه کردیم که از تجربه کردن، سیر شدیم، این مظاهر تمدن پر باد و ظاهر آراسته را که مانند گدایان از اینجا و آنجا گرفتیم، در تمام شؤون زندگی، حیات فکری، اجتماعی و قانونی خود به کار بستیم تا آنجا که وضع امروز ما به صورت یک «کارنوال» مضحکی در آمده، هم در طرز فکر و قیافه اجتماعی ما، هم در شکل خوراک و پوشاک ما.

برای نمونه قوانینی را یاد آور می شویم که ابتدا از فرانسه یا از سایر دول اروپا گرفتیم و پس از آن مرتباً هر گاه احتیاج به وضع قانون برای زندگی خود داشته ایم، از قوانین ممالک مختلف، اقتباس کرده ایم، در اینجا تضادی است دایمی میان روح قوانینی که ما از خارج گرفته ایم و روح ملّتی که این قوانین را برای او درست می کنیم ملّت به هرکس که از قانون تخلف کند، نشان افتخار می دهد و او را قهرمان می شناسد و از هیچگونه کمک و تشویق درباره او دریغ نمی نماید، میزان این تشویق هم به اندازه نفرتی است که نسبت به دولتهای مجری قانون دارد و در اعتماد خود نسبت به هیأتهای حاکمه بخل روا می دارد و یا از کمک خود در جمع ادله، قراین و شهادات، مضایقه نمی نماید.

چرا این طور است؟ می گویند چون مردم، عامی و جاهلند! ولی خیر! علّت جهل نیست، تحصیل کرده ها هم به قانون جواب مثبت نمی دهند، علت حقیقی، تنافر میان ملت و روح قانون در عاریتی بودن آن است؛ زیرا این قوانین به هیچ وجه از مقتضیات اجتماعی، سوابق تاریخی، شعور ملی و اعتقادات مردم کمک و نیرو نگرفته، بلکه از محیطی آمده که با روح این ملّت از هر جهت بیگانه است، از جمعیتی است که برای خود تاریخ، دین، احتیاجات و موقعیت های خاص دارد، مادامیکه قانون به روحیه ملت و احتیاجات آن جواب مثبت ندهند، ملت هرگز حاضر به اطاعت و اخلاص نخواهد شد». (۱۳)

«هاننج» دانشمند معروف آمریکایی و استاد دانشگاه «هاروارد» در کتاب خود چنین می نویسد:

«راه پیشرفت کشورهای اسلامی این نیست که از نظامها و ارزشهای غرب تقلید کنند و آن را در زندگی خودشان به کار بندند، عده ای می پرسند آیا در اسلام این نیرو وجود دارد که افکار جدیدی تولید کند و قوانین و دستورات ممتاز و مستقلى برای بشر عرضه بدارد که کاملاً با احتیاجات و مقتضیات زندگی جدید، موافق باشد؟ پاسخ این است که در نظام اسلامی نه تنها هر نوع استعداد و آمادگی برای پیشرفت و تکامل وجود دارد، بلکه قابلیت تطور نظام اسلامی از بسیاری از نظامهای دیگر بیشتر است، مشکل کشورهای اسلامی این نیست که در آیین اسلام ابزار پیشرفت نیست، بلکه این است که در این کشورها تمایل و اراده لازم برای استفاده از این ابزار پیشرفت وجود ندارد، من با کمال واقع بینی درک می کنم که شریعت اسلامی کلیه مبادی و اصول لازم برای پیشرفت و تکامل را در بر دارد.» (۱۴)

یک روز، رعایت دستورات و مقررات اسلام و ترک معاصی و محرمات دینی دارای چه نتایج بسیار پر ارزش و آرامش و صلح و صفای کم نظیری در اجتماع است، خبر ذیل نمونه ای از یک آرامش وصف نشدنی در اثر یک روز رعایت مقررات مذهبی به پاس بزرگداشت شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) است که بر شهر بزرگ و پر جمعیت تهران سایه افکند. روزنامه ها در باره این موضوع چنین نوشتند:

«تهران دیروز آرام و بی حادثه بود، پزشک قانونی بیکار مانده بود و در کلانتریها از پرونده و متهم خبری نبود. دیروز آرامترین روز سال بود و تقریباً هیچ حادثه ای رخ نداد، اداره پزشکی قانونی تهران دیروز حتی یک جسد برای معاینه نداشت، پزشک کشیک گفت: تمام روز حتی یک جسد به اداره پزشکی قانونی نیاوردند.

در ۲۴ ساعت گذشته، هیچ حادثه ای که منجر به مرگ کسی شود، در تهران اتفاق نیفتاد. و به قول معروف «آب از آب تکان نخورد». در کلانتریها و پاسگاه های ژاندارمری نیز این وضع حکمفرما بود، مأمورین کلانتریها می گفتند: اکثر مردها دیروز در خانه هایشان بودند و اگر اختلافی بین آنها و همسرانشان اتفاق می افتاد به احترام شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) از ادامه آن صرف نظر می کردند، به همین دلیل پرونده ای درباره اختلافات زناشویی تشکیل نشد.» (۱۵)

«مطابق آمار اداره پزشکی قانونی، در سال، ۲۵۲۵ جسد در تهران کالبد شکافی شده است و به طور متوسط روزانه شش الی هشت نعش در آنجا کالبد شکافی می شود و جواز دفن، صادر می گردد، البته در روزهای «سوگواریهای مذهبی» این تعداد به نحو فاحشی کاهش می یابد، کما اینکه در هفته گذشته، در روز شهادت مولای متقیان (۱۳ دیماه ۴۵) حتی یک جسد هم به اداره پزشکی قانونی آورده نشد و این امر می رساند که معتقدات مذهبی، هنوز هم قوی است و زمانی که کاباره ها و مراکز فسق و فجور و مشروب فروشیها بسته باشد، اجتماع چگونه رو به سلامت گرایش پیدا می کند.» (۱۶)

چه نیرویی توانست این آرامش فوق العاده را به محیط اجتماع ببخشد؟ راستی اگر در اجتماع، قوانین و مقررات اسلامی اجرا شود و مردم تکالیف دینی خود را به خوبی انجام دهند چگونه جامعه سالم و سعادت‌مندی بوجود می آید و چه آرامش، امنیت، صلح و صفای شگفت‌انگیزی در محیط زندگی مردم، حکم فرما خواهد گردید.

آیا دول غرب، با پول و قدرت کافی، هرگز می توانند در سال، یک ساعت چنین آرامشی را در محیط زندگی خود برقرار سازند؟ در سراسر جهان غرب، یک شهر بزرگ و یا کوچک وجود ندارد که حتی یک ساعت از ساعات، حیات خود را بدون قتل، جنایت، دزدی، تصادف و... سپری سازد که تهران پر جمعیت در مدت ۲۴ ساعت به مناسبت سالروز شهادت پیشوای مذهبی پشت سر گذاشت، آیا می توان هرگز بهای چنین آرامش، صلح و صفایی را پرداخت؟ اینجاست که با یک دنیا تأسف باید گفت:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد!

پی نوشتها:

(۱) دکتر آلکسیس کارل، انسان موجود ناشناخته.

(۲) روح القوانين، ص ۵۹۳.

(۳) قرارداد اجتماعی، ص ۳۳۶.

(۴) Dr. laura . Vacciea . vaglieri .

(۵) Bernard . shaw .

(۶) mohammad a postolof allah .

(۷) voltare .

(۸) اسلام از نظر ولتر، ص ۹۹.

(۹) کلیات ولتر، ج ۲۴، ص ۵۵۵.

(۱۰) کتاب قهرمانان.

(۱۱) آلکسیس کارل، انسان موجود ناشناخته.

(۱۲) لذات فلسفه، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

(۱۳) اسلام و دیگران، ص ۴۱، ۴۲، ۴۸ و ۴۹.

(۱۴) روح سیاست جهانی.

(۱۵) کیهان، ۱۴ دیماه ۱۳۴۵.

(۱۶) خواندنیها، شماره ۳۷، سال ۲۷.

اسلام و مشکلات اقتصادی

مسأله اقتصاد و بهره برداری از مواهب طبیعی، یکی از ضروری ترین مسائلی است که همواره با زندگی و حیات نوع انسان، همراه بوده است، حوایج و نیازمندیهای ابتدایی بشر همیشه در متن زندگی انسانها قرار داشته، منتها به مقتضای زمان، در طول قرن‌ها در تغییر و تحول بوده است، در دوران بسیار قدیم، استفاده از موادّ طبیعت و کسب معاش، شکل ساده و ابتدایی داشته است، اما به تدریج به موازات همبستگی مردم با یکدیگر و ترقی ملتها، تحت شرایط مخصوص و به صورت قوانین و نظامهای ویژه ای در آمد و در حدود چهار قرن پیش؛ یعنی اوایل عصر سرمایه داری، علم اقتصاد بر مبنای تجزیه و تحلیل حیات اقتصادی، تدوین شد.

پیشرفت حیرت انگیز تمدن در قرن اخیر و انقلاب صنعتی و تکنولوژی و ترقی و تکامل وسایل ارتباط و رشد ملتها سبب گردید که علم اقتصاد به عنوان مهمترین عامل تحولات و دگرگونیهای اجتماعی معرفی گردد و سیستمهای «کاپیتالیسم» و «کمونیسم» در دو بلوک شرق و غرب پایه گذاری شود. همه درگیرها و کشمکشهای دنیای شرق و غرب بر محور این مسأله می چرخد که چگونه معنای اقتصاد بشر، حل خواهد شد؟ و کدام سیستم اقتصادی می تواند گره گشای اقتصاد ماشینی دنیای امروز باشد؟ و کدام راه برای توزیع ثروت بین عوامل تولید، عادلانه تر است؟.

مهمترین طریقی که متفکرین جهان برای ازمیان بردن شکاف عظیم طبقاتی در پیش گرفتند، یکی الغای سرمایه داری و دوّم تأمین حداقل معیشت برای عموم است. مکتب «مارکسیسم» یک رویه انقلابی است که انقلاب اکتبر آن را در شوروی به مرحله اجرا در آورد، اما روش دوّم، امروز به صورتهای گوناگون در بیشتر کشورهای مغرب زمین، معمول می باشد.

«کمونیسم» مدعی است که می تواند ستمگریهای استثمار را از میان ببرد و به مشکلات اقتصادی جهان پاسخ گوید و راه حل مشکلات اقتصادی را در فسخ مالکیت خصوصی و اشتراکی شدن کلیه ابزار تولید می داند و معتقد است در همه ادوار تاریخ، مالکیت فردی با ظلم و بیداد گری همراه بوده و لذا با الغای سرمایه های بزرگ و در آوردن ابزار تولید از مالکیت طبقه «بورژوا» و ملی کردن آن و توزیع عادلانه ثروت، وضع اقتصاد بهبود می یابد و با محو طبقات، ظلمهای ناشی از سرمایه داری از میان می رود و جامعه ای به وجود می آید که از یک طبقه تشکیل شده و در کلیه امور، هماهنگی و تساوی خواهند داشت.

در اینجا سؤالی مطرح می شود که آیا برای ایجاد طبقه واحد، یکسان نمودن یک عامل کافی است؟ در حالی که عوامل متنوع و گوناگون، علت پیدایش طبقات اجتماع می شود، چه بسیار طبقاتی که از ریشه نظامی، مذهبی و سیاسی منشأ می گیرد، پس برای وحدت طبقه، باید تمام عوامل مختلف را یکسان نمود و این حقیقت روشنی است که در داخل ممالک سوسیالیستی، گرچه طبقه ای به عنوان بورژوا (سرمایه دار) وجود ندارد ولی طبقات مختلفی به نام کارگر، کشاورز، کارمند و حزبی وجود دارد که سطح زندگانی آنها باهم کاملاً متفاوت است، مگر در اتحاد شوروی حقوق یک پزشک با یک پرستار مساوی است؟ آیا یک کارگر ساده همان مزد را دریافت می کند که برای یک مهندس تعیین شده است؟ به علاوه، اختلافات از لحاظ فکر، ایده، تمایل، عاطفه، قوای بدنی بین افراد اجتماع، همواره وجود خواهد داشت و این اختلافات را توارث برای همیشه حفظ خواهد کرد.

یکی از بزرگان مکتب کمونیسم می گوید: «عملاً ممکن نیست که ما بتوانیم مساوات مطلق را اجرا نماییم و کار دانشمندان و متفکرین، سیاسيون و مخترعين را تا درجه يك کار بسیط تنزل دهيم؛ زیرا این کار، عاقبتی جز جمود فکری و تعطیل زندگی عقلی و فنی، ندارد» (۱).

«کاپیتالیسم» هم ادعا دارد که فقط در سایه سرمایه داری است که گره سردرگم اقتصاد ماشینی، گشوده می شود، لذا عنوان مالکیت فردی را لغا نموده بلکه برای توازن میزان کار و مزد و محدود کردن فاصله طبقاتی، حداقل معیشت را برای طبقات ضعیف تأمین کرده اند. (۲)

ولی آیا با این اقدامات اصلاحی، شکاف و فاصله عظیم طبقاتی از بین رفته است؟ آیا این شکل اختلاف طبقاتی و تجملات افسانه ای برای افراد سرمایه دار موجب نفرت و نارضایتی طبقه محروم اجتماع نمی شود؟ آیا آنها باید برای همیشه با همین اختلافات در این رژیم باقی بمانند؟ و با چنین فاصله عظیمی که روز به روز توسعه می یابد، در گزارش مزبور، همچنین گفته شده که بر مبنای اظهارات وزیر کشاورزی آمریکا، دایر بر عدم توانایی در تهیه مواد غذایی لازم برای این ده میلیون آمریکایی، دولت آمریکا باید مسئولیت تأمین مواد غذایی این عده را خود عهده دار گردد (از: یونایتد پرس انتر نشنال ۴۷/۲/۲۲).

مشکلات اجتماع حل می شود؟

در رژیمهای سوسیالیسم و کاپیتالیسم، مقیاسهای مادی را شالوده زندگی انسانها قرار داده و مشکلات اقتصادی و اجتماعی را بدون توجه به معنویات و اخلاقیات انسان، مورد مطالعه قرار می دهند، در نظر آنها ازدیاد ثروت، هدف اصیل و منظور اساسی است و حقیقتی را ماورای آن نمی بینند، اما اسلام با جهان بینی خاص و فلسفه کلی خود، انسان را از تمام جنبه ها مورد توجه کامل قرار داده و علاوه بر سر و سامان بخشیدن به وضع زندگی مادی اجتماع، اصل فضایل اخلاقی و کمالات روانی را به طور کامل در تمام قوانین و احکام خود، در نظر گرفته و ثروت را در راه تحقق یافتن کلیه خواسته ها و هدفهای فطری انسانها به کار می برد، از خصایص ممتاز مکتب اقتصادی اسلام، بالابردن سطح اندیشه و ارزش فکر انسان و پیوند او با مبدأ عالم هستی و ایمان به جهان ماورای ماده است.

قانون در جهان غرب، پشتیبان نظام سرمایه داری است و در مقابل کارگران، منافع سرمایه داران را رعایت می کند، در شوروی به طوری که خود می گویند، قانون برای از میان بردن مالک و سرمایه دار و برتری دادن به گروه «کارگران» است.

اما ریشه نظام و مقررات اسلامی، از منبع وحی الهی است و مولود افکار قانونگذاران بشری نیست تا طبقه ای را بر طبقه دیگر ترجیح داده و نسبت به مصالح گروه دیگر، تعدی و تجاوز نماید.

قوانینی است که به خاطر مصلحت طبقه خاصی به وجود نیامده و از هوا و هوس گروه بخصوصی الهام نگرفته است؛ قوانینی است که خدای بزرگ و مالک همه افراد بشر برای عموم و به نفع عموم وضع کرده است، در این صورت صحبت از حق حاکمیت و فرمانروایی طبقه خاصی در میان نیست و لذا اسباب انحراف از عدالت به طور کلی در آن وجود ندارد. در اسلام زمامداری که واجد شرایط زمامداری و حکومت باشد، کاندیدای دسته و گروه خاصی از اجتماع نیست، بلکه او خود فردی از افراد ملت محسوب می شود و هرگز نمی تواند بر زیان دسته ای قوانینی بگذارد و منافع گروه معینی را تأمین کند، او قدرتی که در اختیار دارد، فقط برای آن است که در راه اجرای دستورات الهی مصرف گردد بنابر این، جز در سایه اجرای قوانین خداوند، صاحب هیچگونه قدرتی نیست.

در این صورت است که هیأت حاکمه از غرور و نخوت ناشی از تسلط و نفوذ قانون گذاری پایین می آید و می بیند که او بایستی مجری قوانینی باشد که خداوند برای او و دیگران به طور یکسان و مساوی تشریع کرده است، بدون شک در این صورت، استقلال واقعی و آزادی کامل مردم تحقق می پذیرد و افراد جامعه به عدالت مطلقه، اطمینان حاصل نموده و آرامش خواهند یافت.

با توجه به تقایمی که در مکتبهای یاد شده مشاهده می شود، باید راه و روش اسلام را در مقابل این قوانین و آرا در نظر گرفت، با اینکه اسلام با مالکیت بی قید و شرط شخصی، که موجب آزادی مطلق و بی حساب و مالکیت نامحدود و نامشروع رژیم کاپیتالیسم است و اجتماع نمی تواند جلو تجاوزات و تعدیات فرد را بگیرد، مخالف می باشد و بر خلاف نظام سرمایه داری که فرد را قابل احترام دانسته و در نظام اقتصادی خود شخصیت اجتماع را به مقیاس وسیعی نادیده گرفته است، اجتماع را از نظر دور نداشته و برای آن ارزش اساسی قابل شده است، در عین حال، الغای مالکیت فردی را که موجب سلب استقلال و آزادی شخصی است مردود می شمارد و بر خلاف نظام اقتصادی کمونیزم که کلید رزق مردم را به دست حکومت می سپارد و در آن، فرد دارای هیچگونه ارزش و احترامی نیست، هرگز اجازه نمی دهد، فرد به عنوان اینکه فرد است، فدای اجتماع شود و مردم در برابر یک شکم سیر، برده حکومت گردند.

کمونیسها معتقدند مالکیت فردی یک امر فطری نیست، بدون اینکه دلیلی بر اثبات این فرض داشته باشند. می گویند در جوامع اولی بشری، مالکیت خصوصی وجود نداشته و همه افراد در سایه تعاون، محبت و برادری زندگی می کرده اند و نخستین کارفرما کمونیزم بوده است و شدت علاقه مردم به مالکیت فردی که در دنیای کنونی دیده می شود، به تدریج پدید آمده است.

ولی حق این است که مالکیت فردی هیچگونه ارتباطی به محیط زندگی نداشته و مربوط به اکتساب و تربیت نیست، بلکه همراه با پیدایش آدمی، پدید آمده و با سرشت وی رابطه مستقیم دارد و مانند سایر خواسته های فطری انسان، نمی توان با آن مبارزه کرد.

«فیلسین شاله» می نویسد: «اگر قلمرو و مالکیت چنین وسیع شده و حد و حدودی برای آن نمی توان معین کرد و در طول تاریخ، به انحاء مختلف، توسعه پیدا کرده، دلیلش این است که بستگی نزدیکی بین مالکیت و غریزه جبلی و طبیعی انسان موجود است، انسان طبعاً مایل است آنچه را که نیازمندیهایش را برآورد، در اختیار داشته باشد؛ زیرا تا اشیایی نباشد، انسان خود را کاملاً آزاد نمی داند.

دلیل سوم مالکیت فردی، «دلیل اخلاقی» است، از نظر اخلاقی، بنیان مالکیت بر کار و صرفه جویی گذاشته شده، چیزی که به وسیله کوشش انسانی، ساخته می شود، دنباله شخصیت اوست و مانند خودش قابل احترام می باشد».

«شاله» مهمترین عامل پیشرفت اقتصاد، تکثیر و تولید سرمایه اجتماعی را مالکیت فردی می شناسد و می نویسد: «ولی مهمترین برهان مالکیت نفع اجتماع است. جامعه به کار فرد نیاز دارد، برای اینکه این کار صورت بگیرد، محرکی لازم دارد و بهترین مشوق جهت توسعه فعالیت، «مالکیت» است. سود جامعه در این است که مردم پس اندازی داشته باشند؛ یعنی به بالابردن و افزودن سرمایه اجتماعی کمک کنند، پس جامعه باید به مردم حق تصاحب پس انداز خودشان را بدهد، مالکیت تنها عاملی است که بدون هیچگونه زور و اجبار، مردم را وامیدارد که کار کنند و پس انداز نمایند».(۳)

اسلام نیز در قانون گذاری خود از این خواسته فطری که عامل مؤثری برای رونق و پیشرفت زندگی است، پشتیبانی نموده و با نهاد بشر همانگونه که هست، رفتار می کند و اموالی که از مجاری صحیح و قانونی تحصیل شود جزو اموال قانونی شخص دانسته و آن را متعلق به عامل تولید می داند.

اسلام، این نظریه را رد می کند که از لحاظ ذات و طبیعت، مالکیت فردی، منشأ ستمگری، ظلم و تعدی بوده باشد و علت اینکه مالکیت فردی در اروپا و دنیای غرب توأم با ظلم و ستمگری شده، این است که اختیار قانون گذاری در آنجا به دست طبقه مالک و سرمایه دار است و پیداست که در این صورت، همه قوانین بر محور مصالح و منافع این طبقه دور خواهد زد و قبلاً یاد آور شدیم که در اسلام، قانونگذار مطلق خداست و لذا هیچ مزیتی را برای دسته ای تشریع نمی کند و هیچگاه قانونی به نفع طبقه مالک و زیان طبقه رنجبر، وضع نمی نماید و به همین سبب، زمانی که قوانین اسلام اجرا می شد، مالکیت فردی وجود داشت اما توأم با هیچگونه تجاوز و ظلمی نبود.

از نظر اسلام، انتزاع کارخانه ها از دست مؤسسين آنها که با تحمل مشقات و زحمات زیاد، تأسیس نموده اند، با توسل به زور روا نیست؛ زیرا این عمل مابین و مخالف با امنیت اجتماعی و احترام به حقوق افراد است و در کارها روح ابتکار و علاقه را از میان می برد، ولی حکومت می تواند اداره صنایع بزرگ و تأسیس کارخانه ها به لحاظ تحکیم مبانی عدالت اجتماعی و رعایت منافع و مصالح ملی و اقتصادی خود، به عهده بگیرد.

بالأخره نظام اقتصادی اسلام به فرد و اجتماع، هردو اصالت بخشیده و برای حل مشکلات و تنظیم حیات اقتصادی، بر اساس عدالت اجتماعی، مکتب خاصی را بر اساس یک اقتصاد آزاد و مالکیت نسبی در حدود استقلال فرد و مصالح اجتماعی، پی ریزی کرده و تا مرز منافع جامعه، مالکیت فردی را به عنوان یک اصل طبیعی و برای جوابگویی به خواست فطری عمیق بشری در باره تملک مال پذیرفته است تا همه افراد، تلاشها و فعالیتهای خود را برای بهره برداری از وسایل زندگی و تولید بیشتر انجام دهند، اما شرایطی در زمینه این شکل مالکیت مقرر داشته تا باب ظلم و تعدی به روی مردم گشوده نشود و فرد نتواند از آزادی خود سوء استفاده کرده و منافع اجتماعی را پایمال کند، البته یک چنین محدودیت هایی برای آزادی، زیانبخش نیست؛ زیرا زندگی اجتماع و وجود قانون با محدودیت و جلوگیری از بی بند و باری ملازم است و این گونه محدودیتهای عقلایی متضمن بقای زندگی اجتماعی و مانع از گسیخته شدن اساس آن می گردد.

اسلام، در زمینه مالکیت فردی، بی بند و باری را کاملاً محدود کرده و مالکیتی را به رسمیت می شناسد که به وسایل مشروع و صحیح پیدا شود، بر خلاف تحصیل ثروت از راه غیر قانونی و نامشروع که انسان مالکیت و تسلطی نسبت به آن نخواهد داشت. اسلام، درآمد و سود از طریق اجحاف، تقلب، احتکار و ظلم و از میان بردن هستی دیگران را اجازه نمی دهد و کسب ثروت از راه خلاف عدالت را که از خوی تجاوزکار و سود جوی انسانها سرچشمه می گیرد، از حدود شرع خارج می سازد.

پس حق مالکیت فردی در اسلام به هیچوجه بر اساس ربا، احتکار، چپاول، غصب، تقلب، رشوه و دزدی پایه گذاری نشده و نباید اینها برای کسی وسیله ثروت اندوزی قرار گیرند، با یک چنین محدودیتهای قید و شرطهایی که اسلام برای کسب مال حلال مقرر داشته، قهراً

ثروت به میزان تراکم زیان بخشی که در نظام سرمایه داری وجود دارد، نخواهد رسید و جامعه اسلام از آثار و نتایج سوء سرمایه داری که به بحرانهای سخت و غیر قابل اجتناب می انجامد، بر کنار خواهد ماند.

نظام سرمایه داری همان مالکیت فردی افسار گسیخته که به حکم تطور اقتصادی به شکل کنونی در آمده باشد، نیست؛ زیرا توسعه و نفوذ سرمایه داری مبنی بر یکی از دو عامل ربا و احتکار است؛ چون مورخین اقتصاد، قایلند سیستم سرمایه داری که در آغاز کار، صورت ساده و سودمندی داشته، در مراحل تطوّر و انتقال، به تدریج با استفاده از قرضه های داخلی متکی به ربا، به صورت زیانبار کنونی درآمده است. و همچنین رقابت های سخت سرمایه داری که به ورشکستگی شرکتهای کوچک و به هم پیوستن آنها به منظور ایجاد شرکتی بزرگ، می انجامد، روشی است که منتهی به احتکار می شود و بی شک، ربا و احتکار که بزرگترین فاجعه سرمایه داری و پلیدترین عامل جمع ثروت است، از نظر اسلام ممنوع و تحریم گردیده است، همان ربایی که از هر سو، ثروتهای بی حساب را به جیب سرمایه داران سرازیر می کند و مردم را به محرومیت و بدبختی می نشاند.

راه دیگر برای ایجاد توازن اقتصادی بین طبقات مختلف و ممانعت از تجمع ثروت، تشریع قانون مالیاتی مانند زکات و خمس می باشد، که بر اموال مردم بسته شده و هر سال قسمتی از سرمایه و سود مالداران را می کاهد.

یکی دیگر از راههای جلوگیری از تمرکز سرمایه و تعدیل و عمومی کردن ثروت، قوانینی است که طبق آن، قسمتی از منابع ثروت در دست دولت اسلامی قرار می گیرد و به اصطلاح، ملی به معنای واقعی کلمه خواهد شد؛ مانند جنگلها، نزارها و مراتع، اراضی موات، کوهها با همه اشجار و معادنی که دربر دارند، موقوفات عامه، اموال مجهول المالک، اراضی ای که بدون جنگ به مسلمانان واگذار شده، کفارات، ارث اشخاصی که بدون وارث در گذشته اند و ... هرچند برخی از آنها اختصاص به پیشوای مسلمانان دارد، ولی پیشوای مسلمین در مصارف عمومی، صرف خواهد کرد، قانون ارث نیز یکی دیگر از عوامل توزیع ثروت بر هر نسلی است.

از طرف دیگر، احترام به مالکیت فردی در اسلام تا جایی است که جامعه اسلامی با خطر مواجه نگردد و حالات اضطراری پیش نیاید، اما چنانچه جامعه در حال اختلال بوده و حالت استثنایی پیش آمد، حکومت عادل اسلامی با (شرایط مقرر) طبق اختیاراتی که دارد برای نجات از عاقبت سوء وضع موجود و اداره اجتماع و رفع ضروریات توده مسلمان، هر وقت مصلحت اقتضا کند و در صلاح اجتماع اسلامی باشد، مالکیت فردی را تعدیل می نماید، این حق و اختیار در چهارچوب قوانین کلی اسلام برای حکومت تثبیت شده است، زمامدار اسلام نمی تواند ناظر تمرکز ثروت در دست یک عده انگشت شمار باشد و در برابر محرومیت و گرسنگی گروهی، سکوت نماید؛ زیرا این وضع با اصول صریح و مسلم اسلام مبیانت کامل دارد، اسلام، به این سرمایه داری زنده که امروز در جهان غرب پدید آمده، صحنه نمی گذارد و اجازه نمی دهد سرمایه داران در راه اشباع حرص و آز خود، بردگی، جنگ و استعمار را رایج سازند.

قرآن کریم می فرماید: «نظامهایی که برای تقسیم و توزیع مال برقرار نمودیم به خاطر این است که نزد گروهی از ثروتمندان شما، ثروت متمرکز نگردد» (۴)

اینجا به لحاظ اینکه زیان اجتماع، زیان فرد است، هیچگونه تعارضی میان حقوق فرد و اجتماع پدید نمی آید، پس بنابراین، در عین حال که اسلام، مالکیت فردی را محترم شمرده و به تمایلات طبیعی انسانها پاسخ مثبت داده و همه مزایای مالکیت فردی را که سرمایه داری، طرفدار آن مزایا است، برقرار می سازد، در موارد ضرورت، از اموال فرد، به نفع اجتماع، بهره برداری می کند.

گرچه اسلام وسایل جلوگیری از تجاوزات و تعدیات سرمایه داری را از لحاظ قانونی تأمین نموده، اما تنها به قانونگذاری در این خصوص اکتفا نکرده است، بلکه از نظر اخلاقی نیز مردم را وادار به انفاق و بخشش در راه خدا می کند و دعوت اخلاقی را با قانون، هماهنگ می سازد، دستورات بسیار محکم و متین اخلاقی در این زمینه به طوری آموزنده و محرک عواطف و احساسات پاک انسانی است که شخص مسلمان نمی تواند در برابر درماندگی همکیشان خود، بی تفاوت بماند.

اسلام، با اسراف، تبذیر، عیاشی و خوشگذرانی که در اثر تمرکز ثروت بی حساب در دست گروهی به وجود می آید، به شدت مبارزه می کند. همچنین بخل و امساک ثروتمندان و خودداری آنان از انفاق در راه خدا را محکوم نموده و ظلم و تعدی کارفرما درباره کارگر و اجیر که منجر به فقر عمومی می شود، تحریم می کند، این دعوت عالی روحی، سبب ارتباط انسان با خدا و پیدایش عواطف پاک انسانی در ضمیر آدمی می شود، به طوری که شخص برای پاداش اخروی و جلب رضایت پروردگار، همه لذایذ و ثروتها در نظرش بی ارزش خواهد شد؛ چرا که سوء نیت، حرص، طمع و انواع بی عدالتیها و ستمگریها در نتیجه بی ایمانی به روز رستاخیز و گسیخته شدن رابطه خلق از خداست، در این هنگام، وجدان آدمی، حالتی دگرگون می گیرد و به دنبال این انحراف، در روابط انسان با جهان و زندگی و در رابطه شخص با هموعانش، نوسان پدید می آید.

تاریخ، هرگز نشان نداده در جایی، انحراف در پرستش خداوند روی دهد، بدون اینکه انحرافات در افکار و پندار آدمی و در روابط انسانها با یکدیگر ایجاد نشود، ممکن نیست انسانی با خدا رابطه نزدیک داشته باشد و در عین حال، عنان گسیخته در راه ظلم و تجاوز به حقوق دیگران بتازد و برای انباشتن ثروت و مال، با بندگان خدا راه ستیزجویی را در پیش گیرد.

در اسلام، نظارت کامل بر منافع فرد و اجتماع به عهده حکومت است و موظف است با قاطعیت از آزادیهای غلط جلوگیری کرده و با قدرت هرچه تمامتر، قوانین را اجرا کند، به علاوه، نشر فضایل اخلاقی در اجتماع و نظارت بر پاک گرداندن جامعه از انحرافات و پلیدیها، برای عموم افراد نیز یک حکم الزامی است و بالأخره در متن زندگی شخصیت فرد را به عنوان یک عنصر فعال و مثبت و سازنده، می پذیرد.

این نظام اسلامی که فاقد زیانهای بلوک سرمایه داری است، به مراتب از نظام کمونیستی نیز عادلانه تر است و از افراط به چپ و یا تفریط به راست برکنار است و در افق بالاتری از سرمایه داری و کمونیستی، قرار دارد که می تواند با تعادل و توازن خاص خود، در میان دو جبهه شرق و غرب با چهره اجتماعی خاصی، بدرخشد.

نکته حساس و قابل توجه این است که نظام دقیق و مترقی اسلام، یک نظام بدیع ابتکاری است و در روزگاری پی ریزی شده که دنیا معنای عدالت اجتماعی را نمی شناخته و برای عامل اقتصادی، هیچگونه وزن و اعتباری قایل نبوده است.

در دیدگاه اسلام، انسان هیچگاه برده جبر اقتصاد یا سایر جبرهانیست، بلکه تنها نیروی فعال و مثبت این جهان می باشد و بدون این که در برابر تحولات جبری اقتصاد، برده ای ناتوان واقع گردد، خود با اختیار و اراده، بنیان اقتصاد خویش را پی ریزی می کند. بزرگترین امتیاز اسلام از سایر روشهای اقتصادی این است که در آن تحول جبری وجود ندارد تا از این رهگذر، زندگی مردم شکل خاصی بگیرد و آنگاه به حکم همین جبر اقتصادی، یک طبقه در صدد استثمار طبقات دیگر اجتماع برآید.

گروهی از فلاسفه و متفکرین قرن کنونی؛ مانند «ویلیام جیمز» فیلسوف آمریکایی «هارولد لاسکی، جان استراشی و برتراند راسل» فلاسفه انگلیسی، «والتر لیپمن» نویسنده معروف آمریکایی و برخی دیگر از متفکرین بزرگ، هم نظام سرمایه داری و هم رژیم کمونیستی را مورد انتقاد قرار داده و در صدد یافتن راه معتدلی بر آمده و هریک نظراتی ابراز داشته اند، آنها می گویند: نظام کمونیستی حریت و آزادی طبیعی و اراده را از افراد سلب نموده و در تمام امور فردی و اجتماعی، به حکومت، اختیار تام و مطلق اعطا می کند و در نتیجه شخصیت و روح ابتکار فرد، در چنین محیط خفقان آور و تاریکی، از بین می رود و تکامل فردی، از رشد و ترقی باز می ماند.

همچنین، دموکراسی سرمایه داری که آزادیهای فردی در آن به حد افراط رسیده است، هماهنگی اجتماعی را بر هم می زند و گروهی سرمایه دار مقتدر تمام منابع ثروت و دستگاه های تولیدی را قبضه نموده و در اختیار خود می گیرند و مردم را تابع اراده اقتصادی خویش ساخته و در دستگاههای سیاسی و حکومتی، اعمال نفوذ می نمایند.

به همین علت، برای بشریت، ضرورت دارد که راه سومی را برگزیند که از افراط و تفریط هردو نظام برکنار باشد و منافع فرد و اجتماع را به طریقی عادلانه تأمین کند، ولی فلاسفه و متفکرینی که نواقص سیستمهای دنیای کنونی را به خوبی درک کرده اند، کدام راهی را می توانند پیشنهاد کنند که عادلانه تر از راهی باشد که اسلام در چهارده قرن پیش ارائه داده است؟

همان راه معتدل و حد وسطی که از یک طرف، به فرد، آزادی معقولی اعطا می نماید و از سوی دیگر، دیو سرکش سرمایه داری را کاملاً مهار می کند و بالأخره راهی که قادر است بشریت را از سرگستگی و بدبختی نجات دهد.

قوانین و نظامهای اسلامی در طول قرنهای گذشته، کلیه نیازمندیهای جوامع اسلامی را بر آورد و زندگی اجتماعی توده های عظیم اسلامی را با ملیت ها و نژادهای گوناگون در سرزمینهای وسیع و گسترده، منظم ساخت، هیچگاه جامعه اسلامی در دورانهای گذشته در مسأله قانون گذاری، نیازی به بیگانگان پیدا نکردند، در عصر کنونی نیز با همه تحولات و دگرگونیهایی که در جهان پدید آمده، همین نظامهای ارزنده می تواند جوامع اسلامی را رهبری کرده و به تمام نیازمندیهای آنها پاسخ صحیح و اساسی بدهد.

آیینی که کلیه مظاهر حیات و نیازمندیهای مادی و حوایج روحی را مورد توجه و دقت خاص قرار داده و برای همه شؤون، نظامی بدیع، متوازن و متقن وضع کرده است، چنین آیینی که منطبق و هماهنگ با سنن و قوانین زندگی است، دستخوش کهنگی و انقراض نخواهد شد.

مبادی و اصول محکم و پاک اسلامی، پیشروتر از تمام مبادی و اصولی است که بشریت شناخته و بر همه قوانین و تعلیمات دیگر از نقطه نظر انسانی بودن و نرمش برتری کامل دارد و هنگامی که مبادی و اصول اجتماعی اسلام، در برابر مکتبهایی که مردم را به سوی خود می خوانند، مورد ارزیابی قرار گیرد، اصالت و تفوق این تعالیم و فاصله و جدایی موجود بین سیستم الهی برای بشر و رژیمهایی که ساخته انسانهاست، برما روشن و آشکار خواهد شد.

«در سال ۱۹۵۱ میلادی، دانشکده حقوق پاریس، هفته ای را برای بررسی فقه اسلامی معین کرد، مسؤولان کار، به دانشمندان جهان اسلام پیشنهاد کردند، نظر فقه اسلامی را درباره چند موضوع که نام می بریم بیان کنند و در باره قسمت‌های دیگر فقه اسلامی نیز اگر خواستند بحث کنند.

موضوعات تعیین شده عبارت بود از:

۱ - طرق اثبات مالکیت در فقه اسلامی.

۲ - موارد و شرایط ضبط املاک خصوصی برای مصالح اجتماعی و عمومی.

۳ - مسؤولیت جنایی.

۴ - تأثیر متقابل مذاهب فقهی اسلامی در یکدیگر.

رئیس کانون وکلای پاریس که ریاست این کنفرانس را به عهده گرفته بود، در آخرین جلسه چنین اظهار داشت: نمی دانم میان فکری که سابقاً درباره جمود حقوق اسلامی و عدم صلاحیت استناد به آن در مسائل نوظهور و قوانین جدید داشتیم و آنچه در این کنفرانس فهمیدیم و شنیدیم را چگونه جمع کنیم؟ در این کنفرانس، بدون تردید به ما ثابت شد که حقوق اسلامی از عمق و اصالت و دقت خاصی برخوردار است، دامنه آن، بسیار وسیع است و صلاحیت دارد به تمام احتیاجات و حوادث عصر ما پاسخ مثبت دهد، هفته مخصوص فقه اسلامی پایان یافت در حالی که این تصویب‌نامه را صادر کرده بود: بدون تردید، فقه اسلامی، این ارزش را دارد که از منابع قانون گذاری جهان حاضر قرار بگیرد، در اقوال و آرای مختلف مذاهب فقه اسلامی، سرمایه های حقوقی فراوانی وجود دارد که مورد هرگونه اعجاب است. فقه اسلامی در پرتو این آرا می تواند جوابگوی همه احتیاجات زندگی جدید باشد».

نقش اسلام در تمدن غرب

افرادی که در برابر پیشرفتهای اخیر صنعتی اروپا، خود را باخته اند، ذخایر فنی، فرهنگی و تحقیقات علمی مسلمانان و اثر قاطع آن را در جنبش اخیر غرب، فراموش کرده و یا نادیده می گیرند.

حرکتی که اسلام به بشریت داد، چنان نیرومند و سازنده بود که در کوتاه ترین مدت، عقب افتاده ترین ملل روی زمین را پیش افتاده تر از همه نمود و امواج آن تا مدتها به جهانیان، حیات تازه، ترقی و روشنی بخشید.

بزرگترین معجزه اسلام این بود که در محیطی پر از جهل و نادانی فرود آمد و از آن ملت خارج از صف انسانیت، ملتی ساخت که شالوده خود را بر سبکی نوین که هرگز از جبرهای امور طبیعی الهام نمی گرفت، پی ریزی کردند، در این هنگام بود که تمام شؤون زندگی مردم به راستی گراییده، بزرگترین جنبش تاریخی به تحقق پیوست و بدون اینکه عوامل مادی یا محیطی عهده دار این تحول گردند، بشریت از قید و بندهای مذلت آور و نکبت بار رها گشت.

آری بجز اسلام، هرگز عامل دیگری آنجا وجود نداشت تا زندگی و شئون مردم را اینگونه به راستی پیوند دهد.

روزی که اسلام قدم به زندگی مردم گذاشت، همه چیز را دگرگون کرد، دگرگونی در احساس و ادراک، دگرگونی در فکر و اندیشه، دگرگونی در تمام شئون زندگی و روابط فرد و اجتماعات، پدید آورد.

اسلام در قرن دوم طلوع خود، خیلی سریع ولی آرام و طبیعی پیش می رفت، از سواحل دریای مدیترانه تا صحرای آفریقا و از کرانه های اقیانوس اطلس تا دیوار چین را در بر گرفت و بر وسیع ترین و نیرومندترین قدرتهای حاکم آن روز جهان، دست یافت، در شمال، سربازان مسلمان «جبال پیرنه» (۵) را پس از فتح اندلس، زیر پا گذارده و به شهرهای مرزی فرانسه می رسیدند و دسته دیگر در ناحیه شرقی پس از فتح سند و پنجاب، به سوی چین پیشروی می کردند.

این فتح و پیروزیها که با رعایت دقیق ترین اصول انسانی توأم بود، در مقام مقایسه با تمام جنبشهایی که تا کنون در جهان به وقوع پیوسته، کاملاً منحصر به فرد است، اجتماع اسلامی، آن واقعیت شگفتی که پدید آورد، تنها در سرزمین جزیره العرب متمرکز نبود، ملت مسلمان هرکجا که گام نهاد، پیام امید بخش آیین اسلام و اصول حیات بخش عدل انسانی و مساوات و برابری را برای مردم، به ارمغان برد.

اسلام پس از درهم کوبیدن قدرتهای ضد انسانی و وحشیانه آن روز، در پناه حکومت عادلانه خود، به نشر حقایق و تنویر افکار ملل مغلوب پرداخت و با تدبیر و روشن بینی خاص، قلوب مردم را به حقایق اسلام متوجه نمود و با منطق روشن و عمق تعلیماتی خود، در ادیان سرزمینهای تسخیر شده، نفوذ کرده و در عقاید ملل آن روز، تأثیر فوق العاده بخشید، به طوریکه مذاهب معمول، به تدریج سنگرها را تخلیه کرده و عقب نشینی کردند؛ بت پرستان در حجاز، زردشتیان در ایران و مسیحیان در مصر و شام، اسلام را شایسته پذیرش و قبول تشخیص داده و به آن گرویدند.

در میان ملت عرب، پیش از اسلام، عواملی که اساس یک چنین تمدنی باشد، هرگز به چشم نمی خورد و زمینه مساعدی که نوید بنیانگذاری چنین تمدن شکوهمندی بدهد، به طور کلی وجود نداشت، محیطی که اعراب در آن می زیستند، فاقد علم، دانش و اقتصاد بود، علاوه بر این، آنها از لحاظ شرایط جغرافیایی در وضع بسیار نامساعدی قرار داشتند.

ما می توانیم در صفحات جاوید و روشن تمدن اسلامی، مؤثر ترین و عالیتین ادوار تمدن بشری را به وضوح ببینیم که همه، حاکی از افکار عمیق و کوشش بی پایان مسلمانان در طلب دانش است، آنها باب روش تجربی را گشودند، به طوری که در مدتی کوتاه، نمونه بارز و نتیجه آن تلاشها به خوبی در اندلس تازه مسلمان، آشکار گردید، حقایق تاریخی گواه بر این حقیقت است تمدنی که در سایه اسلام پدید آمد، با تمدنهای پیشین یا معاصر آن، هرگز قابل مقایسه نبود، دشمنان اسلام هیچگاه نمی توانند انکار کنند که برای اسلام، دوران بسیار عظیم و تاریخی از لحاظ توسعه روحی، مادی و عقلی بوده است که در ترقی ملتها این سرعت عجیب و شگفت انگیز، به راستی در تاریخ بشری، بی نظیر است.

اسلام برای تقدم علمی، فکری و تحصیل نیروی مادی، در خلال این مدت طولانی، هیچگاه خود را نیازمند هرج و مرج اخلاقی و ابتذال و شهوترانی ندید، بلکه این تمدن عمیق و درخشان که در پرتو الهامات آسمانی در جهان تجلی کرد، علاوه بر دگرگون ساختن ظواهر

زندگی مردم عصر، به اعماق روح ملت‌ها نیز نفوذ نمود و با یک جهش و انقلاب عظیم، اساس پلیدیها، خرافات، تعصبات جاهلیت را واژگون ساخت و سجایای اخلاقی و ملکات انسانی را جایگزین آنها کرد.

در دوره تاریک قرون وسطی که اروپا در چنگال نظام تحمیلی و فشار کلیسا، دست و پا می زد و وحشیگری، ظلمت و پراکندگی، سرتاسر اروپا را در بر گرفته بود، اسلام، تمدن همه جانبه ای آورد که طرح تکامل صنعتی و علمی دوره پس از «رنسانس» را پی ریزی کرد.

در همین زمان بود که «گالیله» (۶) را به جرم ابراز عقیده درباره کرویت زمین، به پیروی از نظریات «کپرنیک» (۷) به محاکمه کشیدند و او را مجبور ساختند تا از عقیده خود برگردد و چنین توبه کند:

«من گالیله در هفتادمین سال زندگی در مقابل حضرات شما (خطاب به پاپ و کشیشان) به زانو در آمده ام و در حالتی که کتاب مقدس (انجیل) را پیش چشم دارم و با دستهای خود آن را لمس می کنم، توبه کرده و ادعای خالی از حقیقت حرکت زمین را انکار می نمایم و آن را منفور و مطرود می دانم». (۸)

«بیکن» (۹) فیلسوف معروف، به دستور «ادوارد اول» (۱۰) پادشاه انگلیس از بحث کردن در علم شیمی، محروم گردید و نگذاشتند در دانشگاه «آکسفورد» در موضوع این علم، سخنرانی کند، سپس او را به پاریس تبعید نمودند تا زیر نظر کلیسا قرار گیرد، در آن قرن، توجه و علاقه «بیکن» را به علم و دانش، جزء کوتاه نظری می پنداشتند، بحث در فهم و شناسایی اشیا را مربوط به ارتباط با شیاطین میدانستند، به همین سبب به بیکن رو کرده فریاد می زدند: «دست این جادوگر را کوتاه کنید، این مسلمان را از کار بیندازید!».

از نظر تاریخ، نقش اسلام در پی ریزی نهضت علمی اروپا یک واقعیت غیر قابل انکاری است. مورخین و دانشمندان غربی به طور صریح و روشن، این حقایق را بازگو می کنند، ما در اینجا به گوشه ای از پیشرفتهای علمی و فنی مسلمین از زبان دانشمندان غرب، اشاره می کنیم.

بی‌نوشتها:

(۱) شهید محمد باقر صدر، اقتصادنا، ج ۲، ص ۲۱۶.

(۲) در صورتی که این ادعا را صد در صد بپذیریم، ولی خوب است به این گزارش هم توجه کنیم: یک هیأت بررسی مواد غذایی پس از نه ماه مطالعه و رسیدگی، گزارش داد که ده میلیون آمریکایی، از گرسنگی رنج می برند، رئیس هیأت از رئیس جمهور آمریکا خواست که نظر به اهمیت مسأله، وضع فوق العاده اعلام کند و به ۲۵۶ شهر در ۲۰ ایالت آمریکا که بیشتر در معرض خطر گرسنگی هستند، کمکهای فوری و رایگان بنماید. هیأت ۲۵ نفری که گزارش آنها هیجان شدیدی در محافل آمریکایی به وجود آورد، در ماه ژوئیه گذشته بررسیهای خود را آغاز نمود، این هیأت به توصیه «والتر روتر» رئیس سازمان مبارزه با گرسنگی آمریکا تشکیل شده، وی همان کسی است که رئیس اتحادیه کارگران اتومبیل سازی آمریکا نیز می باشد. او کلیه مخارج این هیأت را به عهده داشته است. هیأت مزبور، در گزارش خود، علت گرسنگی ده میلیون آمریکایی را وجود جنگ و دیگر مناقشات اجتماعی و اقتصادی در جامعه آمریکا بر شمرده و اضافه کرده است که بر اثر هرج و مرج حاصله از جنگ، این عده قادر نیستند مواد غذایی را از بازارها اکتیاف نمایند.

(۳) تاریخ مالکیت، ص ۹۴.

(۴) حشر / ۷ : (ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فليله وللرسول ولذي القربى و... كي لا يكون دولة بين الأغنياء منكم...).

(۵) «جبال پیرنه»: سلسله جبالی است واقع بین دو کشور فرانسه و اسپانیا که تقریباً ۴۸۰ کیلومتر طول دارد و آن به منزله دیواری است بین دو کشور مذکور که به سختی می توان از آن عبور کرد ... (فرهنگ معین ماده پیرنه).

(۶) galilee .

(۷) copernic.

(۸) تاریخ علوم.

(۹) Bacon.

(۱۰) Advard.

انقلاب فرهنگی

اسلام، از ابتدای طلوع خود، به حمایت و طرفداری از علم و دانش، برخاست. تحصیل دانش را بر هر فردی لازم شمرد و برای همگانی شدن فرهنگ و آموزش و پرورش، احتکار علم را ممنوع ساخت و دانشمندان و اساتید علم را به آموزش شاگردان و توسعه و گسترش فرهنگ و دانش، تشویق و ترغیب نمود.

پیشوای عالقدر اسلام، علاوه بر اینکه از لحاظ اخلاقی و تکالیف فردی، برای ترویج علم و فرهنگ، همه گونه ترغیب و تشویقهای لازم را می نمود، عملاً نیز از هر موقعیتی برای بالابردن سطح معلومات مسلمانان و توسعه سواد و دانش، استفاده می فرمود، این یک نمونه تاریخی به خوبی نشان دهنده این حقیقت است که تا چه اندازه، پیشوای اسلام برای آشنا ساختن مردم، به سواد و دانش، اهتمام داشته اند.

پس از پایان جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، گروهی از مشرکین در این جنگ به اسارت مسلمانان درآمد بودند، در میان آنها افرادی دیده می شدند که به منظور خریدن و آزاد ساختن خویش، مالی در اختیار نداشتند، اما از نعمت سواد برخوردار بودند، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور فرمود هر کدام از مشرکین در برابر آزادی خود، باید ده نفر از مسلمانان را سواد خواندن و نوشتن بیاموزد، طبق دستور پیغمبر عمل شد و بدین وسیله گروهی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواندن و نوشتن را آموختند.

علی (علیه السلام) ضمن یک رشته سخنان پر ارج خود، توسعه علم و دانش و گسترش و بسط فرهنگ را از وظایف حکومت اسلامی می شمارد آنجا که می فرماید: «ای مردم! من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من حقی، اما حق شما بر من این است که همواره شما را اندرز و نصیحت نموده و خیر خواهان باشم و سرمایه های ملی و حقوقتان را زیاده تر کنم و برای آنکه در جهل و نادانی ننمایید و در مقام عمل، خوش رفتار و مؤدب باشید، نسبت به آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت شما قیام کنم». (۱)

«مأمون» خلیفه عباسی، در سال ۲۱۵ هجری «بیت الحکمه» را که یک انجمن علمی بود و یک رصد خانه و کتابخانه عمومی داشت، در بغداد به وجود آورد و برای اینکار، دویست هزار دینار که به پول آن روز بیش از هفت میلیون تومان است، خرج کرد و گروهی از مترجمان ورزیده را که به زبانهای بیگانه و علوم مختلف، آشنایی کامل داشتند؛ مانند: «حنین، بختیشوع، ابن طریق، ابن مقفع، حجاج بن مطر، سرجیس راسی و...» در آنجا گماشت و از بیت المال برای آنها مقرری معین کرد. (۲)

«مأمون» افرادی مانند «ابن طریق» و «حجاج بن مطر» را که آشنایی به زبانهای مختلف داشتند، به کشورهای بیگانه اعزام داشت تا هر نوع کتب علمی، طبّی، فلسفی، ریاضی و ادبی را که به زبانهای هندی، پهلوی، کلدانی، سریانی، یونانی، لاتینی، فارسی، نوشته شده بود، تهیه کرده و به بغداد بفرستند، آنها طبق دستور مأمون، کتابهای پر ارزش زیادی جمع آوری نموده و به بغداد نزد مأمون فرستادند تا جایی که می نویسند: کتابهای ارسال شده آنها بالغ بر صد بار شتر بوده است». (۳)

زمانی که در سرتاسر اروپا یک مرکز فرهنگی یافت نمی شد، مسلمانها در سرزمین های خود، دارای مراکز علمی و فرهنگی فراوان بودند و در تمام شعبه های علوم، متخصص و افراد ورزیده داشتند، با آغاز جنگهای صلیبی، امواج درخشان فکری و تمدن اسلامی به خارج از مرزهای اسلام سرازیر شد و اروپا از سرچشمه علوم مسلمین، سیراب گردید.

«دکتر گوستاو لوبون» می نویسد:

«در آن روزگاری که کتاب و کتابخانه برای مردم اروپا ارزش و مفهومی نداشت و در جمیع صومعه ها نزد تمام کشیشهای اروپا بیش از پانصد جلد کتاب که همه آنها هم کتب مذهبی بوده، یافت نمی شد کشورهای اسلامی به حد کافی، کتاب و کتابخانه داشتند تا جایی که در کتابخانه بیت الحکمه بغداد، چهار میلیون و در کتابخانه سلطنتی قاهره، یک میلیون و در کتابخانه طرابلس شام، سه میلیون کتاب موجود بوده است و تنها در اسپانیا سالیانه حدود هفتاد تا هشتاد هزار جلد کتاب تهیه می شده است».(۴)

«جی لواسترانز» می نویسد: «دانشگاه مستنصریه، ساختمانی داشت بسیار با شکوه و مزین، دارای اثاثیه عالی و محلی بسیار وسیع که روی هم رفته نظیر آن در دنیای اسلامی دیده نشده بود. این دانشگاه دارای چهار مدرسه جداگانه حقوق بود، هر مدرسه ای دارای ۷۵ شاگرد بود و هرکدام استادی داشت که شاگردان را مجاناً تعلیم می داد، این چهار استاد، هر یک حقوق ماهیانه ای داشتند و به هر یک از این سیصد شاگرد، یک دینار طلا ماهیانه داده می شد، علاوه بر این، آشپزخانه دانشگاه، به کلیه شاگردان و استادان، روزانه جیره معینی نان و گوشت می داد.

طبق اظهار «ابن الفرات» در آنجا کتابخانه ای بود که کتب ارزشمند و نایاب در رشته های مختلف علوم، در آن بود و کتب آن در دسترس شاگردان قرار داشت، قلم و کاغذ، از دانشگاه داده می شد و هر که می خواست از روی کتب، یادداشتهایی بر می داشت. دانشگاه، حمام و بیمارستان مخصوص داشت، پزشک بیمارستان، هر روز صبح، دانشگاه را باز دید می کرد و برای بیماران، نسخه می نوشت. انبارهای مدرسه پر از مواد خوراکی، آشامیدنی و دارو بود و باید این واقعیت را در نظر گرفت که این همه توسعه وسایل علم و دانش در اوایل قرن سیزدهم میلادی بوده است».(۵)

«دکتر ماکس میرهوف» می نویسد: «در استانبول بیشتر از هشتاد کتابخانه در مساجد هست که دهها هزار کتاب و نسخ خطی قدیمی در آن موجود است. در قاهره، دمشق، موصل، بغداد و همچنین در ایران و هند، کتابخانه های بزرگ دیگری حاوی آثار برجسته وجود دارد که تا کنون از این کتابهای نفیس و گرانبها فهرستی برداشته نشده و شماره آنهايي که چاپ و تفسیر گشته، بسیار کم است، حتی فهرست کتابخانه «اسکریال» در اسپانیا که شامل قسمت بزرگی از کتب و رسائل علوم اسلامی در مغرب است، هنوز کامل نیست. البته در این چند سال اخیر، آنچه کشف شده روشنائی جدیدی بر تاریخ قدیم علوم دنیای اسلامی افکنده است، ولی مسلماً این کشفیات، هنوز کافی نیست و دنیا در آینده بیشتر به اهمیت علوم اسلامی پی خواهد برد».(۶)

«دکتر گوستاو لوبون» می نویسد: «جدیتی که مسلمانان در فرا گرفتن علوم از خود نشان دادند، حقیقتاً حیرت انگیز است، آنها هر وقت شهری را می گرفتند، نخستین اقدام آنها، بنای مسجد و آموزشگاه بوده است.

در بلاد معظمه، آموزشگاههای زیادی وجود داشته است؛ چنانکه «بنجامن توول» - که در سال ۱۱۷۳ میلادی وفات کرده - می نویسد: من در اسکندریه بیست آموزشگاه را دیدم که دایر بوده است.

علاوه بر آموزشگاههای عمومی در بغداد، قاهره، قرطبه و غیره، دانشگاههایی تأسیس یافته بودند که در آنها لابراتوار، رصدخانه، کتابخانه های بزرگ و سایر ادوات تحقیق مسائل، وجود داشت؛ چنانکه در اندلس، هفتاد کتابخانه عمومی موجود بوده است. در قرطبه در

کتابخانه «الحاکم دوم»، ششصد هزار جلد کتاب وجود داشت که ۴۴ جلد آن مخصوص فهرست کتابخانه بوده، در صورتی که «شارل عاقل»، در چهارصد سال بعد که کتابخانه دولتی پاریس را تأسیس نمود، بعد از زحمتهای زیاد، فقط توانست نهصد جلد کتاب جمع آوری کند که یک ثلث آن هم کتابهای مذهبی بوده است» (۷).

«خدمت مسلمین این نبود که علم را از راه تحقیق و اکتشاف ترقی داده، روح مخصوص به قالب آن بدمند، بلکه به وسیله تحریر و نگارش کتب و مدارس عالیّه، آن را در دنیا اشاعه و انتشار دادند، از جمله به دنیای علوم و فنون و معارف اروپا از این راه احسانی نمودند که واقعاً نمی توان برای آن حدی تصور نمود؛ چنانکه در یکی از ابواب آتیه تحت عنوان آثار علمی و ادبی مسلمین، بیان خواهیم کرد که آنها تا چندین قرن استاد اروپا بوده و فقط به وسیله آنان، علوم و فنون قدیمه یونان و روم در اروپا شایع گردید» (۸).

«در اواخر قرون وسطی که اروپا در آتش جهل و نادانی می سوخت و مردم، در بیچارگی و بدبختی عجیبی به سر می بردند، سلاطین و رجال آن سامان، برای معالجه به کشورهای اسلامی می آمدند و دانشجویان آنها برای کسب علم و دانش و معرفت، به سوی دانشگاههای اسلامی می شتافتند و سرزمینهای اسلامی، با داشتن دانشگاههایی مانند دانشگاه قاهره، بغداد، قسطنطنیه، قرطبه و اسکندریه که با مدرنترین وسایل تحقیق و آزمایش آن روز، مجهز بوده، در جهان دانش، احساس غرور و عظمت می کرد» (۹).

«ژوزف ماک کاپ» در باره ترقی و پیشرفت فرهنگی مسلمین قرون اولیه می نویسد: «حتی طبقه پایین اجتماع، تشنه خواندن کتاب بودند، کارگران به غذای کم و جامه زنده قناعت می کردند برای آنکه بتوانند تا آخرین شاهی خود را کتاب خریداری نمایند. یکی از کارگران، کتابخانه ای داشت که دانشمندان، با کمال ذوق بدانجا می شتافتند، غلامان آزاد شده و یا غلام زادگان را بیشتر، جزء دانشمندان نامی آن زمان در وفیات الاعیان ابن خلکان، می بینیم، بسیاری از زنان را نیز در زمره مشاهیر آن زمان می یابیم» (۱۰).

«نهر» در مورد تمدن خیره کننده و پیشرفتهای علمی و جنبش فرهنگی مسلمین در اندلس چنین می نویسد: «قرطبه، شهری بسیار بزرگ بود که یک میلیون نفر جمعیت داشت. این شهر به یک باغ بزرگ شباهت داشت که طول آن حدود بیست کیلومتر بود و حومه آن حدود چهل کیلومتر می شد. گفته می شود که شصت هزار کاخ، قصر و منزل پرشکوه و دویست هزار خانه کوچکتر در این شهر بود و هشتاد هزار مغازه و دکان و ۳۸۰۰ مسجد و هفتصد گرمابه عمومی داشت، ممکن است این ارقام، اغراق آمیز باشد اما لاقلاً تصویری از این شهر برای ما به وجود می آورد.

در این شهر کتابخانه های فراوان وجود داشت. معتبرترین و مهمترین آنها کتابخانه سلطنتی امیر بود که چهارصد هزار نسخه کتاب داشت. دانشگاه قرطبه در سراسر اروپا و حتی در آسیای غربی مشهور بود و مدارس مجانی و رایگان برای فقیران نیز بسیار بود.

یکی از مورخان می گوید: در اسپانیا تقریباً همه کس خواندن و نوشتن را می دانست در حالی که در اروپای مسیحی، صرف نظر از طبقه روحانیان مذهبی، حتی اشخاصی که از عالیتین طبقات هم بودند، در جهل کامل بسر می بردند» (۱۱).

پزشکی

«دکتر میرهوف» درباره پیشرفت مسلمین در پزشکی می نویسد:

«در جنگهای صلیبی، مسلمین به پزشکان اروپایی می خندیدند؛ زیرا معلومات آنها را بسیار پست و ابتدایی می دانستند. مسیحیان کتابهای: ابن سینا، جابر، حسن بن هیثم و رازی را به لاتینی ترجمه کردند که اکنون ترجمه های آنها در دست است، اگر چه مترجمین آنها معلوم نیست و در قرن شانزدهم کتابهای ابن رشد و ابن سینا در ایتالیا ترجمه شد و این کتابها در دانشگاههای ایتالیا و فرانسه تدریس می گردید» (۱۲).

«بعد از مرگ رازی، طولی نکشید که بوعلی سینا (۳۷۰ - ۴۲۹) مانند خورشیدی در جهان دانش درخشید، گرچه بیشتر، او را یک نفر فیلسوف و فیزیکدان می شناسند، ولی باز نفوذ طبّ او در اروپا، حیرت انگیز است» (۱۳).

«البته غیر از رازی و ابن سینا، پزشکان عالیقدری مانند: ابوالقیس اندلسی، ابن زهر اندلسی، عباس ایرانی، علی بن رضوان مصری، ابن بطلان بغدادی، ابومنصور موفق هراتی، ابن وفید اسپانیایی، ماسویه بغدادی، علی بن عیسی بغدادی، عمار موصلی و ابن رشد اندلسی در نواحی مختلف اسلامی وجود داشتند و رساله ها و کتابهای ارزنده و نفیسی از خود به یادگار گذاشته اند که همه آنها بارها به زبان لاتینی و غیره ترجمه شده و مورد استفاده دانشمندان اروپا قرار گرفته اند» (۱۴).

«مسلمانان در بسیاری از علوم، گوی سبقت را از هم عصریان خود ربودند و چشم دنیای اروپا را خیره ساختند، آنگاه که مسلمانان وارد اروپا گردیدند، هنوز دنیای اروپا میکروب و با را کشف نکرده بود و همه مردم اسپانیا می گفتند و با یک بلای آسمانی است که به جهت تنبیه بندگان گنه کار از آسمان نازل می گردد، ولی پزشکان مسلمان ثابت کردند که طاعون، چیزی غیر از مرضی مسری نیست» (۱۵).

«دکتر میرهوف» در باره کتاب «قانون» ابن سینا می نویسد: «کتاب قانون، یکی از شاهکارهای پزشکی در عالم اسلام به شمار می رود، در اواخر قرن پانزدهم، این کتاب شانزده مرتبه در اروپا چاپ و منتشر گردید که پانزده دفعه آن به لاتینی و یکی به عبری بود. و در قرن شانزدهم، بیشتر از بیست دفعه چاپ شد. و از همین جا اهمیت کتاب قانون بوعلی به خوبی به دست می آید. تفسیرهایی که برای آن به لاتینی و عبری نوشته شده بسیار است، این کتاب تا نیمه دوم قرن هفدهم بارها به چاپ رسید و مدت مدیدی جزء کتابهای درسی به شمار می آمد و شاید هیچ کتاب طبّی تا کنون به این اندازه رواج نداشته است. و با این همه پیشرفتهای پزشکی، هنوز هم مورد مطالعه و استفاده دانشمندان است» (۱۶).

«ویل دورانت» می نویسد: «معروفترین و متقدمترین طبیب اسلامی محمد بن زکریای رازی است، او متجاوز از دویست جلد کتاب و رساله تألیف کرده که اغلب آنها طبی و بی نهایت سودمند و جالب توجه است، مهمترین و ارزنده ترین کتابهای او دو کتاب زیر است:

۱ - «آبله و سرخک» این کتاب ابتدا به لاتینی و سپس به زبانهای دیگر اروپایی، ترجمه گردید و از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ یعنی چهار قرن، چهل مرتبه به زبانهای گوناگون به چاپ رسید.

۲ - «الحاوی الکبیر» این کتاب محصول یک عمر مطالعه و آزمایشهای طبی اوست که مشتمل بر تمام مسائل علم طب و در حدود بیست جلد است که فعلاً ده جلد آن بیشتر در دست نیست و پنج جلد از مجموعه کتاب «الحاوی» مربوط به امراض و بیماریهای چشم بوده است. این کتاب در ۱۲۷۹ میلادی به لاتین ترجمه شد و تنها در سال ۱۵۴۲ پنج بار به طبع رسید و مهمترین مرجع علم طب در جهان، محسوب می شد و یکی از نه کتابی بوده که کتابخانه دانشکده طب پاریس را در سال ۱۳۹۴ تشکیل می داد». (۱۷)

«ترقی فن جراحی نیز از دانشمندان اسلام شروع شد و مدارس طبّی اروپا تا ازمه اخیر، بر روی تصانیف آنها دایر بود و حتی داروی بیهوشی که از اکتشافات خیلی جدید شمرده می شود، بر جراحان اسلامی پوشیده نبود و با «بذر البنج» مریض را بیهوش می کردند». (۱۸)

«رازی، روشهای تازه ای از قبیل استعمال آب سرد در تب دایم، استعمال بادکش در سکنه، مرخم جیوه و استفاده از روده حیوان در بخیه زدن زخم و ... کشف کرد». (۱۹)

«کتابهای بوعلی سینا به تمام زبانهای دنیا ترجمه شده و تا مدت شش قرن، اصل و مبنای طب شناخته گردید. و مخصوصاً در دارالفنون فرانسه و ایتالیا، فقط کتابهای بوعلی سینا جزء کتب درسی در طب مقرر شده بود. و در فرانسه، پنجاه سال بیشتر نگذشته است که کتب یاد شده از برنامه های درسی خارج شده است». (۲۰)

«دانشمندان اسلامی، چیزهای تازه ای در علم پزشکی و جراحی به وجود آوردند که تفصیل آنها را بایستی در کتب مبسوط به دست آورد و از آن جمله است: تشخیص بیماری سل از راه ناخن، معالجه یرقان، جلوگیری از خون ریزی به وسیله آب سرد، خرد کردن و بیرون آوردن سنگ مثانه و کلیه، جراحی فتق و ...». (۲۱)

بزرگترین جراحان اسلامی ابوالقاسم اندلسی معروف به ابوالقیس است که در قرن یازده میلادی می زیسته و بسیاری از آلات جراحی را شخصاً اختراع نمود که تصاویر آنها در کتب او موجود است.

«هالر» می نویسد: «تمام جراحانی که بعد از قرن چهاردهم آمده اند، منابع علمی آنها کتب ابوالقیس بوده است، کتابهای او بارها به زبان لاتینی به طبع رسیده و آخرین چاپ آن در سال ۱۸۱۶ میلادی صورت گرفته است». (۲۲)

دارو سازی

«دکتر گوستاولوبون» می نویسد: «مسلمین در طرز معالجات، اکتشافات چندی نموده که از آن جمله در تب (تیفوئید)، آب سرد استعمال می نمودند که بعد از چند قرن که متروک بود، دوباره اروپا آن را معمول می دارد. مسلمانان در فرمول ترکیبی و شیمیایی گویی موجد و مخترع می باشند و بیشتر ترکیبات آنها تا این زمان میان ما معمول می باشد. مسلمین در استعمال داروها طرق خاصی را که اکتشاف نمودند، بعد از سالیان دراز، امروز تمام آنها به نام اکتشافات جدید میان ما معمول می باشد. آنها مانند امروز، درمانگاههای مجانی داشتند که روزهای مخصوص، مردم بدانجا مراجعه می نمودند و برای نقاطی که بنای بیمارستان در آنجا میسور نبود، اطبا را در اوقات مخصوص با دوا و سایر اسباب لازم به آن نقاط می فرستادند». (۲۳)

«جرجی زیدان» می نویسد: «دانشمندان اروپا که در رستاخیز علمی اخیر خود در فنّ دارو سازی مطالعه و تحقیق نمودند، دریافتند که مسلمانها پایه گذار این علم بوده اند و آنها بودند که برای نخستین بار، طریقه دارو سازی را ترتیب داده و داروهای تازه ای پیدا کردند. آنها نخستین مردمی هستند که به طرز امروز، داروخانه باز کردند و به قول ماک کاپ، تنها در بغداد، شصت دارو فروشی به خرج خلیفه دایر بود.» (۲۴)

و دلیل این مطلب آنکه هنوز اسامی پاره ای از داروها و گیاهان که اروپائیان دارند، همان اسامی عربی، هندی، فارسی است که عربها وضع کرده اند. (۲۵)

بیمارستان

«جرجی زیدان» می نویسد: «هنوز قرن سوّم به پایان نرسیده بود که در مکه و مدینه و سایر شهرستانها، بیمارستانها ساخته شد و مقتدر عباسی و وزیرانش در ساختمان آنها با یکدیگر مسابقه گذاشتند و تنها در بغداد در مدّت کمی، چهار بیمارستان مهم تأسیس گردید، تا آنکه در سال ۳۶۸ هجری، در قسمت غربی بغداد، عضد الدوله دیلمی، بیمارستان عضدی را ساخت که دارای ۲۴ پزشک متخصص بود و هر کدام در رشته مخصوصی تخصص داشتند و به واسطه مزایایی که این بیمارستان دارا بود، تا مدّتی سرآمد تمام بیمارستانهای اسلامی، به شمار می رفت.» (۲۶)

«بیمارستانهای اسلامی آن روز، در کمال نظم و ترتیب اداره می شد و بدون توجه به ملّیت و مذهب و شغل، همه بیماران، با نهایت دقت معالجه می شدند و هر مرضی، سالن یا سالنهای مخصوصی داشت، طب و دارو سازی در همان محل تدریس می شد و شاگردان، علاوه بر تحصیل علمی، تمرین عملی نیز داشتند. مسلمانان، بیمارستانهای سیار مثل امروز دایر کرده بودند و با شتر و قاطر آن را به این طرف و آن طرف می بردند، از آن جمله در اردوی سلطان محمود سلجوقی، بیمارستانی بود که چهل شتر آن را می کشید.» (۲۷)

«دکتر گوستاو لوبون» می نویسد: «بیمارستانهای مسلمین، موافق اصول حفظ الصّحه و بهداشت بنا شده و از بیمارستانهای امروز اروپا بهتر بوده است، این بیمارستانها خیلی وسیع و جریان هوا و آب در آنها زیاد بوده است، وقتی که به محمد بن زکریای رازی دستور داده شد که بهترین نقطه بغداد را از حیث آب و هوا برای بنای بیمارستان انتخاب نماید، او برای این منظور، امتحانی که به عمل آورد، محققین امراض مسریه امروز هم آن را تصدیق دارند، او نقاط مختلفه شهر را در نظر گرفت و در هر نقطه ای قطعه گوشتی را آویزان کرد و آن نقطه ای که گوشت دیرتر در آن عفونت برداشت، اجازه داد که بیمارستان را در همان نقطه بنا کنند.

بیمارستانهای مسلمین مانند بیمارستانهای امروز، برای بیماران، دارای سالنهای بزرگ بوده و اطاقهایی هم به محصلین برای تحصیل طب اختصاص می دادند و مقصودی هم که از این کار داشتند این بود که محصلین طب از معاینه مرض استفاده نموده و به وسیله تجربه و مشاهده، تحصیلات خود را تکمیل نمایند. مسلمین مانند امروز برای دیوانگان بیمارستانهای مخصوصی تأسیس کرده بودند و داروخانه های مجانی داشتند.» (۲۸)

«ماک کاپ» می نویسد: «در قاهره، بیمارستان بسیار بزرگی درست کرده بودند که در آن فواره های آب، باغچه های پر از گل و چهار حیاط بزرگ وجود داشته، و هر بیمار بیچاره در آن پذیرفته می شد و پس از بهبودی، پنج سکه طلا دریافت می کرد» (۲۹)

«در شهر قرطبه، ششصد مسجد، نهصد حمام عمومی، پنجاه بیمارستان همگانی وجود داشت» (۳۰)

شیمی

«جابر بن حیان» شاگرد امام صادق (علیه السلام) یکی از شخصیت های بزرگ علمی است که در فن شیمی، مهارت فوق العاده داشته است.

«ماکس میرهوف» درباره او می گوید: «جابر، در تمام دنیا به پدر کیمیای عرب معروف است. هنوز حدود صد جلد کتاب شیمی از جابر در دست است و نفوذ کتب او در تاریخ کیمیا و شیمی اروپا آشکار می باشد» (۳۱)

«مرحوم علامه سیّد هبة الدین شهرستانی» می نویسد: «من پنجاه جلد از کتب جابر را به خط قدیم دیده ام که در همه آنها هر موضوع علمی را که بیان می کند، به امام صادق (علیه السلام) نسبت می دهد».

سپس علامه شهرستانی اضافه می کند: «پانصد جلد از کتب جابر، به چاپ رسیده و بیشتر آن فعلاً در کتابخانه های برلن و پاریس موجود است و دانشمندان اروپا، جابر را به استاد حکمت لقب داده اند و نام او را با عظمت یاد می کنند. دانشمندان اروپا همه اعتراف دارند که نوزده عنصر از عناصری که تا به امروز کشف شده، جابر آن را کشف کرده است. جابر می گوید: برگشت تمام این عناصر به یک عنصر است و آن عبارت از عنصر قوی برق و آتش است که در باطن کوچکترین ذره از ذرات ماده مستور است. این گفته جابر، با نیروی عجیب الکترون که در دایره اتم کشف گردیده است، نزدیک به یکدیگرند و با هم مطابقت می کنند» (۳۳)

«دکتر گوستاو لوبون» می نویسد: «مسلمانها یک سلسله موادی را کشف کردند که در استعمالات روزانه شیمی و صنعت، محل حاجت می باشد، اگر چه دانشمندان اسلامی، غالباً دارای این علم بودند، ولی جای تأسف است که بسیاری از تألیفات آنان که در این زمینه بوده، مفقود شده است، از دیدن ترکیبات شیمیایی در کتب موجوده آنها به دست می آید که در این فن پایه فکر و دامنه معلومات آنها تا چه اندازه وسیع و دامنه دار بوده است، در رنگ سازی، استخراج فلزات، ساختن فولاد، چرم سازی، مهارتی که داشته اند، ثابت می کند که آنها در پیشه و هنر هم از علم شیمی استفاده می کرده اند. اینکه در کتب شیمی می نویسد: لاوازیه، موجد این علم است، درست نیست؛ زیرا همیشه باید به این نکته توجه داشت که هیچ علمی اعم از شیمی یا غیر آن، دفعه‌تاً به وجود نمی آید؛ چنانکه اگر لابراتوارهای هزار سال پیش مسلمین و اکتشافات مهمه آنها در این علم نمی شد، هیچ وقت لاوازیه نمی توانست قدمی به جلو بگذارد» (۳۴)

«جرجی زیدان» می نویسد: «شکی نیست که مسلمین با تجربیات و عملیات خویش، علم جدید شیمی را پایه گذاری کردند، آنها بودند که بسیاری از ترکیبات شیمی را کشف کردند و بر اساس آن، اکتشافات شیمی جدید، استوار گردید. دانشمندان اقرار دارند که مسلمین، اسید نیتریک، اسید سولفوریک، اسید نیتر، هیدرو کلریک، پوتاس، جوهر نشادر، نمک نشادر، نیترات دارژان، کلورید سولفوریک، نیترات پوتاس، الکل، قلیا، زرنیخ، بوریک و غیره را کشف کردند. علاوه بر این، علمای شیمی اسلام چیزهایی را کشف کردند که اجمالاً به ما رسیده، ولی از چگونگی آنها هنوز هم اطلاع درستی نداریم» (۳۵)

«سراروارد» در تاریخ شیمی می نویسد: «در زمان خلفای عباسی، علم شیمی، پیشرفتهای قابل ملاحظه ای نمود و مسلمین، تقطیر، تبخیر، تصعید را به کار می بردند و برای نخستین بار، سدیم، کربن، کربنات، دوپتاس، کلرید و آمونیم، سولفاد و پتاسیم و آلومینوم، سولفات فریک، برات دو سدیم، نیترات دو کواریور، مرکوریک سالفید، کروسوسابلیمیت را می دانسته و به کار می برده اند.» (۳۶)

«دکتر میرهوف» درباره «رازی» چهره درخشان شیمی می نویسد: «کتاب بزرگ صنعت کیمیای او در این اواخر، در کتابخانه یک شاهزاده هندی پیدا شد، رازی در این کتاب، مواد مختلف را طبقه بندی کرده و خواص شیمیایی هر یک را به درستی شرح می دهد.» (۳۷)

«ویل دورانت» می نویسد: «شیمی به عنوان یکی از علوم، تقریباً از ابتکارات مسلمانان است؛ زیرا آنها مشاهده دقیق و تجزیه علمی و توجه به ثبت نتایج را بر محصول کار یونانیان که - چنانکه می دانیم - به بعضی تجربیات و فرضیات مبهم انحصار داشت، بیفزودند، تعداد زیادی از مواد را تجزیه کردند، درباره سنگها تألیفاتی داشتند، مواد قلیایی و اسیدها را امتیاز دادند، درباره صدها داروی طبی، تحقیق کردند و صدها داروی تازه ساختند، از فرضیه تبدیل فلزات عادی به طلا و نظایر آنها به شیمی واقعی دست یافتند، با بسیاری از کتابهای دانشمندان اسلامی که مؤلف برخی از آنها شناخته نشده و به زبان لاتینی ترجمه شده، علم شیمی در اروپا پیشرفت کرده است.» (۳۸)

صنایع

در عصر هارون، خلیفه عباسی، «ساعت»، نخستین اثر بزرگ صنعتی بود که به وسیله مسلمانان، اختراع شد. هارون ساعت اختراعی را به عنوان هدیه برای «شارلمان» (۳۹) پادشاه فرانسه فرستاد.

«دکتر گوستاو لوبون» در باره این موضوع می نویسد: «هدایای زیادی، هارون الرشید به وسیله سفیر شارلمان پادشاه فرانسه و امپراتور مغرب زمین، برای او هدیه فرستاده بود که از همه مهمتر، ساعتی بوده است که وقت را نشان می داد و سر هر ساعتی زنگ می زد، شارلمان و صاحبین او از دیدن این ساعت، مات و مبهوت شده بودند و در تمام دربار او یکنفر یافت نمی شد که کیفیت ساخت آن را بفهمد چیست؟ (۴۰) وقتی مسلمانان اندلس به وسیله مسیحیان، قتل عام و یا اخراج شدند و این کشور به تصرف مسیحیان درآمد، صنایع آنجا سقوط کرد.»

«دکتر گوستاو لوبون» می نویسد: «انحطاط اندلس بعد از اخراج عرب به اندازه ای شدید بوده که شاید در تمام صفحات تاریخ قومی، به طور نمونه پیدا نشود که به این سرعت تا این درجه انحطاط پیدا کرده باشند.

علم، فنون، فلاحت، زراعت، حرفه و بالأخره همه آن چیزهایی که اسباب ترقی یک کشور است، دفعتاً از نظرها غایب گردیدند.

کارخانه های بزرگ بسته شد، امور زراعتی یکسر مختل گردید، اراضی حاصلخیزی که بود، تمام بایر ماند، قهراً شهرها هم که بدون زراعت و حرفه، معمور و آباد نمی ماند، روبه خرابی نهاد. شماره نفوس «مادرید» که بالغ بر چهارصد هزار نفر بود، به دویست هزار نفر تقلیل یافت.

در «اشبیلیه» که از دولت مسلمانان ۱۶۰۰ کارخانه دایر بوده و ۱۳۰۰۰۰ کارگر در آنها کار می کردند، به سبب کارخانه منحصر شد و به موجب اطلاعی که از طرف هیأت مقننه به «فیلیپ» چهارم رسید، معلوم می شود که شماره نفوس آن به یک چهارم رسیده بود». (۴۱)

همین دانشمند فرانسوی، مسلمانان را مخترع کاغذ پنبه ای معرفی می کند و چنین می نویسد: «در قرون وسطی تا مدتها تحریرهای اروپا روی پوست بوده است و آن به قدری هزینه برمی داشت که مانع از انتشار و اشاعه کتاب می گردید و در عین حال، به قدری کمیاب شده بود که گروه رهبانان روم و یونان، تألیفات قدیمی را جمع آوری نموده کلمات آن را پاک می کردند و به جای آن، مسائل مذهبی می نگاشتند و اگر مسلمانان کاغذ را اختراع نکرده بودند، همین رهبانها تمام کتابهای قدیم را که زیر نظر آنان قرار گرفته بود، بر باد می دادند و همین اختراع مسلمین، به حقیقت خدمت پرارزشی به عالم دانش کرد».

«کاسیری» (۴۲) در کتابخانه «اسکوریا» (۴۳) کتابی از کاغذ به دست آورد که در سال ۱۰۰۹ میلادی نوشته شده و در کتابخانه اروپا از قدیمی ترین کتب خطی شناخته می شود و از این کتاب، معلوم می گردد که مسلمانان قبل از همه به جای پوست، کاغذ مصرف نموده اند.

آنگاه در باره کسانی که اختراع کاغذ ابریشمی را به چینی ها نسبت می دهند بعد از اعتراف به این موضوع، اضافه می کند: «کاغذ ابریشمی به درد آن روز اروپا نمی خورد؛ چون در اروپا ابریشم نبود، پنبه بود، مسلمانان بودند که کاغذ پنبه را اختراع کرده و از این جهت اروپا را مرهون خود ساختند و از کاغذ کتابهای قدیمی مسلمین به دست می آید که آنها این فن را تا نهایت درجه، ترقی داده و حتی بهتر از آنها تا کنون کاغذی ساخته نشده است و این حقیقت نیز ثابت است که از کهنه، کاغذ ساختن که بسی دشوار و نیازمند به دستکاری بسیاری است، اختصاص به مسلمانان داشته است». (۴۴)

ریاضیات

«بارون کارول دوو» می نویسد: «مسلمانان، موفقیت های بزرگی در علوم گوناگون به دست آوردند، آنها استعمال اعداد را به مردم آموختند... آنان جبر و مقابله را به صورت علم صحیحی در آوردند و آن را ترقی دادند، سپس اساس هندسه تحلیلی را بجا گذاشتند، بدون شک آنها مخترع مثلثات سطحی و کروی بودند که در حقیقت در یونان وجود نداشت. در دورانی که دنیای مسیحی مغرب، با بربریت در جنگ و جدال بود، اعراب (مسلمان) همچنان سرگرم مطالعه علوم بودند و در حفظ معنویات خویش، می کوشیدند». (۴۵)

«مسلمین در ظرف مدتی کم، در علوم ریاضی، ترقیات فراوان کردند و در هندسه، جبر، مثلثات و غیره کشفیات بسیار نمودند و مسلم است که قسمت عمده علوم ریاضی امروز، از بین مسلمانان به اروپا رفت و بهترین دلیل آن، این است که اصطلاحات فنون مزبور، هنوز به صورت عربی باقی مانده؛ چنانکه لغت «Algebra»، «الجبر» عربی است. و ارقام معمولی حساب را در زبان فرانسوی «Cipher» یعنی رقم عربی می خوانند. علمای ریاضی بزرگی در اسلام پیدا شده و کشفهای مهمی نمودند، که هنوز نیز در دنیا مورد توجه است، کشف اسطرلاب «Astrolabe» را مسلمانان کردند، مثلثات و اصطلاحات آن را علمای ریاضی عرب یا ایرانی کشف نمودند، بزرگانی نظیر «ابوریحان بیرونی و خیام» از میان ایرانیان مسلمان برخاستند و در فنون ریاضی، آثار بسیاری از خود به جای نهادند. «ولز» انگلیسی در کتاب «آزمایش در تاریخ عمومی» می گوید: «تمام علوم ریاضی را از مسلمانان داریم». (۴۶)

پی‌نوشتها:

- (۱) ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۹.
- (۲) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۱۴۷.
- (۳) دائرة المعارف قرن بیستم، ج ۶، ص ۶۰۹.
- (۴) تاریخ تمدن اسلام و عرب، ج ۳، ص ۳۲۹.
- (۵) میراث اسلام، ص ۲۳۰.
- (۶) میراث اسلام.
- (۷) تمدن اسلام و عرب، ص ۵۵۷ - ۵۵۸.
- (۸) همان، ص ۵۶۲.
- (۹) دائرة المعارف قرن بیستم، ج ۶.
- (۱۰) عظمت مسلمین در اسپانیا، ص ۱۷۰.
- (۱۱) جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ص ۴۱۳.
- (۱۲) میراث اسلام، ص ۱۳۲.
- (۱۳) همان، ص ۱۱۶.
- (۱۴) همان، ص ۱۱۸.
- (۱۵) همان، ص ۱۲۸.
- (۱۶) همان، ص ۱۱۶.
- (۱۷) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۷، ص ۷۵۹.
- (۱۸) تمدن اسلام و عرب، ص ۶۳۷.
- (۱۹) همان، ص ۶۳۰.
- (۲۰) همان، ص ۶۳۳.
- (۲۱) تاریخ تمدن اسلام، ج ۷، ص ۷۸.
- (۲۲) تمدن اسلام و عرب.

- (۲۳) تمدن اسلام و عرب، ص ۶۵ - ۶۳۷.
- (۲۴) عظمت مسلمین در اسپانیا، ص ۱۸۳.
- (۲۵) تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۲۷۹.
- (۲۶) تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۲۷۹.
- (۲۷) همان، ج ۳، ص ۲۸۲.
- (۲۸) تمدن اسلام و عرب، ص ۶۳۵.
- (۲۹) عظمت مسلمین در اسپانیا، ص ۱۸۳.
- (۳۰) جهان اسلام، ص ۸۲ - ۸۳.
- (۳۱) میراث اسلام، ص ۱۱۲.
- (۳۳) الدلائل و المسائل.
- (۳۴) تمدن اسلام و عرب، ص ۶۱۲.
- (۳۵) تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۲۷۹.
- (۳۶) عظمت مسلمین در اسپانیا، ص ۱۸۱.
- (۳۷) میراث اسلام، ص ۱۲.
- (۳۸) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۱۵۵.
- (۳۹) Charlemagne .
- (۴۰) تمدن اسلام و عرب.
- (۴۱) تمدن اسلام و عرب.
- (۴۲) Casicrie .
- (۴۳) Escorial .
- (۴۴) تمدن اسلام و عرب.
- (۴۵) میراث اسلام، ص ۲۹۳.
- (۴۶) مجموعه انتشارات تبلیغات اسلامی.

جغرافیا

مورخ شهیر فرانسوی «دکتر گوستاو لوبون» می نویسد: «مسلمانان در کشتیرانی همیشه دلیر بوده اند و از مسافرت به نقاط دوردست، هیچ گونه تزلزل و اضطرابی به خود راه نمی دادند، آنها در اوایل حکومت اسلام، روابط بازرگانی خود را با کشورهای دور دست مانند چین و بعضی از قسمتهای شوروی و مناطق دور افتاده آفریقا برقرار نموده که در آن زمان، اروپائیا به هیچ وجه به این موضوع پی نبرده بودند» (۱).

«سلیمان» سفرنامه خود را انتشار داد و این سفرنامه نخستین کتابی بود که در اروپا راجع به چین منتشر گردید و در اوایل این قرن هم سفرنامه یاد شده به زبان فرانسه ترجمه شد.

«ابن حوقل» یکی از دانشمندان بزرگ جغرافیایی اسلام است و در کتاب خود می گوید: «من طول و عرض زمین را در این کتاب نوشتم و کلیه کشورها و مرزهای اسلامی را شرح دادم و در مورد هر کشور، نقشه ای هم ضمیمه آن ساختم که نقاط گوناگون آن کشور را نشان می دهد، مسائل مربوط به هر کشور مانند شهرها، قصبات، رودخانه ها، دریاچه ها، محصولات، انواع زراعتها، راهها، فاصله آن با کشور یا کشورهای همسایه، کالاهای بازرگانی و بالأخره اموری که علم جغرافیا را از نظر پادشاهان و وزرا و یا افراد هر طبقه، جالب و قابل توجه نشان می دهد، همه آنها را در این کتاب شرح دادم» (۲).

سیس مورخ نامبرده، پس از ذکر نام عده ای از دانشمندان جغرافیایی اسلام مانند: «ابوریحان بیرونی، ابن بطوطه و ابوالحسن» اضافه می کند:

«مسلمانان در جغرافیا ترقیات و پیشرفتهای زیادی کردند و سبب اصلی این پیشرفت یکی مسافرت و سیاحت آنها بوده و دیگر معلومات و اطلاعاتی بود که از علم هیئت داشتند» (۳).

هنر

دانشمند و مورخ نامی فرانسوی «دکتر گوستاو لوبون» می نویسد: «مساجد و آموزشگاهها و یا مهمانسراهای اسلامی را که ملاحظه می کنیم می فهمیم که در اسلام، دین با تمدن به طوری با هم آمیخته شده که نمی توان هیچیک را از دیگری جدا نمود، ذوق فنی هر ملتی را از اینجا می توان پی برد که اقتباسهایی که می کنند، با گامی سریع به مقتضیات خود، تغییرات اساسی در آن داده و به رنگ، روحیات و نیازمندیهای خود آنها را رنگ آمیزی نموده و به صورت یک صنعت جداگانه در آورند.

و به موجب شواهد بسیاری که در دست است، تا کنون هیچ ملتی نتوانسته است در این جهت بر مسلمین پیشی گیرد؛ چنانکه از مشاهده و دیدن بناها و ساختمانهای قدیم، نیروی ابداع و ابتکار آنها را به خوبی می توان درک کرد و بهترین نمونه همانا «مسجد قرطبه» است که در بنای آن از معماری محلی استفاده نموده و در عین حال روشهای تازه و شیوه های نوینی هم در آن به کار برده اند.

منبت کاری چوب، عاج و صدف از صنایعی است که مسلمانان آن را فوق العاده ترقی داده اند، مساجد قدیمی، درهای زیبا، منبرهای خاتمکاری، سقفهای منبت شده، پنجره و دریچه های توری شکل و امثال آنها یادگارهایی است که از مسلمانان باقیمانده و حتی امروز هم بدون صرف هزینه های بسیار، نظیر آن را نمی توان ساخت.

آنها در فن کنده کاری عاج، اطلاعات کافی داشتند؛ چنانکه میز کلیسای «سنت ایزیدور دولتون» (۴) و صندوق عاجی که در قرن یازدهم برای پادشاه «اشبیلیه» ساخته اند، شاهد زنده ای بر ادعای ماست و همچنین جعبه عاج متعلق به کلیسای «بایو» (۵) که در قرن دوازدهم ساخته شده و ظاهراً در گیر و دار جنگهای صلیبی، اروپائیان آن را از مصر آوردند، جعبه یاد شده با نقره منبت کاری شده و روی آن هم زرکوبی کرده اند.

چیزی که بسیار موجب شگفتی است، این است که آنها ظریف ترین کارها را با ابزار و آلات ساده و در عین حال خشن انجام می دادند و همین خود، بهترین نشانه فطانت و ذوق فنی آنهاست. زیور آلات و مرصع کاریهایی که امروز در دمشق و قاهره دیده می شود، با اینکه با مرصع کاریهای دوره خلفای اسلامی، قابل مقایسه نیست، در عین حال می توانیم بگوییم که در حال حاضر در اروپا صنعتگری پیدا نمی شود که با ابزار و آلات ساده قدیم که در شرق استعمال می کنند، بتواند مانند صنعتگران شرق از عهده منبت کاری یک تخت و یا مرصع کاری یک کوزه یا دستبندی برآید.

مسلمانان در فن کاشی کاری نیز مانند معماری، باگامهای سریعی جلو رفته و به درجه ای تکمیل نمودند که بعدها کسی نتوانست در ردیف آنها قرار گیرد.

اوایل قرن دهم میلادی بود که در «اندلس»، مسلمانان شروع به مصرف کردن کاشیهای مینا کاری نمودند، آنان برای این منظور کارخانه هایی تأسیس کردند که کاشیهای محصول آنها به تمام دنیا صادر می شد. کاشیهای مینا کاری قرن سیزدهم که در کاخ «الحمرء» به طرز بی نظیری به کار رفته از نظر ما گذشته، آنها مانند جواهر درخشان و دارای پرداز فلزی می باشند، کاشیهای مزبور مانند کاشیهای ایتالیایی که بعداً به نام «مجالکا» معروف شده، براق و درخشان است و ایتالیایی ها کاشی کاری را از مسلمانان آموختند، یکی از یادگارهای بزرگ مسلمین در کاشی کاری، گلدان مشهور «قصر الحمرء» است این گلدان دارای یک متر و نیم ارتفاع و بدایعی در آن به کار برده شده است. (۶)

«دکتر ماکس میرهوف» می گوید: «ذخائر علم و دانش ملل اسلامی، اکنون رفته رفته آشکار می گردد و مورد استفاده عموم قرار می گیرد، البته در این چند سال اخیر، آنچه کشف شده، روشنائی جدیدی بر تاریخ قدیم علوم دنیای اسلامی افکنده است، ولی مسلماً این کشفیات، هنوز کافی نیست و دنیا در آینده بیشتر به اهمیت علوم اسلامی پی خواهد برد. علوم عرب (مسلمانان) مانند ماه تابانی تاریکترین شبهای اروپای قرون وسطی را منور ساخت و چون علوم جدید ظاهر گشت، ماه بی رنگ شد، ولی همان ماه بود که ما را در شبهای تاریک هدایت کرد تا به اینجا رسانید و می توانیم بگوییم که هنوز هم تابش آن با ماست». (۷)

بسیاری دیگر از مورخین و دانشمندان اروپایی و آمریکایی درباره تأثیر عمیق علوم گوناگون اسلامی در نهضت علمی غرب، مطالب و حقایق جالبی ابراز داشته اند.

استاد دانشگاه کامبریج «جان برند ترند» می نویسد: «هنگامی که قسمت اعظم اروپا از لحاظ مادی و معنوی گرفتار بدبختی و اضمحلال بود، مسلمین اسپانیا، تمدن باشکوهی ایجاد و وضع اقتصادی منظم و مرتبی به وجود آوردند. اسپانیای مسلمان، رل قطعی و مهمی را در ترقی و نشو و نمای صنایع، علوم، فلسفه و شعر، بازی کرده و در قرن سیزدهم، کار به جایی رسید که نفوذ آن بزرگترین دانشمندان و متفکرین اروپا همچون «تماس اکیناس» و «دانتیه» را تحت تأثیر قرار داد، پس باید اسپانیا را مشعلدار تمدن اروپا خواند» (۸).

«چمبر» دانشمند انگلیسی می نویسد: «الحق قلم از بیان اینکه مسلمین چقدر آداب و رسوم انسانیت و سعادت زندگانی همراه خود آورده و داخل خاک ما کردند و تا چه درجه، باعث ترقی و تربیت اروپائیان شدند، عاجز است. اگر مسلمانان به فرماندهی «طارق بن زیاد» در سال ۷۱۱ میلادی به کنار جبل الطارق فرود نمی آمدند و از آنجا رهسپار سرزمینهای اروپا نمی شدند، معلوم و آشکار می گردید که ما مردم اروپا چه زیانها می دیدیم و تا چه اندازه از پیشرفتهای کنونی دور می افتادیم» (۹).

«بوگولد» دانشمند انگلیسی می گوید: «دانشگاههای اسلامی در بغداد و اندلس، به دانشجویان خارجی یهودی و مسیحی، خوشامد می گفت و هزینه تحصیلات آنها را از خزانه دولتی می داد و آنها را محترم می داشت، صدها جوان اروپایی از این آزادی و کمک مسلمین استفاده کرده و در آن مراکز علمی، به تحصیل علوم و معارف می پرداختند».

«دراپر» مورخ شهیر آمریکایی می نویسد: «دانشمندان مسلمین در اغلب علوم قدیم و جدید، دست داشتند و آنها را در علوم میکانیک و موازین مایعات ایزر و ستانیک، علم مرتبات و حرکات اولیه دینامیک، حل مسائل شیمی و فیزیک و مباحث تقطیر، تصعید و ت مهارتی کامل بود. در دانشگاههای اسلامی از کلیه علوم، فیزیک، شیمی و هیئت گرفته تا دروس کشاورزی، امداد و اخلاق، فیلسوفهای بزرگ وجود داشت و دانشگاهی دیده نشده که مانند دانشگاه اسلامی شش هزار دانشجو داشته باشد».

«فیلیپ حتی» می گوید: «در قرطبه میلهها راه سنگ فرش بود که از خانه های دو طرف روشنی می گرفت در صورتی که لندن و پاریس حتی هفت قرن بعد از آن تاریخ، چنین وضعی نداشت. قرنهای بعد اگر کسی جرأت می کرد و در یک روز بارانی پاریس از آستانه خانه بیرون می شد تا قوزک، به گل می رفت، موقعی که دانشگاه آکسفورد نظر می داد که استحمام، یک رسم بت پرستی است، نسلهای متوالی از دانشوران قرطبه از استحمام در حمامهای مجلل بهره ور شده بودند» (۱۰).

«برولت» در کتاب «انسان سازی» (۱۱) چنین می نویسد: «بی شک می توان اصل هر فرعی را که در افق سرزمینهای اروپا تابید، به عوامل فرهنگی اسلامی بازگشت داد. دانش هدیه ای بود که تمدن عرب اسلام به دانش جدید بخشید و با آنکه می توان اصل هر فرعی را که در افق سرزمینهای اروپا تابیده، به عوامل فرهنگی اسلامی بازگشت داد، ولی اهمیت این عوامل، وقتی آشکارتر می شود که اثرات آن را در پیدایش این نیروی عظیمی که جهان جدید را مجهز به نیروی شگرفی نموده، مشاهده کنیم، نیرویی که در علوم طبیعی و روح کاوش علمی نهفته است.

آنچه دانش ما مدیون دانش عرب (مسلمین) است، اکتشافات ناگهانی و افکار نورسته نیست، بلکه مطلب بسی بالاتر از این است که ما تصور می‌کنیم، چه دانش ما هستی خود را در گرو دانش عرب دارد، ما به خاطر داریم که چگونه دانش ما با روزگار قدیم ما بیگانه بوده و اصلاً آنجا دانشی وجود نداشت. آنچه ما به نام دانش می‌خوانیم، همه در اروپا بر اثر روشهای جدیدی که در زمینه آزمایش و مشاهده و اندازه گیری پدید آمد، تحقق گرفت و ریاضیات بدانگونه تحول یافت که هرگز در یونان شناخته نمی‌شد، آری، این روح فعال و این روشهای علمی را عرب به جهان اروپا ارمغان آورد».

ماکه وارث یک تمدن درخشان و با عظمت اسلامی هستیم، چرا امروز در چنین شرایطی زندگی می‌کنیم؟ چه شد که ما از مقام رهبری جهانیان ساقط شدیم و تمدن و علوم نیروی سیاسی ما ضعیف گشت و سیر ترقی ما متوقف شد، جایمان را با غریبها عوض کردیم و ما در مصنوعات و علوم نیازمند آنها شدیم و آنها بی نیاز گشتند؟!

چه باعث شد که مسلمین با آن همه سوابق درخشان که در شرق و غرب عالم داشتند، باید امروز با این سرافکندگی روزگار خود را بگذرانند؟

کار ملت اسلام با صورت سازی و به صدا در آوردن طبل توخالی رونق نگرفت، بلکه طرز تربیت اسلام بود که این تطور و تحول عجیب را به وجود آورد، اجتماعی که از همه نظامهای اجتماعی دور بودند و تمام نیروها و قوای آنها در راه نفاق و اختلاف و کشمکش به کار می‌افتاد، به این سرعت شگرف، دارای وحدت، عظمت و اتحاد کلمه شدند و در زمان کوتاهی فرمانروای ملتهای بزرگ گردیدند و قدرت و حکومت آنها بر سر دولتهای نیرومند، سایه افکند.

سازمان یک ملت نیرومند، به پایه های اساسی، محکم، اصول، آداب، اخلاق و نظامهای کامل نیازمند است تا قابل بقا و پیشرفت باشد، اسلام با توپ و تانک و اسلحه به ملت، قدرت و توانایی نداد، بلکه عملاً تقویت افکار را شروع نمود و اندیشه ها را در صراط مستقیم واقعیت قرار داد و روح عدالت، الفت، برادری را در کالبد اجتماع دمید.

تاریخ، به خوبی نشان می‌دهد که مسلمانان هرگاه از روح تعلیمات آسمانی خود، فاصله گرفتند، امواج زبونی و بدبختی، آنها را در بر گرفت، مسلمانانی که در گذشته اساس یک تمدن شکوهمند و خیره کننده را پی ریزی کردند به طور قطع، به روح اسلام نزدیک تر از ما بودند، هنگامی که قوس حیات فردی و اجتماعی کشورهای اسلامی، سیر صعودی خود را از دست داد و خورشید فروزان تمدن اسلامی در سراسر بیابان افول قرار گرفت که توازن بین علم، فکر، ماده و روح نابود گردید، پرچم تلاش و فعالیت و جهاد از دست مسلمانان افتاد و ملل غرب آن را به دوش گرفتند و مشغول پیشروی شدند تا اینکه افکار و علوم تمدنشان در جهان نفوذ کرد، بدون آنکه توصیه ای یا نامی در کتب مذهبی و دستورات دینی خود در این موضوع داشته باشند.

در زمینه صفات و مزایای اخلاقی نیز وضع مسلمین دگرگون شد، صمیمیت، صحت عمل، صداقت و راستی و سایر مزایای اخلاقی، یکی پس از دیگری از وجودشان رخت بر بستند، وقتی مسلمانان از این مرزها گذشتند، دیگر با اسلام وداع کردند! آنگاه ره گمراهی در پیش گرفتند، گمراهی و انحراف از برنامه مقدس آسمانی که از نخستین روز اعلام آن، رهایی از هرگونه مظاهر تباهی، جهل و بدبختی بود.

اگر مسلمانان از اسلام اصیل و واقعی دور نمی شدند، در میان اجتماع متحد آنها، آن شکاف عمیق پدید نمی آمد، بلکه موفق می شدند تمام کشورهای گیتی را فتح کنند و امروز آیین دیگری غیر از اسلام در جهان حکومت نمی کرد.

«لاکاس» که از همراهان «ناپلئون» در جزیره «سنت هلن» بود، می گوید:

«هنگامی که ناپلئون در مصر به سر می برد مکرر اظهار شگفتی می کرد که چگونه پیغمبر اسلام و سایر رجال تاریخی اسلام، موفق شدند در کشورهای بیگانه به آسانی قدم گذارده و آن مناطق را زیر نفوذ خود در آورند؟ همین عامل، سبب خوشبینی امپراتور نسبت به اسلام گردید و همان اوقات اظهار می داشت من دین اسلام را اختیار خواهم کرد».

اکنون به طور کلی، نظام اسلامی از میدان نظام اجتماعی، از صحنه سیاست و از چهار چوب قوانین دول اسلامی و از دایره زندگی مسلمانان کنار گذاشته شده است.

از نقطه نظر اساس و ریشه، اجتماع اسلامی با این اجتماع کنونی، تفاوت بسیار دارد؛ زیرا هر اجتماعی که تابع نظامها، قوانین و مقررات غیر اسلامی باشد، اساساً اجتماع اسلامی نیست.

خلاصه، در حال حاضر، جامعه مسلمانان نه دارای افکار اسلامی هستند نه اخلاق اسلامی، هیچ یک از شعب تمدن آنها طبق روش اصولی و صحیح اسلامی بنیانگذاری نشده؛ خلاصه، بین اسلام و عمل، رابطه ای باقی نمانده است، بنابراین، این انحطاط و شکست را باید به حساب مسلمین گذاشت نه اسلام.

مسلمین امروز برای اینکه بتوانند در انقلاب جهان به صورت مؤثری سهم شوند، باید وضع جهان را درک کرده و موقعیت خود را ارزیابی نمایند و برای جبران عقب ماندگی و اصلاحات عمومی خود، شروط رسالت روحی و رسالت مادی را در نظر بگیرند تا به نتیجه برسند.

خلاصه، تا مسلمانان به سرچشمه گوارای تمدن اسلامی و مصدر حقیقی تعلیمات گرانهای اسلام، رجوع نکنند، قدرت و عظمت دیرینه خود را باز نمی یابند و همچنان از کاروان بشریت، عقب خواهند ماند، مسلمین باید به اسلام اصیل و کامل که شامل دنیا و آخرت است، برگردند و پیوند خود را با طرز فکر اسلامی استوار ساخته و پیمانی را که در گرویدن به اسلام با خود و خدا بسته اند، محترم شمارند و این راهی است که باردیگر می تواند مسلمانان را به همان عظمت و بزرگی و شرافت برساند.

اسلام و نوشابه های الکلی

سازمان تعلیم و تربیت اسلام، یک سازمان اجتماعی جهانی است که در زمینه مدنیت، سعادت انسانی را تأمین می کند، دعوت اسلامی بر پایه خطاب به عقل، وجدان و درون استوار است، بسیاری از آیات قرآن کریم با سبک استدلالی، معارف اعتقادی و عملی را بیان کرده و با دلایل کافی، هدفها و مقاصد خود را به غریزه واقع بینی انسان عرضه می نماید، در حقیقت اسلام برای نیروی احساس کننده و مدرکه در وجود آدمی، ارزش و اعتبار خاصی قایل شده است.

اسلام می خواهد بشری که از پدیده های دستگاه آفرینش است و به وسیله نیروی عقل و خرد، از صف حیوانات جدا گردیده، با ادراک و شعور فطری به سوی مقصدی که در ساختمان وجود وی پیش بینی گردیده و به دست عقل سپرده شده است، پیش برود.

اسلام اداره امور زندگی فردی و اجتماعی را به دست عقل سپرده و به قدری به این موهبت عظیم، اهمیت و ارزش داده که آن را راهنما و حجت درونی معرفی می کند و از هر چیزی که تلاش عقل را خنثی نموده و فعالیت طبیعی این موهبت خدا دادی را مختل سازد، به شدت جلوگیری نموده و حتی یک لحظه اجازه تباه ساختن آن را نمی دهد.

«مشروبات الکلی» از جمله اموری است که مستقیماً روی دستگاه عقل اثر می گذارد و آثار شومی را از جهت اخلاق، بهداشت و روان در جوامع بشری به بار می آورد، کدام ضایعه برای آدمی اسفناک تر از آن است که به وسیله میلیونها لیتر مشروبات الکلی، تعقل و ادراک صحیح و پاکش از دست برود و از مسیر ناموس تکامل جهان، منحرف شود، از جامعه ای که عقل و ادراکش یعنی ممیز انسانیت خویش را با استعمال مشروبات الکلی از دست می دهد، نباید انتظار سعادت و خوشبختی عمومی داشت.

قانونگذار مصلحت اندیش اسلام، مصرف مسکرات را که مزاحم و کشنده عقل است، شدیداً قذغن کرده و حتی اجازه نوشیدن یک قطره از آن را هم نداده است.

اجتماعی که اسلام در آن، شراب را تحریم کرد، یک اجتماع شریابخوار بود و این عادت زشت و نامطلوب درمیان آنها رواج کامل داشت، دنیای چهارده قرن قبل را به نظر بیاورید که جهل و فساد، پنجه به اندیشه و نهاد مردم افکنده بود، بدبختی، خودخواهی، شرارت و تباهی درمیان مردم حکمفرما بود، در چنین محیطی یک رجل آسمانی و یک مرد الهی قیام کرد و بر اساس ایمان و تقوا پایه های سعادت بشر را استوار نمود و با دستورات پر ارج و عمیق خود، شاهراه حیات را به جامعه نشان داد.

موفقیت اسلام در ترک این عادت عمومی و اجرای حکم تحریم، بسیار حیرت آور است.

البته اسلام برای ریشه کن ساختن این عادت پلید، راه تدریج و مدارا را در پیش گرفت و برای نخستین بار به مفاسد فردی و اجتماعی آن به طور سر بسته اشاره کرد و از آن به عنوان «اثم» نام برد. (۱۲)

ولی برای آخرین بار به طور صریح و روشن، مفاسد و زیانهای آن را گوشزد نموده و حکم تحریم قطعی آن صادر گردید.

«شراب مسکر، در میان شما ایجاد کینه و دشمنی نموده و شما را نسبت به مقدسات قوانین و مقرراتی که پایبندی آنها یگانه راه سعادت شما است، بی اعتنا و بی بند و بار می کند». (۱۳)

وقتی آیه تحریم نازل شد، گروهی در همان حین، مشغول میگساری بودند که پس از استماع این حکم، بی تأمل در معابر و کوچه ها خُمهای شراب را شکسته و محتویات آن را بر زمین ریختند.

«انس بن مالک» می گوید: «وقتی آیه نازل شد، ما در منزل ابی طلحه مجلس شرابی داشتیم، در آن هنگام منادی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ندا کرد: ای گروه مسلمین! آگاه باشید که شراب حرام شد و باید در کوچه ها ریخته شود. ابو طلحه از من تقاضا کرد و گفت

تو هم شرابها را بیرون بریز و من طبق دستور او عمل کردم و شرابها را به کوچه ریختم، بعضی ها ظرفهای شراب را در کوچه ها می شکستند و بعضی دیگر آنها را به وسیله آب، تطهیر کردند، به قدری در کوچه های مدینه شراب ریخته شد که تاملتها هر گاه باران می بارید، رنگ و بوی شراب در زمین ظاهر می گشت» (۱۴).

به طوری این قانون در میان مسلمین نفوذ کرد، وقتی در سرزمینهایی که به دست سپاه اسلام گشوده می شد، در مدتی کوتاه بساط میگساری برچیده می گشت، با این که در این زمان، در میان مسلمانها انواع مفاسد و تباهیها - که ارمغان مدنیت است - ریشه دوانیده، مع الوصف هنوز میلیونها مسلمان در گوشه و کنار جهان یافت می شوند که تا آخرین دقایق حیات و زندگی، لب به می آلوده نمی کنند و حتی تصور میگساری در مغز آنان خطور نمی نماید.

یکی از نواقص قوانین بشری این است که تلون انسانی در قانون، اثر می بخشد و با تلون قانون، زندگی و حیات بشر در معرض دگرگونی واقع می شود، به دو تجربه قابل توجه، دقت فرمایید:

اول: تجربه ای که آمریکا می خواست با وضع قانون تحریم مسکرات و با اعمال زور، مردم را به ترک این عادت زیانبخش - که سر چشمه بسیاری از تباهیها و بدبختیها است - وادارد و اخلاق و رفتار جامعه را اصلاح کند.

دوم: تجربه ای که در صدر اسلام با نزول آیه تحریم در میان مسلمانان واقع شد، این دو حادثه را می توان با هم مقایسه نمود و از آنها عبرت گرفت.

قبل از الحاق ماده هجدهم اصلاحی به قانون اساسی آمریکا، (۱۵) تبلیغات وسیع و دامنه داری از طرف گروهی از مردم خیرخواه اجتماع بر ضد شرابخواری در آن کشور آغاز گردید، آنها مدت ده سال به وسیله تألیف کتب و نشان دادن فیلمهای گوناگون از زندگی نکبت بار افراد الکلی و ایراد سخنانی، مفاسد و زیانهای روحی، جسمی، اخلاقی و اقتصادی مشروبات الکلی را به مردم گوشزد نموده و با کوششی خستگی ناپذیر، ملت آمریکا را از میخوارگی برحذر می داشتند.

از آغاز نهضت تا سال ۱۹۲۵، حدود شصت و پنج میلیون دلار خرج تبلیغات شد و در نتیجه بنا به خواست اکثریت مردم آمریکا به مجلس قانونگذاری پیشنهاد شد که قانون منع شرابخواری را تصویب کند، پس از بررسی دقیق موضوع و ملاحظه نفع و زیان آن، قانون تحریم در کنگره و مجلس سنای آمریکا به تصویب رسید.

اما هنوز قانون به مرحله عمل در نیامده بود که مردم علاقه مند و معتاد به الکل عوض شدند و دست از عقیده قبلی خود برداشتند، به دنبال آن، میخانه های سری دائر شد و زیانبخش ترین مشروبات در آن جا به فروش و به مصرف می رسید.

مردم برای فرار از مجازات قانونی به وسایل مختلف، به خرید و فروش مشروبات اقدام نمودند، به طوری مراکز قاچاق مشروب فروشی زیاد شد که به چندین برابر سابق رسید، قبل از تصویب این قانون، تعداد کارخانجات مشروب سازی، بالغ بر چهارصد کارخانه بود، اما هفت سال پس از تحریم، هشتاد هزار بنگاه سری مشروب سازی به وجود آمد، به تدریج پای کودکان پسر و دختر نیز به این مراکز باز شد، گروهی مشروب فروش دوره گرد برای یافتن مشتری، به منازل مردم، گردشگاهها، مدارس و مسافرخانه ها رفت و آمد می کردند، کم

کم شراب قاچاق از شهرها به روستاها نیز سرایت کرد، آمار جرایم و جنایات روبه افزایش گذاشت، طبق آمار دیوان قضایی آمریکا در مدت سیزده سال در راه اجرای قانون تحریم مشروبات، دویست نفر کشته شدند، نیم میلیون نفر زندانی گردیدند و در حدود چهارصد میلیون لیره اموال مردم مصادره شد و از قانون شکنان و متخلفین، بیش از یک میلیون و نیم لیره جریمه اخذ گردید.

جرائم و جنایات در میان کودکان نیز زیاد شد به حدی که قضات آمریکا اعلام داشتند: در تاریخ کشور ما سابقه ندارد اینقدر کودکان در حال مستی، دستگیر شوند، طبق گزارش مأمورین، از سال ۱۹۲۰ تا مدت هشت سال عربده جویی و شرابخواری جوانان، افزایش سریع داشته و تعداد مبتلایان به الکلی، به سه برابر قبل از تحریم، بالغ گردید.

در اثر افزایش مصرف نوشابه های الکلی، بیماری و مرگ، قوس صعودی پیمود، در سال ۱۹۱۸ قبل از تصویب قانون تحریم، در نیویورک تعداد بیماران ناشی از الکلی به ۳۷۴۱ نفر و مردگان به ۲۵۲ نفر می رسید، اما پس از تحریم در سال ۱۹۲۷، تعداد افرادی که در اثر نوشیدن مشروبات الکلی بیمار شدند، بالغ بر یازده هزار نفر و مردگان به رقم ۷۵۰۰ نفر رسید.

خلاصه: با تمام خسارتهای مالی و جانی که «آمریکا» تحمل کرد، اجرای قانون تحریم مسکرات، با شکست روبرو گردید، دولت، عقب نشینی کرد و قانون تحریم را پس گرفت، ابتدا در آوریل ۱۹۳۳ مصرف مشروباتی که ۳۲ درصد الکلی داشت، تجویز گردید، ولی پس از چند ماه، اوایل دسامبر ۱۹۳۳ اعلامیه رسمی صادر گشت و طبق آن، ماده هجدهم اصلاح قانون اساسی، مبنی بر تحریم مشروبات الکلی، لغو گردید و مردم دنیای متمدن پس از آنکه چهارده سال از قانون تحریم، رنج بردند، دوباره به سوی باده نوشی آزاد باز گشتند.

زمانی در «انگلستان» نیز به علت افزایش سرسام آور نوشابه های الکلی، زمام داران وقت به منظور کاهش دادن مصرف مشروبات، مالیاتهای سنگین بر آن وضع نموده، به تصویب پارلمان رسانیدند، پس از تصویب این قانون، چنان انگلیسیها به هیجان آمدند که به علامت عزا و اعتراض، مؤسسات و مغازه ها را تعطیل کردند، دولت هم به ناچار، از تصمیم خود و اجرای قانون، صرف نظر کرد.

این تراحم و تضاد در وضع قانون گذاری، مولود تضاد خیر و مصلحت اجتماع با تمایلات و هوسهای آنان است در اسلام تنها سلامت و سعادت جامعه در نظر گرفته شده و به هیچ وجه به خواسته ها، تمایلات و هوسهای مردم توجهی نشده است.

هرقدر دامن علم، وسعت و گسترش می یابد و آزمایشات، تحقیقات و تجربیات بیشتری به عمل می آید، زیانهای گوناگون الکلی، روشنتر می گردد، گذشته از قتلها، بی عفتی ها، اختلافات خانوادگی و ضایعات اجتماعی که الکلی موجب آنها می شود، در قلمرو طب نیزضربه های مهلک الکلی برپیکر سلامت بشر، موضوعی غیرقابل انکار است.

با اینکه از یکی دو قرن به این طرف، میلیونها کتاب و هزاران مجله اختصاصی به زبانهای مختلف درباره زیانهای الکلی انتشار یافته و اقدامات و فعالیتهای قابل توجهی برای جلوگیری از آن به عمل آمده است، مع الوصف، همه آن اقدامات با نتیجه ای که اسلام به وسیله یک حکم قطعی تحریمی از آن گرفت، هرگز قابل مقایسه نیست و حتی به عنوان نمونه نتوانسته اند مردم یک شهر را از این بلای خانمانسوز نجات دهند.

اما در صدر اسلام، نه مجلس و تشکیلاتی به وجود آمد و نه کسی بر ضد مسکرات، تبلیغاتی به راه انداخت و نه اسلام برای اجرای قانون تحریم خود، حتی یک دینار خرج کرد، فقط رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مسلمانان اعلام کرد که خداوند، شراب را حرام فرموده است، این حکم وقتی ابلاغ شد که برای ملت عرب، لذتی بالاتر از صرف شراب نبود و در میان کلیه جوامع آن روز، به غیر از عده ای از یهودیان، میخوارگی معمول بود و مردم به این سم مهلک، مبتلابودند.

هنوز صدای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خاموش نشده بود که مردم، از آن دست کشیدند و برای همیشه با این مایع لعنتی، وداع کردند.

یکی از امتیازات بزرگ قوانین الهی بر قوانین بشری این است که سازمانهای قانون گذاری بشری، برای احساسات و عواطف انسانها حساسی باز نمی کنند و راهی برای دعوت مردم در رعایت نمودن قانون و عمل بر طبق مقررات، ندارند. خود داری مردم از قانون شکنی و تجاوز از مرزهای مقررات، تنها به خاطر ترس از مجازات و گرفتاری در چنگال دستگاه های جزایی است، اما مکتب الهی، روی عواطف انسانیت تکیه می کند و در نخستین مرتبه، عمل به قوانین را از طریق صفات عالییه انسانی از مردم می خواهد و از کلیه نیروهای درونی و عواطف انسانی در عمل به مقررات استفاده می کند.

مردم از قانون و مجازات، وحشت می نمایند، ولی مخفیگاههایی هم دارند که قانون به هیچ وجه در آنجا نافذ نیست، انسان به حکم طبیعت به دنبال لذت می رود، ولی صرفاً به خاطر دولت از لذت و کامجویی ها صرف نظر نخواهد کرد، بلکه با تمام قوا می کوشد، هوس دل را نیز در خفای قانون، سیراب کند.

اگر دولت در صدد تعقیب جرایم اخلاقی به وسیله قوانین عرفی بر آید، مسلماً نمی تواند کلیه جرایم را ببیند و مجرمین را تعقیب نماید، در این صورت، اثبات بسیاری از جرایم غیر ممکن گردیده و مجرمین بدون مجازات، خواهند ماند.

تا وقتی در درون توده مردم، دادگاه و محکمه ای تشکیل نیافته و وسایل محدودیت خواسته ها و تمایلات آنها فراهم نگردیده است، هر گامی به سوی اصلاح، با شکست مواجه خواهد گردید.

اگر مردم به خدا ایمان داشته و از کیفر آن نیروی مخلد و جاویدی که آفریننده نظام هستی است و در تمام شؤون زمین و آسمان، نافذ است، بترسند، به کجا فرار می کنند و کدام مخفیگاه است که خدا آنجا نباشد؟

و لذا جز به وسیله ارتباط با خدا هیچ تضمینی برای خود داری و امتناع مردم از انجام بسیاری از جرایم وجود ندارد، در اثر ایمان به خدا تصویر زندگی کمال می یابد؛ زیرا وقتی انسان معتقد شد که با تمام شدن این زندگی، همه چیز پایان نمی پذیرد، آرامش خاصی در روانش به وجود می آید و در سراسر زندگی، به اعتدال گام بر می دارد.

علاوه بر این، قانون خدایی یک دستور العمل ثابت و غیر متزلزل را در کلیه امور به دست انسان می دهد که به هیچ وجه در آن تلون راه ندارد و از طوفان تغییر و انقلاب بر کنار است، ممکن نیست چیزی که دیروز حرام و قدغن بوده، امروز بلامانع شود؛ زیرا این قوانین بر اساس واقع بینی وضع شده و هدفی جز اجرای حق ندارد و حق هم امری ثابت و از تحول و تزلزل بر کنار است و لذا قوانین و مقرراتی

که نمایش دهنده حق است، باید ثابت و پایدار بماند و خواست، اراده و تمایلات گوناگون مردم نمی تواند به حدود آن تجاوز و تعدی کند.

دنیای متمدن امروز، افتخار می کند که آزادی اراده را برای افراد انسان تأمین کرده و در وضع قوانین خود، «حاکمیت اراده ملی» را به عنوان یک اصل مقدس، پذیرفته است.

اما با تجزیه و تحلیل در اساس و مبنای این مدعا، روشن می شود که حاکمیت اراده و آزادی مردم «اکثریت»، خود مستلزم محکومیت اراده و سلب آزادی از مردم «اقلیت» است (دقت کنید).

بدین ترتیب، هرگاه اکثریت مثلاً ۵۱ درصد مردم، خواستار وضع قانونی باشند که اقلیت ۴۹ درصد مردم با آن نظر موافق ندارند، در این صورت قانون بنا به خواست اکثریت تصویب و به مورد اجرا در می آید و اقلیت به حکم اجبار باید نظر اکثریت را بپذیرد و به آن تن دردهد، بدیهی است، این یک پذیرش اجباری است که به هیچوجه مورد رضایت اقلیت نیست.

حال ببینیم مگر اقلیت، انسان نیست که باید از حق آزادی محروم شود و اراده اش هیچگونه ارزش و اعتباری نداشته باشد؟ مگر حقیقت بردگی غیر از محروم ساختن عده ای از حق آزادی است؟ آیا تحمیل عقیده اکثریت بر اراده و عقیده اقلیت غیر از اسارت گروهی از مردم در چنگال گروهی دیگر است؟ و آیا غیر از این می تواند مفهومی داشته باشد؟

پس به حقیقت در متن این آزادی، «بردگی» نهفته است.

اما در قوانین الهی، مردم از اسارت و بردگی همونوع آزاد گشته اند، در آنجا مسأله اراده اقلیت و اکثریت مطرح نیست، این قوانین بر مبنای مصالح عموم و به نفع عموم پی ریزی گردیده و هدف آن، تأمین سعادت و نیک بختی جامعه بشری است.

به عقیده یک شخص دیندار، چون قانون گذار مطلق خداست و ایمان دارد که اطاعت و فرمانبرداری از آن قوانین، در مسیر مصالح و خیر او و منافع ملتهاست، به همین سبب مراقب اعمال خویش است که همواره در چهار چوب اطاعت خداوند و دستورات و مقررات الهی باقی بماند و بدون این که نیروی قاهره بالای سرش باشد در ظاهر و خفا به مرز ممنوعات نزدیک نمی شود.

آزمایشات مکرر در مورد قوانین بشری، ثابت می کنند این گونه قوانین که از افکار بشری سرچشمه گرفته است، قادر نیست انگیزه اخلاقی را در وجود انسانها تحریک نموده و آنها را بر شهوات و امیال نامطلوب خود، غالب و پیروز گرداند. جهان انسانیت هر قدر در علوم و فنون پیشرفت کند و سطح افکار ملل بالا برود باز هم در چنگال اهریمنی هوا و هوس، گرفتار خواهند بود، نجات از بند تمایلات شهوانی و جلوگیری از زشتیها و پلیدیها فقط در سایه ایمان به خدا و گردن نهادن به قوانین الهی امکان پذیر است، تجربه بشر در طول قرنهای متمادی این حقیقت را به اثبات رسانیده است یا باید به هدایت خداوند گروید و یا در دریای شهوات و امیال گوناگون، غوطه خورد.

در اینجا اعترافهای چندتن از دانشمندان غیر مسلمان در مورد ارزندگی قانون تحریم مسکرات اسلام را نقل می کنیم.

یکی از دانشمندان انگلیسی می گوید: «از محاسن قانون اسلام، حرمت شراب است؛ زیرا فرزندان آفریقا که از آن خوردند، به جنون نزدیک گردیدند و آنان که در اروپا دائم الخمر باشند، عقلشان از دست می رود، باید شراب برای آفریقائیان حرام گردد و اروپائیان کیفر دردناکی نسبت به ضرری که زده اند، ببینند. اصولاً شراب در سرزمینهای شمال، انسان را کودن و نافهم می گرداند و در سرزمینهای جنوبی، دیوانه می سازد».(۱۶)

«ولتر» می گوید: «دین محمد(صلی الله علیه وآله) آیینی است معقول، جدی، پاک و دوستدار بشریت، معقول است از این جهت که هرگز به جنون شرک گرفتار نگشت و برای خدا همدست و همانند نساخت و اصول خود را بر پایه اسراری متناقض و دور از عقل استوار نکرد، جدی است از این جهت که قمار، شراب، وسایل لهو و لعب را حرام دانست و به جای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین نمود، پاک است به این جهت که تعدادی بی حصر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسیا می آرمیدند، به چهار زن محدود کرد، دوست دار بشریت است به این جهت که زکات و کمک به ممنوع را از سفر به حج واجب تر شمرد، این همه، نشانه های حقیقت اسلام است».(۱۷)

«مسیو جول لا بوم» می گوید: «عربها در شرابخواری افراط می کردند و به قمار بازی مباحات می نمودند، مرد هرچه می خواست زن می گرفت و هرگاه می خواست طلاق می داد، این زنان بیوه، جزء ترکه مرد حساب می شدند و بعد از در گذشت مرد، فرزندان وی آنها را به زنی می گرفتند، اسلام همه این رسماً [ی فاسد] را بر انداخت».(۱۸)

«پروفیسور ادوار مونت» می گوید: «قرآن، قربانی انسان، قتل دختران، استعمال مسکرات، بازی قمار که در میان اعراب متداول بود، قدغن کرد و در نتیجه ترقیاتی که از این اصلاحات پدید آمد، آنقدر بزرگ بود که محمد(صلی الله علیه وآله) را از بزرگترین نیکوکاران بشر، قلمداد می کند».(۱۹)

پی نوشتها:

(۱) تمدن اسلام و عرب، ص ۶۳۰.

(۲) کتاب جغرافیا.

(۳) تمدن اسلام و عرب.

(۴) Saint Isidore Hispalensis .

(۵) Bayeux .

(۶) تمدن اسلام و عرب.

(۷) میراث اسلام، ص ۱۰۰، ۱۰۱ و ۱۳۴.

(۸) میراث اسلام، ص ۱۵۲.

۹) فتوح العرب و كنوز الادب، ص ۲۶.

۱۰) تاریخ عرب، ج ۱، ص ۶۷۳.

۱۱) Making of Humanity .

۱۲) اعراف / ۳۳: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بَغْيَ الْحَقِّ...).

۱۳) مائده / ۹۱: (إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يُصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ).

۱۴) محدث بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن.

۱۵) ماده هجدهم بند یک: یک سال پس از تصویب این ماده، تولید، فروش و حمل مشروبات مسکره در داخل و ورود آنها به کشور و صدور آنها از کشورهای متحده و کلیه مناطق و سرزمینهایی که تحت حاکمیت کشورهای متحده آمریکا است، به منظور شرب، ممنوع خواهد بود.

۱۶) طنطاوی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۹۶.

۱۷) اسلام از نظر ولتر.

۱۸) دائرة المعارف فرید و جدی.

۱۹) افکار و عقاید.

اسلام و ردّ تبعیضات گوناگون

چنانکه پایه مسائل فکری و عقیده ای اسلام بر اساس توحید گذارده شده، زیربنای اجتماع اسلامی نیز اصل توحید را تشکیل می دهد، از نظر اسلام، انسانیت یک واحد بزرگ و تمام انسانها اعضای یک جامعه می باشند. بر اساس یک تحول وسیع فکری، همه عوامل تشتت، اختلاف و پراکندگی انسانها در این جامعه بزرگ از میان می رود و رشته های برادری انسانی و عواطف و الفت، انبوه بی شمار افراد بشر را به هم پیوند می دهد.

چون اسلام طرح یک جامعه انسانی را بر مقیاسی جهانی ریخت، از این رو برای اموری که قومیت ویژه ای را به وجود می آورد و موجب جدایی و امتیاز انسانها از یکدیگر می شود؛ مانند، زبان، نژاد، اشتراک در فرهنگ و آداب و رسوم، هیچگونه حساسی باز نکرد و این گونه عوامل را اساس جدایی و مخل به وحدت جامعه خواند، نخستین همبستگی، تعاون و احترام متقابل در میان افراد که باید در جامعه جهانی اسلام و میان افراد بی شمار و گروههای مختلف انسانها، حکمفرما باشد، از همین اصل بزرگ و فکر عمیق و بلند، سرچشمه می گیرد و اسلام، جامعه جهانی خود را واقع بینانه بر چنین اصلی استوار، بنیان می نهد و برای محکوم نمودن انواع تبعیضات و این که هیچ فردی به واسطه رنگ، نسب، نژاد و زبان، بر فرد دیگر برتری ندارد، روی این موضوع تکیه کرده که همه افراد بشر از یک ریشه آفریده شده اند، زن و مرد، سیاه و سفید، فقیر و ثروتمند، متمدن و وحشی، در امتیازات اصلی انسانیت با هم شریکند و از نظر آفرینش، وحدت و یک پارچگی میان آنها موجود است و به یک ریشه و اصل بر می گردند.

«از (مخالفت) با خدایی که همه شما را از یک تن آفریده، بیرهزید» (۱)

بدین وسیله «قومیت» و «ناسیونالیسمهای» محلی و ملی را موهوم شمرده و به هرنوع برتری، نژاد پرستی و افتخار به رنگ، زبان و سایر امتیازات بی اساس، خاتمه بخشیده است.

اختلاف رنگ و زبان را از نشانه های قدرت آفریدگار شمرده و مردم را به مطالعه و دقت در این مطلب وامی دارد که چگونه به واسطه یک سلسله عوامل تکوینی و طبیعی، بشری که از یک عنصر و ریشه پدید آمده، رنگ و چهره آنها متنوع و گوناگون گردیده و به زبانهای مختلف، سخن می گویند.

«از نشانه های قدرت اوست، آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شما به حقیقت که در آنها برای دانشمندان، آیات و نشانه های بزرگ است» (۲)

«مردم، امت و ملت یگانه ای بودند، سپس ما پیامبران را به سوی آنان برانگیختیم تا آنها را به پادشاهای نیک بشارت دهند و از کیفر گناه و اعمال ناپسند، بترسانند» (۳)

در این آیه به این نکته تصریح شده که جدایی ها و پراکندگی های موجود در نخستین جامعه بشری، وجود نداشته بلکه آنها از وحدت و تعاون کامل و یکپارچگی برخوردار بوده اند.

پیشوا و امام مسلمین علی (علیه السلام) در فرمان تاریخی خود خطاب به مالک اشتر این حقیقت را چنین گوشزد فرموده است:

«هان ای مالک! دل خود را جایگاه رحمت برای ملت خود قرار بده، با آنها کمال محبت و عطف را داشته باش، هرگز برای آنان همچون حیوان درنده ای که جان و مال آنان را تباه کنی، مباش؛ چه آنان یکی از دو دسته اند؛ یا برادر دینی تو و یا انسانی همانند و برابر تو هستند» (۴).

با این دید وسیع، تمام نزادهای مختلف با فرهنگها و زبانهای گوناگون از اعضای جامعه اسلامی، محسوب می شوند.

از طرفی اتحاد و پیوستگی افراد در سایه وحدت فکری، روحی و یگانگی در عقیده و هدف، استوار خواهد ماند و هیچ نوع وحدتی جز در سایه آن سامان نمی پذیرد، اگر یک جامعه، فاقد محور فکری و عقیده ای باشد، پیوندهای الفت آنها سست و لرزان بوده و هنگام تضاد با منافع مادی مبدل به اختلاف، نفاق و کشمکش خواهد گردید، بنابراین، نیرومندترین و استوارترین رابطه میان ملت‌ها پیوند مذهبی است که طبقات، نزادها و اقوام گوناگون را به بهترین وجهی به هم مربوط می سازد.

اسلام، پیوستگی تمام افراد را به این وسیله تأمین کرد و زنجیرهای تشمت، تفرقه و اختلافات را گسست و در دعوت خود برای تحکیم مبانی وحدت و یگانگی، افراد جامعه با ایمان را برادر یکدیگر خواند، پیوند برادری، محکم ترین و طبیعی ترین پیوند میان افراد بشر است، هرچند پیوند پدر و فرزندی، نیرومندتر از رابطه برادری است، ولی میان پدر و فرزند، مساوات کامل وجود ندارد و از نظر مراتب و احترام و شخصیت، تساوی میان آن دو موجود نیست.

پس پیوند برادری، مظهر کامل علاقه و دلبستگی شدید میان دو فرد انسانی است که در یک سطح و یک افق زندگی می نمایند، بدین سبب قرآن در دعوت خود، می خواهد عالیت‌ترین مراتب محبت به صورت متقابل و صمیمی ترین دوستیها را میان مسلمانان برقرار کند و لذا آنها را برادر یکدیگر خوانده و با این تعبیر، افراد جامعه اسلامی را به لطیف ترین دوستی و زیبا ترین مساوات، راهنمایی نموده است.

این برادری مذهبی، یک عنوان تشریفاتی نیست، بلکه هدف از تشریع این عنوان، این است که هر مسلمانی به وظایف اخوت که بزرگترین مظهر تجلیات برادری است، نسبت به افراد دیگر، اقدام کند.

بی شک اعتقادات هر کس نزد او از هر چیز محبوبتر و ارزنده تر است و این پیوستگی افراد مسلمان که از وحدت روحی و عقیده ای سرچشمه می گیرد، حتی از برادری طبیعی نیز عمیق تر و بالاتر است، وقتی دو نفر، دارای هدف مشترک بوده و وحدت فکری در میان آنان باشد، از برادر تنی به هم نزدیکتر خواهند بود؛ زیرا بالاترین نزدیکیها نزدیکی دلهاست.

«افراد با ایمان، برادر یکدیگرند، میان برادران خود صلح برقرار کنید. و از نافرمانی خدا بپرهیزید تا مورد ترحم خداوند قرار گیرید» (۵).

پیامبر اسلام فرمود: «افراد جامعه با ایمان از لحاظ عاطفه و مهر، مانند یک بدن هستند، هرگاه عضوی از آن، دچار دردی گردد، سایر اعضا با بیداری و ناراحتی، مراتب همدردی خود را اعلام می دارند، همچنین هرگاه فرد مسلمانی به درد و محنتی دچار شد، بر تمام افراد جامعه لازم است به کمک او شتافته و شریک غم او گردند» (۶).

اسلام دین آزادی و عدالت

آزادی از تسلط بیدادگران و جبارانی که در راه خود خواهی و اغراض خصوصی خویش، نیروهای خلاقه بشری را استخدام می کنند، شرف و آبرو، جان و مال مردم را می ربایند و آنها را برده خود می سازند تا از روی مذلت و اجبار، تمایلاتشان را گردن نهند، در نظامهای دیکتاتوری، سرمایه داری و کارگری، این گونه بردگی را به مردم تحمیل می کنند و اجتماع را با فشار و قهر، به پیروی از قوانین و مقررات خلاف حق و عدالت، وا می دارند.

اسلام به وسیله منحصر ساختن همه شؤون قدرت به ذات اقدس خداوند، مردم را از بند اسارت جباران، طاغیان و بردگی هموع رها ساخته تا بتوانند به آزادی واقعی دست یابند، آزادی مطلق که در پرتو هیچ نظامی نصیبشان نخواهد گردید.

اسلام، می خواهد مردم در خود احساس شرف انسانی کنند و این احساس، جز در سایه برابری تمام افراد اجتماع در مقام پرستش و عبودیت خداوند، تحقق نمی پذیرد، چه در این صورت است که هیچ کس نمی تواند افراد اجتماع را در برابر اراده خود، خاضع و فرمانبردار ساخته و خویشتن را صاحب اختیار و برتر از دیگران نشان دهد.

اسلام، به ارزشهای کلی و انسانی اعتبار داده و هدف وسیعش نگهداری و حفظ حقوق طبیعی انسانها و برقراری تعادل در تمام شؤون زندگی فردی و اجتماعی است، قانون در جامعه اسلامی، عالیتترین تساوی را برای عامه مردم تضمین کرده و همه در برابر قانون، دارای شرایط یک نواخت می باشند.

اگر اسلام به عنصر قومیت و ملیت و یا روی یک نژاد تکیه می کرد، هرگز به چنین پیشرفت درخشان و خیره کننده ای نایل نمی آمد، همین امتیاز، رمز پیشرفت سریع این آیین بود که در مدتی کمتر از یک قرن، در نصف بیشتر جهان آن روز نفوذ کرد و در تمام نقاط به عنوان یک جنبش معنوی و ایده آل با استقبال گرم و پر هیجان مردم روبه رو گردید و اقوام و ملل گوناگون به سوی آن، گرایش خاصی پیدا کردند.

تاریخ به خوبی نشان می دهد که در هر عصری، نوعی از افکار و عقاید بی اساس و موهوم که مهمترین و ریشه دارترین آنها را برتری نژادی، ملیت پرستی، یا استفاده سوء از عقاید دینی و احساسات مذهبی، می توان شمرد، مانع از وحدت جامعه ها گشته و همواره آتش جنگ و ستیز را میان گروههای مختلف انسانی، روشن نموده است و در ایجاد نزاع و کشمکش های وسیع و دامنه دار نقش مهمی را عهده دار بوده است. اسلام قبل از آنکه عوامل اختلاف را اصل بشناسد، عوامل وحدت و قدر مشترک در انسانیت و در ایمان را اصل شناخت

مسلمان قرار داده و به یهودی، مجوسی و نصرانی می گوید: «چرا با هم اختلاف دارید، بیاید با هم بگویید خدا یکی است».

«بگوای پیروان کتب آسمانی! بیاید به یک اصل مشترک که میان ما و شماست عمل کنیم و آن اینکه غیر خدا را عبادت و بندگی نکنیم،

برای او شریک قائل نشویم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا ارباب و صاحب اختیار خود ندانیم» (۷).

امروز نیز ملت‌هایی که خواستار وحدت، یگانگی، عدالت، آزادی و رهایی از استعمار و تبعیضات هستند، باید تمنیات و گمشده خود را در پرتو نظامات اسلام جستجو کنند؛ زیرا در سایه اسلام، وحدت ملل و مساوات افراد انسانی، تحقق می‌پذیرد و گروه‌ها و نژادهای بشری، اعم از سیاه و سفید، زرد و سرخ می‌توانند در برابری انسانی و آزادی کامل، زندگی کنند.

از نظر اسلام، برتری بین مردم همیشه به دو اصل اساسی علم و عمل است و امتیاز، تنها بر محور فضیلت اخلاق و پاکی روح، دور می‌زند، اسلام شالوده شخصیت و شرافت را بر اساس تقوی استوار کرده و جز به وسیله آن برای هیچکس مزیت و فضیلتی نشناخته است، خداوند می‌فرماید:

«همه نزد ما یکسان می‌باشید (گرامی‌ترین شما نزد ما باتقواترین شماست)». (۸)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با صراحت کامل اعلام کرد: «عرب را بر عجم و سفید را بر سیاه امتیازی نیست مگر روی اصل تقوا و فضیلت روحانی». (۹)

هنگامی که پیامبر اسلام، مکه را فتح کرد، گروه متکبر و خودخواه عرب - که زبان و نژاد را مایه فخر و امتیاز خویش می‌دانستند - را مخاطب ساخته، چنین فرمود:

«سپاس خدا را که در سایه تعلیمات عالیّه اسلام، از شما آثار دوران جاهلیت، فخر فروشی، تکبر و نخوت را برداشت، هان! بدانید همه در پیشگاه خداوند دو دسته اند: دسته ای باتقوا که در دربار الهی گرامی می‌باشند و دسته ای متجاوز و گناهکار که در پیشگاه او پست و سر افکنده اند».

مردی خدمت امام هشتم (علیه السلام) معروض داشت: «کسی در روی زمین یافت نمی‌شود که پدرانش بالاتر و شریفتر از پدران تو باشند. امام فرمود: بزرگی و شرف آنها به تقوا بوده و همت آنان، طاعت پروردگار».

این مرد می‌خواست قائل به برتری نسبی برای امام شود، ولی آن حضرت فوراً طرز فکر او را محکوم کرد و برتری تقوایی را به وی گوشزد فرمود.

دیگری نیز خدمت آن حضرت، عرض می‌کند: سوگند به خدا! تو بهترین مردم جهان هستی.

امام می‌فرماید: «ای مرد! سوگند مخور، بهتر از من کسی است که تقوایش از من بیشتر باشد و خداوند را بهتر اطاعت نماید، به خدا سوگند! هنوز این آیه نسخ نشده است که می‌فرماید: گرامی‌ترین شما نزد ما با تقواترین شماست». (۱۰)

همان تقوایی که عین حریت است؛ نه محدودیت، زیرا محدودیت، انسان را از موهبت و سعادت محروم می‌سازد، اما تقوا زره روح است، به آدمی مصونیت می‌دهد و آزادی معنوی می‌بخشد و او را از قید بندگی و رقیّت هوا و هوس آزاد ساخته و زنجیرهای شهوت، خشم، حرص و طمع را از گردنش بر می‌دارد.

تقوا در زندگی اجتماعی نیز آزادی بخش بشر است، آنکس که رشته بندگی پول و مقام را به گردن افکنده است، از جنبه اجتماعی نمی تواند زندگی آزادی داشته باشد.

مولای متقیان علی (علیه السلام) می فرماید: «تقوا، کلید درستی، پاکی و اندوخته روز رستاخیز است، آزادی از قید و بند هر رقیت است، نجات و رهایی از هر بدبختی است، انسان به وسیله تقوا به هدف خویش دست می یابد و از شر دشمن، خلاصی خواهد یافت و به آمال و آرزوهای خویش نایل خواهد گردید» (۱۱).

در آن دنیای تیره ظلمانی که نزاع و کشمکش های طبقاتی و نژادی باشدت هرچه تمامتر درمیان مردم وجود داشت و امتیازات منافی با عقل و آزادی و فضیلت با یک مقیاس وسیع و دامنه دار، رایج بود، در روزگاری که ضعفا و تهیدستان یکسره از کلیه حقوق فردی و اجتماعی محروم بودند و توده ملت، زیر چنگال خونین اشراف و فرمانروایان دست و پا می زدند، پیشوای عالقدر اسلام، با شهامتی بی نظیر، تمام امتیازات و تبعیضات ناروا و موهوم و سنتهای غلط را ملغا کرد و مساوات و برابری کامل را برای تمام افراد، اعلام نمود و در سایه بندگی خدا همه گونه آزادی معقول را به مردم اعطا کرد، به طوری که طبقات محروم اجتماع که قدرت ابراز هیچگونه عکس العملی در مقابل اراده و خواست بزرگان و اشراف مقتدر نداشتند، در سایه عدل قوانین زنده کننده اسلام، نیرو گرفتند و دوش به دوش رؤسا و بزرگان قوم، به حرکت در آمدند.

کسانی که تصور می کنند سایر مکتبهای اجتماعی دنیا از زجر کشیده های محروم اجتماع بشری و ستمدیده ها، آنچنان که اسلام می تواند، قادرند دفاع کرده و با یاغیان، زور گویان و ستمگران مبارزه نمایند، کاملاً در اشتباهند و از حقیقت اسلام، چیزی را درک نکرده اند.

در حقیقت، اسلام، انسانی ترین و کاملترین شکل عدالت اجتماعی را که هیچ سیستم و مکتب اجتماعی نتوانسته است تا کنون عملی سازد، به وجود آورد، حتی کمونیستها که خود دشمن دین و مذهب هستند به نهضت عظیم اسلام و نقش مؤثر و اساسی تعلیمات آن در آزاد ساختن و نجات ملتها با صراحت کامل، اعتراف می کنند.

نشریه تتوریک حزب توده ایران چنین می نویسد: «پدیده اسلام در اوایل قرن هفتم مسیحی، یکی از وقایع بسیار عمده تاریخی است که چهره مدنیت بشر را دگرگون کرده و در سیر تکاملی بعدی آن، اثر عمیقی باقی گذاشته است، این واقعه بزرگ یعنی پیدایش اسلام که فتوحاتش در کمتر از یک قرن، از جانبی تا ساحل «لوآر» و از جانب دیگر تا ساحل «سند و جیحون» گسترش یافت، باب شگرف و شگفتی در کتاب زندگی انسان است.

در خود جزیره العرب، مراکزی برای پخش ایدئولوژیهای مذهبی یهود و مسیحی بود، اعراب مکه و قبایل بادیه نشین نیز بت پرست بودند، مکه، مرکز تجارت، مرکز استثمار رباخواران، مرکز تحول سیستم قبیله ای به فتودالیسم، مرکز بیداری حس ناسیونالیسم عرب و مرکز تصادم کیشهای گوناگون بود.

اسلام، در آغاز در میان سوداگران کوچک، زارعین و بردگان انتشار یافت و جنبش دموکراتیک بر ضد الیگارشی ربا خواران بود و به همین جهت، مجبور به ترک مکه شد.

مذهب اسلام، از جانبی به تمام معنا دارای مختصات مذاهب دیگر است، اما از طرف دیگر اسلام دارای جنبه های سرزنده و مادی بود، گریزش از رهبانیت و توجهش به تساوی نژادها و قبایل و تساوی نسبی حقوق زن و مرد و حمایت از بردگان و بی چیزان و راه ماندگان و سادگی اصول آن، آن را از مذاهب دیگر ممتاز می سازد و بدان یک صبغه نهضت اجتماعی متحرک و جاندار می دهد.

اسلام، مانند ضربتی سنگین، بر مغز هیأت حاکمه خون خوار مغرور، فرود می آمد، دهقانان و پیشه وران شهر نشین، آن را مانند رحمتی و نجاتی تلقی کردند، اسلام ضربت کافی را در موقع مستعد و مقتضی، بر پیکر عظیم و پوسیده امپراتوریه ها وارد ساخت و آنها از این ضربت، فرو ریختند و در عرض دو سده، امپراتوری عظیمی از مرز چین تا اسپانیا به وجود آمد» (۱۲).

هنگامی که روش پیشوایان اسلام را با رفتار زمامداران کشورهای سوسیالیست و آزاد دنیای کنونی می سنجم، به خوبی می بینم که تفاوت این نوع حکومتها با اسلام از زمین تا آسمان است، اسلام در آرمان خود، یک نظام ضد طبقاتی است، بیگانه و خویشاوند، رئیس و مرؤوس را نمی شناسد.

وقتی به علی (علیه السلام) پیشوای مسلمین، گزارش می رسد که مجلس ضیافتی در بصره به افتخار فرماندار و نماینده اش «عثمان بن حنیف» ترتیب یافته، بر آن حضرت سخت گران می آید که میان فرماندار، با طبقه اشراف شهر، روابط خصوصی برقرار شود و موجب احراز امتیازات مخصوصی برای ارباب قدرت گردد، لذا نامه اعتراض آمیزی به فرماندار خود عثمان بن حنیف می نگارد و به شدت او را مورد نکوهش و سرزنش قرار می دهد. (۱۳)

اسلام در مبارزه با تبعیض نژادی، پیشرو تر از تمام مکتبهای جهان است، گرچه امروز در سراسر جهان، فریاد برابری سفید و سیاه و مساوات از نظر قانون بلند است، اما بین گفتار و عمل، فاصله بسیار می باشد و تبعیضات گوناگون هنوز بر همان اساس عصر تاریک بشری پا برجاست، آیا این همه عناوین فریبنده برابری، مساوات، آزادی که در پشت آنها تلخ ترین و ناگوارترین حقایق، نهفته و پنهان است، چه نفعی برای بشریت در بر دارد؟ آیا می توان با همه این فجایع و امتیازات ناروا، ملل متمدن امروز را پایه گذار آزادی و منادی حریت معرفی کرد؟

منشور آزادی و برابری بشر که پس از جنگ جهانی دوم کلبه دول متنفذ و با قدرت، آن را تصویب کردند و همچنین اعلامیه حقوق بشر که پس از انقلاب فرانسه تصویب شد، تا جایی قابل اجراست که با منافع خصوصی و منطقه ای و تمایلات آنها موافق باشد و گرنه به بهانه های مختلف، از زیر بار آن، شانه خالی می کنند.

هنوز درک این معنا برای بسیاری از مردم کشورهای متمدن، دشوار است که اختلاف رنگ و نژاد، سبب فضیلت و برتری نمی شود. هیچگاه در تاریخ طولانی اسلام مسأله ای به نام «تبعیض نژادی» مطرح نگردید و در دنیای دیروز و امروز سیاهپوستان در تمام مجامع دینی و اجتماعی اسلامی، بدون کمترین احساس ناراحتی، شرکت می جویند و از حقوق مساوی در تمام شؤون اجتماعی برخوردارند، پیشوای بزرگ اسلام این تساوی و برابری را در دنیای تاریک چهارده قرن پیش عملاً نشان داد و به خاطر تحقق بخشیدن به این آرمان، دختر عمه خود را به ازدواج «زید بن حارثه» - که غلامی بود - در آورد.

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با حالی رقت انگیز به «جویر» که مردی سیاهپوست و فقیر، ولی از پرهیزکاران اصحاب به شمار می آمد، نگرست و فرمود: «جویر! چه خوب بود که همسری اختیار می کردی تا شریک زندگیت گردد و در امر دنیا و آخرت به تو کمک کند».

جویر عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! کدام زن حاضر است به همسری من در آید؟ من که نه حسب و نه نسب و نه مال و جمال دارم، چه زنی میل زناشویی با من خواهد داشت؟

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «خداوند آقایی کسانی را که در زمان جاهلیت، بی جهت بر مردم آقایی می نمودند، ملغا ساخت و به آنهایی که در دوران قبل از اسلام، محروم و بیچاره بودند، شرف و آقایی بخشید، آنانی که در عصر تاریک جهالت، ذلیل بودند، از راه اسلام، عزیز گشتند، به وسیله اسلام، کاخهای موهوم خودپسندی و تفاخر قبیلگی و نژادی دوران سیاه جهالت، واژگون گردید، امروز دیگر همه مردم سفید و سیاه، قریش و عرب و عجم، برابرند، همه از فرزندان آدم و آدم هم انسانی است که خداوند او را از خاک آفریده، محبوبترین مردم در پیشگاه خداوند، مطیع ترین و پرهیزکارترین آنها است».

ای جویر! امروز کسی را برتر از تو نمی دانم، مگر آنکه پرهیزکاری و اطاعتش از خداوند از تو بیشتر باشد!

سپس فرمود: «بیدرنگ نزد زیاد بن لبید - که شریف ترین مردم قبیله بنی بیاضه است - می روی و می گویی: رسول خدا مرا فرستاده و به تو دستور داده دخترت را به عقد من در آوری! در این موقع، زیاد با جمعی از مردم قبیله در خانه نشسته بودند، جویر اجازه گرفت و به حضار سلام کرد و سپس زیاد را مخاطب ساخت و گفت:

من از جانب پیشوای اسلام برای تأمین حاجتی که به شما دارم، حامل پیامی هستم، آن را به طور آشکار بگویم یا خصوصی و در خفا؟
زیاد گفت: نه، چرا در خفا؟ آشکار بگو که من پیام پیغمبر را مایه افتخار و مباهات خود می دانم.

جویر گفت: نبی اکرم پیغام فرستاده که دخترت را به عقد همسری من در آوری!

زیاد پاسخ داد: ما انصار دختران خود را با اشخاصی که همشان ما نیستند تزویج نمی کنیم، برگرد و عذر مرا به سمع مبارک پیغمبر برسان.

جویر برگشت تا ماجرا را به عرض رسول خدا برساند، در این موقع زیاد پشیمان شد و کسی را فرستاد و جویر را از میان راه برگرداندند و او را مورد نوازش قرار داد و گفت: اینجا باش تا من برگردم. سپس خود به حضور پیغمبر شرفیاب شد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! جویر از جانب شما پیامی آورد، خواستم شخصاً شرفیاب شوم و عرض کنم که ما انصار دختران خود را جز به افراد همشان خود تزویج نمی کنیم.

پیشوای اسلام فرمود: «ای زیاد! جویر مردی با ایمان است، مرد مؤمن، همشان زن مؤمنه است و مرد مسلمان، همشان زن مسلمان، دخترت را به همسری او در آور و از دامادی او ننگ مدار!».

زیاد، به خانه برگشت و جریان را به اطلاع دخترش رسانید، دختر گفت: پدر جان! به صلاحدید و فرمان پیغمبر، جویر را به دامادی خود بپذیر. زیاد از نزد دختر خارج گشت و دست جویر را گرفت و به میان رجال قبیله آورد و دختر خود را به همسری او در آورده، صداق و جهیزیه عروس را نیز شخصاً به عهده گرفت و به دستور زیاد، خانه ای با وسایل و لوازم زندگی در اختیار جویر قرار دادند و بدین گونه، دختر یکی از بزرگترین اشراف قبیله را به همسری مرد سیاهپوست تهی دستی که تنها به زیور ایمان به خدا و معرفت، آراسته بود، در آوردند.

در مجلسی، سه نفر مسلمان، از سه ملیّت مختلف: «سلمان ایرانی، صهیب رومی و بلال حبشی» دور هم گرد آمده بودند، ناگاه شخصی به نام «قیس» وارد شد، وقتی این مرد عرب، موقعیت ممتاز این سه مسلمان پاکدل و با تقوا را به یاد آورد، گفت:

اوس و خزرج از عرب بودند که با خدمات و فداکاریهای خود، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را یاری نمودند، دیگر این سه نفر بیگانه چه می گویند و چه کسی آنها را به یاری پیغمبر دعوت کرده است؟

هنگامی که سخنان قیس، به عرض پیغمبر رسید، سخت برآشفته و مردم را به اجتماع در مسجد دعوت کرد و به جمعیت چنین خطاب فرمود: «خدا یکی است، پدر شما یکی است، دین شما یکی است و عربیّت شما (که به آن افتخار و مباهات می کنید) نه از ناحیه پدر شماست و نه از طرف مادرتان، عربیّت فقط زبان شماست».

رسول اکرم برای درهم کوبیدن اساس قومیت و اجرای قانون برابری، همه عکس العملها را تحت نظر داشت. روزی مرد مسلمانی که سیاه زاده بود، به حضور پیغمبر شرفیاب شد، «ابوذر غفاری» که با وی سابقه کدورتی داشت، در حضور آن حضرت گفت: «ای فرزند سیاه!». پیشوای اسلام از شنیدن این سخن، سخت غضبناک شد و به ابوذر فرمود: «آیا به سیاهی مادرش او را تحقیر می کنی؟».

ابوذر از اعتراض پیغمبر دست و پای خود را گم کرد و از این لغزش، سخت پشیمان گردید و برای جبران این سخن ناروا اظهار ندامت نمود و صورت خود را به خاک مالید تا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از لغزش وی در گذشت.

دانشمند شهیر فرانسوی «دکتر گوستاو لوبون» (۱۴) می نویسد: «در بین مسلمین، مساوات و برابری در نهایت درجه کمال می باشد، این مساوات که در اروپا با کمال حرارت و هیجان ذکر شده و ورد زبان طبقات گوناگون مردم است، ولی جز در کتب، اثری از آن در خارج مشهود نیست، در بین مسلمین، عملاً وجود داشته و جزء معاشرت شرقی قرار گرفته است. اختلاف سخت و شدید بین دستجات و طبقاتی که انقلابی در اروپا ایجاد کرده، در میان مسلمین وجود ندارد، در اسلام امتیازات شخصی، طبقه ای و خانوادگی به طور کلی ملغاً و تمام مسلمین در نظر پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) برادر و برابر می باشند.

در جهان عرب، چنین شخصیتی پیدا شد که تمام اقوام و قبایل مختلف را تحت «کلمه واحده» جمع نمود و آنان را به زنجیر محکم قوانین و نظامات مخصوصی، مقید و پابند ساخت. مسلمین از هر مملکت و نژادی باشند، نسبت به هم اجنبی نیستند؛ مثلاً یک نفر مسلمان چینی به واسطه اسلامش، در کشور اسلامی همان حق را دارد که یک نفر عرب بومی آن را داراست، اگر چه پیروان اسلام از نظر ملیّت و نژاد،

اختلاف زیادی باهم دارند، ولی به وسیله مذهب، یک نوع رابطه معنوی خاصی بین آنها موجود است که آنان را به آسانی می توان تحت لوای واحد جمع نمود» (۱۵).

«مسیو لویلا» (۱۶) می نویسد: «در نظامات مربوط به اصلاح حال کارگران و رنجبران، نتایج سوء و محظوراتی را که اروپا دچار آن شده، در جامعه مسلمین پدید نیامده است و میان آنها یک سلسله نظامات عمده ای است که به وسیله آن، صلح و آشتی بین غنی و فقیر، بر قرار می باشد و همین قدر کافی است که بگوییم:

آن قومی که اروپا مدعی است باید وی را تعلیم داده، تربیت کند، واقعاً باید از او درس بگیرد، در اسلام، طبقات ممتاز و مناصب موروثی وجود ندارد و اصول نظامات سیاسی اسلام، بسیار ساده است و تمام کسانی که زیر نظر آن نظامات، اداره می شوند، از وضع و شریف، غنی و فقیر، سیاه و سفید، باهم مساوی و برابرند» (۱۷).

«گب» در کتاب خود می نویسد: «اسلام هنوز قدرت دارد که برای انسان، خدمت عالی و بزرگی را انجام دهد. و اصولاً هیچ سازمان و گروهی جز اسلام وجود ندارد که بتواند در جمع بین نژادهای گوناگون بشری، درجه واحدی که پایه آن بر مساوات استوار است، پیروزی درخشانی به دست آورد، جامعه بزرگ اسلامی در آفریقا، هند و اندونزی و بلکه همین جامعه کوچک در چین و این جامعه ناچیز در ژاپن، همه و همه نشان می دهد که اسلام، همچنان قدرتی را دارد که در همه این نژادها و طبقات و عناصر گوناگون نفوذ کند، هنگامی که اختلافات دول بزرگ شرق و غرب در ترازوی سنجش قرار گیرد، برای ریشه کن کردن اختلافات، چاره ای جز پناه بردن به اسلام، نخواهد بود».

تعالیم اسلام در مراسم حج نیز به اساس وحدت فکر و عمل استوار شده و از امتیازات ظاهری در آنجا اثری دیده نمی شود، خانه کعبه تمام فرقه های مختلف مسلمان را با جاذبه عجیبی به سوی خود می کشاند، و عموم مردم به طور مساوی از یک قانون عمومی پیروی می کنند و بدون هیچگونه امتیازی، سفید و سیاه، سرخ و زرد در انجام این مراسم با عظمت و شکوه، در صف واحدی در کنار یکدیگر به عبادت می پردازند.

«فیلیپ هیتی» (۱۸) استاد دانشگاه «پرینستون» چنین می نویسد: «تأسیس فریضه حج در اسلام، در طول اعصار و قرون، یکی از عوامل مهم اجتماعی گردیده است و بزرگترین سبب وحدت جامعه در بین ملل مسلمان می باشد؛ زیرا بر هر فرد مسلمانی واجب است که حداقل یک بار در عمر خود (در صورت استطاعت) این سفر مقدس را انجام دهد، این اجتماع بزرگ که مؤمنان جهان از چهار گوشه روی زمین جمع می شوند و هم دیگر را برادر می خوانند، تأثیر عظیمی در آنها دارد که منکر نتوان شد.

در پیشگاه رب، افراد زنگی، بربر، چینی، ایرانی، ترک، هندی، شامی، عربی، غنی، فقیر، عالی و دانی، دست برادری به یکدیگر داده و به کلمه واحد «شهادتین» متکلمند، در میان تمام ادیان جهان، ظاهراً اسلام است که حد و فاصله را مابین خون، نژاد، قومیت و رنگ برداشته و در چهار دیوار جامعه اسلام ایجاد یگانگی نموده است، به طوری که تنها خط فاصل مابین افراد بشر در نظر اسلام، فقط همان مسأله کفر و ایمان است و بس. شکی نیست که این اجتماع عظیم، سالیانه در موسم حج به این منظور، بزرگترین خدمت را انجام می دهد و دین و مذهب الهی را در میان میلیونها بشر - که در اماکن مختلف زندگی می کنند - منتشر می سازد» (۱۹).

متأسفانه، امروز همبستگی اسلامی، در برخی از کشورهای اسلامی در زیر فشار شعارهای گوناگون نژادی و تعصب احساسات ناسیونالیستی، به شدت آسیب دیده و گرایش خاصی به جنبه های قومی و ملی پیدا شده است که به هیچ وجه با روح و هدف اسلام، سازگار نیست.

در نظام قضایی اسلام نیز شاهکارهای برابری و تساوی به نحو وضوح مشاهده می شود که یک نمونه از آن در دادرسی و روش دستگاه قضایی دنیای متمدن امروز یافت نمی شود، با اینکه تساوی همه افراد در برابر قانون از هدفهایی است که جهان متمدن در نظام اجتماعی خود داشته و در راه وصول به آن تلاش می کند.

حتی در تاریکترین روزگارهای تاریخ هم شعله های فروزانی که اسلام، در درون و وجدان افراد، روشن ساخته بود، خاموش نگردید و در حقیقت، بیداری درونی آنها به حد نهایت دقت و مواظبت رسیده بود.

خلیفه عباسی، هارون الرشید در یک ماجرا و قضیه باید در حضور قاضی سوگند یاد کند و «فضل بن ربیع» به نفع وی شهادت می دهد، ولی قاضی شهادت وی را نمی پذیرد، خلیفه عصبانی شده می گوید: «چرا شهادت وی را قبول نکردی؟ قاضی می گوید: من شنیدم که او به تو می گوید: من غلام و بنده تو هستم، اگر راست می گوید که شهادت بنده به نفع مولای خود پذیرفته نیست و اگر دروغ می گوید، شهادت دروغگور را نمی پذیریم».

«منصور» خلیفه مقتدر عباسی، برای سفر حج، تعدادی شتر کرایه کرد. ولی پس از انجام عمل و مراسم حج به عناوینی از پرداخت کرایه امتناع ورزید، شتر بانان، از تجاوز منصور نسبت به حقوق خود، به قاضی مدینه شکایت کردند، قاضی بلا فاصله منصور خلیفه را به دادگاه رسمی احضار نمود و او را در حالی که در کنار شتربانان نشسته بود، محاکمه کرد و پس از محکومیت خلیفه، کرایه را از او گرفته و در همان مجلس، به شتر بانان پرداخت.

«دکتر گوستاولوبون» دانشمند شهیر فرانسوی، درباره امور قضایی اسلام چنین می نویسد: «انتظام امور قضایی و ترتیب محاکمات در میان مسلمین، بسیار مختصر و ساده است، یک نفر که از طرف پادشاه عصر، به سمت قضاوت منصوب می شود، تمام دعاوی را شخصاً رسیدگی نموده و خاتمه می دهد و حکم او هم قطعی است، متداعیین شخصاً بعد از احضار، به محکمه حاضر شده، قضایا را شرح داده و دلایل خود را اقامه می کنند و بعد از طرف قاضی، در همان جلسه قضاوت شده و حکم در همان مجلس صادر می شود.

در مراکش، اتفاق افتاد من در یک دادگاهی که قاضی مشغول رسیدگی دعوا بود، حضور به هم رسانیده و این مجلس و طرز قضاوت را تماشا کردم قاضی، در مکانی متصل به دارالحکومه که اطراف آن باز بود، بر مسند قضاوت نشسته و هر کدام از طرف دعوا با شهود، در جای خود قرار گرفته و مطالب خود را در الفاظ مختصر و ساده بیان می کردند، بعضی موارد که یک نفر به مجازات با تازیانه محکوم شده بود، در پایان جلسه همانجا حکم را اجرا می نمودند.

بزرگترین فایده این طرز قضاوت این است که وقت صاحبان دعوا تلف نمی شود و خسارت کمر شکنی که به واسطه پیچ و خمهای زیاد دادگاهی امروز ما به مراجعین وارد می شود، لاقلاً در اینجا آن خسارت وجود ندارد و با وجود جریان ساده و بدون تشریفات، کلیه احکام صادره به طور عدالت و انصاف صادر می شود» (۲۰).

وقتی که افراد یک جامعه مطمئن باشند قانونی که بر آنان حکومت می کند، قانون الهی و از طرف خداوند عادل است و زمامداری که عهده دار اداره امور مردم است، دارای حقوقی مساوی با آنان می باشد و قاضی هم که بر مسند قضاوت تکیه زده، حکم خود را از قانون خدایی می گیرد، نه الهام از هوا و هوس، در این صورت ریشه تشویشها و نگرانیهای ناشی از تعدیات و بی عدالتیها قطع می شود و تمام افراد اجتماع از یک آرامش، امنیت و اطمینان همه جانبه برخوردار خواهند گردید.

اگر دنیا بخواهد جلو بی عدالتیها را بگیرد و از چنگال اهریمنی تبعیضات گوناگون نجات پیدا کرده و در صلح و آرامش بسر برد، باید از تعالیم گرانقدر، اصول و نظامات اجتماعی و سیاسی اسلام الهام بگیرد، اتحادیه ها و پیمانهای گوناگون در دنیای کنونی چون در دایره محدودی قرار دارد و بر محور قومیت منطقه های جغرافیایی و نژاد دور می زند، هرگز نمی تواند مشکلات کنونی دنیا را حل کند و تمام ملل روی زمین را با آنهمه اختلافاتی که دارند، به هم مربوط ساخته و آنها را به هم فکری و همکاری برای ساختن یک دنیای نوین بر اساس عدالت و مساوات، دعوت کند.

از طرف دیگر حس «ناسیونالیسم جدید» که امروز در بسیاری از کشورها تقویت می شود، خود منشأ تشنّت و پراکندگی و نزاع و کشمکش های بیشتری در میان ملت های جهان شده است.

«لوئیس ل. سنایدر» استاد دانشگاه آمریکا این حقیقت را چنین بیان می کند: «در پرتو ناسیونالیسم جدید، کشمکش های بی شماری درباره مرزهای تاریخی و طبیعی به پا شد و مناسبات اقتصادی و فرهنگی که از دیرزمانی میان آنان برقرار بود، از هم گسیخته گشت و نتیجه اش که احساس ناامنی بود در بسیاری از موارد به محدودیت آزادی فردی و افزایش تسلیحات جنگی و شدّت یافتن تیرگی روابط بین المللی منجر گشت.

استقلال و حاکمیت با آنکه در آخرین دهه قرن بیستم توسعه یافت و از مقدسات به شمار می آمد، اما آنچنان نبود که برای وسیعترین آزادی فردی و مطمئن ترین صلح بین المللی، راه اطمینان بخش باشد» (۲۱).

تنها وسیله ای که می تواند همه را زیر پرچم واحد گرد آورده و این خدمت گرانبها را به جامعه بشری نماید، همان یگانگی و اتحادی است که بر محور ایمان به خداوند و فضایل روحی و اخلاقی بچرخد؛ زیرا در چنین اتحادی، روح برادری و صمیمیت بیدار می شود و دلها و فکرها به هم مربوط گردیده و امتیازات مادی و اختلافات قومی و جغرافیایی و نژادی نمی تواند خللی در آن پدید آورد.

به حکم اشتراک در ایمان به خدای یگانه و اعتقاد به اصول اساسی اسلامی و احساس مسؤولیت باطنی در مقابل وظایف بشری، همه افراد اجتماع در جامعه اسلامی با انواع نژادها، زبانها، عادات و رسوم گوناگون محلی با اختلاف سطح عجیب از مزایای زندگی آرام و توأم با همدردی و همکاری و حسن تفاهم عمیق، برخوردار می گردند.

اسلام برای بالا بردن اجتماع به سطح عالی انسانیت بسیار علاقه مند است و می خواهد همکاری و پیوستگی مسلمانان با یکدیگر، بر مبنای محبت و عواطفی پرنفوذ بوده و قلوب آنها با احساسات پاک انسانی به یکدیگر مربوط باشد، خداوند افراد بشر را نیافریده که قلباً میان آنها شکافها و فاصله های عمیقی وجود داشته باشد و یا حداقل رابطه شان قطع و همدیگر را نشناسند.

«شما را دسته جات و قبیله هایی قرار دادیم تا اینکه همدیگر را بشناسید».(۲۲)

برادری اسلامی یک مسأله توخالی نیست، بلکه واقعیتی است بسیار پر ارزش که باید منشأ همه گونه محبت متقابل و مهر و عواطف گردد تشکیل جوامع مختلف و پیدایش قبایل و نسبتها و فامیلهها به منظور امکان برقراری روابط عمیق میان افراد انسانی و تعالی و تکامل در سایه این روابط و پیوستگیهاست.

با اینکه امروز، روح مادیت و سودجویی در اثر نفوذ افکار غلط غربی در محیطهای اسلامی، توسعه یافته، ولی هنوز بر محیط زندگی بسیاری از افراد مسلمان، بیش از هرچیز، عواطف انسانی، فضیلت و صمیمیت سایه افکنده است، به همین سبب «لاینتر» فیلسوف معروف، تحت تأثیر اینگونه مزایای روحی مسلمانان واقع شده و چنین می گوید:

«شفقت، ملاطفت، غریب نوازی، مهر و مهمان نوازی طبیعی شرقیان، خاصه به افزایش تعلیمات عالیه اسلام در این ابواب، صفا و رونقی خاص به آنان داده که از این جمله، اندکی نیز در محیط مادی و مردان سنگین دل و منفعت پرست اروپایی یافت نمی شود».

پی نوشتها:

(۱) نساء / ۱: (... اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...).

(۲) روم / ۲۲: (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ السِّنِّتِكُمْ وَالْوَلَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ).

(۳) بقره / ۲۱۳: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ...).

(۴) نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵۳: «... (یا مالک!) و أشعر قبلك الرحمة للرعية والمحبة لهم واللفظ بهم، ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين، و اما نظير لك في الخلق...».

(۵) حجرات / ۱۰: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

(۶) سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳: «عن النبي (صلى الله عليه وآله) قال انما المؤمنون في تراحمهم و تعاطفهم بمنزلة الجسد الواحد اذا اشتكى منه عضو واحد تداعى له سائر الجسد بالحمى و السهر».

(۷) آل عمران / ۶۴: (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ...).

(۸) حجرات / ۱۳: (... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ...).

(۹) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴، ح ۱.

(۱۰) محدث بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۰.

(۱۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷.

(۱۲) ماهنامه مردم، شماره دوم، سال سوم.

(۱۳) نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵: «أَمَّا بَعْدُ: يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِّنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادَّةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا...».

(۱۴) d.r gustave lebon .

(۱۵) تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۶، ۵۱۶ و ۵۱۷.

(۱۶) M.u. Leplay .

(۱۷) تمدن اسلام و عرب، ص ۵۱۵ و ۵۱۶.

(۱۸) philip - hitti .

(۱۹) اسلام از نظرگاه دانشمندان غرب، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

(۲۰) تمدن اسلام و عرب.

(۲۱) جهان در قرن بیستم، ص ۳۴ - ۳۵.

(۲۲) حجرات / ۱۳: (...وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...).

انگیزه جهاد اسلامی

هدف اسلام از جنگها، مبارزات و نهضت عمومی بر ضد مشرکان، انگیزه مادی مانند کشورگشایی، توسعه طلبی و برای هدفهای استعماری و تسلط بر منابع اقتصادی دیگران نبوده و در این زمینه، حساب اسلام از همه شیوه ها و مکتب ها جداست و هدفهایی بس عمیق و انسانی و بزرگ را تعقیب می کند.

اسلام در آغاز طلوع خود با خاصیت سازندگی و تحول انگیزش، وضع موجود اشراف، مغروران و ستمگران را تهدید می کرد و لذا نیروی مخالف، متشکل و بسیج شدند تا جلوی نشر و اشاعه این آیین نوظهور را گرفته و از پیشرفت عقیده و ایدئولوژی اسلام جلوگیری نمایند، در آن محیط از تمام امکانات و وسایل و نیروهای مادی بر ضد اسلام استفاده کردند و حتی افرادی که به حقیقت این آیین پی برده و به آن می گرویدند، به وضع رقت باری شکنجه می دیدند.

قریش با یاران پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قطع رابطه کرد و مدت سه سال آن حضرت و کسانش به یکی از کوههای مکه پناه برده، متحمل هرگونه رنج و مشقتی شدند و حتی گاهی برای قوت لایموت، معطل می ماندند.

پیامبر اسلام پس از آنکه در مدینه استقرار یافت و در برابر مشرکان، اجتماع نیرومندی تشکیل داد، باز هم مشرکین آرام ننشستند و همواره موجودیت اسلام از طرف آنها در معرض هجوم، مخاطره و حمله قرار می گرفت، در چنین شرایطی، مسلمانان مأموریت یافتند که از موجودیت خود دفاع کنند.

بیشتر غزوات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دارای جنبه دفاعی بود و گروههایی که برای سرکوب کردن و پراکنده ساختن اجتماعاتی که به فکر دسته بندی و حمله به مدینه بودند، اعزام می گردیدند، در واقع هدف، پاسخ به حملات دشمن بود و غالباً به این منظور صورت می گرفت که پیش از آنکه مخالفین موفق به تجهیز قوا برای حمله به مدینه گردند، آنها را در هم بکوبند و جنبشهای ضد اسلامی که در میان عوامل مخرب در حال تکوین بود، در نطفه خفه سازند.

در این آیات، نخستین انگیزه تشریع جهاد که همان پاسخ به تعرضات دشمنان و زورگویان است، بیان گردیده است:

«به کسانی که در راه خدا جهاد می کنند، اجازه دفاع داده شده؛ زیرا آنان افراد ستم دیده اند، خداوند بر یاری آنان تواناست، آنان کسانی هستند که بدون سبب از دیارشان اخراج شده اند (جرم آنان این بود) که می گفتند پروردگار ما خداست» (۱)

«با کسانی که با شما نبرد می کنند، در راه خدا با آنان بجنگید، ولی مراقب باشید که از حد تجاوز نکنید» (۲)

از آنجا که اسلام یک مکتب جهانی و برای همه بشریت است و باید به همه انسانها فیض برساند، نمی تواند خود را در مرزهای جغرافیایی یک منطقه محصور سازد، بلکه باید تمام بشریت را از چنگال شرک و آلودگی روحی نجات داده و کلمه حق و رسالت جهانی خود را به گوش تمام توده ها در سراسر اقطار جهان، برساند.

اصولاً هر نظام و آیینی که بخواهد نظامات کهن و عقاید فاسد را در هم بریزد و نظام نوینی را جایگزین نظامات پوسیده و کهنه سازد، بدون جنگ و مبارزه، به ثمر نخواهد رسید، مگر انقلابات جهانی در طی تاریخ، بدون درگیری و جنگ، جامه عمل به خود پوشیده و به نتیجه رسیده است؟

ما می توانیم با یک مطالعه اجمالی در انقلاب فرانسه، انقلاب هند، نهضت استقلال طلبانه مردم آمریکا و انقلاب روسیه برای برجیدن نظام کهن، به این حقیقت پی ببریم، مگر این انقلابات بدون جنگ و خون ریزی به ثمر رسید و برای انقلابیون، سهل و ساده تمام شد؟

چون هدف اسلام دگرگون کردن عادات و افکار فاسد و انحرافی و لغو امتیازات موهوم بود، چنین نهضت و انقلاب وسیع در میان کلیه قشرهای اجتماع، خواه و ناخواه، مورد تعرض گروههایی که بر مطامع و سود مادی آنها لطمه وارد می شود، قرار خواهد گرفت و طبعاً جنگ و درگیری را به دنبال خواهد داشت.

برای اشاعه و گسترش یک مکتب جهانی که نظر اصلاحی به تمام شوئون مردم دارد، تنها نیروی قلم و بیان، صددرصد نتیجه بخش نیست، نیروی قلم و بیان به هر اندازه نیرومند و برنده باشد، نمی تواند در ایجاد یک محیط آزاد و از میان بردن همه عوامل فساد، انحراف و بدبختی جامعه، نقش کاملاً مؤثری داشته باشد.

گروهی از مردم چنان در عادات و رسوم انحرافی خود پا فشاری می کنند که در هدایت آنها هیچ منطق و برهان کوبنده ای مؤثر واقع نمی گردد و جز در پرتو قدرت و زور، دست از عادات زشت و روشهای خرافی و باطل خود بر نمی دارند و تسلیم حق و حقیقت نمی گردند، پیامبر اسلام این واقعیت را چنین بیان می فرماید:

«نیکی و خیر در سایه قدرت و شمشیر است و (برخی از) مردم جز در سایه قدرت، به حق تن در نمی دهند» (۳)

اگر نیروهای مخالف و تشکیلات منظم نظامی آنها در برابر نفوذ و بسط حق و دین الهی، سدی نیرومند ایجاد کرده و جلو نشر حقایق را گرفتند، آیا جز توسل به قدرت نظامی، راه دیگری وجود دارد؟

در موقعیتی که زمینه آزادی تفکر و امکان انتخاب راه صحیح و اصولی زندگی از مردم سلب شده بود، دستور جنگ و توسل به قدرت نظامی صادر شد و اسلام برای سرکوبی ستمگران و زورگویانی که مانع از دعوت آزاد اسلامی می شدند مبارزه مسلحانه را آغاز کرد تا اختناق فکری محیط از میان برود و از هر نوع عوامل مخرب و منفی، آزاد و خالی گردد و توده های بشری در فضای آزاد فکری بتوانند با اراده و اختیار، راه صحیح زندگی را انتخاب کنند، چه در غیر این صورت هرگونه حقیقت در نطفه خفه خواهد گردید.

جنگی را که اسلام آغاز می کند، در حقیقت جنگ آزادی بشریت به معنای واقعی کلمه است، برای آزاد ساختن عقل از بند اسارت خرافات و اوهام و آزادی انسان از هرگونه قید و زنجیر غیر انسانی است، جنگی است دور از هوسها و زورگویی ها و امور مادی، جنگ بر ضد تبهکارانی است که با نام خدا مبارزه می کنند و در روی زمین، فساد و تباهی بر پا می دارند و انسانها را از بهره مندی از عدالت و نورانیتی که در نام خدا وجود دارد، محروم می سازند.

اسلام در راه تثبیت مقیاسها و ارزشهای بشری، نبرد می کند و عدالت، عزّت و سربلندی را برای بشر به ارمغان می آورد.

اسلام خیر و سود عموم مردم را اراده می کند و می خواهد موجبات فساد و عواملی را که سبب از کار افتادن خیر عمومی می شود، از میان ببرد، بدون اینکه نفع خاصی را در نظر بگیرد و یا هوای نفسی را اعمال کند.

هنگامی که مسلمانان در مکه فقط به خاطر پذیرفتن اسلام، زیر شکنجه و فشار مشرکین قرار گرفته بودند، به موجب یک دستور آسمانی، مسلمانان موظف شدند توده های مظلوم را از سلطه و چنگال ستمگران مکه رها سازند و عوامل اسارت و استعمار فکری را از راه توسل به نیروی نظامی از بین ببرند تا جامعه نوظهور اسلامی، در محیطی آزاد، موجودیت خود را حفظ کرده و به رشد خود ادامه دهد:

«چرا در راه خدا به جهاد بر نمی خیزید در صورتی که جمعی ناتوان از زن و مرد و کودک شما در مکه اسیر ظلم بیدادگراند. آنها که می گویند پروردگار! ما را از محیط ستمکاران نجات بده و رهایمان بخش و از جانب خود برای ما پیشوا، یاور و مددکاری فرست.» (۴)

جنگ در انتظار، مفهومی غیر از کشتن، بستن، نابودی دشمن، شقاوت و بی رحمی ندارد، اما تفسیر اسلام درباره جنگ، چیز دیگری است، اسلام می گوید: جنگ یعنی مبارزه با ستمگران، فساد و تباهیها و ریشه کن ساختن ظلم، تجاوز و احیای حق و حقیقت و خلاصه، آخرین راه برای محو و نابودی گمراهی و بسط فضیلت و عدالت است.

اساس دعوت اسلام این است که مردم از پرستش هرنوع معبودی جز خدا آزاد شوند و بر افکار و قلوب اجتماع چیزی جز قوانین، اراده و شرایع خداوند حکومت نکند، چه انحرافی بالاتر از این که بشر در برابر سنگ، چوب و موجودات بی شعور، به پرستش و کرنش بپردازد و خویش را بیچاره و زیون سازد، این بزرگترین انحراف از مسیر صحیح فطرت و عقل انسانی است و اینکه قبل از آغاز جنگ مقرر شده که مسلمانان دشمن را دعوت به اسلام نمایند، خود هدف و منظور را روشن می سازد.

هنگامی که نیروی اسلام با سپاهیان ایران برای جنگ روبه رو شدند، رستم فرخ زاد که فرماندهی سپاه ایران را به عهده داشت، نماینده ای از سعدوقاص فرمانده ارتش مسلمین درخواست کرد که تا به وسیله گفتگو از هدف جهاد اسلامی، استحضار حاصل کند، نماینده مسلمانان هدف جهاد اسلامی را برای وی چنین بیان داشت:

«ما آمده ایم بندگان خدا را از پرستش و بندگی معبودهای باطل منع کرده و به عبادت و بندگی پروردگار یکتا و رسالت پیامبر او (محمد صلی الله علیه و آله) دعوت کنیم. ما آمده ایم بندگان خدا را از بندگی مخلوق نجات داده و به بندگی خدا سوق دهیم. ما آمده ایم شما را به اعتقاد به روز رستاخیز دعوت نموده، از محدودیت و فشار دنیا برهانیم و عدل و دادگری را جانشین سنتها و آیینهای باطل، ظلم و بیدادگری سازیم.»

درمدت سه روز، سه نماینده از طرف سپاه مسلمین با رستم به مذاکره پرداختند، در عین حال سخنان همه یکی بود. و همچنین همه در پایان سخنان خود تأکید کردند که اگر دعوت ما را بپذیرید ما از همین جا برمی گردیم، این شما و این هم کشورتان.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «نبرد و جنگ را با هیچ کس آغاز مکن تا او را به اسلام دعوت کنی، به خدا سوگند! اگر پروردگار، یک نفر را به وسیله تو هدایت کند، برای تو بهتر است از اینکه آنچه خورشید بر آن می تابد، مال تو باشد.» (۵)

منطق اسلام در جنگ بر مبنای جهاد در راه خدا و نزدیکی و قرب به حق و نیل به سعادت ابدی استوار شده و هرگز به مسلمین نگفته است، پیکار کنید، کشورگشایی نمایید و ملتها را مستعمره و بنده خود سازید و لذا اینگونه نبردها هرگز با کشورگشایی های زورمندان در طول تاریخ که در فتوحات خود دارای هیچگونه انگیزه الهی و حق طلبی نبوده و جز مطامع مادی و برتری جویی و استعمار، هدفی دیگر نداشته اند، قابل قیاس نیست.

مسلمانان جنگ را به منظور عبادت و وظیفه خطیر دینی انجام می دهند. آنها در راه برتری و اعتلای کلمه حق، نبردی پی گیر و بی امان داشتند و معتقد بودند وقتی نام خدا سراسر روی زمین را فرا گرفت، بساط هر گونه ظلم و بیدادگری برچیده می شود و مساوات کامل بین همه افراد بشر برقرار خواهد گردید. خداوند افراد رزمنده ای که در میدانهای چنین جنگی جان فشانی می کنند، دوست می دارد.

«خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او در صف واحدی؛ صفی همچون بنیانی محکم و به هم پیوسته، جهاد می کنند».(۶)

وقتی دسته ای از مجاهدین که بنا به عادات ناپسند جاهلیت، به غنایم مادی چشم دوخته بودند، به شدت مورد سرزنش و توبیخ قرار گرفتند:

«شما مال و متاع دنیا می خواهید، ولی خداوند برای شما آخرت را خواهان است».(۷)

بی شک، این مزیت بزرگ اسلام در میدان مبارزات بشری در راه عدالت، شرافت انسانی و آزادی است.

«دکتر مجید خدوری» می نویسد: «باید توجه داشت که جهاد در اسلام به منزله ابزاری در نظر گرفته شده است که بدین وسیله «دار الحرب» را به «دار الاسلام» مبدل سازند. و اگر روزی این منظور حاصل می شد، دار الحرب و غایت وجودی جهاد، جز در مورد مبارزه و سرکوبی دشمنان داخلی اسلام، منتفی می گردید و جنگهای داخلی نیز بالأخره از بین می رفت.

بنابراین، می توان گفت که در تئوری قانونگذاری اسلام، جنگ، بالذات هدف نبوده، بلکه برای تأسیس و تأمین صلح، وسیله نهایی شناخته شده است».(۸)

در مقررات جنگی اسلام، جنبه اخلاق به طور کامل رعایت شده و در میدان نبرد و کشمکشهای مرگبار، عطفوت، بزرگواری و اخلاق مسلمین کاملاً چشمگیر بوده است، به حدی برنامه نظامی اسلام توأم با شرافت، اخلاق و جوانمردی است که نمونه آن در هیچیک از قوانین جنگی و نظامی کشورهای متمدن امروز به چشم نمی خورد، اسلام در راه حفظ نفوس و منع کشتار، قدمهای برجسته ای برداشته و تا سرحد امکان از خونریزی جلوگیری کرده است.

در جهاد اسلامی ترک مخاصمه و اعلام آتش بس، منحصر به تسلیم شدن دشمن نیست، بلکه کافی است مسلمانان از اخلاص و شرف دشمن ایمن گردند و متعهد شوند که از تجاوز و تعدی به حقوق و مقدسات جامعه اسلامی خودداری نموده و دست از طغیان، فساد و فتنه بردارند.

در جبهه جنگ اگر یک نفر از مجاهدین با دشمن معاهده ای منعقد می ساخت و یا به او امان می داد، حتی برای بزرگترین مقام اسلامی جایز نبود، این معاهده را نقض کند.

اسلام، در جبهه جنگ، خرابکاری، سوختن، نابود کردن مزارع، بستن آب و خوراک به روی دشمن را قدغن کرده و به کودکان، پیران، زنان، دیوانگان و بیماران، مصونیت کامل داده و خون آنان را محترم شمرده است. مسلمانان حق ندارند در میدان نبرد، به خاطر ضربه زدن به دشمن، دست خود را به خون این گروه بیالایند و همچنین مجاز نیستند متعرض نمایندگان و سفرای دشمن شوند.

«پرفسور محمد حمید الله» استاد دانشگاه پاریس در کتاب خود چنین می نویسد: «محمد(صلی الله علیه وآله) بر بیشتر از یک میلیون میل مربع، حکومت می کرد، این مساحت خاک، معادل تمام خاک اروپا منهای روسیه بود و به طور قطع در آن روزها این محوطه، مسکن میلیونها جمعیت بود، در ضمن تسخیر این منطقه وسیع، یکصد و پنجاه نفر از افراد مخالف، در میدانهای جنگ از بین رفته بودند، تلفات مسلمین روی هم رفته برای مدت ده سال در هر ماه یک نفر شهید بود، این اندازه احترام به خون بشر، در داستانهای بشری امری است بی نظیر».(۹)

در اینجا فرازهایی که بیان کننده این حقیقت است، به عنوان نمونه می آوریم.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگامی که لشگریان را به جنگ می فرستاد به آنها چنین سفارش می فرمود: «بروید به نام خدا، در راه خدا، با کمک خدا و بر روش فرستاده خدا. خیانت و مکر نکنید، اعضای بدن کسی را نبرید، پیران و از کار افتادگان، زنان و کودکان را به قتل نرسانید، جز در موارد ضرورت و ناچاری. درختی را قطع نکنید، هر یک از شما چه پایین ترین یا شریفترین افراد، در صورتی که به کسی پناه داد، آنکس مصونیت دارد تا سخن حق را بشنود، اگر پیرو شما گردید، برادر شما خواهد بود و گرنه حتماً او را به پناهگاه خود برسانید و در هر حال از خداوند کمک و یاری بخواهید».(۱۰)

علی(علیه السلام) برای ارتش خود هنگامی که آماده پیکار با لشگر معاویه بود، چنین دستوری را صادر فرمود: «هر گاه دشمن در میدان نبرد فرار کند، او را تعقیب ننمایید و به قتل نرسانید، افرادی که نیروی دفاع از آنها سلب شده و یا با بدنی مجروح در میدان جنگ افتاده اند، نباید مورد آزار و تجاوز قرار دهید، به زنان مصونیت دهید و موجبات ناراحتی و زحمت آنان را فراهم نسازید».

گاهی ممکن است در گیرودار جنگ، دشمن مرتکب اعمالی شود که حس انتقام جویی مسلمانان تحریک گردد، در این موقعیت حساس نیز مسلمانان باید هدف اصلی خود را که دفاع از حریم حق و فضیلت است، فراموش ننموده و بر هیجانات و احساسات خود غلبه کنند. همه، این داستان را شنیده ایم که در یکی از نبردهای سخت، امیر مؤمنان(علیه السلام) بر حریف خود ضربتی وارد آورد و او را نقش زمین کرد و روی سینه اش نشست، دشمن در این لحظه آب دهن را به صورت آن حضرت انداخت، بلافاصله علی(علیه السلام) از روی سینه دشمن برخاست، وقتی سبب را پرسیدند، فرمود: «عمل ناهنجار او مرا خشمگین ساخت، اگر در چنین وضعی به حیات او خاتمه می دادم، تحت تأثیر احساسات شخصی بودم و من نخواستم از او انتقام بکشم و نیات پاک و بی آلایش خود را آلوده کنم».

اسلام یک احساس انسانی نسبت به تمام افراد بشر در دل همگان پدید آورد و در هیچ شرایطی بی عدالتی را تجویز نکرد، مسلمانانی که به خاطر خداوند عادل، پیکار می کنند، حق ندارند از مرز عدالت تجاوز کرده و به فکر تعدی افتند، اسلام هرگونه فشار و تعدی به دشمن را به مقدار تجاوز دشمن محدود نموده و صریحاً این موضوع را به مجاهدین، خاطر نشان می سازد، این ندای قرآن است که می گوید:

«هرکس به شما تعدی و تجاوز کرد، شما پاسخ او را به مقدار تجاوز او بدهید و از عذاب خدا بپرهیزید و بدانید که خداوند با متقیان و پرهیزکاران است».(۱۱)

«مبادا دشمنی با گروهی شما را وادار بر بی عدالتی کند، دادگری پیشه کنید که به تقوا نزدیکتر است».(۱۲)

«هرگز دشمنی با افرادی که شما را به مسجد الحرام راه ندادند، به تجاوز وادارتان نکنند».(۱۳)

اسلام برای این آمده که در سرتاسر روی زمین، به تمام معنا عدالت را بگستراند، عدالت اجتماعی و عدالت بین المللی را در میان جوامع بشریت بر پا دارد و به همین علت، حتی اگر دسته ای از مسلمانان بخواهند از مسیر حق و عدالت منحرف شده و راه ستمگری و تجاوز را در پیش گیرند، باید به دستور اسلام حتی با جنگ و مبارزه، مسلمانان متجاوز و زورگو را سرکوب کرد.

«اگر دو دسته از مؤمنان با یکدیگر جنگ کنند، میان آنان صلح و آشتی بر قرار سازید و اگر یکی بر دیگری تجاوز نمود، با طبقه متجاوز و زورگو جنگ نمایید تا به فرمان خدا باز گردد و اگر به فرمان خداوند بازگشت، میان آنان با کمال عدل و داد صلح و آشتی دهید، به راستی خداوند افراد دادگر را دوست می دارد».(۱۴)

نکته قابل توجه مستفاد از آیه این است که به اصلاح کنندگان تأکید می کند، اصلاح میان متخاصمین باید با عدالت محض و دادگری کامل توأم باشد تا هرکدام از طرفین به طور دقیق به حق مشروع خود برسند؛ زیرا در چنین مواردی که جنگ و نزاع با تجاوز و تعدی شروع شده است، اگر مصلحین که می خواهند از طریق کدخدا منشی غایله را پایان دهند، سعی و تلاش خود را بر اصرار به گذشت و اغماض قرار داده و رضایت یکی از طرفین را به گذشت از حق خود به نفع دیگری، جلب نمایند، ممکن است همین گذشت مشروع، روح تجاوز و تعدی را در افرادی که با جنگ و زور گویی کسب امتیاز کرده اند، تقویت کند و معمولاً هم در مقام اصلاح، متجاوزین را با دادن امتیازی قانع می سازند.

گرچه گذشت و صرف نظر کردن از حق خویش یک عمل مطلوبی است، ولی در چنین مواردی خواه و ناخواه در روحیه شخص متجاوز، اثر نامطلوبی باقی خواهد گذاشت، در حالی که هدف اسلام این است که بساط زور و بی عدالتی از میان جامعه اسلامی، برچیده شود و مردم اطمینان یابند که هیچکس با تجاوز و زور گویی چیزی را به دست نخواهد آورد.

روش انسانی و جوانمردی مسلمین نسبت به ملل مغلوب، سبب شد که هر کجا قدم می گذاشتند، افکار عمومی از آنان استقبال می کرد و حسن رفتارشان دلهای مردم را می ربود، مردم سرزمین حمص، دروازه های شهر را بر روی ارتش «هرقل» بستند، ولی در مقابل به مسلمانان پیام فرستادند که حکومت، عدل و دادگستری آنان از ستمگری و زورگویی رومیان برایشان محبوب تر است و هنگامی که ارتش مسلمین به فرماندهی «ابوعبیده» به سرزمین اردن رسیدند، مسیحیان آنجا نامه ای به این مضمون برای مسلمانان نوشتند:

«ای مسلمانان! شما نزد ما از رومیان محبوب ترید، گرچه آنها همکیش ما هستند ولی شما نسبت به ما با وفاتر، عادلتر، مهربانتر و نیکوکار ترید، آنها نه تنها بر ما تسلط یافتند، بلکه منازل ما را نیز به تاراج بردند!».

شرق شناس معروف «فیلیپ حتی» در مورد اشغال اسپانیا از طرف مسلمین می نویسد: «لشگر اسلام به هر نقطه ای که قدم می گذاردند، مردم آنها را با آغوش باز می پذیرفتند و برای آنها آذوقه و آب فراهم می کردند و سنگرهای خود را یکی پس از دیگری تخلیه می نمودند فلسفه این عمل نیز برای کسانی که از جنایات و ستمگریهای سلاطین ویزیگوت اطلاع درستی دارند، بسی واضح و آشکار است».(۱۵)

مسلمین در سرزمینهای اشغالی، مردم را مجبور به ترک دینشان نمی ساختند. نظام اجتماعی اسلام آزادی کامل در عقیده برای اقلیتهای رسمی مذهبی تضمین کرده و در عبادات و نیایشها و روش زندگی داخلی آنها با اسلام هیچگونه برخوردی ایجاد نمی کند و خلاصه عقیده اسلامی و عقاید مذهبی دیگر، از یک حقوق قانونی بهره مند خواهند شد.

مالیاتی که به عنوان زکات از مسلمانان اخذ می گردد، هم جنبه مالیات دارد و هم عبادت، اما اسلام پیروان مذاهب دیگر را برای پرداخت آن، مکلف نساخته است، بلکه آنان به جای زکات، مالیات دیگری به نام «جزیه» می پردازند که عنوان عبادت و فریضه مذهبی اسلامی ندارد تا آنان به انجام یک عبادت اسلامی، مجبور نگردند. و با پرداخت همین مالیات «جزیه» از حمایت و پشتیبانی کامل حکومت اسلامی برخوردار گردیده و از تمام تسهیلات و مزایایی که حکومت اسلامی برای افراد ملت فراهم می کرد، استفاده می نمودند.

بنابراین نظام اسلامی نه تنها در مورد احوال شخصی، بلکه در دایره وسیع قانونگذاری نیز دقیق ترین احساسات وجدانی پیروان ادیان آسمانی دیگر را ملاحظه کرده است، حتی در قانون جنایی، مدنی و بازرگانی، اموری که مربوط به عقاید مذهبی باشد را، به طور کامل رعایت کرده تا این اقلیت ها در این موارد، به آنچه ارتباط به عقیده دینی آنان دارد، آزادی کامل داشته باشند.

قرآن، رفتار و چگونگی روابط مسلمانان را با پیروان ادیان دیگر مشخص می سازد و احسان و محبت به توده های غیرمسلمان را مورد تمجید قرار می دهد و تنها محبت و دوستی با ملت های غیر مسلمان که نسبت به مسلمانان، روش خصمانه و تجاوزکارانه داشته و نسبت به اسلام و مسلمین به صورت آشکار و پنهان دشمنی و خصومت می ورزند، ممنوع کرده است.

«خداوند شمارا از نیکی و احسان به افراد غیرمسلمانی که در کار دین با شما نبرد و پیکار نکرده و از سرزمینتان بیرون نکرده اند، منع نمی کند، خداوند، انصاف گران را دوست می دارد، خدا تنها از دوستی کسانی نهی می کند که به خاطر دینتان با شما جنگیده و از دیار و وطنتان بیرون راندند و در این کار، اصرار ورزیدند، کسانی که با این افراد، دوستی و یاری کنند به حقیقت ستمکارند».(۱۶)

خط مشی اسلام با اقلیتهای مسیحی و یهودی که در قلمرو حکومت اسلامی می زیستند، همواره بر اساس پیمانهای دو جانبه و همزیستی مسالمت آمیز بود و با وجود تمام قدرتی که داشتند، هیچگاه نسبت به آنها دست به اعمال خشونت آمیز نمی زدند، یهودی های اطراف مدینه در زمان حیات پیغمبر(صلی الله علیه وآله) تا وقتی که بر پیمانهای دو جانبه عمل می نمودند، بدون کوچکترین ظلم و خشونت، در کنار مسلمانان زندگی می کردند و پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در زمان خلفا نیز همین رویه، معمول بود.

پیشوای گرامی اسلام می فرمود: «هرکس ذمی را آزار دهد، مرا آزار داده است».

«آگاه باشید کسی که با هم پیمان غیر مسلمان، ستم روا دارد و یا او را به تکالیف طاقت فرسا وادارد و یا مالی را بدون رضایت وی از او بگیرد، در روز قیامت من با او احتجاج می کنم».

«علی (علیه السلام) در دوران خلافتش، روزی پیرمردی نابینا و ناتوانی را مشاهده کرد و از حال وی استفسار فرمود، اصحاب به عرض رسانیدند: او مردی است نصرانی که در ایام جوانی و توانایی بدنی، در دوایر حکومت، به خدمت مشغول بود.

حضرت فرمود: در روزگار جوانی او را به کار واداشتید و چون پیر و ناتوان گردید از حق خویش محرومش کردید! سپس متصدی بیت المال را احضار فرمود و دستور داد امور زندگی و معیشت او را از بیت المال تأمین نمایند» (۱۷).

«دکتر واگلیری» (۱۸) استاد دانشگاه نایل، چنین می گوید:

«زندگی ملل مغلوب و حقوق مدنی و ثروت مردم به طوری مورد حمایت حکومت اسلامی قرار گرفت که تقریباً نظیر حقوقی بود که مسلمین از آن برخوردار بودند، اعراب فاتح در اوج قدرت و پیروزی، همیشه حاضر بودند به دشمنان خود بگویند: دست از جنگ بردارید و یک مالیات معتدلی بپردازید، آنگاه از حمایت کامل ما برخوردار باشید و همان حقوقی را خواهید داشت که خودمان داریم. اگر به گفته های محمد (صلی الله علیه و آله) و یا به فتوحات مسلمین صدر اسلام توجه کنیم، به سهولت خواهیم دید که تهمت تحمیل اسلام با زور و شمشیر، چقدر کذب و نارواست. قرآن می گوید: «در امر دین، نباید اکراه و اجباری باشد» (۱۹).

تاریخ اسلام، نمونه های متعددی از بردباری و مدارای مسلمانان که نسبت به پیروان ادیان رسمی از خود نشان داده اند، در دسترس ما گذاشته است، همانطور که پیغمبر شخصاً به مسیحیان نجران تضمین داد که معابد آنها مورد حمایت قرار خواهد گرفت و به یکی از فرماندهان نیرویی که به یمن اعزام داشته بود، فرمان داد به هیچ یک از یهودیان در محیط خود آسیب نرساند، به همان طریق مسلمین با پیروان ادیان بیگانه رفتار می نمودند و به آنها آزادی عمل می دادند تا به آداب و سنن مذهبی خود عمل کنند و با پرداخت مالیات (جزیه) که از مالیات مسلمانان کمتر بود، از حمایت کامل دولت اسلامی به نحو مطلوب برخوردار گردند.

«آدم منز» مستشرق معروف می نویسد: «آنچه ممالک اسلامی را از اروپای مسیحی امتیاز بخشیده، وجود عده زیادی از اقلیتهای مذهبی غیر مسلمان است که در سرزمینهای اسلامی، آزادانه به سر می برند، در صورتی که در اروپای مسیحی، چنین چیزی هرگز وقوع نداشت. و نیز مشاهده می شود که کنیسه و معابد ادیان دیگر، همواره در سرزمینهای اسلامی به طوری آزاد بودند که گویا از قلمرو حکومت مسلمین خارج است. و این آزادی بر اثر یک سلسله پیمانها و حقوقی بود که یهودیان و مسیحیان کسب نموده بودند، این گونه همزیستی و مسالمت برای اروپای قرون وسطی، هرگز قابل درک نبود» (۲۰).

«جان دیون پورت» نویسنده و مستشرق معروف مسیحی می نویسد: «اسلام اصول عدالت مطلق را نه فقط میان پیروانش بلکه در میان کسانی که مغلوب قوای اسلام می شدند و در پناه حکومت اسلامی زندگی می کردند، برقرار کرد، علمای سایر ادیان را از پرداخت کلیه

مالیاتهای ثابتی که بر کلیسا یا دستگاه روحانیت تحمیل شده بود و همچنین از انواع مالیاتهایی که به طبقه حاکمه پرداخت می شد، معاف نمود.» (۲۱)

«دکتر گوستاولویون» مورخ و دانشمند فرانسوی می نویسد: «مسلمین در طول چند قرن، کشور اندلس را از نظر علمی و مالی به کلی منقلب نموده و آن را تاج افتخاری بر سر اروپا قرار داده بودند. و این انقلاب نه تنها در مسائل علمی و مالی، بلکه در اخلاق نیز بوده است. آنها یکی از خصایل ذیقیمت، عالی و انسانی را به نصارا آموختند و یا کوشش داشتند که بیاموزند و آن همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان بیگانه بوده است، سلوک آنان با اقوام مغلوب تا اینقدر ملایم بود که رؤسای اساقفه اجازه داشتند برای خود، مجالسی مذهبی تشکیل دهند، چنانچه در اشیلیه در سال ۸۷۲ میلادی، در قرطبه سال ۸۵۲ میلادی مجالس تحقیق و بررسی مذهبی، دایر کرده بودند.

از کلیساهای زیادی هم که در دوره حکومت اسلامی بنا شده، می توان پی برد که آنها دیانت اقوام مغلوب را تا چه اندازه احترام می کردند بسیاری از مسیحیان اسلام را پذیرفتند، در صورتی که برای این کار ضرورتی در کار نبوده است.

در حکومت مسلمین، نصارا و یهود، در حقوق با مسلمین، شریک و برابر بوده و در دربار خلافت، می توانستند هر شغل و مقامی را دارا باشند.» (۲۲)

خوب است فتوت، جوانمردی و آزادگی مسلمانان را با اعمال ننگین و شرم آور مسیحیان در جنگهای صلیبی مقایسه کنیم تا به مفهوم واقعی جنگ از نظر اسلام، واقف گردیم. تصرف بیت المقدس به دست مسیحیان در جنگهای صلیبی، بسیار وحشیانه انجام گرفت و در آن روز، ننگین ترین کشتار و وقیح ترین اعمال نسبت به ساکنین این شهر، به دست مسیحیان به وقوع پیوست، در میدانها و معابر بیت المقدس، از دستها، پاها و سرها تلهایی تشکیل یافت! ده هزار نفر که به مسجد عمر پناهنده شده بودند، طعمه شمشیر واقع شدند، به قدری خون در معبد سلیمان جاری شد که تا زانوی اسبها را می گرفت و در آن خونها اجساد مقتولین، غوطه می خورد. (۲۳)

«کلارک» نویسنده اروپایی می گوید: «به طور قطع و مسلم، جهان اخلاق، خیر و برکتی از جنگجویان صلیبی ندید؛ زیرا قوای مهاجم هیچ ملتی در هیچ عصر و زمانی در هرزگی، شرارت، بی شرمی، شهوت رانی، فسق و فجور، بیشتر از این دسته که به نام جنگ مقدس رفته بودند، نبوده است. جنگجویان صلیبی، مارک ابدی روی موهوم پرستی و خرافات عمومی گذاشتند، خفیف ترین و شدیدترین نمونه های تعصب را تشویق و ترویج کردند، جنگ یک وظیفه مقدسی شده بود و به جای دعا، احسان و کارهای خیر، قتل نفوس مسلمین و خونریزی، کفاره گناهان و خطیئات شناخته می شد!» (۲۴)

بعد از حکومت ۸۸ ساله صلیبیون در فلسطین، مسلمانان به فکر استرداد فلسطین افتادند و جنگ را آغاز کردند، اروپا برای حفظ تسلط خود بر بیت المقدس، آنچه نیرو در اختیار داشت به سوی آسیا فرستاد، ولی کاری از پیش نبردند و سرانجام پایه های حکومت صلیب در فلسطین به دست سردار بزرگ و رشید اسلام «صلاح الدین ایوبی» واژگون شد و سپاهیان صلیب، به خاک اروپا مراجعت کردند.

در اکتبر ۱۱۸۷ میلادی (رجب ۵۸۳ هجری) که بیت المقدس تسلیم ارتش اسلام گردید و دروازه های شهر، به روی سربازان فداکار اسلامی گشوده شد، پادشاه سلحشور و خردمند، «صلاح الدین ایوبی» در عوض کشتار دسته جمعی مسلمین و بی رحمیهای سپاهیان صلیب، عفو عمومی را اعلام و از قتل، غارت و شکنجه مسیحیان جلوگیری کرد و دیگری بر افتخارات جهانگشایی اسلام افزود. در این جنگهای دردناک تمام ارتشیان اسلامی تحت تأثیر روح نیرومند اسلامی بودند و رفتار آنها دور از هرگونه قساوت، بی رحمی و پستی بود.

صلاح الدین، اعلان کرد که تمام مردم شهر در امن و امانند مشروط به اینکه مردها با پرداخت ده دینار و زنهای پنج دینار و کودکان با دادن دو دینار با تمام دارایی و ثروت خود به هر کجا که مایل باشند بروند؛ چون بیت المقدس از سایر شهرهای مملکت لاتن از امنیت بیشتر برخوردار بود و لذا فرماندهان و امرایی که در نقاط دیگر می زیستند، همسر و فرزندان خود را در این شهر نگه می داشتند، در این میان، اسقف بزرگ با اموال و دارایی بی حسابی قصد خروج از شهر را داشت، برخی از افراد به صلاح الدین پیشنهاد کردند که دارایی او را مصادره کند و میان مسلمانان تقسیم نماید، صلاح الدین گفت: «ممکن نیست مرتکب چنین خیانتی شوم و بیش از ده دینار مقرر چیزی از او نخواهم گرفت».

«جان دیون پورت» می نویسد: «وقتی که صلاح الدین، سلطان سوریه برای بار دوم این شهر (بیت المقدس) را پس گرفت، بعد از تسلیم شدن شهر، حتی یک نفر کشته نشد و حد اکثر ترحم را نسبت به اسیران مسیحی ابراز کرد» (۲۵)

وحشیگریهای مسیحیان در غرب اندلس کمتر از ضربه های صلیبی ها در شرق نبود، پس از آن همه خدماتی که مسلمانان در اسپانیا انجام دادند، رهبران مذهبی مسیحی فتوا به قتل پیر و جوان، زن و مرد مسلمان دادند، به دستور پاپ، فیلیپ دوم، فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر نمود، اما قبل از آنکه مسلمانان موفق به ترک کشور خود شوند، به حکم کلیسا سه چهارم آنها در خاک و خون غلتیدند و افرادی که از این حادثه دردناک، جان به در برده بودند، بعداً به دستور محکمه تفتیش عقاید، تمام آنها محکوم به اعدام شدند، در این مدت، غریب سه میلیون مسلمان از دم تیغ تعصب مسیحیان گذشتند.

نویسنده معروف مسیحی «جان دیون پورت» می نویسد: «کیست که بر فقدان آخرین بقایای آثار جوانمردی یعنی سقوط امپراتوری اسلام در اسپانیا سوگواری نکرده باشد؟ کیست که فضای سینه اش نسبت به آن ملت شجاع و سخاوتمند، مملو از تمجید و تکریم نباشد؟ همان ملتی که در طول هشتصد سال حکومت بر اسپانیا، حتی تاریخ نویسان مخالفشان، نتوانستند راجع به آنها کوچکترین نمونه ای از ظلم و ستمگری بنویسند.

کیست که از تحریکات دستگاه مسیحیت، خجلت زده نشده باشد؟ مقصود همان تحریکاتی است که در نتیجه آن قوای داخلی بر اثر تعصب عنیف و ستمگریهای شیطانی بر ضد مسلمین، به هیجان آمدند و چنان مطالبی مرتکب شدند آن هم نسبت به کسانی که در باره این جمعیت یعنی اسپانیایی ها آن همه انسانیت و حمایت ابراز کرده بودند؟» (۲۶)

«جرجی زیدان» مورخ معروف می نویسد: «پس از پیروزی مسیحیان بر اندلس، مسلمانان را مجبور نمودند که مانند یهودیان و زشت کاران، علامتی با خود همراه داشته باشند تا بدین وسیله شناخته شوند و سرانجام مسلمانان را میان مرگ و قبول مسیحیت، مخیر ساختند» (۲۷).

«مسیحیان بشر دوست! پس از آنکه کشور اسپانیا را تصاحب کردند، مساجد مسلمین را تبدیل به کلیسا نمودند، آزادی در اقامه شعایر دینی را از مسلمانان سلب کردند، قبرستان آنان را خراب کردند، آنان را از استحمام و نظافت که یک امر ضروری است، منع کردند و حمامهای آنان را ویران ساختند» (۲۸).

«در زمان هانری چهارم، سیل مجاهدین اسپانیا که بر ضد اهالی قصبه دولان، تحریک شده بودند، وحشیانه بر اهالی، هجوم آورده و تمام سکنه آنها را که بالغ بر چهار هزار نفر می شد، با دست خفه کردند!» (۲۹).

این بود مفهوم صلح جویی مسیحیان در طول تاریخ!!

در دنیای کنونی نیز وقتی به رفتار استعمارگران متمدن! با مللی که در چنگال آنها گرفتار می شوند، توجه کنیم، در می یابیم که چگونه عزت و شخصیت ملل مستعمره را پایمال نموده و آنها را از مزایای واقعی تمدن خود، محروم می سازند، روشها و تعلیمات و اقدامات مرئی و نامرئی آنها به طور کلی برای استعمار کردن روح، فکر و نفوس به کار می افتد و برای حفظ مصالح خاص خود، توده ها را از آزادی تفکر به شدت، محروم ساخته و آنها را در موقعیتی قرار می دهند که هرگز نتوانند در خلاف مسیر این مصالح، قدمی بردارند و هر جا که ندایی به جستجوی عدالت واقعی برمی خیزد، در گلو خفه می کنند.

طرفداری از صلح، دستاویزی است که دول بزرگ دائماً از آن دم می زنند، آیا این حامیان صلح، جنگ را کنار گذاشته و تمام اختلافات خود را با دیگران از طریق دیپلماسی حل می کنند؟ آیا برای مانورهای سیاسی آنان، می توان ارزشی قایل شد؟

اسلام، صلح را بر پایه تهذیب و کنترل انگیزه ها استوار نموده و آرامش را از درون و باطن افراد آغاز می کند و به سوی صلح جهانی و صلح بین المللی پیش می رود؛ زیرا وقتی درون و باطن افراد بشر از صلح و آرامش برخوردار نباشد، در جهان هرگز آرامشی برقرار نخواهد شد. تا هنگامی که بر افکار توده های بشری، یک ضامن اجرای اخلاقی حکومت نکند، تمام تئوریه ها و سازمانهای عریض و طویل، نقش بر آب خواهد بود و نخواهند توانست جامعه بشری را به حالت صلح و همزیستی به صورت یک خانواده بزرگ اداره نمایند. در حقیقت، فرد، نخستین سنگ بنای جامعه است، از این رو، اسلام بذل آرامش را به وسیله ایمان و عقیده در وجدان افراد می پاشد و بتدریج، همین ایمان و عقیده در رفتار و کردار او به صورت حقیقت روشنی، تجلی می نماید، چه دنیای واقعیت و تحقق همان ترجمه عملی جهان وجدان و درون است.

علاوه بر این، تنها انسان را به عهده عقیده درونی و روحی خود وا نمی گذارد، بلکه تضمینها و مقررات اطمینان بخشی وضع می کند که در سایه آن، هر فردی چیزی جز عدالت و آرامش، احساس نمی نماید، افرادی که در محیط اسلامی به سر می برند، کاملاً احساس خواهند کرد که جان، عرض و مالشان در امان است و در واقع، افراد جامعه را در برابر حوادث، بیمه می کند.

وقتی که بعضی از مکتبها رابطه فرد با فرد دیگر را رابطه تراحم و تضاد می دانند و می گویند: رابطه هر طبقه دیگر پیوسته بر مبنای اجبار، زور و فشار استوار است، در چنین جایی، اسلام می خواهد رابطه همه آنها رابطه تعاون، امنیت، آرامش و پیوند آنها پیوند دوستی و محبت باشد و به وسیله یک سلسله آداب فردی، اجتماعی و تعلیمات درخشان اخلاقی، به این هدف مقدس کمک می کند و مانع بیداری روح عداوت و کینه در دلها می شود.

هنگامی که تار و پود وجود مردم با احساسات لطیف و بی شائبه آشنا شد و در وجدان آنها حس برادری و نزدیکی بیدار گردید، نور رحمت، نرمش و گذشت در قلوب افراد بشر روشن می شود و عوامل اصلی نزاعها، جدایی ها، کشمکشها، جنگ و بی عدالتیها به تدریج ضعیف و نابود خواهد گردید و همای صلح و صفا بر سر جامعه بال و پر خواهد گشود.

هیچ نظام و رژیمی در روی زمین نمی تواند برای همه افراد بشر و در تمام حالات، عادلانه عمل کند، عدالت اجتماعی در جهان به هر پایه ای برسد، هرگز قادر به رفع همه مظلومی که بر مردم وارد می شود، نخواهد بود.

اجرای عدالت به طور کامل در باره همه، چیزی است که برای بشر با همه وسایلی که در اختیار دارد، تحقق آن امکان ناپذیر است؛ زیرا برخی مظلالم در جهان به وقوع می پیوندد که عدالت زمینی قادر به درک آن نیست و حتی گاهی تعدی و بی عدالتی هایی صورت می گیرد که خود صاحب حق هم متوجه نمی شود که به حقش تجاوز شده است.

وقتی مردم به عدالت مطلقه الهی که در روز رستاخیز انتقام مظلومین را از ستمگران خواهد گرفت، معتقد نباشند، چه انتظاری می توان داشت؟

حال ببینیم مفهوم صلح از نظر اسلام و دنیای متمدن چیست؟

صلحی که اسلام خواستار آن است با صلحی که رهبران کشورهای بزرگ و احزابی که سرنوشت ملل نیرومند را در دست دارند، تفاوتی عمیق و اساسی دارد؛ زیرا صلح آنان یعنی صلح، آشتی و سازش میان دول بزرگ استعماری که به عنوان صلح بتوانند منابع ثروت کشورهای کوچک را بین خود تقسیم نموده و مناطق جهان را زیر نفوذ استعماری خود، با خیال راحت در آورند.

به عبارت دیگر: منظور از صلح آنان، «باهم ساختن و دیگران را چاپیدن» است و به همین علت، کمترین اقدام مثبت و حسن نیتی، در راه صلح واقعی از خود نشان نمی دهند و شعارها و تشکیل جلسات بحث و گفتگوها و مذاکرات، صرفاً یک عمل تشریفاتی شده و کوششهای ظاهری آنان بدون اخذ کمترین نتیجه ای، پایان می پذیرد.

اما اسلام، صلحی را می خواهد که بر اساس تساوی حقوق ملل مختلف جهان، استوار بوده و صلح واقعی بدون کمترین تبعیضی، بر سر همه ملل جهان، خواه ضعیف و خواه نیرومند، سایه افکند، اسلام برای همه بشریت، راه صلح واقعی، صلح همه جانبه و کامل را دور از هرگونه تجاوز و فساد، ترسیم می کند.

گرچه «منشور ملل متحد»، هدف خود را بر اساس صلح جهانی استوار کرده و برای از میان بردن عوامل جنگ، اختلاف و اقدامات تهاجمی تلاش می کند، اما اگر روزی هدف منشور در صلح جهانی تأمین شود، آیا آزادی اراده، فکر و اندیشه برای ملتها تأمین می شود؟ آیا در زمان صلح در میان ملل، اختناق فکر و اندیشه و استعمار وجود ندارد؟

بلوک شرق و اردوگاه سرمایه داری می گویند: خواستار برقراری یک سیستم جهانی هستند، ولی آیا بدون آزادی، کدام سیستم جهانی می تواند پابرجا شود؟

در اردوگاه شرق و غرب، مخالفین عقاید طبقه حاکمه عملاً حق حیات ندارند، آنها به جای عرضه کردن طرز فکر و اندیشه صحیح، می خواهند با زور و فشار، مسلکها و عقاید دیگر را از بین ببرند.

اما اسلام تنها صلح را برای سعادت و خوشبختی انسانها کافی نمی داند، بلکه اصول و ارزشهای کاملاً ویژه ای را اساس زندگی اجتماعی قرار داده و هدف جامعتری را در جهان تعقیب می کند، اسلام می خواهد آزادی افکار و اندیشه های انسانها را نیز تأمین سازد تا جوامع بشری بتوانند راه سعادت بخش و صحیح را در زندگی تشخیص داده و آن را برگزینند، به همین سبب تحمیل عقیده و اکراه را در دعوت جهانی خود محکوم شمرده و تنها عامل پیشرفت و ایدئولوژی خود را در میان ملل و توده های مختلف، عقل و رشد فکری معرفی کرده است.

«اجباری در پذیرفتن دین نیست؛ زیرا رشد و هدایت از راه گمراهی و ضلالت، جدا شده است.» (۳۰)

«از جانب پروردگار، دلایل و روشناییها به سوی شما آمده است، پس هرکس حق را در پرتو این دلایل ببیند، به نفع خویش دیده و هرکس که دیده خود را از دیدن حق، فروبندد، به زیان خویش عمل کرده و من مسؤول و مراقب شما نیستم (و شما را بر قبول ایمان مجبور نمی کنم).» (۳۱)

«پندیده، وظیفه تو تنها تذکر است، تو بر آنها حق اکراه و اجبار نداری.» (۳۲)

اسلام، قائل به اصل آزادی عقیده است و پذیرفتن دین از راه اجبار را صحیح نمی داند. به علاوه، عقیده و ایمان، از امور قلبی است و بدون تمايلات باطنی انسان، هرگز با اجبار و فشار، تحقق نمی پذیرد. علل و عوامل گوناگونی در پدید آوردن افکار و عقاید مردم، مؤثر است و لذا برای اصلاح و تغییر آن، بایستی از طریق تعلیم و تربیت صحیح، منطق و استدلال وارد شد و گرنه اجبار و زور نمی توانند عقایدی را که در حوزه فکر انسان به وجود آمده، از بین ببرند.

اسلام وقتی محیط را به وسیله قدرت نظامی آزاد کرد و هر نوع خفقان فکری محیط را از میان برد، مردم بدون احساس کمترین وحشت و ترسی می توانند به آیین اسلام بگروند و یا آزادانه یکی از ادیان آسمانی را بپذیرند، بنابر این، هرگز اسلام، قدرت و زور را برای گرایش مردم به اسلام اعمال نکرده است.

مبشران مسیحی؛ یعنی آن کسانی که از وجود جهاد ابتدایی نتیجه گیری کرده اند که اسلام به زور شمشیر، پیشرفت نموده، به طور قطع چنین استنباط مغرضانه، دور از واقعیت است.

«اگر آنان چنین نتیجه غلطی را از قانون جهاد و غزوات پیامبر اسلام بگیرند، جای تعجب نیست بلکه عجب اینجاست که طراحان این شبهه، کاری جز جنگ و خونریزی با یکدیگر و چپاول و استعمار نداشتند و حتی مقدسها، پایها و تارک دنیاها را آنها، چنان فشار و تحمیل عقیده و انگیزسیون بازی بر سر غیر مسیحی و مسیحیان معروف به انحراف وارد آورده اند که از خشونت‌های تاتار و مغول، کمتر نبوده است.» (۳۳)

پیمان «صلح حدیبیه» که پیامبر اسلام با مشرکین قریش منعقد ساخت، برای برقراری صلح عمومی و امنیت اجتماعی در محیط حجاز بود، مواد این پیمان، خود منعکس کننده روح اسلام و اصول انسانی آن و پاسخ کوبنده ای است نسبت به غرض ورزانی که می کوشند علت پیشرفت اسلام را زور و اجبار قلمداد نمایند، یکی از مواد مهم این پیمان چنین بود:

«هر فردی از افراد قریش، اگر از مکه فرار کند و بدون اجازه بزرگتر خود، اسلام را بپذیرد و به مسلمانان بپیوندد، پیامبر اسلام باید او را به سوی قریش باز گرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش فرار کند، قریش متعهد نیست که او را به مسلمانان تحویل دهد.»

گروهی از مسلمانان از این ماده پیمان، ناراحت شدند و به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) عرض کردند: چرا ما پناهندگان قریش را تحویل دهیم ولی آنها متعهد نباشند که فراری ما را تحویل دهند؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در پاسخ آنان فرمود:

«مسلمانی که حاضر شود از زیر پرچم اسلام خارج شده و به سوی شرک برود و آیین ضد بشری و محیط بت پرستی را بر محیط سالم اسلام و آیین یکتا پرستی، ترجیح دهد، نشانه این است که از روی صدق، اسلام را نپذیرفته و ایمان او پایه درستی که فطرتش را راضی سازد، نداشته است و چنین مسلمانی به درد ما نمی خورد، اگر ما پناهندگان قریش را تحویل می دهیم مطمئن هستیم که خداوند موجبات نجات و رهایی آنها را فراهم خواهد ساخت.» (۳۴)

طبق سخنان پیامبر که فرمود: «خداوند موجبات رهایی آنها را فراهم می سازد»، در اثر یک سلسله حوادثی بعد از مدت کوتاهی، قریش خواستار القای این ماده گردیدند.

وجود جنگها و خونریزها در نقاط مختلف جهان، خود مظهر روشنی از ناتوانی تمدن مادی در راه ساختن جهان بر اساس ارزشهای انسانی و تأمین صلح جهانی است.

با اصول کلی که اسلام در مورد جنگ و صلح دارد، علل و عوامل پیدایش جنگهای کنونی و همه آتش افروزان آن را محکوم شمرده و تمام جنگهایی که جهان متمدن به خاطر منافع مادی خود و بردگی ملتها بر ضد بشریت به راه انداخته است، تقبیح می کند.

بدون تردید تاوقتی که ارزشهای معنوی و انسانی و احترام به حقوق دیگران و تسلیم در مقابل حق و حقیقت، بر افکار جامعه حاکم نباشد، ممکن نیست جهان، روی صلح و آرامش به خود ببیند، در دنیایی که مقیاسهای اخلاقی و اصول انسانی در هم کوبیده شده، وضعی بهتر از این نمی توان انتظار داشت.

هرقدر وسایل تکنولوژی و تمدن مادی، پیشرفت بیشتری می نماید و ملّتها به بهانه اینکه برای حفظ صلح باید همیشه آماده جنگ بود، به تهیه خطرناکترین تسلیحات می کوشند، این حقیقت بهتر روشن می شود که عاقبت بشریت باید یکی از دو راه را انتخاب کند و راه سومی وجود ندارد، یا نابودی کامل و ذوب شدن هستی ملّتها در آتش جنگ، یا ایمان به خدا و توجه به اصول اخلاقی و انسانی که عالیتین ارمغان انبیای خدا برای جامعه بشریت است تا بشر در سایه آن به جای اینکه آن همه نیروهای شگرف و قوای بدنی و فکری را در راه فنا و نابودی خود صرف کند، در راه خوشبختی خویش به کار اندازد. خلاصه: انسان باید میان خدا و تباهی، یا رستگاری و نابودی، یکی را برگزیند.

ما معتقدیم، روزی بشر این شایستگی را پیدا خواهد کرد که به تمام اصول تعلیمات پیشوای بزرگ اسلام، آشنا شود و بتواند از این منبع سرشار در راه سعادت همه جانبه خود، بهره برداری کند؛ زیرا بشر از بحران گمراهی و بالأخره تباهی در زندگی خود، سرانجام گریزگاهی جز آن ندارد که به دامن اسلام بیاویزد همان طور که «تولستوی» فیلسوف شهیر روسی می گوید: «شریعت محمد (صلی الله علیه وآله) به علّت توافق آن با عقل و حکمت، در آینده جهانگیر خواهد شد».

پی نوشتها:

(۱) حج / ۳۹ و ۴۰: (أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانِهِمْ ظُلُمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ...).

(۲) بقره / ۱۹۰: (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

(۳) وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب جهاد، باب ۱.

(۴) نساء / ۷۵: (وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا).

(۵) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۱.

(۶) صف / ۴: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ < صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرْصُوصٍ >).

(۷) انفال / ۶۷: (... تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...).

(۸) جنگ و صلح در اسلام، ص ۲۱۴.

(۹) رسول اکرم در میدان جنگ، ص ۹.

(۱۰) وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۴.

(۱۱) بقره / ۱۹۴: (... فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ).

(۱۲) مائده / ۸: (... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...).

(۱۳) مائده / ۲: (... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوا عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا...).

(۱۴) حجرات / ۹: (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ فَاصلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).

(۱۵) تاریخ عرب، ج ۲، ص ۶۳۸.

(۱۶) ممتحنه / ۸ و ۹: (لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دَيْرِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوا مِنْ دَيْرِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

(۱۷) وسائل، ج ۱۱، کتاب الجهاد، ص ۴۹.

(۱۸) Dr. laura . vacciea vaglieri .

(۱۹) بقره / ۲۵۵.

(۲۰) روح الدین اسلامی.

(۲۱) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

(۲۲) تمدن اسلام و عرب، ص ۳۴۵.

(۲۳) همان.

(۲۴) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۳۹.

(۲۵) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۳۹.

(۲۶) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۳۳.

(۲۷) تاریخ تمدن اسلام، ج ۴، ص ۲۸۲.

(۲۸) عظمت مسلمین در اسپانیا، ص ۲۴۳.

(۲۹) جنگهای صلیبی، ج ۱، ص ۴۷.

(۳۰) بقره / ۲۵۶: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...).

(۳۱) انعام / ۱۰۴: (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ يَوْمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ).

(۳۲) غاشیه / ۲۱ - ۲۲: (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ).

(۳۳) اسلام، مکتب مبارز و مولد، ص ۹.

(۳۴) بحار، ج ۲۰، ص ۳۳۴.

موقعیت خانواده از نظر اسلام

همان طور که سازمان بدن انسان، از واحدهای مختلفی ترکیب یافته و رابطه طبیعی بین آنها وجود دارد، جامعه نیز از هسته ها و واحدهای کوچک خانوادگی تشکیل شده است، وقتی بر روابط اعضای خانواده ها حسن تفاهم، صمیمیت و عواطف انسانی حکمفرما گردد و همه اعضای آن به مثابه زنجیر به هم پیوسته ای باشند که میان آنان اتحاد و پیوند خاصی وجود داشته باشد، سازمانی کامل و صحیح در پرتو این هماهنگی پدید می آید و در نتیجه بنیان یک اجتماع سالم و نیرومند پایه گذاری گردیده و نیروهای آنان در مسیر سعادت همگانی، بسیج می شود.

برعکس، وقتی این واحدهای کوچک که تشکیل دهنده اجتماع است، دستخوش هرج و مرج و آشفتگی گردیده و از راه اعتدال، فاصله گیرند، چرخهای اجتماع نیز از رشد و تکامل باز می مانند و پراکندگی و تشتت، نظام اجتماع را از هم خواهد گسیخت.

انسان به مقتضای آفرینش خود، سخت علاقه مند به بقا و ادامه حیات خویش است و برای نیل به این تقاضای درونی، از هر کوشش و تلاشی خود داری نمی کند، بهترین و آسانترین وسیله برای تأمین هدف انسان، ایجاد نسل می باشد؛ زیرا فرزند جزئی از وجود شخص و دنباله حیات و هستی آدمی است و پاسخ به این تقاضای شدید فطرت با تشکیل خانواده و عهده دار شدن مسؤولیتهای خانوادگی آغاز می گردد.

قسمت مهمی از فعالیت و کوشش، در گرداندن چرخهای زندگی و تلاش های اقتصادی به خاطر علاقه به اداره زندگی خانوادگی، صورت می گیرد.

در علل پیدایش خانواده، طرز تفکرهای مختلف وجود دارد، در نظر برخی افراد که قایل به اصالت غرایز جنسی هستند، ازدواج و تشکیل خانواده تنها، وسیله تأمین هدفهای جنسی و ارضای هوسهای شهوانی است. دسته دیگر که تمایلات سودجویی دارند، به آن جنبه اقتصادی داده و چنین می پندارند که پیوند زناشویی، یک نوع تجارت و معامله بین دو خانواده است، اینگونه طرز فکرها با هدف اصلی از زناشویی که یک ضرورت اجتماعی و به منظور حفظ نوع و بقای نسل صورت می گیرد، فاصله زیاد دارد.

اصولاً عاطفه و صفای معنوی زن و شوهر، افسانه عامل اقتصادی را - که بزرگترین تهمت بر فطرت و طبیعت آدمی است و برخی تنها آن را موجب نیاز و احتیاج زن به مرد می دانند - کاملاً طرد کرده و باطل می سازد. از نظر اقتصادی و مالی با اینکه مرد به زن نیازی ندارد، اما بدون همسر، در زندگی، احساس نشاط و شادی نمی کند و این حقیقتی است که نیاز و احساس درونی در اعماق روح و جان هر دو جنس، به ودیعت گذاشته شده است، هر چند هدف اصلی همراه با خواسته ها و تمایلات جنسی و غالباً توأم با امور مادی است.

«مولر لیر» جامعه شناس آلمانی در مورد علل زناشویی، چنین اظهار نظر می کند:

«سه عامل، افراد را به طرف ازدواج کشانیده است که آنها عبارتند از: نیاز اقتصادی، میل به داشتن فرزند و عشق، این عوامل با اینکه در کلیه جوامع وجود داشته، اما اهمیت آنها در ادوار مختلف، متغیر بوده است.

در جوامع اولیه، علل اقتصادی اهمیت بیشتری داشته است و حال آنکه در مدنیت های باستانی، زاد و ولد، در مدنیت های امروزی، عشق مقام مهمتر را دارا بوده است». (۱)

اسلام با تشویق به تشکیل خانواده که بهترین وسیله برای حفظ عفت عمومی است، به ندای فطرت پاسخ مثبت می دهد و زناشویی را یگانه وسیله پیدایش فرزندان درستکار و حفظ بقای نوع شناخته است.

«خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و برای شما از همسرانتان، فرزندان و نوادگان پدید آورد و چیزهای پاکیزه روزی شما نمود». (۲)

اسلام، برای جلوگیری از انحراف نیروی جنسی جوانان از مسیر طبیعی و نجات آنان از فشار این غریزه، به مسؤولین خانواده ها توصیه می کند وسایل ازدواج جوانانی که به حد رشد کافی رسیده اند، فراهم سازند.

چه بسا ممکن است جوانانی که شخصاً شرایط و امکانات تشکیل خانواده برایشان میسر نیست، در اثر فشار نیروی غریزی خود، در معرض فساد و تباهی قرار گیرند و لذا پدران و مادران را در قبال ازدواج فرزندان خود مسؤول دانسته و آنها را به انجام این وظیفه وجدانی و انسانی که موجب آرامش روح و حافظ اخلاق و ایمان فرزندان شان می باشد، تشویق فراوان کرده است.

اسلام، معتقد است تشکیل کانون خانواده و به کار بستن قوانین ازدواج، تنها راه جلوگیری از مفاسد افراط و تفریط جنسی و سعادت مندانه زیستن جامعه انسانی است.

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در بالای منبر، بیاناتی به این مضمون ایراد فرمود: «ای مکت مسلمان! دختران شما به منزله میوه رسیده ای است بالای درخت، اگر به موقع میوه های مطبوع و تازه از درخت چیده نشود، تابش آفتاب و عوامل جوئی دیگر، آنها را فاسد و ضایع خواهد ساخت، و همچنین اگر پاسخ مثبت و صحیح به ندای غریزی دختران خود نداده و آنان را شوهر ندهید و به وسیله ازدواج، سلامت مزاجشان را تأمین نکنید، هرگز از انحراف و گرایش آنها به سوی فساد، ایمن نخواهید شد، چه آنان نیز بشوند و باید به نیازمندیهای انسانی آنان پاسخ داد». (۳)

یکی از یاران امام پنجم به نام «علی بن اسباط» طی نامه ای که برای آن حضرت ارسال داشت، نوشت: «جوانان مناسب و شایسته ای برای دختران خود پیدا نمی کنم، تکلیفم چیست؟».

حضرت در پاسخ وی مرقوم داشت: «در انتظار پیدا شدن جوانانی مباش که از هر جهت مورد پسند و دلخواه باشند؛ زیرا پیامبر گرامی فرمود: اگر جوانانی برای ازدواج با دختران شما خواستگاری کردند که جهات اخلاقی و مذهبی آنها مورد رضایت و پسند باشند، دختران خود را شوهر دهید و در غیر این صورت از انحراف، طغیان و فساد دختران و پسران خود ایمن نباشید». (۴)

پس، اسلام نه تنها مشکلی در سر راه ازدواج ایجاد نمی کند، بلکه از این نیروی طبیعی به نفع اجتماع و برای زندگی فردی، بهره برداری می نماید و علاوه بر این که به آرامش جسمی انسان در زندگی زناشویی توجه دارد، می خواهد یکی از پایه های سعادت آدمی که

آرامش روحی، اخلاقی و فکری است نیز در سایه پیوند ازدواج، تأمین سازد؛ زیرا شخصی که در روحش تشویش و در جانش نگرانی و اضطراب است، هرگز ارزش واقعی سعادت را درک نخواهد کرد.

در نظر اسلام این پیوند انسانی، پیوند مقدس دلها و عامل سکون و آرامش است، این پیوند برای ایجاد استقرار و آسایش و راحتی است، برای آن است که هر دو طرف بتوانند در سایه آن، زندگی آرام و سالمی را بنا کنند و لذا شکل بی آلایش و پاکی به آن می دهد و در اعماق روان آنها بذر محبت و مهر می باشد و روح انسانیت و نسیم رحمت را می دمد.

«یکی از نشانه های وجود خداوند این است که از نوع خودتان برای شما همسرانی آفریده تا به آنها آرامش یابید و میان شما دوستی و مهربانی قرار داد و برای کسانی که در این دوستی و محبت تفکر می کنند، نشانه هایی است.» (۵)

اسلام، به منظور استحکام روابط اعضای خانواده با یکدیگر، قوانین و مقررات جامعی ارائه داده و روابط آنها را با دقیق ترین اسلوبی، نظم می بخشد.

قرآن کریم از «ازدواج» به عنوان «پیمان محکم» (۶) تعبیر آورده و همه مسائل مادی را از هدف خود دور ساخته است و برای اینکه اعضای خانواده از یک وحدت صوری و معنوی، برخوردار گردیده و روابط آنها بر محور همبستگی کامل بچرخد، وظایف و اداره این سازمان را به طور عادلانه بین طرفین تقسیم نموده که هر کدام به مقتضای استعداد و فنی که در آن مهارت پیدا کرده، متعهد اداره قسمتی از کارهای امور زندگی شود.

«زن و مرد نسبت به یکدیگر حقوق متقابل دارند.» (۷)

اسلام، در زمینه کار و مشاغل، امکانات طبیعی و سرشت زن و مرد را دقیقاً ملاحظه کرده است، از طرفی مرد، عهده دار شؤون اقتصادی و تولیدات مادی و امور مربوط به آن می گردد و از طرف دیگر، زن تولیدات انسانی و پرورش نسل و نظارت در امر خانواده را به عنوان وظیفه اصلی خود، می پذیرد.

اسلام، زن را عهده دار وظیفه فطریش کرده و در این خصوص در حقش از هیچگونه حمایتی فروگذار ننموده است و مانع می شود که جنبه های طبیعی او فاسد و تباه شود و زن، هم در خانه و هم در خارج، رشته تلاشهایش با فعالیت مداوم، پراکنده و گسسته گردد.

البته در موارد ضرورت فردی و اجتماعی، تجویز می کند که زن به کارهای دیگری که از شؤون منزل خارج است، اقدام کند، ولی هرگز اجازه نمی دهد برخورد زن و مرد در صحنه اجتماع، بر اساس کامجویی و هوسرانی صورت پذیرد، زن با وضع زننده و تحریک آمیز در صحنه اجتماع ظاهر شود و با مردان تماس بگیرد، همان تماس و آمیزش جنون آمیزی که جز برانگیختن موجبات فساد و تباهی، نتیجه ای به دنبال نخواهد داشت.

بی شک، هر سازمانی محتاج سرپرست و قیمی است و خانه و خانواده نیز سازمانی است که بی نیاز از مقام مسؤول و سرپرست نیست و گرنه سازمان بی مسؤول دچار هرج و مرج گردیده و به نابودی خواهد گرایید و به همین علت بایستی ریاست خانواده و سرپرستی آن را به یکی از زن و مرد سپرد، حال ببینیم کدام یک از زن و مرد، شایستگی این سرپرستی و قیمومت را دارند.

مرد در قبول مسؤولیتهای این سازمان و اداره شؤون فرزندان و قیام به وظایف سرپرستی و تحمل بار سنگین قیمومت خانواده، از زن سزاوارتر و آماده تر است و تنها اوست که می تواند با قدرت و استقامت، تمام بار مسؤولیت را به دوش کشد و کانون خانواده را از هرج و مرج و پریشانی، حفظ کند.

این موضوع، به ثبوت رسیده که زن بیشتر تابع انفعالات عاطفی است و از نظر جنبه های روانی، طوری آفریده شده که در نهادش، عاطفه، عمیق تر و شدیدتر است، به طوری که خیلی سریع تر از مرد دستخوش احساسات و هیجانات می شود، در حالی که مرد از نظر فطرت، بیشتر تابع عقل است.

بنابراین، برای قبول مسؤولیتهای «فکر» سزاوارتر از «عاطفه» است و لذا اسلام مرد را برای ریاست خانواده برگزیده است (۸) و این منافات با مشورت، همکاری و تفاهم کامل ندارد و نمی توان نتیجه گیری کرد که مرد به دلخواه خود می تواند مطلق العنان راه استبداد و خودسری را در محیط خانه در پیش گیرد، با این که اسلام این سرپرستی را به عهده مرد واگذار کرده، در عین حال آنها را از هرگونه اجحاف و زورگویی نسبت به زنان منع می کند.

«با زنان خود به طور شایسته و دور از هرگونه اجحاف و تعدی، معاشرت نمایید» (۹)

درست است که مسؤولیت امور خانواده به عهده مرد است، با این حال، زن در محیط خانه، استقلال داخلی دارد و مسؤول تنظیم وسایل زندگی و تربیت فرزند می باشد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مرد، نگهبان و مسؤول خانواده است، زن نیز مسؤولیت خانه، شوهر و فرزندان را به عهده دارد» (۱۰)

این که پیوندهای زناشویی در عصر ما اینقدر سست و بی دوام گردیده که در برابر حوادث بی ارزش و کوچک، به آسانی از هم می پاشد به علت این است که در اینگونه ازدواجها به واقعیات زندگی، توجهی نمی شود و این پیوندها به دنبال یک سلسله رویاها و افکار کودکانه و تصورات خام، بسته می شود.

بسیاری از افراد در مسأله ازدواج، بدون در نظر گرفتن همفکری، هماهنگی و توافق روحی بین زن و مرد، دنبال ثروت، شهرت و عناوین موهوم و ظاهر فریبنده می روند و ارزشهای معنوی و روحی را نادیده گرفته و مصالح واقعی خود را زیر پا می گذارند، چنین ازدواجهایی، آینده تاریک و اسف انگیزی خواهد داشت؛ زیرا تضاد عمیق فکری و روحی، زن و مرد را مانند دو قطب مخالف روبروی هم قرار داده و روز به روز شکاف و اختلاف طرفین را عمیق تر و دامنه دارتر کرده و در روابط آنها یک نوع هرج و مرج و ناهماهنگی پدید می آورد. حصول آرامش روحی و فکری در زندگی خانوادگی به هماهنگی اخلاقی، فداکاری و مزایای انسانی، روحی، تقوا و فضیلت طرفین بستگی دارد و در نظر گرفتن شرایط محیط و نشو و نمای زن و تطبیق افکار و اخلاق طرفین با یکدیگر، از عوامل مهم تحکیم بنیان خانواده است.

وقتی افراد، دارای یک فکر مقدس و اصولی نباشند تا از یک دیدگاه صحیح، مسائل واقعی زندگی را مورد مطالعه قرار دهند، این نابسامانیها هر روز رو به فزونی خواهد گذاشت.

با در نظر گرفتن همه مفاسدی که از این راه پیش می آید، اسلام چنین طرز تفکری را که جز بدبختی، اختلاف و کشمکش حاصلی ندارد، طرد می کند، نظر اسلام در تشکیل خانواده، به ثروت، شهرت، ظاهر آراسته و اموری مادی نیست، بلکه ازدواج را بر محور ایمان، فضیلت، عفت و پاکدامنی قرار داده و به صفات و مزایای روحی و پاکی نفس و پرهیزگاری زن و مرد، توجه خاص دارد.

پیشوای گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: «هرکس با زنی فقط به خاطر زیبایش ازدواج کند، آنچه را که دوست می داشت در او نخواهد یافت. و هرکس با زنی تنها به خاطر ثروتش ازدواج نماید، خداوند او را به خود وا می گذارد، بنابراین، بر شما لازم است که همسر با ایمان و پاکدامنی را انتخاب کنید». (۱۱)

«چنانکه در روایات اسلامی نسبت به مسأله ازدواج و تشکیل خانواده، تشویق و ترغیب نموده و هیچ سازمانی را محبوبتر از ازدواج نمی داند». (۱۲)

و به شدت از افرادی که به علل غیر صحیح و نامعقول از تشکیل خانواده، خود داری می کنند، نکوهش کرده و هرگونه بهانه ای که منجر به تباه شدن و یا منحرف گردیدن قوای جنسی می شود، محکوم می نماید.

«از آیین من است ازدواج و زناشویی، هرکس از این روش و آیین من، اعراض کند از من نخواهد بود». (۱۳)

همچنین اسلام، با پیوند زناشویی با افرادی که فاقد کمالات نفسانی و فضایل روانی باشند، موافق نیست و ازدواج با خانواده هایی را که فاقد نجابت بوده و از تربیت های اخلاقی و مذهبی، بی بهره اند، مصلحت نمی داند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«از ازدواج با سبزه ها و گلهایی که کنار مردابهای کثیف و آلوده می رویند، پرهیزید؛ از آن حضرت سؤال شد یا رسول الله سبزه در کنار مردابهای عفن چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده آلوده و بی بند و بار، تربیت یافته باشد». (۱۴)

طبیعی است، که چنین همسرانی که به اصول و قوانین اخلاقی و مذهبی پایبند نیستند، سعادت و خوشبختی خانوادگی را تأمین نخواهند کرد و قهراً ثمره این ازدواجها نیز فرزندان هوسباز، زبون و فاقد آرامش روحی و امنیت خواهند بود.

بنابراین، اسلام به تأمین نیکبختی طرفین از لحاظ امور اخلاقی و عقلی، نظر خاص دارد و با نهی از پیوند ازدواج با خانواده های منحط و آلوده، از پیدایش نسل فاسد و منحرف نیز کاملاً جلوگیری کرده است.

اگر جوانان هنگام انتخاب همسر، بر اساس قوانین و مقررات اسلامی به جای توجه به ظواهر، به مسائل واقعی و حیاتی توجه پیدا کنند و از پیروی افکار غلط و هوا و هوسهای آلوده و زود گذر اجتناب نمایند، مسلماً از بدبختی ها و نابسامانی های خانوادگی که عرصه را بر هوا پرستان تنگ کرده، در امان خواهند ماند.

در عصر ما برخی از جوانان چنین می‌پندارند که راه صحیح انتخاب همسر این است که باید به وسیله معاشرت و آمیزش‌های امتحانی، همسر موافق و ایده‌آل را بدست آورد و از این راه سعادت و خوشبختی زندگی مشترک را تأمین کرد، در حالی که این گونه معاشرتها علاوه بر مفاسد و زیانهای که در بر دارد، راهی سودمند و مفید برای تشخیص روحيات، صفات و خصایص همسر نیست؛ زیرا شناخت اخلاقیات و صفات و مزایای هرکس، مستلزم مرور زمان و معاشرتهای طولانی است و به آسانی طی مقداری معاشرت و رفت و آمد، نمی‌توان به اعماق و زوایای طبیعت کسی، پی برد.

وانگهی استعدادها و شخصیت‌های روحی هر فردی به وسیله حوادث و رویدادهای زندگی، ظاهر و هویدا می‌شود و این صحنه‌های گوناگون زندگی است که آشکارکننده شخصیت روحی انسان است.

به دست آوردن صفات و مزایایی مانند صبر و شکیبایی، متانت، بردباری، قناعت، گذشت و فداکاری، هنگام فشار جانکاه روزگار تجلی می‌کند و گرنه اوقات خوشی، آسایش، تفریح و گردش، چگونه می‌توان به این گونه خصایص اخلاقی کسی، پی برد؟

آیا ملاقات در محیط مثلاً سینما یا گردشگاهها می‌تواند معیاری برای شناساندن روحيات طرفین به یکدیگر باشد؟ در حالی که طرفین در معاشرتهای مقدماتی سعی می‌کنند بر نواقص خود پوششی بکشند و حتی به طور تصنعی، حالات نیکو و پسندیده‌ای به خود بگیرند.

آیا جوانانی که در شدیدترین دوران عکس‌العمل‌های غرایز و بحرانی‌ترین دوران عمر هستند می‌توانند به وسیله معاشرت، تشخیص دهند که هیچ نقطه ضعفی از نظر اختلاف روحی میانشان وجود ندارد؟ در چنین شرایط و سنی که جوان به چیزی جز ارضای تمایلات جنسی و تحقق بخشیدن به رؤیاهایی از این قبیل، نمی‌اندیشد.

آیا جوانانی که به وسیله معاشرت و با این روش، همسر خود را انتخاب می‌کنند، تا آخر عمر از اختلافات، کشمکشها و مشاجرات در امان خواهند بود؟ و میان آنها و همسرانشان هیچگونه اختلافی بروز نخواهد کرد؟ و در سایه این ازدواج از یک زندگی سعادتمند و مطبوع، دور از هرگونه تشاجر و نارضایتی، برخوردار خواهند شد؟

واقعیات و حوادث، خلاف این عقیده را اثبات می‌کند.

چه بسیار ازدواجهایی این چنین که به تدریج هر یک به معایب و نواقصی که در طرف مقابل وجود دارد پی می‌برند، در صورتی که در مراحل ابتدایی هیچگونه برخوردی به این نواقص و معایب، نداشته‌اند.

هر جوانی باید این حقیقت را بداند که میان دو نفر تطابق روحی از هر جهت، بسیار مشکل و شاید محال باشد، همانطوری که از جنبه‌های ظاهری نیز اتحاد در قیافه و مطابقت شکلی، بسیار بعید و یا ممتنع است.

به علاوه عواطف و احساسات گوناگونی که در طرز فکر و آرای زن وجود دارد، خواهی نخواهی، خط مشی فکری و عملی او را از مرد جدا و مشخص خواهد نمود.

اسلام نظر به اهمیتی که برای ازدواج قایل است، اجازه می دهد هر فردی قبل از انجام عقد، ظاهر و قیافه همسر خود را ببیند و خصوصیات روحی و اخلاقی او را هم به وسیله افراد مطلع تا جایی که مقدور و میسر است، به دست آورد.

سعادت خانواده در درجه اول، مربوط به کیفیت و نحوه روابط زن و مرد و همزیستی آنان با یکدیگر است، هر قدر پیوندهای روحی و اخلاقی میان این دو عضو اصلی خانه استوارتر باشد، به همان اندازه خوشبختی در آن خانه بیشتر خواهد بود، سعادت واقعی در اثر ملکات اخلاقی و فداکاری زن و مرد به دست می آید و این گذشت و فداکاری است که بنیان خانواده را از تزلزل و انهدام، باز می دارد. اسلام علاوه بر قوانین حقوقی و مقررات جامعی که برای زن و مرد در محیط خانواده، وضع کرده و به طریقی عادلانه وظایف و مسؤولیتهای هر یک را مشخص می سازد.

از نظر اخلاقی نیز به وسیله یک رشته تعلیمات پرارزش، خانواده ها را به سوی سعادت واقعی سوق می دهد.

از یک طرف به مرد توصیه می کند که از هیچگونه نیکی و خوشرفتاری نسبت به خانواده خود دریغ نرزد.

پیشوای عالقدر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بهترین مردان امت من، افرادی هستند که نسبت به خانواده خود، سختگیری ننموده و نسبت به آنها کمال احسان و نیکی را می نمایند». (۱۵)

«بهترین فرد شما آن کسی است که با خانواده خود خوشرفتارتر باشد، و من با خانواده خود از همه شما خوشرفتارترم». (۱۶)

و از طرف دیگر، خوشرفتاری با شوهر را یک «جهاد مقدس» برای زن می شمارد: «جهاد زن، خوب شوهر داری است». (۱۷)

یکی از عوامل مهمی که در شرایط کنونی موجب رکود فکری تشکیل خانواده در میان جوانان و پایین آمدن آمار ازدواج شده است، مهرهای سنگین و تشریفات زاید و هزینه های سرسام آوری است که چون بسیاری از جوانان قادر به تحمل چنین هزینه هایی نیستند، آنها را از اقدام به این امر، باز داشته است.

این تقییدات زاید و بی اساس اجتماعی در زمینه تشکیل خانواده، به هیچ وجه با هدف اسلام تطبیق نمی کند؛ زیرا اسلام برای تحقق یافتن این امر حیاتی، تسهیلات فراوانی قایل شده و با هرگونه عاملی که ممکن است مردم را از انجام این وظیفه باز دارد، به شدت مبارزه نموده و دستور می دهد میزان مهر، کم و مقدمات ازدواج، به سادگی برگزار گردد.

پیشوای اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«از خوش قدمی و میمنت زن این است که خواستگارش به سهولت انجام گیرد و مهریه اش کم باشد».

بدون تردید، در موارد بروز اختلافات خانوادگی، زن با داشتن سلاح «مهریه سنگین»، در برابر مرد، لجاجت و سرسختی از خود نشان می دهد و حاضر به گذشت نخواهد شد. و شاید همین لجاجت ها به از هم پاشیدگی کانون خانواده منجر شود. و روشن است که چنین ازدواجی تا چه اندازه نامیمون خواهد بود.

«روزی، جمعی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شرفیاب محضر آن حضرت بودند، ناگاه زن جوانی وارد شد و پس از عرض ادب گفت: یا رسول الله! میل دارم با مرد جوانی ازدواج کنم. حضرت روبه حضار نمود و فرمود: چه کسی میل دارد با این زن ازدواج کند؟ مردی از میان حضار پاسخ داد: من حاضرم. حضرت فرمود: مهر او را چه قرار می دهی؟ در جواب گفت: برای مهر او چیزی در اختیار ندارم.

حضرت فرمود: نه.

زن بار دیگر آمادگی خود را برای ازدواج اعلام داشت، کسی از میان جمعیت جوابی نداد، مگر جوانی که از ثروت و مال، چیزی در اختیار نداشت، حضرت جوان را مخاطب ساخت و فرمود: آیا قرآن می دانی؟ گفت: آری، رسول اکرم فرمود: در مقابل تعلیم مقداری از قرآن که به این زن یاد دهی، او را به تو تزویج می کنم». (۱۸)

بنابراین، اسلام، مشکلات مالی را مانع از تشکیل خانواده نمی داند و اجازه می دهد افراد مستمند و بی بضاعت نیز از قانون تشکیل خانواده استفاده نمایند و محرومیت مالی، سبب محرومیت دیگری برای طبقه مستمند در زندگی نشود.

وحشت از فقر و گرفتاری نیز یکی از عواملی است که سبب می شود بسیاری از مردم از زیر بار این امر حیاتی، شانه خالی کنند و تن به ازدواج ندهند. اسلام، اینگونه افکار نادرست و بهانه ها را نیز مانع از تحقق امر زناشویی ندانسته و به مردم نوید می دهد که خداوند، جبران محرومیت های مادی آنان را خواهد کرد.

«برای افراد لایق و شایسته ای که همسر ندارند، وسایل ازدواج آماده کنید، چنانچه فقیر و نادار باشند، خداوند به لطف و کرم خود، آنان را بی نیاز خواهد کرد». (۱۹)

بی شک نیازمندیهای زندگی، انسان را به تلاش و فعالیت وامی دارد و هنگامی که انسان مسؤولیت خانواده را به عهده گرفت، برای گرداندن چرخهای زندگی و رفع نیازمندیهای خود و خانواده اش، بر کوشش و فعالیت خویش خواهد افزود و از این جهت می توان ازدواج را یکی از عوامل پیشرفت در صحنه زندگی دانست.

اما در کشورهای غرب و متمدن جهان، بی بند و باری جنسی سبب بی علاقه‌گی جوانان به تشکیل خانواده و بی اعتنائی آنان به مبانی فطری و معنویت شده است و به تدریج این اصل ضروری اجتماعی را از میان می برد، گسترش وسایل عیاشی و آزادی بی حساب و بدون مانع، محور زندگی جوانان را تغییر داده و با سرعت سرسام آوری، انحرافات را در میان آنها بالا برده است.

توجه به کاهش آمار ازدواج و افزایش روز افزون اختلافات خانوادگی و طلاق، شاهد گویای تزلزل بنیان خانواده در دنیای غرب است.

جامعه شناس شهیر «ویل دورانت» می نویسد: «چون ازدواج زن و مرد در اجتماع جدید، به معنای صحیح صورت نمی گیرد؛ زیرا تنها بر اساس رابطه جنسی استوار است، نه بر مبنای احساس پدری، از این رو به زودی به تباهی کشیده می شود؛ چون چنین ازدواجهایی که فاقد همبستگی با همنوع و با زندگی است، به سرعت گسسته می گردد و آنگاه زن و مرد که گویی دو جزء کاملاً جدا از همدند، هر یک

سر به گریبان خود فروبرده و در نتیجه، نوع دوستی که در عشق وجود دارد، به خود پرستی که بر اثر تحریک و فشار ماسکهای دروغین پدید می آید، مبدل می گردد.

در این صورت، تمایل مرد که هر روز طعمه تازه ای می یابد، به او باز می گردد؛ چون دیگر آن انس که وجودش را، سبکبار و آرام می کند، فاقد گشته و همسرش چیز تازه و جدیدی ماورای آنچه تا کنون داشته و عرضه داشته، ندارد...

ما در امواج دگرگونی ها غوطه می خوریم و بی شک، سرنوشت ما بدانجا منتهی می شود که در انتخابش، خود اختیاری نداریم.

از چیزهایی که همگام با این خروشی که در رسوم، سنن و نظامها پدید آمده، رخ می دهد، یکی هم این است که در شهرهای بزرگ ما، مسأله تشکیل خانواده رو به زوال نهاده است؛ ازدواجی که مرد را تنها به اندیشه یک همسر قانع سازد، اهمیت خود را فاقد گردیده است و بی شک تعداد زناشویی هایی که براساس لذت صورت می گیرد، روز به روز افزون می شود.

با آنکه در این گیر و دار، اغلب، مرد از آزادی بر خوردار می شود، ولی زن نیز اینگونه زناشویی ها را بدان جهت تأیید می کند که از تنهایی و خزیدن به کنجی بدون دمساز و همراز، آن را بهتر می داند.

آری، به زودی خلل شدیدی در سطح زناشویی نمایان می گردد، زن باعث تشویش مرد می شود که پیش از ازدواج، همدیگر را بیازمایند، آنگاه با افزونی طلاق، قربانیان کاشانه های ویران شده، آشوبی در شهرها به پا می کنند و سبک زناشویی کاملاً به صورت تازه ای در می آید». (۲۰)



کسانی که امروز با شور و هیجان از آزادی زن در غرب بحث می کنند، از نهضت اسلام در موضوع زن که یک جهش انقلابی بود با نظر گرفتن شرایط محیط آن زمان، بی خبرند. هرکسی واقعیت، روح و تاریخ این دین را به موازات همدیگر بررسی کند، کاملاً درک می کند که تمدن غرب بر جهش انقلابی اسلام در خصوص طبقه زن، چیزی اضافه نکرده، مگر آزادی برای فساد اخلاق و بی بند و باری.

اما اسلام، جلو نشر فساد، هرزگی، لابیگری و ابتذال اخلاقی را می گیرد، ولی آیا جلوگیری از اینها زن را از ترقی و پیشرفت باز می دارد؟ کدامیک از این امور سبب آبرو مندی و بالا بردن شخصیت زن و ترقی و تعالی او می گردد؟

از نظر اسلام، زن و مرد برای این منظور قدم به دایره هستی گذارده اند که به مدارج عالی انسانیت و کمالات روحی و معنوی، نایل گردند و بر خلاف کتب تحریف شده یهود و مسیحیت که می گفتند: «در میان هزار نفر مرد، یک نفر محبوب خدا پیدا می شود، اما یک زن هم در میان تمام زنان جهان یافت نمی شود که مشمول الطاف و عنایات خاصه الهی واقع گردد!» (۲۱)، با صراحت اعلام می کند که زن و مرد، هیچگونه امتیازی بر یکدیگر ندارند، تنها ملاک فضیلت و امتیاز افراد - اعم از مرد و زن - مزایای روحی و کارهای نیک و پسندیده است، آنها به طور مساوی در روز رستاخیز، ثمرات و نتایج اعمال خویش را دریافت خواهند کرد و خلاصه نوید بخشش و پاداش را به هر دو به طور یکسان داده است:

«هرکسی که با ایمان باشد و کار شایسته ای بجا آورد چه زن باشد یا مرد، زندگی رضایت بخشی نصیبش می کنیم و بهتر از کارهای نیکی که انجام داده، پاداش خواهیم داد» (۲۲).

در نظامات اسلام، زن و مرد مکمل یکدیگرند و ظرافت، درشتی و سایر مشخصات، موجب مزیت یکی بر دیگری نیست:

«خدا دعایشان را پذیرفت و گفت: من کار هیچ یک از شما را چه زن باشد یا مرد، ضایع و تباه نمی گردانم، بعضی از شما از بعضی دیگرید» (۲۳).

چه بسیار زنانی که در اثر دارا بودن فضایل نفسانی و اطاعت از فرمان عقل، به مدارج عالیه انسانیت و مراحل نهایی سعادت، نایل می گردند و در مقابل، چه بسا مردانی که به واسطه پیروی از تمایلات و هوسها و انحراف دستورات عقل و خرد، به درّه بدبختی و شقاوت سقوط می کنند.

پس از طلوع اسلام، شخصیت حقوقی بانوان تا جایی ارتقا یافت که به اعمال، رفتار و دستورات حکومت، نظارت و مداخله می کردند این نمونه تاریخی که دانشمندان شیعه و سنی نوشته اند، شاهد گویای این حقیقت است:

«روزی خلیفه دوم (عمر) بر فراز منبر در برابر جمعیت انبوهی گفت: هرکس بیش از پانصد درهم برای زنی مهر قرار دهد، من هر مقدار که از «مهر السنّه» (پانصد درهم) زیادتر باشد، به بیت المال بر می گردانم!

زنی از پای منبر به او اعتراض کرد و گفت: این دستور شما با فرمان خدا مخالف است که می گوید: «هرگاه به یکی از آنها به عنوان مهریه، مال بسیار داده اید، چیزی از آنها پس نگیرید» (۲۴) چگونه شما بر خلاف قانون الهی که بیش از مهرالسنه را مجاز دانسته، فرمانی صادر می کنید؟ عمر به خطای خود پی برد و گفت: مردی اشتباه کردو زنی به حقیقت سخن راند» (۲۵).

وقتی این حادثه و سایر جریانات را با وضع رقت انگیز و اسفبار زنان قبل از اسلام، مقایسه کنیم، به خوبی درک می کنیم که اسلام تا چه پایه به شخصیت و استقلال بانوان توجه کرده که زنی در برابر تصمیم شخص خلیفه، زبان به اعتراض می گشاید و او را وادار می سازد که در اجتماع عمومی به اشتباه و خطای خود اعتراف کند و از تصمیم خلاف خویش، صرف نظر نماید.

آری، این اسلام بود که مردان را از مرتبه مالکیت زن پایین کشید و زنان را از اسارت و بردگی، نجات بخشید و به سطح بالا ارتقا داد و مساوات هر دو را در مقام انسانیت، تثبیت کرد.

مساواتی که میان زن و مرد در اصل بشریت و حقوق مربوط به همین اصل برقرار کرد، یک مساوات فطری و طبیعی بود، اما تساوی مطلق در ذات و ماهیت آنها و در وظایف زندگی و طرق آن، تنها در عالم خیال امکان پذیر است، اما در جهان خارج، هرگز صورت تحقق پیدا نخواهد کرد.

اسلام در قانونگذاری خود، همیشه نیازمندیهای طبیعی و فطرت بشر را منظور داشته و به همین سبب زن و مرد را در مواردی که تساوی آن دو منطبق با طبیعت و فطرت باشد، مساوی قرار داده و همچنین در جایی که تفاوت میان آنها بر طبق طبیعت و فطرت باشد، میان آن دو تفاوت و فرق قایل گردیده است.

در سال ۵۸۶ میلادی مجمع دینی فرانسه پس از بحث و گفتگو در خصوص زن، مقرر داشت که: «زن، انسان است ولی برای خدمت به مرد آفریده شده است!».

تا چندی پیش، قوانین کشورهای متمدن اروپا، زن را از همه حقوق مربوط به مالکیت و تصرف در اموال، محروم می داشت.

«طبق قانونی که در حدود سال ۱۸۵۰ در انگلستان وضع گردید، زنان از اتباع کشور به حساب نمی آمدند و هیچگونه مالکیتی پیدا نمی کردند و حتی لباسهایی که به تن داشتند، مالکشان نبودند، «هانری» هشتم به موجب فرمانی که در انگلستان صادر کرد، زنان از مطالعه کتاب مقدس، ممنوع شدند!!» (۲۶)

در سال ۱۸۸۲ قانونی در بریتانیا تصویب شد که به موجب آن، امتیاز بی سابقه ای نصیب زنان گردید و آن این بود که حق داشتند پولی را که به دست می آورند، به میل و دلخواه خود خرج کنند و مجبور نیستند به شوهر خویش تحویل دهند!

اما اسلام، استقلال اقتصادی زن و حق مالکیت و انواع تصرفات مالکانه او در چهارده قرن پیش، بدون نظارت و قیمومت مرد را تثبیت کرده و به زن حق داده است اموالی را که از طریق کسب و تجارت، هبه و امثال اینها بدون کسب اجازه از شوهر و یا شخص دیگری، هر نوع تصرفاتی در آن به عمل آورد و در حقیقت، این یکی از مفاخر اسلام است.

«برای مردان از آن چیزهایی که به دست آورده اند بهره ای و برای زنان نیز از آن چیزهایی که کسب کرده اند، بهره ای است» (۲۷)

علاوه بر حقوق مربوط به مالکیت، اسلام شخصیت، استقلال و آزادی زن را در مسأله ازدواج که مهمترین و حساسترین مسائل زندگی اوست، تأمین نموده و به طور مطلق این حق را در اختیار او قرار داده است و از این رهگذر می تواند مورد نظر خود را انتخاب کند.

این حقوق و مزایا که به حکم ضرورت و در اثر فشار، زنان اروپایی در چندی پیش بدان دست یافتند، در قرنهای قبل، اسلام بدون هیچگونه ضرورت و فشاری، به جامعه بانوان اعطا کرد.

بنابراین آنچه گذشت، هیچ مشکلی از مشکلات مربوط به حیثیت و حیات زن نیست که اسلام به بهترین وجهی آن را حل نکرده باشد.

امروز، گرچه وضع بسیاری از زنان در شرق، رضایت بخش نیست و این نقص، ناشی از نقص نظام و قانون اسلامی نیست، بلکه اشکال کار مربوط به شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و همچنین نظام غیر اسلامی است که امروز بر جامعه مسلمین حاکم است و لذا سرچشمه این نواقص را باید در جاهای دیگر جستجو کرد، نه در اسلام.

فقر عمومی، یکی از علل مهم نابسامانی و دشواری وضع زنان در مشرق زمین است، مظالم اجتماعی، گروهی را در نهایت ناز و نعمت قرار داده و دسته دیگری را به کام بدبختی و گرسنگی افکنده است، همین مظالم و فقر کشنده، نیروی مقاومت و تحمل را از مردان سلب

کرده است، از این رو، ناچار خشم و عقده ای که از اجتماع و محیط زندگی خود به دل گرفته اند، برای فرو نشاندن آن، زهر عناد و خشم را در محیط خانه، به جان همسر و فرزندان خویش، خالی می کنند.

زن بیچاره هم در چنین شرایطی قادر نیست، از حقوق شرعی خود استفاده کرده و جلوی تعدی و تجاوز مرد را بگیرد، چه زن بیم دارد که کارش به جدایی و متارکه انجامد و حتی بستگان و نزدیکان وی هم نتوانند او را تحت کفالت و حمایت خویش، قرار دهند.

تردیدی نیست که در اجتماع فقیر و محروم، فضایل اخلاقی نابود می شود، عواطف عالیّه انسانی از میان می رود و زور و بی عدالتی، جای همه فضایل و موازین اخلاقی را می گیرد. پس نخستین عاملی که زنان را در وضع نامناسب قرار داده، همین مشکل و «عامل فقر» است.

جای هیچگونه تردیدی نیست که این بدبختیها را نظام اجتماعی اسلام به وجود نیاورده و این تیره روزی و نابسامانی از ناحیه اسلام پدید نیامده است.

اسلام، همان نظامی است که با فقر و بی عدالتی مبارزه می کند و در میان طبقات مردم، ثروت را بر اساس عدالت، توزیع می نماید، اسراف و تجمل را تحریم و مظالم اجتماعی و فاصله طبقاتی را از میان می برد و نمی گذارد ظلم و بیداد اجتماع، مرد را در زیر شکنجه محرومیت و ناکامی قرار دهد تا در نتیجه، عقده های فشرده ای که در دل و جاننش کمین کرده، به زن و فرزند خویش ظلم و ستم روا دارد و زن نیز از ترس افتادن در کام فقر و بدبختی، از مطالبه حقوق خود صرف نظر کند.

آیا هیچ خردمند و منصفی می تواند ادعا کند، این رشته عقده ها که در اعماق دل مرد متراکم شده و سبب گردیده است، زن و فرزند و اعضای خانواده خویش را زیر فشار تلخکامی قرار دهد از ناحیه اسلام پدید آمده؟

آیا دستورات اسلام بر اساس تهذیب نفس و رعایت عدالت و احترام و محبت به همه مردم، مخصوصاً اعضای خانواده، استوار نیست؟

این همان اسلام بود که بانوان را از وضع اسف انگیز، رقت بار و انحطاط، نجات بخشید و در پرتو آن نظام، مقام و حیثیت شایسته خود را احراز کردند.

اکنون ببینیم از نظر جهان متمدن امروز، زن دارای چه مقام و ارزشی است؟

نه تنها مقام و موقعیت زن در عصر تمدن بشر بالا نرفته، بلکه فوق العاده انحطاط پیدا کرده است؛ زیرا زن در دنیای کنونی، ابزاری برای اطفای شهوات حیوانی مردها محسوب می شود و از وجود آنها برای تبلیغات گوناگون، وسایل سرگرمی از قبیل سینما، تلویزیون و فروش کالاها استفاده می گردد.

امروز ملاک شهرت و شخصیت زن، فضایل اخلاقی، معلومات و دانش کافی نیست، غالباً زنان باتقوا و دانشمند، گمنامند، احترام، شهرت و سود سرشار، نصیب زنانی است که به غلط نام «هنرمند!» روی خود گذارده و هیچگونه کار مثبتی در اجتماع انجام نمی دهند و هرگز

منشأ اثری برای مردم نبوده و نیستند، بلکه تحت این نام، مرتکب هزار گونه هرزگی و آنچه مخالف تقوا، فضیلت و شرف است، می گردند.

یک دانشمند آمریکایی از هوا پرستی و انحرافات فکری اجتماع کنونی و ابتذال محیط خود، چنین درد دل می کند: «در دنیای امروز، زنی که سینه لختش را به مردم نشان می دهد، یک میلیون دلار کسب می کند! مردی که بتواند با یک مشت ضربت، آدم بکشد، نیم میلیون دلار اجرت می گیرد، ولی کسی که برای نجات میلیونها نفر موهای خود را سفید کرده است، درآمدش برای مردن، زیاد و برای زندگی کردن، کم است».

«پرفسور آلبرت کانلی» استاد روانشناس، طی مقاله تحقیقی جالبی می نویسد:

«وقتی در سال ۱۹۱۹ بانوان مبارز انگلیسی، برای بدست آوردن حق دخول به پارلمان می جنگیدند و حتی از مرگ و زندان، ترسی نداشتند، کمتر کسی می توانست حدس بزند که آزادی مورد مطالبه آنها پس از نیم قرن به دست نوه هایشان، چنان شکل مبتدلی خواهد یافت که شخصیت و مقام اجتماعی زن را به کلی متزلزل خواهد کرد.

اکنون اگر آن زنان مبارز، زنده بودند، قطعاً می بایست برای برگرداندن آن آزادی و محروم کردن خود و همجنسان خود از آن، میتینگ بدهند و تظاهرات راه بیندازند؛ زیرا تجربه پنجاه سال اخیر نشان داده که با دریافت آزادی، زنان نه تنها چیزی به دست نیاورده اند، بلکه احترام و موقعیت سابق خود را نیز قربانی کرده اند» (۲۸)

پی نوشتها:

(۱) جامعه شناسی ساموئل کینگ، ص ۲۳۲.

(۲) نحل / ۷۲: (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَّجَعَلَ لَكُم مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ...)

(۳) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹، ح ۲.

(۴) وسائل، ج ۱۴، ص ۵۱، باب ۲۸.

(۵) روم / ۲۱: (وَمِنْ اٰیٰتِهٖۤ اَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوْا اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةًۢ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ).

(۶) نساء / ۲۱: (...وَاَخَذْنَ مِنْكُمْ مِّيثَاقًا غَلِيْظًا).

(۷) بقره / ۲۲۸: (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوْفِ...).

(۸) در قانون جدید فرانسه، ماده ۲۱۳ نیز صراحت دارد که: سرپرستی و زعامت خانواده به عهده مرد است.

(۹) نساء / ۱۹: (... وَعَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ...).

(۱۰) مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶: «الرجل راع علی اهل بیته و هو مسؤول عنهم فالمرأة راعیة علی اهل بیت بعلمها و ولده و هی مسؤولة عنهم».

(۱۱) وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۳۱: «من تزوج امرأة لا يتزوجها الا لجمالها لم يرفيها ما يحب و من تزوجها لمالها لا يتزوجها الا له وكله الله اليه فعليكم بذات الدين».

(۱۲) وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۳: ما بنى بناء في الاسلام احب الى الله عزوجل من التزويج.

(۱۳) سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۶۱: «من سنتي التزويج فمن رغب عن سنتي فليس مني».

(۱۴) وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۲۹. تهذيب، ج ۲، ص ۲۲۷: «عن رسول الله (صلى الله عليه وآله): ايها الناس! اياكم و خضراء الدمن قيل : يا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)! وما خضراء الدمن؟ قال: المرأة الحسناء في منبت السوء».

(۱۵) وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۱۲۲، خصال، ج ۲، ص ۱۶۱: «ألا خيركم خيركم لنسائه و أنا خيركم لنسائي».

(۱۶) من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۵۵، ط دفتر انتشارات اسلامي: «خيركم خيركم لاهله و انا خيركم لاهلي».

(۱۷) وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۱۱۶. خصال، ج ۲، ص ۱۶۱: «جهاد المرأة حسن التبعل».

(۱۸) وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۳ - ۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۲۴: «جاءت امرأة الى النبي (صلى الله عليه وآله) فقالت: زوّجني . فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): من لهذه؟ فقام رجل فقال: انا يا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) زوجنيها. فقال: ما تعطيتها؟ فقال: مالي شيء. قال: لا فاعادت فاعاد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) الكلام فلم يقم احد غير الرجل . ثم اعادت . فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) في المرة الثالثة: اتحسن من القرآن شيئاً؟ قال: نعم، قال: زوّجتكها على ما تحسن من القرآن فعلمها اياه».

(۱۹) نور / ۳۲: (وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْطِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ > كَى وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

(۲۰) ويل دورانت، لذات فلسفه.

(۲۱) تمدن اسلام و عرب، ص ۵۱۹ نقل از كتاب مقدس.

(۲۲) نحل / ۹۷: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(۲۳) آل عمران / ۱۹۵: (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ...).

(۲۴) نساء / ۲۰: (...وَأَتَيْنَهُمْ إِحْدَيْهِنَّ قَتَاطِرًا فَلَا تَآخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا...).

(۲۵) الغدير، ج ۶، ص ۹۵ - ۹۸.

(۲۶) روح الدين الاسلامي، ص ۲۳۱.

(۲۷) نساء / ۳۲: (...لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ...).

(۲۸) روشنفكر، شماره ۸۲۹.

طلاق در اسلام

قبل از هر چیزی، باید دانست که طلاق و جدایی و گسستن پیوند زناشویی، یک امر غیر طبیعی و بر خلاف سنن آفرینش و دستگاه خلقت است. وقتی در یک جامعه، طلاق توسعه یافت و انحلال خانواده و جدایی زن و مرد از یکدیگر، روبه افزایش گذاشت و قوس صعودی پیمود، نشانه این حقیقت است که آن جامعه از مسیر قوانین طبیعی زندگی، منحرف شده است.

روان شناسان، دانشمندان علم حقوق و جامعه شناسان، به علت ارتباطی که قطع پیوند زناشویی با شخصیت اخلاقی و حقوقی زوجین دارد، این موضوع را مورد دقت و توجه قرار داده و در باره آن به قضاوت و اظهار نظر پرداخته اند و از آنجا که متارکه زن و مرد از راه طلاق به کانون گرم خانواده، ضربه جبران ناپذیری وارد ساخته و محیط پرحرارت خانواده را به یک کانون سرد و بی فروغ مبدل می نماید و کودکان که ثمره اینگونه ازدواجها هستند، به انواع مفاسد و انحرافات روحی و فکری مبتلا می شوند، لذا بسیاری از دانشمندان علم الاجتماع و روانشناسان معتقدند که باید طلاق جز در موارد ضروری، غیر مجاز اعلام شود و یا سختگیرانهایی در این زمینه به عمل آید تا افراد در هر شرایطی نتوانند به انحلال پیوند زناشویی، اقدام کنند.

درست است که طلاق از لحاظ اخلاقی و روانی ناپسند و مذموم است، ولی در بعضی از موارد، اوضاع و شرایط خارجی ایجاب می کند که رابطه زوجیت از هم گسسته شود.

اگر روی جهات و عواملی، ادامه زندگی و سازش بین زن و مرد، امکان پذیر نباشد، تکلیف چیست؟ آیا چنین خانواده ای باید تا آخر عمر در جهنم سوزان ناراحتی روحی و بدبختی بسوزند؟ یا باید راه حلی به آنها ارائه داد که بتوانند در چنین شرایطی، پیوند زناشویی را گسسته و خود را از کشمکشهای داخلی و رنج روحی خلاص کنند؟ کدامیک از این دو راه عقلایی و مایه نجات و خلاصی از دوزخ اختلاف و ناکامی است؟

در این گونه موارد استثنایی، اسلام بر خلاف مسیحیت که طلاق را ممنوع ساخته و آن را مردود می شمارد، تحت شرایط معین، قانون طلاق را تشریع و آن را جایز دانسته و برای باز شدن این پیوند نامیمون، راههایی پیش بینی کرده که بتوان به وسیله آن، متارکه و قطع رابطه نمود و نسبت به انحلال چنین خانواده خفقان آور و مسمومی، اقدام کرد؛ زیرا در این حالت، نگهداشتن زن و مرد، شکست روشنی است که فشار بیشتر شکست آن را افزایش می دهد، چه در این صورت، دیگر زندگی زناشویی استقرار نخواهد یافت و روبه راه نخواهد گردید، لذا باید تسلیم واقعیت شد و به این امر ناگوار؛ یعنی طلاق که مبعوض ترین حلالها نزد خداوند است، تن در داد.

شاید همین جدایی در روح زن و مرد برای زندگی نوین، رغبت و میل تازه ای را بیدار سازد و مهر و محبت مرد به وی بازگشته و احساسات جریحه دار شده اش، التیام پذیرد و تا فرصت عده باقی است، بتوانند زندگی زناشویی را از نو شروع کنند.

از طرف دیگر، چون بقای زوجیت و استحکام خانواده مورد توجه خاص اسلام است، لذا بعضی از آزادیها را به خاطر حفظ نظام خانواده و اجتماع محدود کرده و با محدود نمودن اختیار زن در طلاق و سلب اختیار مطلق از او، در حقیقت خواسته است مصالح زن، دستخوش هوا و هوس واقع نشود، بدیهی است وقتی اختیار طلاق به دست دو نفر باشد، احتمال وقوع آن، دو برابر می شود و یک چنین ازدواجی

که از هر دو طرف، قابل گسستن باشد اساس اعتماد طرفین را متزلزل می سازد، پس چه بهتر که این حق به دست یکی از آن دو سپرده شود که نیروی فکری و تحملش در برابر ناملایمات،

بیشتر و از ناحیه طلاق نیز خسارتهای زیادی در خصوص پرداخت مهریه و سرپرستی اطفال، متوجه او می گردد.

اختلاف سازمان وجودی زن و مرد، به طور آشکار و بارزی، اخلاقیات و روحیات آنان را از هم جدا می کند، در میان امتیازات و خصایص گوناگون فطری هر یک از زن و مرد، غلبه نیروی «تفکر» در مرد و تسلط «احساسات و عواطف» در زن، به طور روشن دیده می شود.

زیست شناس معروف «دکتر آلکسیس کارل» می گوید: «یکایک سلولهای بدن زن و مرد و همچنین تمام دستگاههای مختلف بدن و مخصوصاً سلسله اعصاب آنها نشانه جنس خود را به روی خود، دارند.

متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلاف عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظایف طبیعی آنها را در نظر داشته باشند و توجه به این نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز کمال اهمیت است. و به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن، فکر می کنند هر دو جنس می توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل، اختیارات و مسؤولیتهای یکسانی به عهده بگیرند» (۱).

توجه به این حقیقت، بسیاری از موارد اختلاف حقوق و وظایف و مسؤولیتهای زن و مرد را تعلیل می کند و روی همین محاسبات دقیق است که اسلام حکم می کند: «طلاق در دست مرد است» (۲).

پس با در نظر گرفتن ظرفیت و روحیه خاص زن که سراپا هیجان و تلون است، قادر نیست در صورت دارا بودن چنین حقی، در موارد ضروری و عدم امکان ادامه زندگی مشترک، از حق خود استفاده کند، بلکه کوچکترین بهانه ای برای او کافی است که اساس خانواده را در هم بکوبد و به زندگی مشترک، خاتمه بخشد.

همانطوری که اسلام در مورد تشکیل خانواده، انواع تسهیلات را فراهم کرده و موانع و مشکلات را از پیش پای مردم برداشته است، به همان نسبت در انحلال عقد زناشویی و تحقق طلاق و از هم پاشیدن کانون خانواده ها سختگیری فراوان کرده است، اسلام به هیچ وجه در مورد زوجیت و کانون خانواده، راضی به تفرقه و جدایی نیست، هدفش این است که خانواده ها در امن و امان باشند، قلبها آرامش یابند و وجدانها سالم بمانند و زن و مرد با یکدیگر هماهنگ آیند.

از این رو در نخستین مرحله با تمام نیرو می کوشد پیوند مقدس زناشویی را هر چه بیشتر محکمتر و قوی تر سازد مگر اینکه از اصلاح آن مأیوس شود. قرآن خطاب به مردان می گوید: «بازنان، به شایستگی زندگی کنید، اگر از آنها کراهت دارید، چه بسا چیزی را مکروه دارید و خداوند در آن خیر و خوبی بسیار قرار داده باشد» (۳).

در حقیقت برای خاموش ساختن شعله های نفرت و کراهت و از میان بردن ناراحتی و بیداری وجدان مردان، آنها را به صبر و شکیبایی در برابر این امر مکروه، دعوت می کند و می گوید: صلاحشان نیست زنانی را که نمی پسندند ترک گویند؛ زیرا ممکن است در وجود

همین زنان، خیر و برکتی باشد که آنها از این خیر، غافل و ناآگاهند و بدینوسیله در مورد چیزی که از آن کراهت دارند، روزنه مجهولی از خیر را می‌گشاید.

از طرف دیگر به زنان نیز سفارش می‌کند: «و اگر زنی بیم آن داشت که شوهرش با وی بدسلوکی و بی‌اعتنائی کند، یا از او دوری گزیند، پس برای ایشان مانعی نیست که به وسیله گذشت زن از بعضی از حقوق خود، به راه صلح و سازش باز آیند و صلح به وسیله گذشت از بعضی حقوق، بهتر از تفرقه و طلاق است».(۴)

پیشوایان اسلام نیز طلاق را یکی از نکوهیده ترین کارها دانسته و با بیانات گوناگون از آن نکوهش کرده اند: «هر زنی بدون ایجاب ضرورتی، از شوهر خود درخواست طلاق کند، خداوند او را از رحمت و عنایت خود محروم خواهد ساخت».(۵)

«ازدواج کنید ولی طلاق ندهید؛ زیرا طلاق، عرش خدا را می‌لرزاند».(۶)

در اسلام، مقرراتی وجود دارد که سوء استفاده از اختیاراتی که در مورد طلاق، به مرد داده است، منع کرده و اختیارات او را تحت حدود و موازین خاصی قرار می‌دهد. مرد نمی‌تواند به قصد ظلم، ایذا و اضرار، زن را طلاق دهد. و همچنین در صورتی که از آثار حتمی طلاق، انحراف و آلودگی زن یا مفاسد نامشروع دیگر باشد.

اسلام، با تشریع یک سلسله شرایط و مقررات، قیود و موانعی بر سر راه طلاق ایجاد کرده و این مقررات از عوامل بزرگ جلوگیری یا کاهش طلاق می‌باشد.

«دادگاه خانوادگی»، یکی از بهترین راهی است که برای رفع اختلاف بین زن و مرد قبل از هر اقدام دیگر، منظور گردیده است، این یکی از ابتکارات اسلام برای رفع بحرانهای خانوادگی است و تا کنون در کشورهای غربی، به چنین حربه مؤثر و مفیدی به منظور ایجاد تفاهم و حل اختلاف میان زن و شوهری که در آستانه طلاق و جدایی قرار گرفته اند، دست نیافته اند. در این دادگاه خانوادگی، دو نفر از بستگان مصلح و خیرخواه که واجد شرایط حکمیت باشند، از طرف زوجین انتخاب می‌شوند تا در علل بروز اختلاف و نگرانی زن و شوهر، تحقیق نموده و در مقام حل اختلاف و اصلاح بر آیند و بر آشتی و سازش آنان اقدام کنند.

در این دادگاه، به طور خصوصی، عوامل نزاع و اختلاف میان زن و شوهر را مورد بررسی قرار می‌دهند و چون آنها از اعضای خانواده زوجین هستند، می‌توانند در اسرار داخلی آنها مداخله نمایند، بدون اینکه طرفین از اظهار و افشای اسرار خود، نزد آنها، احساس شرم و ناراحتی کنند و احساساتشان جریحه دار گردد.

آنگاه پس از آگاهی از علل و عوامل بروز اختلاف، با صمیمیت، دلسوزی و علاقه مندی خاص، در فرونشاندن آتش اختلاف و نزاع، تلاش و فعالیت خواهند کرد و طرفین را به گذشت، اغماض و بردباری بیشتر، توصیه خواهند نمود.

بی شک، چون اعضای این دادگاه، مورد احترام زن و شوهر بوده و به علاقه مندی و دلسوزی آنها اعتماد و اطمینان کامل دارند، در بسیاری از موارد، پیشنهادها و نظریات اصلاحی آنها مورد پذیرش و قبول قرار خواهد گرفت و کوششهای خیرخواهانه آنان در اغلب موارد، منجر به اصلاح و رفع اختلاف، خواهد شد.

«اگر از اختلاف میان آنها بیم داشتید، داوری از کسان مرد و داوری از نزدیکان زن، انتخاب نموده، به سوی آنان بفرستید، هرگاه آنان خواهان صلح و سازش باشند، خداوند میانشان سازش برقرار می سازد؛ زیرا او دانا و حکیم است.» (۷)

ولی اگر عوامل پیدایش مقدمات طلاق، عمیق و ریشه دار بوده و برای اصلاح و از سرگرفتن زندگی زناشویی، تلاش و کوشش آنها بیهوده و غیر مفید باشد، راه خود را از یکدیگر جدا می کنند.

بر خلاف دخالت محاکم عمومی، در اختلافات خانوادگی که به تجربه ثابت گردیده است که در اکثر اوقات، برآشفته‌گی مناسبات و تیرگی روابط زوجین افزوده و آنها را به پرتگاه متارکه نزدیک تر می سازد؛ زیرا وظیفه دادگاه عمومی این است که در چهارچوب قوانین و مقررات خشک و انعطاف ناپذیر، دلایل و مدارک طرفین را استماع نموده، آنگاه دلایل هر یک از زن و شوهر، قانع کننده تر بود به نفع او طبق قانون، حکم صادر کند.

ولی هرگز پافشاری و اصراری برای خاموش ساختن آتش اختلاف و از میان بردن عوامل نزاع و کشمکش میان آن دو، ندارد.

از طرف دیگر، افشای اسرار خانوادگی برای اثبات مدعای خود، در محاکم عمومی و در حضور افراد بیگانه، موجب جریحه دار شدن احساسات طرفین می شود و به شخصیت و شؤون آنها ضربه می زند و در نتیجه، شکاف فی مابین، عمیق تر گردیده و به جدایی و متارکه خواهد انجامید.

حضور دو مرد عادل، هنگام اجرای طلاق نیز یکی از شرایط است: «دو نفر مرد مسلمان عادل (بر طلاق آنها) شاهد بگیرید.» (۸) پس چنانچه بدون حضور این دو نفر، طلاق صورت گیرد باطل است.

یکی از منافع لزوم دو شاهد عادل این است که آنها قبل از حصول طلاق، نسبت به اصلاح میان زن و مردی که کانون خانوادگی آنها در حال از هم گسیختن است، ابراز علاقه نموده و در این راه، جدیت و تلاش خواهند کرد و نصایح و اندرز آنها برای اصلاح میان دو همسر و جلب موافقت آنان برای ادامه همسری و رفع بحرانی که بر اثر عواملی میان زن و مرد پدید آمده، بهترین وسیله است و لاقلاً در برخی از موارد، نتیجه بخش خواهد بود.

اما در مورد رجوع، هیچگونه قید و شرطی در بین نیست و قضیه کاملاً به عکس طلاق می باشد؛ زیرا نظر اسلام این است که هیچ تأخیر و مانعی در برقراری پیوند زناشویی، پیش نیاید و برای جلوگیری از تفرقه و جدایی و تحقق یافتن الفت، انواع تسهیلات را فراهم ساخته است.

به علاوه حصول این شرط، در همه اوقات، ممکن نیست و عدم تحقق این شرط در تمام موقعیتها، سبب می شود که حتی الامکان، طلاق کمتر واقع گردد.

طهارت زن از «حیض» و «نفاس» نیز شرط دیگری برای تحقق طلاق است، در بسیاری از موارد که مرد تصمیم به طلاق دارد ممکن است حصول طهارت برای زن، احتیاج به گذشت مقداری زمان داشته باشد و همین گذشت زمان، در کاهش احساسات مرد و تعقل و تفکر بیشتر او در تصمیم خود، اثر غیر قابل انکاری دارد.

علاوه بر اینها هنگامی که زندگی مشترک برای مرد مشکل باشد و به واسطه بیزاری از زن، بخواهد اجرای طلاق کند، با این طلاق رابطه ازدواج قطع نمی شود، و زن و شوهر از یکدیگر جدا نمی گردند و قبل از انقضای عده رجعی، مرد می تواند زندگی زناشویی را از سر بگیرد.

آخرین اقدامی که اسلام برای برقراری مجدد پیوند زناشویی به عمل آورده این است که پس از اجرای مراسم طلاق رجعی، مرد موظف است زن را تا پایان عده رجعی - که حدود سه ماه و اندی است - از منزل مسکونی خود اخراج نکند و زن نیز جز در موارد ضرورت، حق خروج از منزل شوهر را ندارد.

«آن زنان را (در ایام عده) از خانه هایشان بیرون نکنید و آنان نیز خارج نشوند مگر آنکه کار ناپسند و آشکاری مرتکب گردند، این (احکام) حدود خداست و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به خویشتن ستم نموده است، تو نمی دانی، شاید خداوند از این پس، چیزی پدید آورد» (۹).

بی شک، طی مدت سه ماه و اندی که زن می بایست برای گذراندن ایام عده خود، در منزل شوهر بسر برد، امکان تغییر رأی و پشیمانی مرد از طلاق و جدایی، بسیار است و ممکن است موجبات مهر، علاقه و آشتی در این مدت طولانی فراهم گردد و بار دیگر، مرد زندگی زناشویی را از سر گیرد و لذا قرآن ذیل آیه یاد شده: «تو نمی دانی، شاید خداوند، از این پس، چیزی پدید آورد» اشاره به فلسفه این حکم و ماندن زن تا پایان ایام عده در منزل شوهر نموده است.

به علاوه در عده رجعی، برای اعاده وضع زناشویی، احتیاج به تشریفات خاصی نیست، بلکه اندک اظهار میل از جانب شوهر برای ارتباط مجدد زناشویی کافی خواهد بود و این سهل گیری در برقراری مجدد امر زناشویی، خود یکی از دلایل علاقه و توجه خاص اسلام به تثبیت وضع خانواده و نفرتش از انحلال و از هم پاشیدگی کانون خانوادگی است.

همچنین در مورد نفرت زن از شوهر که با بخشیدن مهر یا مال دیگری به شوهر، طلاق صورت می گیرد، باز هم در صورت پشیمانی زن و رجوع به بخشش خود، حق مرد برای برگرداندن زن به خانه خود، محفوظ می ماند.

اسلام با وضع این مقررات، به خاطر حفظ رابطه مقدس زناشویی، بیش از آنچه تصور شود، دقت نموده و مانع می شود که بنیان خانواده به آسانی از هم پاشیده شود و زندگی مشترک دستخوش هوسها و امیال گوناگون و احساسات آنی قرار گیرد، بسیار اتفاق می افتد که افراد بدون دقت و مطالعه در جوانب قضیه، تحت تأثیر عوامل گوناگونی، تصمیمات عجولانه می گیرند، به همین سبب ایجاد این قیود و موانع در راه انحلال پیوند زناشویی و تحقق طلاق، سبب می شود که به عاقبت کار با خونسردی و متانت بیندیشند و همین شرایط و قیود موجب محدودیت و کنترل طلاق خواهد شد.

بنابر این، برای هر فرد با انصاف و خالی از تعصب، روشن می شود که اسلام در حفظ پیوند زناشویی، بیش از هر آیین و نظامی بذل اهتمام نموده و دیگر فرصت و مجالی برای مدعیان اصلاح، باقی نگذاشته است.

اسلام برای مواردی که حقوق زن در معرض مخاطره قرار گیرد، او را مورد حمایت قانونی قرار داده و راه استخلاص را در این گونه اوقات، پیش بینی کرده است تا زن بتواند خود را از ادامه زندگی در محیط نامساعد، آزاد سازد:

۱ - هنگام عقد ازدواج، زن می تواند با مرد شرط کند چنانچه با او بد رفتاری یا ناسازگاری نماید و یا مثلاً از دادن نفقه خودداری ورزد، یا مسافرت کند، یا زن دیگر بگیرد، از راه وکالت و یا وکیل در توکیل، طلاق را به دست بگیرد.

۲ - زن راه نشوز و سرپیچی در برابر شوهر نسبت به امور جنسی و غیره را در پیش می گیرد تا ناگزیر، شوهر او را طلاق دهد.

۳ - اگر شوهر از تأمین نفقه عاجز شد و یا از دادن آن امتناع نماید و یا از انجام امور جنسی و حقوق واجبه زن، استنکاف ورزد، زن به حاکم شرع مراجعه می کند، قاضی اسلامی در صورت ثابت شدن مدعای زن، شوهر را به عدالت، سازش، انفاق و اعطای حقوق زن، مجبور می سازد؛ چنانچه شوهر از اوامر حاکم شرع، سرپیچی و تخلف کرد، حاکم شرع او را ملزم به طلاق خواهد نمود.

۴ - در موردی که مرد، زن خود را متهم به اعمال منافی عفت نماید و یا فرزند او را انکار کند، زن می تواند به دادگاه اسلامی شکایت کند؛ چنانچه شوهر نتوانست مدعای خویش را به اثبات برساند، طبق مقررات خاصی به دستور قاضی اسلامی، از یکدیگر جدا می شوند.

۵ - در صورت انزجار طرفین از یکدیگر، متارکه با وضع ساده ای می تواند صورت پذیرد به این معنا که زن تنها از مهر خود صرف نظر می کند و مرد نیز از پرداخت هزینه ایام عدّه، معاف می شود، بنابر این، زن بدون درخواست مهریه و مرد بدون پرداخت هزینه ایام عدّه، امر متارکه صورت خواهد گرفت.

۶ - چنانچه شوهر غایب (مفقود الاثر) شود و خبری از او در دست نباشد و زن از لحاظ نفقه یا امور دیگر، به سختی و پریشانی افتد، در این صورت زن می تواند به دادگاه شرع مراجعه نموده و تقاضای طلاق کند، قاضی شرع پس از انجام تشریفات قانونی، عقد را منحل می سازد.

همانطوری که در اسلام به موضوع انزجار و تنفر مرد توجه شده است، اصل نفرت و انزجار زن را نیز از نظر دور نداشته است، لذا اگر زن در خود نسبت به شوهر احساس نفرت کرد، به قسمی که زندگی مشترک برایش غیرقابل تحمل گردید، می تواند با بخشیدن مهر یا دادن چیزی اضافه به شوهر، رضایت او را به متارکه و طلاق، جلب نماید.

«برای شما روانیست از اموالی که به زنان خود داده اید، پس بگیرید مگر آنکه از برقراری حدود خدا بترسید (و نتوانید به مقررات زناشویی عمل نمایید) در این صورت، مانعی ندارد که چیزی از آن اموال را بگیرید و پیمان زناشویی را به هم بزنید» (۱۰).

پس اسلام به میل قلبی و احساسات زن نیز توجه خاص مبذول داشته و در چنین مواردی، راه را برای رهایی و نجات او از یک زندگی رنج آور و نفرت انگیز، باز گذاشته است؛ چنانکه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین قضیه ای پیش آمد.

«ابن عباس» می گوید: «جمیله» همسر «ثابت بن قیس» روزی پریشان حال به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شرفیاب گردید و عرضه داشت: یا رسول الله! از این پس حتی برای لحظه ای حاضر نیستم با ثابت ابن قیس زندگی کنم، دیگر هرگز سر من و او روی یک بالش قرار نخواهد گرفت و ممکن نیست دیگر به زندگی زناشویی با وی ادامه دهم.

سپس افزود: البته از ایمان، اخلاق و کیفیت معاشرت او، شکایتی ندارم و روی این جهات، خواستار جدایی از او نیستم، ولی اگر با او زندگی زناشویی را ادامه دهم، می ترسم کارم به کفر و بی دینی بکشد و بعد از مسلمانی، راه خلاف حق و حقیقت را در پیش گیرم.

علت نفرت و انزجارم از او این است: دامن خیمه را بالازدم، چشمم به شوهرم افتاد که به اتفاق جمعی می آید، در حالی که چهره اش از همه زشت تر، سیاهتر و کوتاهتر است، با مشاهده این وضع، به طوری در اعماق قلبم حس نفرت و انزجار از او پدید آمد و در نظرم چهره اش ناپسند و کریه مجسم شد که به هیچ وجه قادر نیستم خود را راضی کرده و با او زندگی کنم.

پیشوای اسلام، پس از استماع این سخنان، در مقام اندرز و نصیحت او برآمد، ولی نتیجه ای نبخشید، آنگاه ثابت بن قیس را احضار فرمود و ماجرا را به اطلاع وی رسانید، او در عین حال که به جمیله سخت علاقه مند بود، موافقت کرد، باغی را که به عنوان مهر به او داده بود، پس بگیرد و او را طلاق گوید و سرانجام جمیله بدین وسیله از شوهرش ثابت، «طلاق خلعی گرفت» (۱۱).

در برخی از موارد نیز احتیاجی به طلاق دادن مرد نیست، بلکه زن حق دارد عقد را ابطال کند، در پاره ای از موارد، بدون مراجعه به دادگاه اسلامی و در بعضی از موارد، با مراجعه، مثلاً ابتلای هر یک از زن یا مرد به «جنون» موجب حق فسخ برای همسر او می شود. (۱۲)

«خصاء یا عنین» بودن مرد نیز برای زن، موجب حق خیار فسخ است، همچنین «اکراه» سبب حق فسخ نکاح می گردد، موارد دیگری هم وجود دارد که گروهی از فقها آنها را از عوامل حق فسخ شمرده اند.

بی گمان، درد بزرگ امروز جوامع غربی، تزلزل ارکان خانواده ها است، این آزادی فراوان در امر طلاق در دنیای مغرب زمین، بی شک مولود عکس العمل طبیعی فشار کلیسا بود که در آیین مسیحیت به طور کلی طلاق را ناروا می دانست، سختگیرهای کلیسا سبب شد که دولتها طلاق را به رسمیت بشناسند.

مثلاً طلاق در فرانسه، طبق آیین مسیحیت تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۷۸۹ ممنوع بود، ولی هنگام تنظیم حقوق مدنی جدید، در سال ۱۸۰۴ در اثر فشار مردم، طلاق قانونی اعلام شد، اما آمار طلاق در مدت قانونی بودن آن که دوازده سال طول کشید، به سرعت رو به افزایش گذاشت و بار دیگر، با فشار مقامات کلیسا در سال ۱۸۱۶ پس از لغو قانون طلاق، «تفریق جسمانی» به تصویب رسید، ولی با فشار مجدد مردم، دولت ناگزیر شد، در سال ۱۸۸۴ طلاق را برای زن و مرد با محدودیتهایی به تصویب برساند.

در موارد ذیل، طبق قانون، زن و مرد حق طلاق دارند:

۱ - اگر مرد یا زن، جرمی مرتکب گردند که به موجب قانون، به یکی از این مجازاتها: اعدام، حبس ابد، تبعید، محرومیت از حقوق اجتماعی، حبس موقت با اعمال شاقه، محکوم شوند.

۲ - یکی از زوجین، مرتکب زنا گردد، اما حق طلاق برای زن در صورتی است که مرد، عمل زنا را در محل سکونت همسرش انجام دهد!

این هم راه اثبات خیانت زن است، خوب توجه فرمایید:

«این خیانت باید از نظر پلیس کاملاً ثابت باشد، از این رو هرگاه زن و یا شوهر بخواهند از هم جدا شوند، بایستی در باره طرف سوّمی با هم موافقت کنند و او را برای این کار استخدام نمایند، سپس در موعد مقرر و هنگام همخوابگی طرف سوم با زن، شوهر، پلیس را به خانه آورد و خیانت زن را به اثبات رساند.

به این ترتیب، پلیس همراه شوهر به وعده گاه می آید و چون زن را با طرف سوم همبستر می بیند، خیانت ثابت می شود و طلاق صورت می گیرد!!!» (۱۳)

ببینید چگونه این اختیار و حق طلاق، خود سرچشمه بی عفتیها و رذایل شده است، این دنیای متمدن، از یک سو به زن حق مداخله در امور اجتماعی و سیاسی می دهد و از سوی دیگر شوون و شرفش را وقیحانه به بازیچه می گیرد و عفتش را به وضع ننگین و رسوایی این چنین، لجن مال می کند!!

۳ - یکی از زن یا شوهر به دیگری آزار برساند و یا به وی اهانت و فحاشی کند و همچنین برخی موارد دیگر.

در حال حاضر، در فرانسه، پرتغال و ایتالیا «تفریق جسمانی» معمول است و آن عبارت از این است که زن و شوهری که مایل به جدایی از یکدیگرند، باید هریک جداگانه به طور موقت زندگی کنند و حد اکثر مدت جدایی سه سال است، در این مدت گرچه زن از تمکین و مرد از انفاق معافند، ولی سایر آثار زوجیت باقی است و پس از پایان این مدت، اگر باز زن و شوهر حاضر نشدند زندگی مشترک را از سر گیرند، در آن صورت طلاق یا انحلال زوجیت صورت می گیرد.

آمریکا آزادی بیشتری در امر طلاق به زنان و مردان داده و به همین علت، وقوع طلاق در آمریکا از همه جا بیشتر است.

این آزادی بی حساب، در مورد انحلال پیوند زناشویی و اعطای حق طلاق به طور مساوی به زن و مرد، سبب تزلزل ارکان خانواده ها گردیده و ثمرات تلخ و ناگواری را به بار آورده است، بانوان به بهانه های کوچک و اختلاف بی ارزش، هر زمان که هوس کردند، سایه شوم شوهر را از سر خود کوتاه می کنند، در حقیقت دنیای غرب، به جای خدمت به خانواده و زنان، مرتکب جنایت شد.

با بررسی اجمالی آمار طلاق در کشورهایی که زنان حق طلاق دارند، کثرت آن هر انسان خردمندی را دچار شگفتی و حیرت می سازد، و خود نشانه ستم روز افزونی است که قوانین موجود به کودکان، زنان، اجتماع و کانونهای خانوادگی روا می دارد، افزایش طلاقهایی که

در کشورهای متمدن با تقاضای زنان صورت می گیرد و دلایلی که آنها برای گرفتن طلاق اقامه می کنند؛ عمق نظر اسلام را برای ما از آفتاب روشن تر می سازد.

این یک نمونه از علل وقوع طلاق در کشورهای متمدن است.

یکی از نشریات معروف هفتگی چنین می نویسد: «در کنگره عمومی انجمن که چندی قبل در شهر استراسبورک تشکیل یافت، رئیس انجمن، آمار جالبی را که توسط اعضای انجمن در کشورهای مختلف تهیه شده بود، به اطلاع اعضای کنگره رسانید.

طبق این آمار در فرانسه، معادل ۲۷ درصد از طلاقهایی که بین زن و شوهرها در طی یک سال اخیر صورت گرفته، در نتیجه افراط زن در «مدرستی» بوده و این رقم در آلمان، معادل ۳۳ درصد، در هلند ۳۶ درصد و در سوئد، هجده درصد است.

با اینکه هر بانوی پارisi که به دنبال مد می رود، به فرض اینکه یک مد پرست افراطی هم نباشد، به طور متوسط در طی یک سال، مبلغی معادل پنج هزار تومان (۱۴) صرف مخارج زاید و بیهوده ای می کند که فقط عنوان مد را دارد و این مخارج هنگفت، نه بر زیبایی او چیزی می افزاید و نه مقام و شخصیتش را بالا می برد و نه صرف آسایش و بهبود زندگی خود و خانواده اش می شود!!».

این است سرنوشت شوم خانواده ها وقتی که زمام طلاق را مستقیماً به دست زن بسپارند، هنگامی که یک قسمت از طلاقها و در هم ریختن اساس خانواده به خاطر یک موضوع بی ارزش و ناچیز مانند مدرستی صورت بگیرد، به علل بقیه طلاقها می توان تا حدی پی برد.

نتایج سوء و ناگواری که از آزادی در امر طلاق گریبانگیر خانواده های اروپایی گردیده، در میان مردم و مسئولین امور، وحشت عجیبی ایجاد کرده است، به طوری که در صدد کنترل و محدود ساختن آن بر آمده اند.

«سال گذشته در فرانسه، سی هزار مورد طلاق پیش آمد و چون هر سال، این رقم رو به زیادی است، فدراسیون خانواده های فرانسوی از دولت درخواست کرده است که قانون مخصوص ۱۹۴۱ را که در سال ۱۹۴۵ لغو شد، دوباره اجرا کنند.

مطابق مفاد این قانون، طلاق در سه سال اول ازدواج، مطلقاً و به هر عنوان ممنوع است، این مقررات با دو استثنای زیر در انگلستان نیز عمل می شود:

۱ - خشونت و وحشیگری فوق العاده از طرف مرد.

۲ - خیانت و فساد بی اندازه از طرف زن». (۱۵)

«لوسون» نویسنده دانشمند آمریکایی می نویسد: «هر کسی که اندک مایه ای از بشر دوستی در او باشد؛ از این وضع موحش آمار طلاق، در رنج بوده و در فکر علاج است، چیزی که بیشتر قابل نظر و دقت است آنکه هشتاد درصد این طلاقها بنا به تقاضای زنان واقع شده و می شود، و راز افزایش طلاق را نیز باید از همین جا جستجو کرد و بالأخره حتماً آن را محدود ساخت». (۱۶)

در اینجا مناسب است به اعتراف «ولتر» (۱۷) در جامعیت و برتری قانون طلاق در اسلام توجه کنیم: «محمد (صلی الله علیه و آله) قانون گذار خردمندی بود که می خواست بشریت را از بدبختی، جهل و فساد رهایی بخشد، برای برآوردن آرزوی خویش، منافع همه مردم روی زمین را از زن و مرد، کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه، سیاه و سفید، زرد و سرخ در نظر گرفت و هرگز تعدد زوجات را معمول نکرد، بالعکس تعداد بی حد و حصر زنانی را که در بستر بیشتر پادشاهان و فرمانروایان کشورهای آسیایی می آرمیدند، به چهار زن محدود نمود. قوانین او درباره ازدواج و طلاق از قوانین مشابه دین مسیح بی نهایت برتر است، شاید هرگز قانونی کاملتر از قوانین قرآن، در باره طلاق، وضع نشده باشد» (۱۸).

ازدواج موقت

بدون تردید، اسلام الهام بخش سعادت‌ها و خوشبختی‌هاست، هرگز نیامده است مردم را در بلا و بدبختی افکند و آنها را در پیچ و خم های مشکلات سرگردان سازد، نقطه ضعفی در هیچ یک از شؤون زندگی ندارد، در هیچ مورد فروگذار از چیزی که در خوشبختی بشر مؤثر باشد، نکرده است و به خاطر همین جهات و مزایای بی شمار، بهترین آیینها و کاملترین ادیان است.

دامنه حقوق اسلامی که با روح عدالت و مصالح اجتماعی، هماهنگی داشته و از اصالت و عمق خاصی برخوردار است، صلاحیت دارد به تمام نیازمندیها و حوایج عصر کنونی، پاسخ مثبت دهد.

قوانین مربوط به ازدواج و تشکیل خانواده از جمله قوانین مترقی اسلام است که نظیر آن در هیچ یک از ادیان و مکتبهای حقوقی دنیا وجود ندارد، درست روش کلیسا در نقطه مقابل اسلام در مسأله ازدواج و تشکیل خانواده قرار دارد، همانقدر که اسلام به تشکیل خانواده اهمیت می دهد، کلیسا با سختگیریهای فراوان از تشکیل آن جلوگیری می کند، چنانکه در نظر مسیحیان سابق، «تجرد» یک امر مطلوبی بود و ازدواج، به عنوان یک عمل مکروهی تلقی می شد، رهبران فعلی جهان مسیحیت نیز از روش گذشتگان پیروی می نمایند. همین مطلب، در کنگره بزرگی که چندی قبل در واتیکان تشکیل شد، مورد بحثو تبادل نظر قرارگرفت و پس از مذاکرات طولانی و تبادل نظر، تصویب شد که:

«ازدواج مانند سابق، امری مکروه است، و کلیسا نمی تواند در این باره گذشتی داشته باشد!!».

بدیهی است وقتی موانعی در مسیر غریزه جنسی که دارای عمیق ترین ریشه هاست، ایجاد گردد و به این نیاز طبیعی، پاسخ صحیح داده نشود، به صورت انحرافات جنسی، نمایان می شود و همین طرز تفکر و روش مسیحیت در مورد ازدواج، منشأ بسیاری از مفاصد و توسعه ننگین فحشا و انحرافات جنسی در دنیای مسیحیت گردید؛ زیرا تطبیق مسیحیت ایده آلی بر زندگی بسیار مشکل بود و بارهای سنگین و طاقت فرسای که بر مردم تحمیل می کرد، از عهده همه کس ساخته نبود، لذا مردم مانند حیوانی که از قفس بگریزد، از شهوت کشی مسیحیت فرار کردند و به لجام گسیختگی بدون تعقل افتادند و برای اینکه ثابت کنند کاملاً آزاد شده اند، همه چیز را لگد کوب کردند.

اینکه اسلام تشویق می کند که مردم در اوّل فصل بلوغ، ازدواج نمایند، خود نشانه روشنی است برای بهره برداری از این نیروی جنسی اما اسلام دعوت می کند که مردم راه و روش حیوانات را در بهره برداری از این غریزه، در پیش نگیرند، بلکه به طریقی اقدام کنند که در خور مقام انسان باشد.

از آنجایی که دوست داشتن زن و فرزند، یکی از دلخوشیهای زندگی انسان و مطلوب همه افراد بشر است و وجود غریزه جنسی در طبیعت بشری، امری واقعی است، لذا وجود آن را اعتراف می کند و اشباع اینگونه رغبتها را به علّت اصالت ذاتی که دارند، روا می داند و آن را زینتی برای مرد می شناسد.

«دوست داشتن زنان بر اساس خواهش غریزی و محبت فرزندان برای مردم، زینتی قرار داده شده است» (۱۹)

اسلام، طبق احتیاجات و ضرورتهای اجتماعی در چهارده قرن پیش برای خاتمه بخشیدن به وضع ننگین فحشا که امروز عالمگیر شده است، با شرایطی ساده و آسان، «ازدواج موقت» را تشریع فرمود و بدین وسیله با مفاسد مبارزه کرد و خیر و صلاح را به سوی جامعه بشریت کشانید.

قبل از طلوع اسلام در میان مردم جاهلیّت فحشا و روابط نامشروع مانند سایر اعمال ناپسند، یک امر عادی به شمار می رفت و در میان مردم علناً مراکز فحشا دایر بود، پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برای اصلاح افکار، اخلاق و عمل مردم و جلوگیری از بی بند و باری جنسی و روابط نامشروع، اقدام به جعل قانون ازدواج موقت نمود و در سایه همین قانون، غریزه جنسی را در مسیر صحیحی رهبری کرد. منادی از جانب پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در کوچه و بازار ندا می کرد: «ای مردم! رسول خدا برای شما ازدواج موقت را تجویز کرده است، برای اطفای غریزه جنسی از راههای سالم استفاده کنید و پیرامون بی بند و باری جنسی و زنا و روابط نامشروع نگردید» (۲۰)

طبق این قانون، زن و مرد بدون اینکه زیر بار یک ازدواج دائمی و یک تعهد همیشگی بروند، می توانند برای مدت محدودی، پیمان زناشویی ببندند و تا پایان مدت حریم زوجیت را رعایت نمایند، با اینکه در ازدواج موقت، توارث وجود ندارد و مرد عهده دار تأمین خوراک، پوشاک و مسکن زن نمی شود، اما برای اینکه نظم نسبت، حفظ شود، سایر مقرراتی که در ازدواج دائم وجود دارد، در ازدواج موقت نیز رعایت می گردد.

و زنی که به این صورت عقد می شود، واقعاً همسر مرد، محسوب می شود و احکام ازدواج در باره آن جاری است و دارای آثار مختلف حقوقی می باشد، قرآن می گوید: «زنانی را که به عنوان متعه و ازدواج موقت انتخاب می کنید، مهر آنها را پردازید» (۲۱)

خلاصه، ازدواج اگر از لحاظ مدت، دارای محدودیتی نباشد، ازدواج دائم محسوب می شود که پیوسته باقی خواهد ماند، مگر اینکه به وسیله طلاق و مانند آن، از هم پاشیده شود، اما چنانچه مدت آن محدود و معین باشد، ازدواج موقت است، پس از لحاظ مفهوم «همسری»، میان این دو، تفاوت اصولی وجود ندارد، تنها فرقی که وجود دارد همان موضوع «محدودیت زمان» و «عدم محدودیت زمان» این دو نوع ازدواج است.

فرزندان ازدواج موقت نیز با فرزندان ازدواج دائم هیچگونه فرقی ندارند و از تمام حمایت‌های قانونی و شرعی یک فرزند عادی، برخوردار خواهند بود.

یکی از علل مهم توسعه فحشا، دسترسی نداشتن پاره ای از مردم به ازدواج دائم است؛ زیرا رفتن زیر بار مسئولیت های سنگین زناشویی مخصوصاً عدم تمکن مالی و هزینه کمرشکن زندگی، اجازه تشکیل خانواده را به همه افراد نمی دهد و این مسأله ای است که همیشه وجود داشته و دارد.

موضوع مسافرت و دوری از وطن به منظور انجام امور مختلف و گوناگونی از قبیل تجارت و بازرگانی، مقاصد دفاعی و نظامی، ادامه تحصیل و حتی تفریح، گردش و امثال آنها، یکی از ضرورت‌های زندگی است و اقدام به ازدواج دائم در مسافرت و یا کشاندن زن و فرزند به دنبال خود با وضع مسافر و امکانات شخصی، در بسیاری از موارد، دشوار و شاید امکان پذیر نباشد.

با در نظر داشتن این حقیقت که می بایست به این غریزه در شرایط و موقعیتهای خاصی که پیش می آید، پاسخ مثبت داده شود، بخصوص اینکه غالباً افرادی که مبادرت به مسافرت‌های طولانی می کنند، جوانانی هستند که در بحبوحه جوانی و در کشاکش غریزه جنسی گرفتارند، آیا غیر از ازدواج موقت، راه عملی دیگری برای حل این مشکل وجود دارد؟

و لذا اگر این قانون اصلاحی و مترقی تحت انضباط خاص درآید و به صورت صحیحی اجرا شود، می تواند به عنوان یک حربه مؤثر برای مبارزه با فحشا، مفاسد و انحرافات اجتماعی، مورد استفاده قرار گیرد.

و از این رهگذر، درب کانونهای فساد و خود فروشی بسته می شد، وضع اخلاق عمومی، بهتر می گردید و بسیاری از زنان که در دامن فساد و آلودگی افتاده اند، نجات می یافتند.

اینکه می گوئیم به صورت صحیحی اجرا شود، برای آن است که برخی از افراد بی بندوبار و نادان، از این قانون سوء استفاده نموده اند و در این میان به وسیله تبلیغات بی اساس گروهی از مخالفین و کوتاه نظران، قیافه دیگری به خود گرفته و بر خلاف آنچه هست، معرفی گردیده است، در صورتی که ازدواج موقت یک نوع ازدواج پاک است که اگر جلو سوء استفاده افرادی که اعتنایی به ارتکاب گناه ندارند، گرفته شود، به کلی وضع تغییر می کند و به صورت وسیله مؤثر و قاطعی برای مبارزه با فساد و فحشا در خواهد آمد.

سوء استفاده از حق، اختصاص به این مورد ندارد، بلکه در دنیا ممکن است هر حقی مورد سوء استفاده قرار گیرد، برای جلوگیری از آن باید به تهذیب روح و بالا بردن سطح اخلاقی مردم پرداخت و اسلام منت‌های کوشش را در توجه دادن مردم به فضایل اخلاقی مبذول داشته است.

در عین حال، هر قانونی در دنیا تسلط و قدرتی لازم دارد که متخلفین از آن را تأدیب کند و در غیر این صورت، چندان نتیجه مطلوبی عاید نخواهد شد.

بدون تردید، این قانون بر نفع و صلاح اجتماع قائم است، بنابراین، در موارد تخلف، ناچار باید قدرت قانون مداخله کند و متمرّدین سرکش را به جاده صواب و راه اعتدال برگرداند و رفتار آنها را بر طبق مقررات، استوار سازد که در سایه آن، منافع و مصالح فرد و اجتماع، تأمین گردد.

امام پنجم (علیه السلام) از امام علی (علیه السلام) چنین نقل می کند: «اگر خلیفه دوّم ازدواج موقت را منع نمی کرد، هیچ فرد مسلمانی - مگر افراد بسیار پست و آلوده - مرتکب زنا نمی شد». (۲۲)

زیرا با توجه به سخنان معروف خلیفه دوّم عمر که دانشمندان و علمای تفسیر و فقه شیعه و سنی نقل نموده اند، جای هیچگونه تردیدی باقی نمی ماند که ازدواج موقت در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) رایج و معمول بوده، ولی عمر، به علل نامعلومی در اواخر دوره خلافتش طی این جمله معروف آن را تحریم کرد:

«دو متعه که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مشروع بوده و معمول بوده، من آن دو را نهی می کنم و کیفر می دهم: یکی متعه حج و دیگری متعه زنان». (۲۳)

و این حقیقت آشکاری است که عمر، طبق نظر شخصی خود آن را تحریم نموده و بسیاری از اصحاب رسول خدا و تابعین، به تحریم عمر، اعتنایی نکرده و به حلیّت و مشروع بودن آن معتقد بوده اند. (۲۴)

در اجتماعات کنونی که از هر طرف، عوامل فتنه و تحریک، آزادانه هجوم آورده اند و عکسهای محرک و منافی عفت مجلات و روزنامه ها، فیلمهای شهوتبار سینماها، برنامه های منحرف رادیویی و تلویزیونی و آرایش هوس انگیز زنان نمیه عربان (۲۵) هر لحظه جوانان را به سقوط اخلاقی و لاپالیزی تهدید می کنند. جوانان پاکدامن در یک بن بست خطرناکی قرار دارند، افراد کم مایه و بی اطلاع از قوانین اسلامی که نسبت به قانون ازدواج موقت با نظر بدبینی می نگرند و در این خصوص، سر و صدای بیجا و غیر معقولی راه می اندازند، برای این مشکل چه راه حلی پیدا کرده اند؟

آیا همه جوانان از خویشتن داری و تسلط کامل بر نفس، برخوردارند؟ و می توانند در برابر امواج نیرومند و کوبنده غریزه جنسی در ایام بحرانی جوانی که در اثر مناظر تحریک آمیز و رسوای کنونی، به اوج شدّت خود می رسد، صبر و شکیبایی و انواع مشقات را تحمل نمایند؟

بر فرض که چنین کاری صورت بگیرد و همه جوانان، یک نوع استقامت و پایداری خاصی از خود نشان دهند، خود سبب از میان رفتن هدف آفرینش از این غریزه در وجود آدمی و تحدید نسل و نابود شدن نطفه های حیاتی خواهد شد و این یک سختگیری و فشاری است که هرگز با روح اسلام و تعالیم عملی و ساده آن، سازگار نیست؛ زیرا قرآن مقدس اعلام می کند:

«خداوند در دین (اسلام) کار دشوار و طاقت فرسایی بر دوش شما قرار نداده است». (۲۶)

وقتی این واقعیت را درک کردیم، اگر این طریق مشروع، مسدود شود، آیا باید جلو انحرافات و سیئات اخلاقی را باز گذاشت؟ و فحشا، این پدیده کثیف اجتماعی که امروز مفسد و بدبختیهای ناشی از آن، دنیا را پر کرده است، با تمام کیفیات ننگین آن، بلامانع اعلام کرد؟ تا

در نتیجه بشریت به سوی سقوط در شهوات و هرج و مرج عالم حیوانات و غرق شدن در شهوترانیهای آزادانه، کشانده شود؟ قرآن کریم می فرماید:

«آیا چیز خوب را رها نموده و به جای آن، چیز پستی را می پذیرید؟» (۲۷)

یا به وسیله عمل کردن به قانون ازدواج موقت، به بهترین وجهی میلیونها زن مطلقه، مجرد، بیوه و بلا تکلیف را که برای تأمین هزینه زندگی خود، در فشار و عسرت زندگی می کنند، نجات داد؟ و چرخ زندگی آنها را به گردش انداخت؟

فرضاً اگر این زنان در برابر کار، بتوانند هزینه زندگی خود را تأمین سازند، ولی آیا تنها تأمین زندگی، احساسات باطنی و جنبه های روحی آنان را ارضا خواهد کرد؟ و می تواند به ندای روحی آنان در وابستگی، علاقه و تمایل قلبی به مرد، پاسخ قانع کننده ای بدهد؟ اگر احساسات فطری و غرایز جنسی او سرکوب گردد و به میل شدید باطنی وی، پاسخ صحیح داده نشود، ممکن است این علاقه و میل شدید، به صورت انحرافاتی در زن نمایان گردیده و به آلودگی، سقوط و تباهی وی، منجر شود.

امروز در کشورهای غربی، روابط نامشروع مردان و زنان عملاً جای ازدواج موقت را گرفته و اجتماع با یک هرج و مرج جنسی، مواجه شده است. متفکرین بزرگ غرب، با مشاهده این وضع نکبت بار و توسعه فحشا، به چنین قانونی، احساس نیاز و احتیاج می کنند و تجویز ازدواج موقت را یک ضرورت قاطع و پاسخ به نیاز حتمی جوامع بشری می دانند.

فیلسوف انگلیسی «برتراند راسل» (۲۸) می نویسد: «در دنیای امروز، ضرورتها و مشکلات اجتماعی و اقتصادی بر خلاف تدابیر و میل ما ازدواج جوانان را به تأخیر افکنده است. زیرا در یکصد و یا دویست سال پیش مثلاً یک دانشجو، تحصیلات خود را در هجده یا بیست سالگی خاتمه می داد و در آغاز فشار غریزه یا اوایل بلوغ، برای ازدواج آماده بود، بسیار اندک بودند کسانی که تا سی - چهل سالگی برای رشته های علمی و تخصصی ناچار باشند زحمت کشیده و در نتیجه هیچ آمادگی برای ازدواج نداشته باشند ...

اما در عصر حاضر، دانشجویان، تازه بعد از بیست سالگی، وارد رشته های تخصصی علمی و صنعتی شده و پس از فراغت از تحصیل، مدتی نیز در جستجوی وسیله تأمین معاش بر آمده، معمولاً پس از ۳۵ سالگی قادر به ازدواج و تأسیس خانواده خواهند بود، به همین جهت، جوانان امروزی، مدتی طولانی را در فاصله میان بلوغ و ازدواج که بخشی بسیار حساس و دوران نمو جنسی و طغیان غریزه و صعوبت مقاومت در برابر هوا و هوس و ظواهر فریبنده زندگی است، ناگزیرند به هر صورت بگذرانند!

ما نمی بایست این بخش حساس را از حساب عمر یا نظام اجتماعی بشری، ساقط کنیم و اگر ما بخواهیم حساسی برای این بخش طولانی و حساس عمر، باز نکنیم و فکری در این باره ننماییم، نتیجه آن، شیوع فساد و بی اعتنائی نسبت به بهداشت، نسل، اخلاق، اصول در میان مردان و زنان اجتماع خواهد بود، پس چه باید کرد؟

رای صحیح برای حل این مشکل این است که قوانین مدنی برای این بخش حساس از عمر، یک نوع «ازدواج موقتی» را برای دختران و پسران روا دارند که موجب تحمیل بار مشکلات زندگی عایلی و ازدواج دایم نباشد و در عین حال، ایشان را از مفاسد مختلف و اعمال نامشروع و تحمل رنج روحی بار گناه و تخلف از اصول و قوانین و نیز از امراض گوناگون محفوظ دارد».

«دیلیان وان لوم» استاد دانشگاههای آمریکا می گوید: «تجربه و قوانین علمی روانی ثابت کرده که مردان پس از مدتی که از عمر زناشویی آنها می گذرد، دیگر برای همدیگر تازگی نشاط آور ندارند، و از این رو به انحرافات جنسی متمایل می شوند.

چنانکه آمارهای موجود نشان می دهد تا ۶۵/۳ درصد مردان زن دار به زنان خود خیانت می کنند (البته مقصود کشورهای غربی است) و برای خاتمه دادن به انحرافات و از طرفی، برای سبک کردن بارهای زناشویی، دولت ناگزیر است، زناشویی موقت را که طرفین تحت شرایطی به میل یکدیگر انتخاب و تا هر مدت که مایل باشند، آن را امضا کنند، بپذیرد» (۲۹).

پی نوشتها:

(۱) انسان موجود ناشناخته، ص ۸۴ - ۸۷.

(۲) جواهر، کتاب طلاق.

(۳) نساء / ۱۹: (...عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا).

(۴) نساء / ۱۲۸: (وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ...).

(۵) مستدرک، ج ۱۵، ص ۲۸۰، (چاپ اهل بیت): «ایما امرأة سألت زوجها الطلاق من غير بأس فحرام عليها رائحة الجنة».

(۶) وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۶۸: «تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق يهتر منه العرش».

(۷) نساء / ۳۵: (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعُثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ > كَ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا).

(۸) طلاق / ۳: (... و اشهدوا ذوی عدل منکم ...).

(۹) طلاق / ۱: (...لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَذَرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا).

(۱۰) بقره / ۲۲۹: (...وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ...).

(۱۱) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶۷.

(۱۲) در بعضی از کشورهای اروپایی مانند آلمان و سوییس نیز «جنون» را از موارد حق طلاق برای زوجین می دانند، ولی در برخی از کشورهای اروپا مانند فرانسه، ابتلای یکی از زوجین به جنون موجب حق طلاق برای همسر او نمی شود بلکه ملزم است از همسر مجنون خود مراقبت و پذیرایی کند و بی شک این یک حکم تحمیلی است که گاهی به مرحله طاقت فرسایی می رسد، ولی اسلام زوجین را در چنین صورتی، بین پذیرایی و مراقبت از همسر مجنون و فسخ عقد و رهایی خود، آزاد گذاشته است.

(۱۳) طلاق و تجدد، ص ۹۹.

(۱۴) باید توجه داشت که مبلغ یاد شده مربوط به حدود بیست سال قبل است و در آن زمان، این مبلغ، رقم قابل توجهی بوده است.

(۱۵) خواندنیهای سال ۲۵، شماره ۱۰۳.

(۱۶) محمد فرید وجدی، المرأة المسلمة.

(۱۷) voltaire .

(۱۸) اسلام از نظر ولتر.

(۱۹) آل عمران / ۱۲: (زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ...).

(۲۰) وسائل، ج ۷، کتاب النکاح، ابواب المتعة، ص ۴۴۰ - ۴۴۱.

(۲۱) نساء / ۲۴: (...فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...).

(۲۲) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳۶: «لولا ما سبقني به بنی الخطأ ما زنا الا شقي».

(۲۳) «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا: مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ»، الغدير، ج ۶، ص ۲۱۱.

(۲۴) برای مزید اطلاع، می توان به تفاسیر اهل سنت، کتب فقه و حدیث آنها مراجعه نمود.

(۲۵) لازم به ذکر است که این مطالب، مربوط به قبل از انقلاب اسلامی است.

(۲۶) حج / ۷۸: (...وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...).

(۲۷) بقره / ۶۱: (...أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ...).

(۲۸) Bertrand, Arthur william, Russel .

(۲۹) بهداشت ازدواج از نظر اسلام، ص ۱۷۵.

تعدد همسر

قوانینی که برای نظام اجتماع وضع می شود، وقتی کامل، مترقی و سودمند خواهد بود که با خواسته های فطری انسان و سنن خلقت، هماهنگ باشد و بتواند با دیدی وسیع، کلیه ضرورت های بشری را پیش بینی نموده و تمام حالات و شؤون هر اجتماعی را در نظر بگیرد؛ چون در غیر این صورت از دوام، بقا و پذیرش طبیعی جامعه انسانی برخوردار نخواهد شد.

نظامات متین و قوانین استوار اسلامی، مخصوص یک یا چند منطقه از جهان نیست، بلکه برای سراسر جهان بشریت، در تمام زمانها، مکانها و منطبق به سنن و نوامیس طبیعی و نظام آفرینش، وضع و تشریع شده و تمام جوامع انسانی را برای همیشه به پیروی از این سنن جامع و اصول پر گسترش فراخوانده است و به همین علت، در هر عصری جوابگوی نیازمندی های جوامع گوناگون بشری است، در طول تاریخ و در جذر و مد حوادث مضمحل و نابود نشده و هرگز هم نابود نخواهد شد، بلکه تا زمانی که انسانی بر زمین زندگی کند، تازگی و ارزش خود را از دست نخواهد داد.



یکی از حربه های تبلیغاتی کلیسا و مبشرین مسیحی بر ضد اسلام، عنوان کردن مسأله «تعدد همسر» است که ضمن جنبشها و تحولات علمی و اجتماعی عصر کنونی، آن را مورد بحث و گفتگو قرار داده اند، کلیسا برای حفظ موقعیت پوشالی خود با هزاران تهمت و افترا و قلب حقایق، به مردم بی اطلاع چنین تزریق می کند که تعدد

همسر، یک قانون جائزانه نسبت به زن می باشد؛ زیرا بر طبق آن مردان تا جایی که اراده خودسر و میل بی بند و بارشان بخواهد، بدون هیچ قید و شرطی، می توانند زنان متعددی را به عقد خود درآورده و آنان را مطیع محض اراده خشن خود سازند و آنچه بخواهند بر آنها تحمیل کنند.

این یک ادعای خلاف واقع گروه مخالف نسبت به تعدد زوجات اسلامی و به دنبال آن، قضاوتهای دور از انصاف آنان درخصوص این قانون است، ولی اگر تعصب را کنار گذاشته و به طور واقع بینی و با منطق و تعقل آزاد و با تأمل در طبیعت جوامع بشری و حوادث و رویدادهای بی شمار و با ملاحظه کلیه تحولات و تغییرات در شؤون زندگی ملل، در تشریع این قانون اسلامی بیندیشند و بخواهند منصفانه قضاوت و داوری کنند، بی شک اصول و منطقی بودن این قانون را تشخیص خواهند داد.

قبل از طلوع اسلام در میان جوامع مختلف، گرفتن زنان بی حد و حصر و بی شمار، معمول و متداول بود و حتی در میان برخی از ملل، اختیار کردن زنان متعدد، نشانه تشخیص و اشرافیت محسوب می شد.

مطالعه تاریخ انبیای گذشته و کتب ادیان موجود، این حقیقت را روشن می سازد که مسأله تعدد همسر در ادیان قبل از اسلام نیز رسمیت داشته و چیزی نیست که برای نخستین بار با ظهور اسلام پیدا شده باشد؛ مثلاً:

«در چین، طبق قانون «لیکی»، هر مردی حق داشت تا ۱۳۰ زن بگیرد. و در آیین یهود نیز یک مرد می توانست تا چند صد زن داشته باشد» (۱).

و یا در باره «اردشیر بابکان» و «شارلمانی» نوشته اند که هر کدام غریب چهارصد زن در حرمسرای خود داشته اند!!

«انجیل» هم در خصوص این مسأله با تورات که آن را تجویز کرده، نظر مخالف نداده و در این باره حکمی صادر نکرده و ساکت است. و به همین علت تا اوایل نیمه دوم قرن هشتم میلادی، تا زمان شارلمانی پادشاه فرانسه، در اروپای مسیحی معمول بوده و کلیسا نظر مخالفی نسبت به آن ابراز نمی داشته است.

اما در زمان همین پادشاه، در سراسر دنیای مسیحیت به دستور کلیسا، قانون تعدد همسر، نسخ گردید، مردانی که دارای همسران متعدد بودند، ناچار گردیدند تنها یک زن به عنوان همسر شرعی خود نگهدارند، نتیجه همین ممنوعیت بود که پیروان مسیح را به سوی تباهی و فحشا کشانید و فسق و منکرات، در میان مردانی که دارای یک همسر بودند، سیر صعودی پیمود.

روش تعدد همسر در جاهلیت و در میان قبایل گوناگون عرب، به طرز بسیار نامطلوب و خشنی اجرا می گردید، مرد بدون در نظر گرفتن شرایط مالی، عدالت و جهات دیگر، هر اندازه هوس بی بندوبارش اجازه می داد، زنان متعدد را بر می گزید، در این شرایط ارزش زن به مرحله رقت باری رسیده بود و ظلم و تعدی نسبت به حقوق مشروع و انسانی آنان، یک امر عادی تلقی می شد و اراده مطلقه مردها عرصه را بر جامعه بانوان به سختی تنگ کرده بود.

اسلام، جلوی این افراطها را گرفت و به این هرج و مرجها و فسادها خاتمه بخشید، ولی با شرایطی، اصل تعدد زوجات را پذیرفت و به مقتضای نیاز طبیعی اجتماع و با در نظر گرفتن مصالح زن و مرد، تعداد آنها را به چهار زن محدود کرد.

اسلام، تشریع این قانون را به خاطر هوسرانی نامحدود و بی قید و شرط مردان قرار نداده بلکه این امر، بایستی تحت شرایط خاصی صورت بگیرد.

باید توجه داشت که از نظر اسلام، اصل در ازدواج، تعدد نیست، بلکه این قانون به مثابه یک پیشگیری اجتماعی است که خطرات گوناگونی به وسیله آن، رفع می گردد، چه باید کرد؟ گاهی موجباتی پیش می آید که باید با تحمل ضرری، از ضرر بزرگتری جلوگیری شود.

به علاوه قانون تعدد همسر، بر همه مسلمانان به عنوان یک امر ضروری، لازم و واجب نیست تا اینکه اگر شخصی، شرایط و خصوصیات زندگی به او اجازه داد چند زن بگیرد و بتواند به طور عادلانه از آنها نگهداری کند، ولی از انجام این کار خود داری نمود و به یک زن اکتفا کرد، مرتکب حرامی شده باشد. و در عین حال، به زنان نیز آزادی اراده و عمل بخشیده تا در صورت علاقه و رضایت کامل، به این

زناشویی اقدام کنند، با تجویز تعدد زوجات نه تنها به شخصیت زن، اهانت نشده بلکه زنان می توانند در مواقع و حالات ضروری از آن استفاده نموده و به وضع نابسامان خود، سامان بخشند و مجبور به تحمل تنهایی و محرومیت و فشارهای روحی نباشند.

اگر تعداد زنان و مردانی که برای ازدواج آمادگی کامل دارند با هم مساوی و برابر باشند، در آن صورت بیش از یک زن سهم هر مردی نمی شود و خود به خود مسأله تعدد زوجات، حل می شود و دیگر مسأله ای به این عنوان وجود نخواهد داشت و خلاصه، جز در مورد نیازمندی اجتماع و در صورتی که خواسته های اجتماعی تجویز نکنند، به وقوع نمی پیوندد؛ زیرا وقتی این توازن به علل و جهات گوناگون به هم خورد و تعداد مردانی که صلاحیت ازدواج دارند، از تعداد زنان کمتر بود، تکلیف زنان اضافی چیست؟

گذشته از اینکه مرد در برابر بیماریها، ناملایمات و حوادث، مقاومتش از زن کمتر است، عوامل گوناگون دیگری مانند جنگها، اشتغال به کارهای سنگین، کار کردن در معادن که منجر به تلفات زیادی می شود، باعث افزایش تعداد زنان بر مردها گردیده و تعادل و توازن بین آنها را برهم زده است.

در این باره، آمار و ارقام را به داوری می طلبیم؛ زیرا اینجا جای حکومت آمار و ارقام است.

طبق آمارهایی که به دست آمده، زنان در جهان اکثریت قاطع دارند و این زیادتی، معلول عوامل گوناگون یادشده و حوادث و رویدادهای اجتماعی است که در تمام ادوار زندگی بشر، بوده و هست.

و این حقیقتی است که نمی توان از آن فرار کرد و هیچگونه میدانی برای گزافه گویی افراد، باقی نمی ماند.

«در فرانسه به طوری که آمار نشان می دهد، درمقابل هر صد دختر نوزاد، ۱۰۵

پسر به دنیا می آید، ولی در عین حال، تعداد زنان حدود ۱۷۶۵۰۰۰ هزار نفر بیشترند با آنکه جمعیت فرانسه حدود چهل میلیون نفر بیشتر نیست، سبب این موضوع این است که پسرها مقاومتشان در مقابل امراض کمتر از دخترهاست، از این جهت، پنج درصد آنها تا سن نوزده سالگی از بین می روند و بقیه از ۲۵ سالگی همین طور روبه نقصان می گذارند که در این وقت یعنی ۶۵ سالگی در مقابل یک میلیون و نیم زن ۷۵۰ هزار مرد بیشتر باقی نخواهد ماند» (۲).

«در حال حاضر، در آمریکا بیست میلیون دختر شوهر نکرده وجود دارد که چون دستشان به شوهر نمی رسد، گرفتار اعتیاد و آلودگیهای ناپسند می شوند» (۳).

پروفسور «پتر مداوار» استاد حیوان شناسی و تشریح مقایسه ای دانشگاه لندن، در تأیید نظریه بالا می نویسد: «به همین جهت و جهات دیگر، نسل مرد در جهان نسبت به زنان رو به نقصان است» (۴).

همانطوری که زن نسبت به امور ضروری زندگی احساس احتیاج می کند، همچنین یک نیازمندی عمیق و ریشه دار درونی نسبت به داشتن شوهر و تولید نسل و پرورش فرزند در خود می یابد که جز با زناشویی صحیح و قانونی و تشکیل خانواده، نیاز وی رفع

نمی‌گردد و تنها تأمین وسایل مادی زندگی، قادر به رفع التهاب درونی و سعادتمند ساختن او نیست، البته احساس مرد نیز چنین است و اصولاً صفای معنوی، روح و عاطفه زن و شوهر، موضوعی غیر قابل انکار است.

خبر گزاریه‌ها ضمن تشریح علل افزایش زنان در جهان، همین مسأله مهم را نیز خاطر نشان می‌سازند:

«چرا روز به روز بر تعداد زنان تنها (و مجرد) افزوده می‌شود؟ برای این امر، دو علت وجود دارد: افزایش نسبی تعداد زن بر مرد و طولانی‌تر بودن عمر زنان، شک نیست که مردها کمتر از زنان عمر می‌کنند و مطابق آمار، در برابر هر مرد مجرد، بیست و یک زن وجود دارد، ولی تعداد زنان مجرد اجباری نیز، بسیار زیاد است؛ یعنی دخترانی که به علت زیادی تعدادشان، بی شوهر می‌مانند و بر این دو باید زنان مطلقه را افزود.

برای یک زن، زندگی در تنهایی، سخت و کسالت آور است؛ زیرا اصولاً زنان در ترتیب یک زندگی مجرد، ناشی‌تر از مردها هستند. زنان مجرد همیشه در انتظار یک شریک زندگی هستند و زندگیشان در واقع همیشه در اطاق انتظار می‌گذرد؛ چرا زنان تنها غالباً خود را از لذت خوردن غذایی که با دقت تهیه شده است، محروم می‌سازند؟

چون فکر می‌کنند کارکردن برای خودشان تنها، امری است عبث، در حالی که همین تلاش را به خاطر شوهر یا فرزند، با کمال میل می‌کردند. ۱۰۹ زنان مجرد، شوهر نکرده‌ها و بیوه‌ها مطابق با اصل «هرچه پیش آید خوش آید» غذا می‌خورند؛ غالب آنها روز خود را با بی‌حوصلگی و بی‌هدفی شروع می‌کنند و به پایان می‌رسانند، چون حضور در جمع دوستان، خویشان و دیدن زنهایی که کانون خانوادگی گرمی دارند، برایشان زجری بزرگ می‌باشد». (۵)

اسلام، تنها راهی که برای زنان اضافی پیش بینی کرده، همین تعدد زوجات است که زنان حق ازدواج و تشکیل خانواده با مردانی که دارای همسر دیگری هستند داشته باشند و بتوانند خود را از رنج تنهایی و محرومیت‌های گوناگون، نجات دهند.

در مردها خاصیت تولید نسل و غریزه جنسی، تقریباً همیشگی است در حالی که زنان غالباً در سنین پنجاه سالگی، قابلیت حمل و زایمان را از دست می‌دهند، بنابراین، در آن مدتی که زن این استعداد را از دست داده، همچنان نیروی جنسی مرد بیدار است و اگر برای مردان، گرفتن زن دیگر غیر قانونی باشد، لازمه اش این است که مرد از استفاده و بهره‌برداری از این خاصیت طبیعی، در مدت اضافی عمر، محروم گردد.

بسیارند زنانی که عقیم و نازا می‌باشند و به واسطه علاقه‌ای که زن و شوهر به یکدیگر دارند، مایل به جدایی و متارکه نیستند و از طرفی، علاقه و میل به وجود فرزند و بقای نسل، یک نیاز طبیعی است، در این صورت چرا باید مرد تا آخر عمر در آتش حسرت داشتن فرزند بسوزد و از رسیدن به هدف طبیعی خود، محروم شود؟

روزنامه اطلاعات، زیر عنوان «سه زن عقدی یک مرد، با ازدواج چهارم شوهرشان موافقت کردند» چنین می نویسد:

«بعد از ظهر روز گذشته، مردی همراه با سه زن عقدی خود به دادگاه حمایت خانواده رشت مراجعه کرد، از دادرسان دادگاه خواست که با توجه به موافقت سه زن فعلیش، اجازه دهند با دختری که مورد علاقه اش هست ازدواج کند و جالب اینکه همسران او، در محضر دادگاه، موافقت خود را با ازدواج چهارم همسر خویش، اعلام کردند.

آن مرد، برای دادگاه توضیح داد که سه همسر کنونی من نازا هستند ولی چون هر سه آنها در کارهای مزرعه، یار و مددکار من می باشند، نمی خواهم آنها را طلاق دهم، بلکه قصد دارم با نگهداری آنها، دختری را به زنی بگیرم تا برایم بچه بزاید.

دختر نیز به نوبه خود، به خبر نگار ما در رشت گفت: شوهر آینده من از مردان خوب قریه ما می باشد، از طرفی در قریه ما دو هزار زن و فقط چهارصد نفر مرد وجود دارد که نیمی از آنها هم بچه های ده تا شانزده ساله هستند، یعنی در این قریه به هر زن یک پنجم یک مرد می رسد و به همین دلایل جای هیچ گونه تعجبی نیست که اگر من به عنوان همسر چهارم، به عقد او درآیم». (۶)

آیا قانونی که بخواهد مرد را از رسیدن به آرزوی خویش؛ یعنی داشتن فرزند، محروم کند، یک قانون ظالمانه در حق مرد نیست؟

در مورد زنان اضافی نیز در چنین شرایط و اوضاع اجتماعی، قانونی که بخواهد مصالح زن و مرد را در نظر بگیرد، چگونه با این حالت به هم خورده اجتماعی رو به رو می گردد؟ و چه راه حل عادلانه ای غیر از تعدد همسر را می تواند پیشنهاد کند که در سایه آن اختلال از بین برود و تعادل و توازن در نسل موجود برقرار شود؟

این یک ضرورت روحی، حیاتی و اجتماعی است و بایستی مواجهه با آن در حدود واقعیت و حقیقت باشد، نه تصورات واهی، افسانه ها و خیالات.

گاهی ممکن است زن، دچار بیماریهای مزمن و غیر قابل درمانی گردد که برای مرد، همبستر شدن با او زیانبخش باشد، در حالی که در مرد همچنان نیروی جنسی بیدار است و از طرفی، اسلام اعمال منافعی عفت و ارضای غریزه جنسی جز از راه مشروع و ازدواج، ممنوع و غیر مجاز، اعلام کرده است.

حال ببینیم چه راهی بهتر و شایسته تر از قانون تعدد همسر برای ارضای غریزه جنسی اینگونه مردان، وجود دارد؟

البته زن نیز در صورتی که شوهرش به یکی از بیماریهای واگیر و غیر قابل درمان مبتلا گردد، به قسمی که برای زن، آمیزش با چنین مردی خطرناک باشد و بیم آن رود که او نیز گرفتار شود، می تواند به حاکم شرع مراجعه کند، قاضی اسلامی، شوهر را الزام به طلاق گفتن همسر خود می کند و چنانچه مرد حاضر به انحلال عقد زناشویی نشد، قاضی اسلامی طبق اختیاراتی که اسلام به او تفویض کرده، می تواند عقد زناشویی را منحل سازد.

آیا نگاه داشتن زن دردمند در تحت کفالت و سرپرستی خود و ازدواج با زن دیگر به طریق تعدد زوجات، بهتر از این نیست که او را طلاق گوید و این عضو فلج را رها ساخته و بر افراد بی سرپرست جامعه بیفزاید؟

زنی که قسمتی از عمرش را در خانه شوهر گذرانیده و شریک شادی و غم همسرش بوده است، آیا وجدان و انصاف حکم می کند که شوهر در روزهای سلامت و تندرستی، او را به عنوان شریک زندگی بپذیرد، ولی در اثر یک عارضه بیماری که بشر دایماً در معرض آن قرار دارد، او را از خود براند و رهایش سازد؟

آن هم بیمار دردمندی که بیش از هر چیز، به سرپرستی، نوازش، مهر و عواطف نیاز دارد، انسانیت و عقل در این باره چگونه داوری خواهد کرد؟

اگر در اجتماع، به علل گوناگون، گروهی به فقر مالی مبتلا شدند و بین مردم شکاف عمیقی پدید آمد، طبعاً در چنین اجتماعی، افرادی که تمکن مالی برای ازدواج ندارند، نمی توانند به تشکیل خانواده اقدام کنند و در نتیجه توازن بین زنان و مردانی که به سنین ازدواج رسیده اند، به هم خواهد خورد؛ چرا در این گونه موارد، مردانی که توانایی و قدرت مالی دارند و قادر به اجرای عدالت میان زنان هستند، حق نداشته باشند با زنان فقیر ازدواج کرده و آنها را تحت کفالت خود بگیرند و به زندگی نابسامانشان، سامان بخشند؟

یکی از روشهای بسیار مؤثری که اسلام برای مبارزه با فحشا و حفظ عفت عمومی در نظر گرفته، همین قانون تعدد زوجات است که موجب نجات میلیونها زن از سقوط و انحراف و رسیدن آنها به خواسته های مشروع خود؛ یعنی شوهر و فرزند است.

طی جنگ جهانی دوم که میلیونها مرد به کام مرگ و نیستی رفتند و جمعیت انبوهی از زنان، بی سرپرست و بی شوهر شدند، جمعیت بانوان بی شوهر از دولت آلمان تقاضا کردند که تعدد زوجات را در آلمان، قانونی اعلام کند، ولی درخواست آنها با مخالفت کلیسا روبه رو گردید و چون مسیحیت نتوانست یک راه عملی و منطقی برای این مشکل ارائه دهد، اجتماع، به انواع مفاسد اخلاقی و انحرافات جنسی آلوده گردید و ازدیاد فحشا و روابط نامشروع، موجب افزایش فرزندان نامشروع و غیر قانونی شد.

جراید چنین نوشتند: «پس از جنگ جهانی دوم، جمعیت زنان بی شوهر در آلمان، از دولت تقاضا کردند تا قانون تعدد زوجات را تصویب کند و با تشریع این قانون، زنان را در وصول به خواسته های طبیعی و مشروع آنها یعنی شوهر مشروع و فرزند مشروع کمک کند، کلیسا مخالفت کرد و همه می دانیم نتیجه مخالفت کلیسا مساوی بود با آلوده شدن سراسر اروپا به لجن بی عفتی» (۷).

«وحشت از تنها ماندن در زندگی حتی در بین دختران بیست ساله گسترده است تا چه رسد به زنان سی و چهل ساله، آزادی زنان و مردان امروزه هم نتوانسته است آرزوی شوهر کردن را در ژرفای وجود زنان جهان از بین ببرد. چشمان «حوا» همچنان متوجه «آدم» است، با وجود همه امکانات کار و پیشرفت که برای زنان در آلمان فدرال فراهم شده است، هنوز هم دختران حوا، ایمنی و پاسداری خود را در ازدواج می جویند.

در حالی که دختران بیست تا ۲۵ ساله کمتر با مشکل یافتن شوهر روبه رو هستند، وضع زنان سی تا چهل ساله بسی مشکلتر بوده و از پنجاه سالگی به بالا تقریباً دست خالی می مانند، طبق یک آمار رسمی، فقط پنجاه درصد از زنان ۳۲ ساله و بیست درصد از زنان چهل ساله، شانس ازدواج دارند، درحالی که پنج درصد از پنجاه ساله ها می توانند چنین امیدی را در دل ببرانند. در نتیجه چنین وضعی، امروزه شش میلیون زن چهل ساله به بالا در آلمان فدرال، بدون شوهر مانده اند».

مردان مجرد در حدود سنین نامبرده، یافت نمی شوند، در برابر این شش میلیون زن بی شوهر، حدود ۱/۳ میلیون مرد مجرد، قرار دارند؛ یعنی برای هر چهار زن بی شوهر، تنها یک مرد وجود دارد.

از آنجایی که سیزده درصد از مردان نامبرده، بازنشستگان مجرد هستند و در مقابل، نود و هفت درصد از زنان بی شوهر هنوز آرزومند وصلت می باشند، مسأله عدم تناسب بین جویندگان شوهر و کاندیداهای شوهری، به صورت بغرنجی در آمده است. چون امکانات ازدواج با شوهران جوانتر محدود بوده و نمی تواند مشکل شش میلیون زن بی شوهر آلمانی را حل کند، اکنون تعداد زیادی از زنان به خارج از آلمان روی آورده اند، قریب به پنجاه درصد از آلمانیها که به خارج مهاجرت می کنند، زنان جوینده شوهر هستند! (۸).

تنها این قانون «تعدد همسر» است که می تواند در حل مشکل زیادی زن در آلمان باختری، به عنوان یک اصل انکار ناپذیر، مورد عمل واقع گردد و به چنین نابسامانی زنان خاتمه بخشد و از انحراف مردان نیز در مورد طغیان غریزه جنسی، جلوگیری کند.

غرب که مدعی است نسبت به زنان اعمال رأفت نموده و به آنها آزادی کامل داده است، چرا در برابر خواسته های مشروع و سامان یافتن زندگی خانوادگی آنان سدی ایجاد کرده و وظیفه اصلیشان را که تولید فرزند و تربیت اوست، تعطیل می سازد؟ چرا نمی گذارد زن و مردی که با توافق و علاقه یکدیگر خواستار زندگی مشترک و تشکیل کانون خانوادگی هستند، به هدف مشروع خود برسند؟ و زنان از حالت بی دفاعی رقت آور نجات یابند، پس تکلیف این زنان بی شوهر چیست؟ آیا باید برای همیشه آنها را از تشکیل خانواده، اولاد و ارضای غریزه، محروم ساخت؟ آیا تعدد زوجات که به خاطر نیاز طبیعی و غیر قابل اجتناب اجتماع در اسلام تشریع شده به زیان طبقه بانوان است یا به نفع آنها؟ آیا این قانون به زن آزادی بیشتری بخشیده یا خواسته طبیعی و آزادی او را محدود کرده است؟ ما پاسخ به این پرسشها را به وجدان خوانندگان محترم واگذار می کنیم.

پذیرفتن این گونه زندگی از طرف زن و اشتراک او با زن یا زنان دیگر در خانه یک مرد، بهترین دلیلی است بر اینکه این وضع را بهتر از بی شوهری و تنهایی می داند و این مرد است که با اختیار کردن همسران متعدد، مسؤولیتهای بیشتری را به عهده می گیرد و در نتیجه، به رنج و مشقت می افتد.

یکی از بانوان تحصیل کرده که در رشته حقوق نیز دارای دکتراست، در این خصوص اعتراف صریح و منصفانه ای دارد، وی چنین می نویسد:

«هیچ زنی اعم از زن اول، دوم و... از اجرای حکم تعدد همسر، ضرر نمی کند، بلکه مسلم است که در مقررات مربوط به تعدد همسر، فقط مردان هستند که متضرر می شوند؛ زیرا بارشان سنگین و تکالیفشان زیاد می گردد؛ زیرا مردی که زنی را به عقد ازدواج خود در آورد قانوناً، اخلاقاً، شرعاً و عرفاً در مقابل آن مسؤول و موظف است و باید وسایل زندگی او را تا آخر عمر متناسب با شأن و شخصیت خانوادگی زن تهیه کند و سلامت او را هنگام پیشامد کسالت و مرض، تأمین نماید؛ یعنی در مقام معالجه او بر آید و در مقابل خطرات از او حمایت و دفاع کند.

و اگر قصور کند قوانین و عرف او را مجازات و به انجام تکالیفش مجبور می نماید، علاوه بر این در مقابل شرع و خدا هم مسؤول و مورد بازخواست قرار می گیرد، به عقیده نگارنده، تمام اعتراضات و ایرادها که از زبان زنان (در مورد تعدد همسر) ندانسته بیان می شود، عیناً از حلقوم مردان برخاسته و فکر مردان است که به زنان القا شده و زنان طوطی وار آن را بیان می کنند؛ زیرا مردان با القائات مختلف و ایجاد شبهه، مانع ازدواج می شوند و امکان تسهیل ارتباط خارج از رابطه قانونی را به وجود می آورند.

از این رو اگر مرد، دو زن داشته باشد، از نظر ارتباط جنسی برای زن، ضرر ندارد و از نظر روحی و ناراحتی معنوی که زن فکر می کند شوهرش زن دیگری دارد روحاً ناراحت می شود، البته این مطلب یک امر واقعی نیست و لکن مردان آن را به زن القا کرده اند و نمی توان منکر القا شد، چه در سابق تعدد همسر، زیاد وجود داشته و اکنون هم وجود دارد که دو زن و حتی سه زن در یک خانه طبق مقررات شرعی، باهم زندگی می کردند و می کنند و هیچ کدام ناراحت و ناراضی نبودند، ولی اکنون در اثر القای مردان، تصور آن هم ناراحت کننده است، در صورتی که اگر این ناراحتی، طبیعی و واقعی بود، باید تعدد همسر در قدیم هم قابل عمل نبوده باشد» (۹).

آری، غرب آزادی در بی بند و باری را تجویز کرده، ولی جلو خواسته طبیعی و مشروع انسانها را گرفته است، اما اسلام آزادی معقول را به مردم اعطا می کند و آن آزادی مضر و زیانبخش که در جهت خلاف مصالح فرد و اجتماع می باشد، نمی پذیرد.

چون عدالت، ضامن رفاه و سعادت فرد و اجتماع و مورد توجه خاص اسلام است، به همین علت، تعدد زوجات در اسلام مشروط به عدالت است و دستورات و احکام فراوانی مبنی بر چگونگی رعایت عدالت میان زنان در امور مختلف در فقه اسلامی مقرر شده و استقلال و موجودیت و تساوی زنان در حقوق مربوط به ازدواج، به بهترین وجهی تأمین گردیده است.

بسیاری از زنان هستند که با میل و رغبت، به شوهران خود اجازه اختیار همسر دیگر را می دهند و این واقعیت نشان دهنده این معناست که قانون تعدد همسر، با فطرت آدمی هماهنگ است و اگر مخالف با فطرت زن می بود، هیچگاه زن با میل کامل و رضایت خویش، حاضر نمی شد به همسری مردی در آید که دارای همسر دیگری است، اما بیشتر زنانی که راضی نیستند شوهرشان همسر دیگری اختیار کند، به علت این است که می ترسند شوهر، اصول و مقررات زناشویی را صحیحاً و کاملاً نسبت به زنان رعایت نکند و در این میان، حقوقشان تضییع و پایمال شود.

اگر در بسیاری از خانواده ها نارضایتی ها و اختلافات پدید می آید در اثر وجود تبعیضات ناروا و تجاوز به حقوق بعضی از زنان و خلاصه، عدم رعایت عدالت میان آنان است.

اسلام می گوید: «از آن زنانی که برای شما حلال و شایسته است، دو یا سه زن تا چهار زن می توانید بگیرید، لیکن اگر می ترسید که نتوانید در میان آنها عدالت را رعایت نمایید از گرفتن یک زن، تجاوز نکنید» (۱۰).

و خلاصه، اعمال نادرست و خشونت آمیز برخی از مردان، منشأ بروز بسیاری از اختلافات خانوادگی می گردد و انحراف آنها از عدالت و وظایف شرعی و اخلاقی نسبت به همسران، کانون خانواده را که باید سرشار از مهر، محبت و صفا باشد، به جهنم سوزانی تبدیل می کنند، از این رو بدون توجه و در نظر گرفتن اعمال این گونه افراد مسلمان، باید در افکار عالی و قوانین جالب و عمیق اسلام مطالعه کرد، تا چهره واقعی و اصیل آن را دور از هر گونه فساد، در رهبری جامعه ای سالم، مشاهده کرد.

البته اسلام مقرراتی دارد که مرد را ملزم می سازد شرایط عادلانه را میان همسران رعایت کند و می توان از پیدایش اینگونه مشکلات با عمل به آن مقررات، جلوگیری کرد.

اگر مرد از پرداخت نفقه مناسب با شوون زن خود داری نماید و عدالت را در روابط زناشویی مراعات نکند و بالأخره شانه از زیر بار مسؤولیتها و تکالیف سنگین خود خالی کند، مورد بازخواست شرعی و تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت.

البته باید توجه داشت که مهر و علاقه قلبی از حدود اختیار انسان بیرون است، ممکن است یکی از زنان دارای مزایایی باشد که دیگران فاقد آن باشند، به همین علت دستور اسلام در خصوص اجرای عدالت مربوط به حقوق ازدواج مانند: نفقه، مسکن، حق همبستری و بر آوردن همه جانبه خواسته های روحی، جسمی و مالی است. و خلاصه، در اموری است که از اختیار انسان بیرون نیست و در این خصوص، هیچ گونه تبعیض، انحراف، ظلم و ستمی را جایز نمی شمارد.

و این حقوق که در زندگی زناشویی برای زنان، دارای اهمیت فراوانی است، تأمین شده و این حقیقت روشنی است که حقوق زن، وقتی تضییع می شود که بر مهر و علاقه قلبی، اثر عملی مترتب شود، ولی مادامی که از لحاظ لباس، خوراک، محل زندگی و سایر هزینه های لازم و همچنین در روابط زناشویی، بر زندگی آنها اثری باقی نگذارد، دارای اهمیتی نیست بنابراین، نباید در کانون زندگی خانوادگی، آثار بی مهری و عدم علاقه آشکار شود. قرآن کریم می فرماید: «زن را معلق (نه شوهر دار نه بی شوهر) نگذارید و او را در برزخ میان مرگ و زندگی رها نکنید» (۱۱)

پس هیچ مردی حق ندارد با برخی از زنان خود، بی اعتنائی و اظهار بی میلی کند و آنها را مانند موجودات آویخته و معلق قرار دهد تا نه از مزایای بی شوهری و نه از حقوق شوهرداری برخوردار باشند.

در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با تشریع این حکم کسانی که تا چهار زن داشتند، ملزم می شدند که اگر میان زنان خود قادر بر اجرای عدالت نیستند فقط به یک زن اکتفا کنند و اگر مجری عدالت بودند باز هم حق نگهداری بیش از چهار زن را نداشتند و بدین وسیله اسلام از نظام غیر عادلانه تعدد همسر، و بی اعتنائی به حقوق زنان، بی بند و باری و آزادی مطلق در آن جلوگیری نمود و هر نوع ظلم و ستم را نسبت به آنان از میان برد.

در میان مسلمانان افرادی که به قوانین مذهبی پایبند بودند، نمونه هایی می یابیم که حتی پس از مرگ زنان هم میان آنان عدالت را رعایت می کردند.

«یکی از صحابه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به نام معاذ بن جبل دارای دو همسر بود که هر دو در یک زمان در اثر بیماری طاعون درگذشتند. معاذ می خواست در این هنگام نیز کمال عدالت را میان آنان رعایت نماید، لذا برای این که کدام یک را زودتر دفن کند، بین آنها قرعه کشید» (۱۲)

در میان دانشمندان غرب، افرادی پیدا می شوند که با واقع بینی و منصفانه، مسأله تعدد همسر را مورد دقت و بررسی قرار داده و آن را یک ضرورت اجتماعی می شمارند.

فیلسوف معروف آلمانی «شوپنهاور» (۱۳) در کتاب «سخنی چند درباره زنان» چنین می نویسد: «در امتی که قانون تعدد همسر، قانونی و جایز است، امکان آن که اکثریت قریب به تمام زنان، دارای شوهر، فرزند و سرپرست بوده؛ یعنی خواسته های روحی و غریزی آنها اشباع باشد، بسیار است، اما در اروپا که قوانین کلیسا به ما اجازه این کار را نمی دهد، زنان شوهر دار چند برابر کمتر از زنان بی شوهرند، چه بسا زنان و دخترانی که در حسرت شوهر دار شدن و یا فرزند، سالها سوختند تا ناکام در دل خاک خفتند و چه بسا زنان و دخترانی که بر اثر اجبار و فشار غریزه جنسی، نقد عفت خویش را به بد نامی باخته و عمری را با سر شکستگی و عصیان وجدان گذراندند و عاقبت به شوهر و فرزند که دو خواسته مشروع و حیاتی هر زن است، نرسیدند.

هرچه می اندیشم و پی جویی می کنم نمی توانم دلیلی پیدا کنم که اگر مردی، همسرش به مرض مزمنی گرفتار شده یا عقیم و نازا و یا از انجام عمل حمل و وضع عاجز باشد، چرا نتواند زن دیگری را اختیار کند؟

کلیسا باید جواب گوید و متأسفانه قادر نیست، قانون خوب آن است که با به کار بستن آن زندگی سعادتمندانه تأمین شود، نه آنکه محرومیت و عقده ها ایجاد کرده یا دست و پای مارا در این فضای پهناور، در بند و زنجیر کشد و یا بر تباهی، فساد، بی ناموسی و فحشا دامن بزند».

«انی بیزانت» (۱۴) انگلیسی، رهبر جنبش عرفان، چنین می گوید: «غرب ادعا می کند که تعدد همسر را نپذیرفته است، ولی حقیقت امر این است که در غرب، تعدد زوجات بدون مسئولیت وجود دارد! به این معنا که مرد پس از آنی که از رفیقۀ اش کامیابی حاصل کرد، او را از خود طرد می کند و به تدریج این معشوقه ترک شده، در کوچه و خیابان سرگردان می شود؛ زیرا عاشق اول برای آینده او مسئولیتی ندارد و وضع چنین زن سرگردانی، صد بار بدتر از وضع زنی است که همسر قانونی و مادر شده و در خانواده تحت حمایت شوهر، زندگی می کند.

وقتی که ما هزاران زن بدبخت را می بینیم که در طول شب، در خیابانهای شهرهای غرب، جمع شده و سرگردانند، مطمئن می شویم که غریبها باید از نکوهش اسلام در مورد تعدد همسر، لب فرو بندند. زن با توجه به وضع تعدد زوجات با داشتن شوهر و داشتن کودک قانونی در آغوش خود و با وضع محترمانه ای که در خانه زندگی می کند، از هر جهت از زنی که در کوچه و خیابان سرگردان به سر می برد و احتمالاً با داشتن طفل نامشروع، در حالی که هیچ قانونی از او حمایت نمی کند و قربانی شهوات دیگران شده، بهتر، سعادتمندتر و محترمتر زندگی می کند».

«دکتر گوستاو لوبون» فرانسوی می نویسد: «در اروپا هیچیک از رسوم مشرق به قدر تعدد همسر، بد معرفی نشده و در باره هیچ رسمی هم اینقدر نظر اروپا به خطا نرفته است، راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد همسر مشروع مشرق زمین را از تعدد همسر سالوسانه غربی ها چه کمی دارد و چرا کمتر است، بلکه من معتقدم که تعدد زوجات مشروع از هر جهت بهتر و شایسته تر است» (۱۵).

- (۱) حقوق زن در اسلام و اروپا، ص ۲۱۵.
- (۲) اطلاعات ۳۵/۹/۱۱.
- (۳) خواندنیها شماره ۷۱، سال ۱۴.
- (۴) کیهان ۳۸/۱۲/۳.
- (۵) سرویس مخصوص خبرگزاری فرانسه، اطلاعات ۱۲۲۳۹.
- (۶) اطلاعات، ۲۰ بهمن ۴۸، شماره ۱۳۱۶.
- (۷) اطلاعات ۴۰/۸/۲۹.
- (۸) اطلاعات ۴۹/۳/۳.
- (۹) ازدواج در اسلام، ص ۱۵۰ - ۱۵۲.
- (۱۰) نساء / ۳: (... فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنِي وَتِلْكَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...).
- (۱۱) نساء/۱۲۹: (...فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ...).
- (۱۲) مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۲۱.
- (۱۳) ۱۵ . Mrs . Anni besant . (۱۴ Arthur scho Penhuer) تمدن اسلام و عرب، ص ۵۲۶ - ۵۲۷.

مقالاتی که پیرامون انتشار ترجمه انگلیسی این کتاب در مطبوعات غرب انعکاس یافته است

مقالات منتشره پیرامون کتاب غرب از دیدگاه یک مسلمان

روزنامه همپشایر کرونیکل، جمعه ۲۸ اکتبر ۱۹۷۷ چاپ همپشایر

غرب، ارزشهای روحی، انسانی و اخلاقی را رها کرده و یوغ بندگی و عبودیت ماشین را به گردن افکنده است، بدون شک پرستندگان و بردگان ماشین، هرگز به سعادت و آسایش و خوشبختی واقعی، دست نخواهند یافت.

این قضاوت و داوری هوشمندانه و منصفانه ای است از سوی یک عالم دینی اسلامی که به خاطر نقش اجتماعی و آثار مذهبی اش در کشور خود «ایران»، مورد احترام و تکریم است و به سبب بیماری، مجبور شده است دوره کوتاهی از زندگیش را در بیمارستانی در آلمان سپری کند.

ما در دوره ای زندگی می کنیم که عموماً تصور می شود مسیحیت در حال رکود و پستی است. بنابراین، علاقه روز افزون و فزاینده ای نسبت به مذاهب شرق وجود دارد، چاره ای نیز در این مورد به نظر نمی رسد، ولی باید اذعان داشت که شایسته و نیکوست که سیمای خودمان را از دریچه چشم و دید یکی از پیروان فداکار و سر سپرده محمد (صلی الله علیه و آله) که بدون شک شخصیتی پاکدامن، درستکار و صمیمی است، مشاهده کنیم.

در دنیای پر هرج و مرجی که زندگی می کنیم، بیش از این به هیچ نیاز نداریم، جز درک و فهم وسیع تر و عمیق تر درباره اینکه ما در نظر فرد دیگری که آرا و عقاید متفاوت درباره فرهنگهای احترام آمیز ما دارد، چگونه ظاهر شده ایم.

مترجم در مقدمه کتاب، حکایتی را از یک روحانی نقل می کند، وی شکایت می کرده است که یک ژنرال غربی با انتقال غذا با دست چپ به دهانش، رفتاری توهین آمیز و وقیحانه داشته است، ولی من با تکان دادن کف پای برهنه به سوی او به تلافی، وی را تحقیر کردم، ژنرال از نتیجه و اصطلاح عمل خود کاملاً ناآگاه بوده و به همان نسبت نیز نمی دانسته است که حرکت دادن کف پای چپ به سوی دیگری، نشانه ای از تحقیر است.

سراسر کتاب، پر از جذبه و گیرایی است، نیمه اول کتاب، تجزیه و تحلیل عالمانه ای از مسائل مهم اجتماعی و بین المللی است که کم و بیش با آنها آشناییم، از جمله مسأله ارتباط شرق و غرب، موقعیت مسیحیت در دیگر مذاهب اخلاقیات و سکس، الکلی، فقر، انحطاط خانواده، تبعیض نژادی و غیره.

این مسائل از دیدگاه یک تجزیه و تحلیل گر و منتقدی که فرهنگ کاملاً متفاوتی با ما دارد، با دقت کامل بررسی شده است، اگر تصویر ترسیم شده مطبوع و دلپذیر ما نیست و در بعضی موارد، اغراق آمیز جلوه می کند، ولی تصویر آمیخته با تجربه و گشاینده ارزنده ای است از آنچه درباره فرهنگ غرب وجود دارد.

در مقابل، قسمت دوم کتاب ارزشیابی و نقد و بررسی سهم و نقش اسلام در برخورد با این مسائل همراه با چشم اندازها و آینده نگریم است، چنین عنوان شده است که نباید تنها به زایل نمودن نقطه های سیاه هر چند هم سهمگین به نظر رسند، اکتفا کرد.

و باید بپذیریم که تاریخ، همیشه تصویر خیر خواهانه، نظیر آنچه را که نویسنده این کتاب با صمیمیت از ایمان خود ترسیم نموده است، در اختیار ما قرار نخواهد داد؛ زیرا البته همه ما میل داریم که خود و ایمانمان را بیشتر و بهتر از آن چه واقعاً هست، مجسم نماییم.

از ذکر این واقعیت نباید خود داری کرد که هر کسی این کتاب خواندنی و پر ارزش و نسبتاً کم حجم را مطالعه و بررسی نماید، در پایان و سرانجام امکان بهتر شناخت خود را خواهد داشت. و نیز به خوبی درک خواهد کرد که ادیان بزرگ عالم، نقش همه جانبه در خلق جهان بهتر، خواهند داشت:

تمدن غرب از دیدگاه اسلام، نوشته سید مجتبی موسوی لاری از ایران ترجمه: اف.جی. گلدین، کتابخانه ایتیموس، مانتا گوپیس ورتینگ اساسکس بی ان ۱۱ - ۳ بی جی، بها یک پوند.

تمدن غرب از دیدگاه اسلام

مجله سوری تیچر، شماره ۲۳۹، ماه مه ۱۹۷۷، چاپ انگلستان

نوشته سید مجتبی موسوی لاری، ترجمه: فرانسیس گلدین، انتشارات ایتیموس.

مترجم، در یک یاد داشت مقدماتی، خاطر نشان می سازد که: «هیچ قدرتی به ما چنان دیدی نمی دهد که خودمان را آن طور که دیگران می بینند، ببینیم».

این بینش و دید، در این کتاب، توسط یک عالم برجسته اسلامی به ما داده شده است.

این کتاب، بیش از آنکه یک دید و بینش جالب، ارزنده و صریحی نسبت به فرهنگ غرب باشد، بینش غیر عادی، اطلاعات و آگاهیهای ارزشمندی در مورد مسائلی به دست می دهد که برای خوانندگان غربی، کمتر شناخته شده است.

خوب است این کتاب به کتابخانه سیکس فرم اضافه شود. همچنین کمکی است برای سیر انتقادی در ادیان و فرهنگ های تطبیقی. و نیز کمک لازمی است برای افزایش سهم متقابل و زیادتر، در این مورد.

تمدن غرب از دیدگاه اسلام

مجله دی نور، ۲۰ آوریل ۱۹۷۷، چاپ تورنتو کانادا

ما میل داریم که ایده مؤلف بزرگوار را در مورد این کتاب، عنوان کنیم:

این اثر، بر اساس تصویری از زندگی غرب و مدارک، شواهد عملی، مشاهدات و تجربیات مؤلف در سفر به اروپا مبتنی و متکی است.

بنابراین، جنبه های مختلف تمدن غرب را با ارائه مدارک نشان می دهد و اوضاع مغرب زمین را تجزیه و تحلیل کرده و از نظر زندگی و عقاید و مسائل درگیر با آن، در کلیه امور، می سنجد.

آنچه را که ما باید اضافه کنیم آن است که کتاب، تصویر گسترده ای از زندگی در غرب را که با تعمق و دقت همراه است، در بردارد.

بهای کتاب، یک پوند و می توان آن را از کتابخانه اپتیموس ابتیاع کرد.

اروپا از دیدگاه اسلامی

روزنامه دلی ادوالتایزر، دوشنبه ۱۳ ژوئن ۱۹۷۷، چاپ گیلفورد

«کتاب تمدن غرب از دیدگاه اسلام»، نوشته: سید مجتبی موسوی. مترجم فرانسیس گلدین. انتشارات اپتیموس. در دویست سال گذشته یا بیشتر، بومیان اروپای غربی، همواره توسط همکاران اروپایی خود که به نواحی شرق سفر می کرده اند، گزارشهایی از شرق اسرار آمیز دریافت داشته اند.

اما امروز وضع به عکس است و شرقیان توسط یاران خود که به این نواحی اسرار آمیز سفر می کنند، چیزهایی درباره اجتماع ما می آموزند.

سید مجتبی موسوی که یک عالم دینی ایرانی و اسلامی است، در ۱۹۶۳ برای معالجه به آلمان آمده و در اینجا تصویری را که از اروپا دیده است، ارائه می دهد، این تصویر، تصویری تملق آمیز نیست، بلکه منظور اصلی مؤلف این است که اروپا همه چیز را از دست داده و قدرت صنعتی، او را فریفته و خیره ساخته است. ما دین و اخلاق سنتی را طرد کرده ایم و در نتیجه، اجتماع، آلوده شده است.

این برداشت، به هیچ وجه دور از انصاف و واقعیت نیست، نه تنها اخلاقیون تندرو ما هم مکرر این مطلب را گفته اند، بلکه بسیاری از اروپائیان متفکر از مدتها پیش دریافته اند که جامعه ما دارد خودش را به سرنوشتی مرگبار می کشاند، در اینجا دانستن نظریه یک غیر اروپایی کاملاً سودمند است، اگرچه به صورت صدای موسمی باشد. البته در انگلستان دولت مالیاتهای منظمی به منظور حمایت از مصارف سنگین مؤسسات دینی وضع نمی کند و همچنین انتشارات، کنترل نمی شود.

طلاق: جای تردید است که امروز در اروپا افراد بسیاری با نظر مؤلف در مورد گفته تولستوی موافق باشند که می گوید: «یکی از علل اساسی افزایش میزان طلاق، آزادی بیش از حد زنان است که طبیعت بلهوس و لطیف زن، تاب تحمل آن را ندارد».

کتاب می خواهد بیان جامعی پیرامون گروههای نژادی به دست دهد، آنچه در مورد آتن است در خصوص لندن صدق نمی کند، کیفیت حیات در اسپانیا، با نروژ و با یاران اروپایی شان، یکسان نیست.

مؤلف، به این مسأله می پردازد، از این راه که می کوشد یک قانون اخلاقی عام، برای همه اروپائیان به خصوص دین مسیحی به دست دهد.

فرومایه: نویسنده از لحاظ تاریخی، به مدارک و دلایل روشن و درستی تکیه می کند و می گوید: این کشورهای اسلامی بودند که علم و دانش را زنده نگه داشتند، در حالی که مسیحیان در حالت نیمه توحش غرق بودند، این هم یادآور درستی است که بسیاری از دشواریهای ما در آفریقا، به گفته «پروفیسور و سترمن» از آن جهت است که ما سیاهپوست را فرومایه می دانیم، اما اسلام او را سیاه آفریقایی قابل احترام می داند.

همه اینها درست است، در عین حال نباید تصور کرد که مسیحیت هیچ کار ارزشمندی را انجام نداده است و تنها مسلمانها روشنی بخش جهان بوده اند.

این مطلب کاملاً درست است که بگوییم اگر ما با دقت تمام از تعالیم و برنامه های اسلام پیروی می کردیم، جهان ما جای دلپذیری می بود. و نیز اگر با دقت از دستورات دیگر مذاهب پیروی می کردیم، جهان، وضع بهتری پیدا می کرد، ما فاقد قوانین اخلاقی نیستیم ولی فاقد توانایی یا علاقه به تکمیل آنها هستیم. «جان هامیلتون».

تمدن غرب از دیدگاه اسلام

روزنامه پولستار، شماره ۴ ژوئن ۱۹۷۷، چاپ لندن

نوشته: سید مجتبی موسوی «ایرانی»، انتشارات اپتیموس، بها، یک لیره.

چند سال پیش، یکی از نویسندگان فرانسوی، کتابی تحت عنوان «آیا انگلیسها آدم هستند؟» به رشته تحریر در آورد که بسیار پر فروش شد، این کتاب برای ملت انگلستان، بسیار مناسب و رضایتبخش بود و طوری ترتیب داده شده بود که مارا وادار کرد احساس کنیم با بدترین چیزها در مورد خودمان رو به رو هستیم، اما تردستی ها و نقاط ضعف اخلاقی ما را مورد بررسی قرار داد.

نویسنده ایرانی کتاب فوق، با صراحت کامل به انتقاد می پردازد، برای انتقاد از ما کسانی که به غرب می آیند می گویند ما به سگها بیش از مستمندان توجه داریم، بیتلها، بی نظم، بی انضباط، ناپسند و نادانند، هیپی ها علفهای هرزه فرهنگ می باشند.

این نویسنده ایرانی، آنگاه امتیازات طبقاتی و نژادی را با سخت گیری بررسی می کند و در این مورد، شیوه برادری اسلامی را در برابر دیدگان خوانندگان قرار می دهد و صحنه پرشکوه پنج هزار نمازگزار زیر گنبد ایاصوفیه را (به نقل از یک نویسنده امریکایی) توصیف می کند که چگونه فرش فروش دوره گرد در کنار پاشا که لباس فاخر پوشیده بود، ایستاده و سیاهان تنومند، کنار پاشاهای استانبول مشغول ادای فریضه دینی بودند. آنگاه نتیجه می گیرد که چنین منظره شکوهمندی نشان دهنده آزادی شخصی،

دموکراسی و برابری اسلامی است.

نویسنده معتقد است که برابری اسلام، یک تصویر بزرگ برای سیاهان آمریکاست.

افرادی که در تغییر نام «کاسوس کلی» به «محمد علی» تردید دارند، پس از مطالعه این کتاب، در افکار خود، تجدید نظر خواهند کرد.

مترجم ایران شناس ف.ج. گلدین اظهار می دارد: «چقدر با ارزش است که خودمان را آن طور ببینیم که دیگران ما را می بینند».

این کتاب، به خاطر معرفت و بینشی هم که برای اسلام می دهد، بسیار سودمند است.

مترجم، داستانی از یک عالم ایرانی که با یک ژنرال غربی غذا می خورد، نقل می کند، سپس آن عالم از رفتار زشت ژنرال به گلدین شکایت می کند که او با دست چپ غذا خورده است و من هم با دراز کردن پای برهنه خود به تلاقی، او را تحقیر کردم.

گلدین می گوید: «در این جا آمیخته ای از جهالت وجود داشت، ژنرال نمی دانست که این طرز غذا خوردن ناپسند است و همچنین نمی دانست دراز کردن پای برهنه، تحقیر می باشد».

«گلدین» با درایت معتقد است که اگر این ژنرال، قسمتی از توجهی که مصروف آموختن مقررات نظامی و استراتژیک کرده بود، صرف شناخت رفتار و عقاید ملّی و طرز تلقی ها، نظرات و تعدیل رفتار خودش می کرد، به موفقیت بیشتری نایل می شد.

او می بایست چنین کتاب را خوانده باشد، همچنین همه کسانی که درباره جهان اسلام بحث می کنند، باید این کتاب را مطالعه نمایند.

البته مؤلف، علاقه مند است که مردم را نسبت به غرب، روشن سازد و غریبان که تحمل چنین انتقادهایی را دارند، می توانند از این مؤلف با انصاف، درباره خودشان و جامعه شان، مطالبی بیاموزند.

دیگران این گونه ما را می بینند

روزنامه دی استار، ۱۲ ژانویه ۱۹۷۸، چاپ انگلستان

پس از قضاوت جامع «نیل مکینون» و تفسیرش در آن زمینه، افکار ارزنده درباره این که دیگران درباره ما چه می اندیشند، در کتابی به نام «تمدن غرب از دیدگاه اسلام» آمده است.

این کتاب، توسط فرانسیس گلدین که اظهار داشته عمو زاده «وینفرگلدین» لرد بزرگ یا شهردار شیفیلد است به انگلیسی ترجمه شده است.

این کتاب، دومین ترجمه از زبان فارسی است که توسط یک نویسنده ایرانی به رشته تحریر در آمده است، بدین منظور که دانشجویان مسلمانی که در اروپا زندگی می کنند و تأثیر پذیریهایی از رسوم غربی دارند را، مدد و ارشاد نماید.

در مباحث و عناوینی که درباره مسأله سکس در غرب، سقوط مبانی اجتماعی، الکل و تبعیض نژادی، تجزیه و تحلیل می شود، تفسیر بسیار ارزنده و غیر قابل انکار و مقایسه ای ارائه شده است.

درباره مسأله سکس، می گوید: غرب، از حد و مرزهای اخلاقیات پا فراتر گذارده است. و نیز در جای دیگر گفته می شود مسأله بیتلها یکی از مسائل بغرنجی است که زاییده مشکلات و بحران معنوی در غرب است که گروهی از جوانان را به دامن فسق، فجور و تباهیها کشانده است.

در مقدمه کتاب، مترجم بیان می کند: به نظر بسیاری از ما رسوم، عادات و افکار دیگران قابل احترام نیست و آنها را تخطئه می کنیم. به نظر یک افریقایی توهین آمیز است که پشت سر کسی راه برود، در آفریقای جنوبی معمولاً یک سیاه به جای اینکه از کنار دو نفر در حال گفتگو عبور کند، از میان آنها رد می شود!

مترجم، ادعا می کند: این امر، حتی از نظر یک سفید پوست تعلیم نیافته، امری ناخوشایند است و ممکن است که سیاه را با لگد پاسخگو باشد.

«سیمای تمدن غرب از دیدگاه مسلمین»، بها یک پوند، از سری انتشارات اپتیموس.

بررسی کتاب

مجله خاور میانه بین المللی، مورخ ژوئن ۱۹۷۸، چاپ لندن

کتاب «سیمای تمدن غرب»، نوشته: آقای سید مجتبی موسوی لاری، ترجمه: آقای فرانسیس گلدین از انتشارات اپتیموس، قیمت یک پوند.

کتاب سیمای تمدن غرب، یک گزارش و ارزیابی صریح از جامعه غربی است، به طوری که یک فرد خارجی را تحت تأثیر قرار می دهد. نفوذ و تأثیر این کتاب، در حدّ اعلا و فوق العاده است، هر چند انتقاد آمیز است، اما تذکراتی است دوستانه.

آقای سید مجتبی لاری، عضو خانواده ای از فضلالی روحانی و رهبران مذهبی است، کسانی که در طول سه نسل، نقش قابل ملاحظه ای در گسترش ایران نو، ایفا کرده اند. پدر بزرگ مؤلف، از رهبران جنبش انقلابی بود که در نخستین دهه این قرن، سلسله قاجار را برانداختند و راه را برای بسط و توسعه جدید، گشودند.

مؤلف در شهر باستانی و مقدس قم که هم اکنون هم در آنجا زندگی می کند، تحصیل کرده است.

پس از ده سال تحصیل علوم دینی، در سن ۲۹ سالگی برای معالجه پزشکی به آلمان مسافرت کرده است، مشاهدات زیرکانه و دقیق و مطالعات وسیع و گسترده او در طول این دوران طولانی درمان، پایه های این کتاب را تشکیل می دهد.

مؤلف، شخصی است که با فضلا و دانشمندان اسلامی گذشته ای که کتاب «استعداد و پذیرش تمدن غرب»، ما را با آنها آشنا می کند، در یک سطح و ردیف می باشد، اما در عین حال، متعلق به قرن بیستم است و او هزاران هموطن خود را دیده به خاطر تجدیدی که نه سعادت و نه پیشرفت حقیقی می آورد، سنت خویش را ترک کرده اند و درگیر یک حیات و نابودی که بر سر میراث فرهنگی در جدال هستند، می یابد، در کشوری با میراثی بزرگ.

ناهماهنگی و بیهودگی های تمدن عالی و متکبرانه ما به طور آشکارا برای او آشکار است، بیکاران و گرسنگان، سگهای نازپرورده، زنان از شکل افتاده و خرد شده، سالخوردگان تنها و بی کس، جوانان مجرم و مقصر، آیینی تمام نمای بی عاطفگی جامعه ای است که به نظر می رسد قلب و روحش را از دست داده است.

طبق گفته مترجم، اگر چه قدری از نظریات مؤلف، ناراحت کننده است و اگر چه می توان پاره ای از تصویرهای جزئی و کوچک را که به دست می دهد، نپذیرفت، با وجود این، تأثیر فوق العاده آن، غیر قابل انکار است.

پذیرفتن این نظر برای ما مهمّ است، چنانچه بسیاری از کسانی که از این خرسندی ما به وضع خویش و نادیده گرفتن آنچه رابطه مستقیم با ما ندارد؛ رنج می برند، آشکارا با ما در پذیرفتن این مطلب، موافق و همدستانند.

قرار گرفتن این کتاب تفکر انگیز در دسترس جامعه غربی تا حدود زیادی، مرهون تلاش مترجم؛ آقای گل‌دین است. امیدواریم مترجم بتواند ما را با کتابهای دیگری آشنا کند که حاوی نقطه نظرهای غیر رایج و غیر متداول است.

می‌توان گفت که «آقای سید مجتبی موسوی» نقایص جامعه اسلامی خودش را همان گونه نقادی می‌کند که جامعه ما را، و صداقت و خلوص ایمان و امید او بر یک آینده مشترک، از خلال گفته‌های وی آشکار است.

آقای موسوی، یک اصلاح‌بزرگی را در اسلام پیش‌بینی می‌کند؛ اسلام در اصول خدا داده خود که آینده‌اش را تشکیل داد، نه تنها ثبات داخلی بلکه راز بقای خود را برای جهانیان نیز می‌یابد.

من، پیشنهاد و سفارش می‌کنم کتابخانه‌ها را وادار نمایند. که از شرکت اپتیموس، کتاب سیمای تمدن غرب را خریداری کنند.

«این کتاب، تاکنون به زبانهای: انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، عربی، اسپانیایی، روسی، کردی، ژاپنی، تایلندی، بوسنیایی و مالدیو ترجمه و منتشر گردیده و ترجمه انگلیسی آن تاکنون ۱۹ بار در ایران، انگلستان و آمریکا تجدیدچاپ شده است».